

۱۱۳۴ هجری قمری در وفات در حاکم بکر

۱۵۱۱ هجری قمری و جمیع الدین سلوک کرانی

۶ هجری قمری شاه مدار

۱۵۴۰ هجری قمری شاه عالم بن توفیق عالم

۱۰۶۰ هجری قمری حاج احمد بن سقایی خراسانی

۱۰۴۰ هجری قمری شیخ حسن عجمی

۱۰۴۰ هجری قمری مددگار بن محمد دانی

۱۰۴۰ هجری قمری علی راسینی و عقب حضرت طریزان

۱۰۴۰ هجری قمری انوار دلی

۱۰۴۰ هجری قمری حاجی محمد

۱۰۴۰ هجری قمری حاجی محمد بن محمد بن محمد

۱۱۰ هجری قمری حاجی محمد بن محمد بن محمد

۱۲۰ هجری قمری حاجی محمد بن محمد بن محمد

۱۲۰ هجری قمری حاجی محمد بن محمد بن محمد

۱۲۰ هجری قمری حاجی محمد بن محمد بن محمد

۱۲۰ هجری قمری حاجی محمد بن محمد بن محمد

۱۲۰ هجری قمری حاجی محمد بن محمد بن محمد

۱۲۰ هجری قمری حاجی محمد بن محمد بن محمد

۱۲۰ هجری قمری حاجی محمد بن محمد بن محمد

۱۲۰ هجری قمری حاجی محمد بن محمد بن محمد

۱۲۰ هجری قمری حاجی محمد بن محمد بن محمد

۱۲۰ هجری قمری حاجی محمد بن محمد بن محمد

۱۲۰ هجری قمری حاجی محمد بن محمد بن محمد

۱۲۰ هجری قمری حاجی محمد بن محمد بن محمد

۱۲۰ هجری قمری حاجی محمد بن محمد بن محمد

۱۲۰ هجری قمری حاجی محمد بن محمد بن محمد

۱۲۰ هجری قمری حاجی محمد بن محمد بن محمد

تفصیل جیوی الاکبر

من

تذکرہ جیوی الاکبر

تالیف

مفتی محمد رفیع الدین صاحب دارالافتاء دارالعلوم دیوبند

نور المصباح المصطفیٰ النواب السید محمد رفیع الدین

مفتی محمد رفیع الدین نواب دیوبند دارالعلوم دیوبند

فی صدرہ و یارک فی عیالہ

وحدتہ

امین

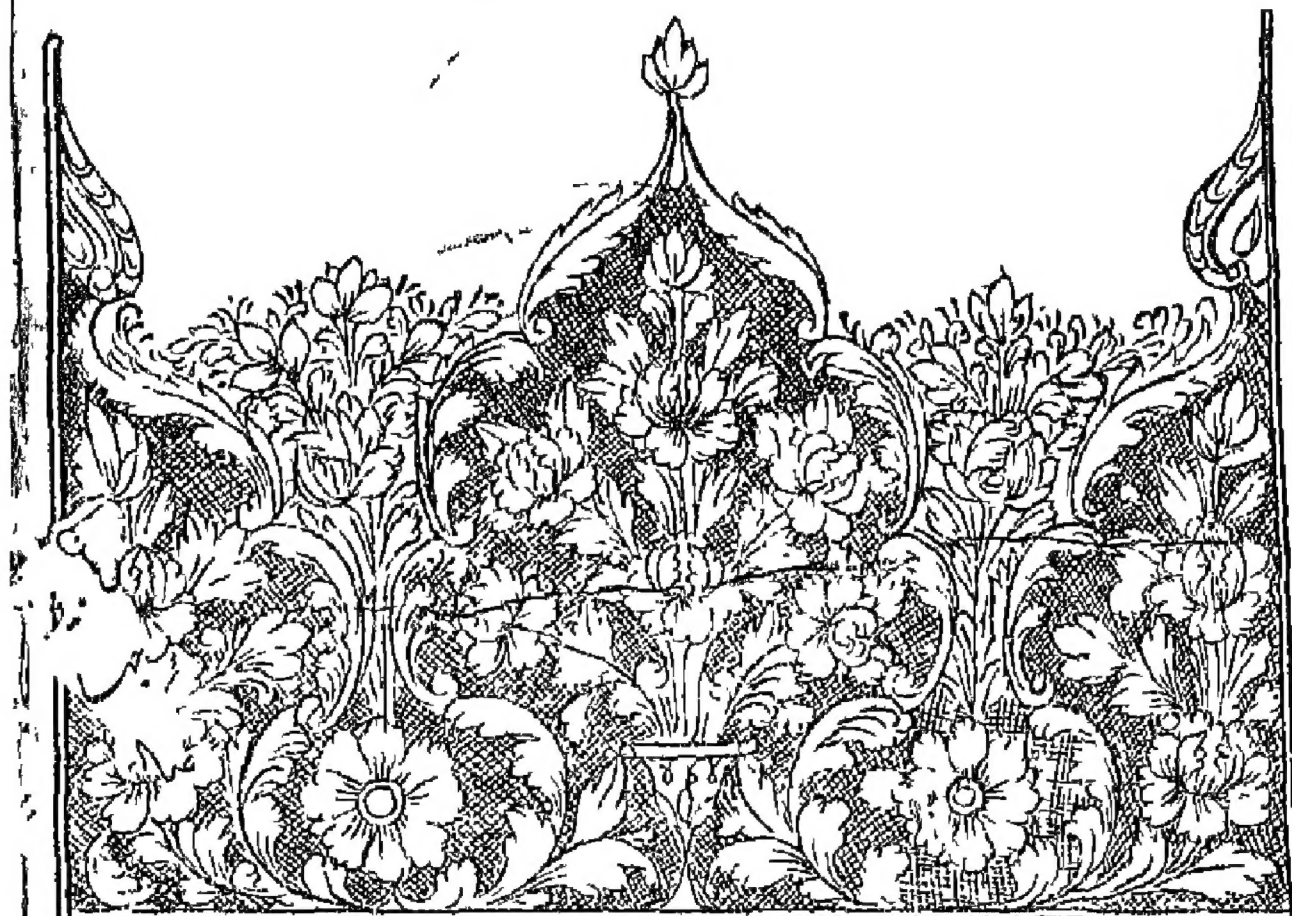
M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE9472

دارالطبع الشاہ محمد کمال الدین دیوبند

دارالطبع الشاہ محمد کمال الدین دیوبند



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش حضرت حق عزوجل بالاتر از آن چه باشد که ذات پاکش واجب الوجود است جزوی سبحانه و تعالی هر چه
همه باطل و ناک است

هستی تو امید نیستی ما را که گفته اند اگر هیچ نیستی ما نیستی

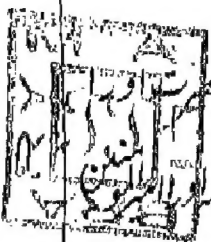
و نیایش جناب مصطفی بیش از آن چه خواهد بود که افضل رسل و خاتم ایشان است و قلم و رسالت و نبوت ابرو
کمال مالکس مع بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصره صلی الله علیه و علی آله و صحبه وسلم بعد از برآمدگان طالب
محبت آبی و دلدادگان اتبل سنت ختمی پناهی پوشیده میاد که در آخر کتاب استطاب ریاض المراضی و
غیاض العریض که در معارف سلوک تلمی شده و در پایان نامه مبارک خطبیه القدس و ذخیره
الانفس که در فوائد متنوعه است نگارش یافته فضلی در احوال صدوقیه صافی پیشین و فضل در تراجم تحنین پسین
الحاق پذیرفته بردا مانزد رسیدن آن هر دو همایون کتاب با بنجام و انصارم چنان آگاهی آمد که این هر دو فصل را
رساله جسد گانه ساختن او و مولفی مستقل برداشته آید لاجرم این گرد آورده را تقصیر چو و الاحرار
من تذکار چو و الابرا را نام گذشته شد و کیفما التفق اینجا از حال و حال جماعه احسان و خصایه عرفان

در کتاب بیان در کتب اوست و ما نظر اندازیم و فرمود العجیز عن ذلك اذ ذلك احد ذلك و عاشرت
 و من قبله است و من بعد او بود و ابو بکر عبادت آمد آنحضرت صلعم شفا یافت و ابو بکر عبادت آمد آنحضرت و ابو بکر عبادت
 و ابو بکر عبادت آمد آنحضرت صلعم شفا یافت و ابو بکر عبادت آمد آنحضرت و ابو بکر عبادت آمد آنحضرت

درین کتاب بیان در کتب اوست و ما نظر اندازیم و فرمود العجیز عن ذلك اذ ذلك احد ذلك و عاشرت
 و من قبله است و من بعد او بود و ابو بکر عبادت آمد آنحضرت صلعم شفا یافت و ابو بکر عبادت آمد آنحضرت و ابو بکر عبادت آمد آنحضرت

و اما انا علم بنفسي منه بحر العلم اجعل خيرا احبا يحسنون و اغفر لي ذنوبي
 نت وی دو نیم سال است در سال روز جمعه ماه جمادی الاخره بصره شصت و سه
 ق فني مسلما و الحقني بالصلحين چون مرد مدینه مرتج بکام و قوم در دست
 نقش او را برد خانه قبر نبوی بردیم و گفتیم این ابو بکر صدیق است عوام که نزد
 مسم که بکشد که ذانی الصفوة و آوازی گوش غور که ضموا المحبب الى المحبب
 انده بکزار و در برمان سیر که آنحضرت صلعم برداشته بودند نماده بردند
 گفت رسول خدا صلعم گذاشتند مرویات او در کتب پیشین شصت و سه سال
 در سنه اصدت

و اما انا علم بنفسي منه بحر العلم اجعل خيرا احبا يحسنون و اغفر لي ذنوبي
 نت وی دو نیم سال است در سال روز جمعه ماه جمادی الاخره بصره شصت و سه
 ق فني مسلما و الحقني بالصلحين چون مرد مدینه مرتج بکام و قوم در دست
 نقش او را برد خانه قبر نبوی بردیم و گفتیم این ابو بکر صدیق است عوام که نزد
 مسم که بکشد که ذانی الصفوة و آوازی گوش غور که ضموا المحبب الى المحبب
 انده بکزار و در برمان سیر که آنحضرت صلعم برداشته بودند نماده بردند
 گفت رسول خدا صلعم گذاشتند مرویات او در کتب پیشین شصت و سه سال
 در سنه اصدت



و اما انا علم بنفسي منه بحر العلم اجعل خيرا احبا يحسنون و اغفر لي ذنوبي
 نت وی دو نیم سال است در سال روز جمعه ماه جمادی الاخره بصره شصت و سه
 ق فني مسلما و الحقني بالصلحين چون مرد مدینه مرتج بکام و قوم در دست
 نقش او را برد خانه قبر نبوی بردیم و گفتیم این ابو بکر صدیق است عوام که نزد
 مسم که بکشد که ذانی الصفوة و آوازی گوش غور که ضموا المحبب الى المحبب
 انده بکزار و در برمان سیر که آنحضرت صلعم برداشته بودند نماده بردند
 گفت رسول خدا صلعم گذاشتند مرویات او در کتب پیشین شصت و سه سال
 در سنه اصدت

و اما انا علم بنفسي منه بحر العلم اجعل خيرا احبا يحسنون و اغفر لي ذنوبي
 نت وی دو نیم سال است در سال روز جمعه ماه جمادی الاخره بصره شصت و سه
 ق فني مسلما و الحقني بالصلحين چون مرد مدینه مرتج بکام و قوم در دست
 نقش او را برد خانه قبر نبوی بردیم و گفتیم این ابو بکر صدیق است عوام که نزد
 مسم که بکشد که ذانی الصفوة و آوازی گوش غور که ضموا المحبب الى المحبب
 انده بکزار و در برمان سیر که آنحضرت صلعم برداشته بودند نماده بردند
 گفت رسول خدا صلعم گذاشتند مرویات او در کتب پیشین شصت و سه سال
 در سنه اصدت

و اما انا علم بنفسي منه بحر العلم اجعل خيرا احبا يحسنون و اغفر لي ذنوبي
 نت وی دو نیم سال است در سال روز جمعه ماه جمادی الاخره بصره شصت و سه
 ق فني مسلما و الحقني بالصلحين چون مرد مدینه مرتج بکام و قوم در دست
 نقش او را برد خانه قبر نبوی بردیم و گفتیم این ابو بکر صدیق است عوام که نزد
 مسم که بکشد که ذانی الصفوة و آوازی گوش غور که ضموا المحبب الى المحبب
 انده بکزار و در برمان سیر که آنحضرت صلعم برداشته بودند نماده بردند
 گفت رسول خدا صلعم گذاشتند مرویات او در کتب پیشین شصت و سه سال
 در سنه اصدت

سبيلك واجعل موتي في بلد رسولك وكفنته من خائف من الله تعالى له شيف غيظه ومن بعد
 امر يصيح ما يريد فرموده لیستی گفت کبش اسمی فی صا بد المهر خرد بخونی و اکلونی و اخر حونی عذی و دلم
 الی بشرا در مرض موت سر او در کنار این عمر بود فرمود ای پسر این ستر بر زمین بند وی گفت شما چه می
 بر خیزد من است یا بر زمین فرمود وضعه علی الارض تا چار عبد الله بر زمین گذاشت فرمود دلی و دلی
 ان له و حنی ربی بعده گفت و دد ان السج من الدنيا كما دخلت کاجری و لا در دلی و دلی
 بزخم خنجر بزیاض شهید کرد در روزی الحجر روز دوشنبه بیست و سه سال بعد از جدان به رحلت رسید
 مدت خلافت او ده سال و شش ماه است مگر چند روز صیب بن سنان روی نماز خانه کرد و در حجره
 پهلوی جناب نبوت صلعم یا سود مرویاتش در کتب حدیث یا نقد و سی در حدیث است که فی السامات
 خانواده اویسیه منسوب باوست

عثمان بن عفان رضی الله عنه آنحضرت صلعم دوی در عهد منافقتی میشد و پس می فرستادند که بجهت
 رسالت مادرش از وی بخت گیر بود و از دست او در طائفه بود و اسامه مش بر دست مسیحی و واقع شده بود
 و نه سال بود که سلمان گردید و وی اول کسی است که بعد از ابی بکر اسامه آمد و در خلافت خلافت
 شد جز بدر که بنا بر مرض رقیه آنحضرت صلعم او را در مدینه گذاشت اناسم داد و در حیات عثمان دست فرود
 دست او گردانید و کیا را او را با خصوصیت دعا کرد و آخر خطبه او این است ایها الناس ان الله اذا عطشکم
 الدنيا فطلبوا الله الاخرة فلم يعطکموها الا ترکوا اليها ان الدنيا فانی والاخرة باقی لا تعطلون الا انما تعطوا
 تشغلکم عن الباقي اثر و اما یبقی علی ما یبقی فان الدنيا منقطعة وان المصیر الی الله المقبول و الله یأخذ
 جنة من یاسه و وسیلة عند واحد و امن الله العیرة و الیها جماعت کما لا تصیر الخور ان الله و یحیی فی الله
 ابيض اللون یا سمر اللون رقیق البشرة کثیر شعر الرأس عظیم اللحية میانه قد نه لویلی نه قصیر خواصورت ضخیم اکبر اویس بعید
 باین النکبین بود کجیه رازر و میکرد و دندان را بزرگ بود این حزام بانی گفته هیچ زیاده را از این الوجه ترا
 عثمان ندیدم بعد شهادت عمر در سینه ماه و نیمه با وی بیعت کردند و او را از و النورین گویند زیرا که در و خنجر نبوی در
 حباله کج وی آمد و انانیت شدید الحیا بود در مکان بند هم نزد غسل جامه و در یکروز فترحات زمانه او نیز بسیار است
 وی بیرونه را خریده در راه خدا وقف کرد و قرآن شریف را جمع نمود و از ده سال خلافت کرد و قدری که شهادت
 و هشت یا نود سال بود که شهید شد جبر بن معلوم بروی نماز گزار و حدیث مناقب و در کتب حدیث است

کریمه الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم
در حق او نازل شد وقتی که تجمیع چیزش غزوہ تبوک کرد کذا فی مناقب الاولیاء و حال محاصره او و قصه شهادت مفصل
در اشاعه و بزر آن ذکر شده رضی الله عنه

علی بن ابیطالب رضی الله عنه ابن عم رسول است و سید المرسلین در که داخل کعبه روز جمعہ بیست و سه
سال پیش از هجرت متولد شد و جزوی احدی پیش از وی در بیت الحرام پیدا نشده مادرش فاطمه بنت اسد
و او اول ماشی است که با شمیہ او را زادوی نزد جناب نبوت تربیت گرفت و در ده سالگی اسلام پذیرفت و جز
تبوک حاضر همه مشاهد شد وی آدم شدید الادب صقیل العینین بزرگ دیده اقرب بسوی قصر از طول بزرگ شکم
کثیر الشعر عریض اللحمه اصبع الراس و اللحمه بود و در روز خا بر عقی گفته میانہ قدسیہ چشم کلان دیده خوش وجه
کلان بطن بود گویا ماه شب چهاردهم است آیات قرآن در باب او نازل شده و احادیث نبوی در مناقب
وی بسیار آمده ابن عباس گفته نیست آیتی در کتاب خدا بلفظ یا ایها الذین امنوا مگر آنکه علی اول و ابرار است
اوست و آنحضرت فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه در نور الابصار گفته لفظ المولی ایستعمال از امام معتمد
متعلقه در دو جا القرآن العظیم فتارة یكون بمعنی اولی و تارة بمعنی الناصر و بمعنی الاریف و بمعنی
العصبة و بمعنی الصدیق و بمعنی السید و المعق و هو نفا هو فیکون معنی الحدیث من کنت ناصره او
جمعه او صدیقہ فان علیا کذلک انتہی امام احمد و قاضی اسمعیل و ابو علی نسیا بوری و نسائی صاحب سنن
گفته اند لیری و فی فضائل احد من الصحابة باکسانید البیاد ماروی فی فضل علی بن ابیطالب و بیضاوی
که چون پدرش ابوطالب محضر شد آنحضرت صلعم فرمود ای عم کیا رکعبو تا مرا محبت باشد و شفاعت تو گفت کر است
می کنم که گویند جز عناک گشت وقت موت این آیه نازل شد انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء
شیخ محی الدین بن عربی در فصوص گفته لو کان للهمة اثر و لابد لم یکن احد اکمل من رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم و لا احد اقوی همة منه و ما اثرت فی اسلام ابی طالب همه و فیه نزلت الاية انتہی در مناقب
الاولیاء گفته از نیجا باید دانست که همت را تا شریک در خلافت را و خداوند تعالی نیست انتہی اما در علی فاطمه بنت اسد
ایمان آورد و هجرت نمود و دستہ چارم هجری وفات یافت آنحضرت صلعم او را بقیمین خود تکفین نمود و خود
دفن فرمود و در حق مرتضی گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی قال تعالی قل لا اسألكم علیه اجر الا
المودة فی القرین مراد باین قرینی نزد و مودت و محبت و حسین اند و این آیه نیز در شان مرتضی

فرمود آمد و ای کبریا و رسول و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة و هم را کعبون
و کذا کتب قولهم سمانه و یطعمون الطعام علی حبیه مسکینا و یتما و اسیرا و وی داخل است در آیه تطهیر بلا تکبر
از کلمات طیبات اوست الناس نیام فاذا اصابوا النبیها الناس اشیبه بزمانهم با با هم من عرف نفسه
فقد عرف ربه بالبر یستعبد المحر لا یستعبد الا من قال و انظر الی ما قال الخیر عند البلاء تمام المحنة
لا یظفر مع البغی لا یشرک مع سوا کذاب لا یزاحم مع الحسد لا یسود مع الانتقام لا یصحب
مع المرء الا صواب مع نزلة الشوریة لا زیارة مع زعارة لا اداء اعی من الجمل لا امرض اضنی من
من قلة العقل ال غیر ذلک من الانفاس القدسیة و هی کثیرة طیبة جلد او نور الالباب سخنان بسیار از
نثر و نظم و می کرم الله وجهه آورده و در استان جل و صفین بتفصیل نوشته و عبد الواحد بن محمد آمدی می کتابی
از کلام شوری فرایم آورده و غرض الحکود در الکلمه نام کرده مجلدی متوسط است بر ترتیب حروف از الف
تا یا و گفته اسانید این اخذت کرده ام و از جا خط عجب دارم که با آن همه علم و تقدم و فضل پسیری از کثیر کلام
او چه قسم کفایت نموده و از نظر درین کتاب ظاهر میشود که معناسینش همسایه مضامین اقوال حکما و عرفا واقع شده
اما در صحت اسناد آن نظر واضح است شهادت می رضی الله عنه بر دست عبد الرحمن بن یحیی شقی بوده گویند و
در سنین خلافت خورشج نموده بنا بر اشتغال بحروب و پیش از آن بسیار حج میکرد و روز یکشنبه سیزدهم رمضان
سنه چهل و شصت و پنج سال یا عمر ای بکر و عمر بنق پیوست چون زخمی شد گفت فوت و رب الکعبه فرزند
حسن بط بروی نماز کرد و در سه جامه موضع عزیزی شب بنگام مدفون گردید و بعضی گویند در نجف و نزد بعض میا
مسجد و خانه و نزد بعض در قصر الاماره کوفه کذا فی الفصول المهمه مرویاتش در کتب حدیث پانصد و هشتاد
و شش حدیث است

اما حسن بن علی رضی الله عنه در سنه سوم از هجرت در منتصف رمضان پیدا شد اول اولاد علی فاطمه است
آنحضرت صلعم نام او حسن کرده ابیض مشرب بحمره از عینین سهل الخدین کث اللحمه ذو و فره بود عنق او گویا برقی
از فتنه است عظیم اگر ادریس ضمیم بعید با بین النکبین ربه خوش روی بسیار بود و خضاب سیاه میکرد و بعد موی سبز
بود و پانزده حج کرد و سه کث تمام مال خود را در راه خدا داد کنیت او ابو محمد است و القاب بسیار دارد از شهر آن
تقی است و اعلای آن در رتبه سید است و این لقب بخشیده رسول خداست صلعم و زکی و سبط و ولی هم از لقبهای
اوست در مناقب می و صحیحین و غیر آن حدیث آمده و بی خلافت را در سنه نصف جمادی الاولی بعد از گذشت

و صاحب کرد تا خون مسلمانان بنیامده نریزد و برادرار صد هزار درهم سال که معاویه بوی سعید او قناعت فرمود
حافظ ابو نعیم در حلیه نبذه از کلام او آورده و صاحب نور الابصار آنرا با زیادت نقل کرده از آنجمله این است
لا ادب لمن لا عقل له ولا مودة لمن لا همة له رأس العقل معاشرۃ الناس بالجميل و بالهقل تدلک
الداران جميعا ومن حرم العقل حرم صا حیا و گفته بلاك مردم در سه چیز است در کبر و حرص و سدا زکیر وین
بلاك شود و بدان ابلیس ملعون شد و حرص عد و نفس است و بدان آدم از بهشت بیرون کرده شد و حسد اند سوت
و بدان قابیل با بیل کشته و فرمود حسن سوال نصف علم است او را از صمت پرسیدند گفت هو سدا العی
وزین العرض و فاعله فی راحة و جليلة فی امن او را گفتند ابو ذری گوید فقر احب است بسوی من
ان غنی و یقیم احب است از صحت فرمود رحم الله ابا ذر اما انما فاقول من اتکمل علی حسن اختیار الله لیرتین
انه فی خیر الحاله التي اختارها الله له و آل خود و آل برادر خود را گفته تحمل العلم فان لم تستطع یحفظه
فالکتبه و ضعه فی بیوتکم و بالجمله ملفوظاتش چندان است که کتابی از ان فراهم میتوان کرد مردی بر قبر شریفی و
غافل گردید و آن شد و چون سگ آواز میکرد تا آنکه ببرد و از گور او غوغا مینمود و میشد بوی طبری در اعلام الوری گفته که
وی بعد از صلح با معاویه به مدینه منوره آمد و ده سال آنجا بماند زرش جده بنت اشعث گندی او را مسموم کرد یکسایه
بیمار بود زیر پلید او را بر زمین دادن و عده صد هزار درهم داده بود چون حسن بنی پیوست هیچ نداد و گفت انا ان
رضاک للحسن ان رضاک لا نفسنا پنجم ریح الاول شهید است که انتقال فرمود سعید بن العاص که آن روز و الی
مدینه بود بر وی نماز کرد و در بقیع مدفون شد عمرش چهل و هفت سال بود و مدت خلافتش شش ماه و پنج روز و بعد از
الخلافه بعدی ثلثون سنه بوی اختتام یافت سلسله حنفیه مخصوص با و است و بعضی سلاسل دیگر بواسطه
حسن بنی متوسل بدوست رضی الله تعالی عنه و ارضاه و من کلامه المنظوم ماذکره عبد القادر الطبری الماسکی

فی شرح الدرر

اغنی عن المخلوق بالخالق	تغن عن الکاذب بالصا دق
واستوزق الرحمن من فضله	فليس غیر الله بالرازق
من ظن ان الناس یغفون له	فليس بالرحمن بالواثق
من ظن ان الرزق من کسبه	ذلت به النعلان من جائق

امام حسین بن علی شهید کربلا رضی الله عنه پنجم شعبان سال چهارم از هجرت متولد شد علوق او بعد پنجاه روز

از ولادت امام حسن اتفاق افتاد در نور الابصار گفته هکذا صحیح النقل فی ذلک آنحضرت مسلم بریق خود او را
 تخنیک کرد و در گوش اذان داد و در قفل نمود و دعا کرد و حسین نام نهاد و کنیت او ابو عبد الله است لا غیر اتفاق
 او رشید و طیب و زکی و دینی و سید و مبارک و تابع لمضاة الله و سبط اصغر است و اشهر آن زکی است اعلای
 آن در مرتبه یکی سید است بحديث انها سید اشباب اهل الجنة دیگر سبط است بحديث حسين سبط من الاسباط
 و چنانکه حسن مانا بود بجناب نبوت از فرق تا سره وی از سره تا قدم اشبه خلق بود بر رسول خدا صلعم گویا این هر دو
 صاحبزاده آینه در صورت رسالت بودند نقش خاتم او کمال اجل کتاب است هشت حدیث از وی مروی است و در
 مناقبت وی حدیث آمده در قصه خروج اولسونی عراق و شهادت بار خن کر بلا کتابا تالیف یافته صحیح آنست که
 قاتل وی سنان بن انس نخعی است و این حادثه در روز جمعه دهم محرم مستهل شده و داد پنجاه و پنج ساله بود که جرعه
 شهادت خورد سی و سه طعن و همین مقدار ضرب در تن مبارک او یافتند شیخ نصر الله بن یحیی که از اخبار ثقات است
 گفت علی بن ابی طالب در ستام دیدم گفتم شمار و فرمود که گفتم من دخل دار ابی سفیان فها من و بافرزته
 در کر بلاچه کردند فرمود ابیات این صیغی را می شناسی گفتم نه فرمود برو و از وی بشنو رفتم و این باجره گفتم بگریست و
 بسیار زاری بگریست و گفت بخدا ایچکس آنرا از من نشنیده است و همین شب نظم کرده ام و بر خوانده

ملکنا فکان العفو منا حجة فلما ملکتم سال بالدم ابطح

و صلتم قتل الاسارى طالما غلظ ناعلى الاسرى فنعق ونصف

وحسبکم هذا التفاوت بیننا وکل انا بالذی فیہ ینصف

این روایت را ابن الصبیح مالکی در فضول همه آورده و گفته ابن الصبیح شاعر مشهور است ملقب بحمیر میس و با کمال
 ماجرای این شهادت و سعادت بجدی در دناک غم انگیز است که سینه خامه زرد فوشتن آن شق میگردد و تا بدل

واقع شناس و خاطر انصاف اساس چو رسد

این صبح چه صبح است که خون شد جگر من این شام چه شام است که گشت و میر من

ماذا اتقون اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم و انتم اخر الامر

بسترته و باهلی بعد مقتدی منکم اسارى و منهم ضروا بد

از کلام اقدس و است حوائج الناس الیکم من نعم الله علیکم فلا تموا النعم فتعود نقصا و فرمود الحمد لله
 والوفاء مؤروعة والصلة نعمة والاستکثار صلف والجهالة سفه والسفه ضعف والغلو رطبه و الحما

اهل الدناءة شر و مجالسة اهل الفسوق رديئة ومن كلامه للنظام
 فان تكن الدنيا تعد تغيبه فان تقابل الله اعلى وانبل
 وان يك لا بد من الموت للفتى فقتل امرء في الله بالسيف اجل
 وان تكن لا ذاق قسما مقدا فقلة حرص المرء في الكسب محمل
 وان تكن الاموال للذلة جميعها فما بال متروك به المرء يخجل

امام زين العابدين بن حسين شهيد رضی اللہ عنہ اسم قصير نحيف بود اور ازكى واين لقب وعلى اصغر نام
 نقش خاتم او و اتوفى في الابل بعد بود در مدينة منوره و در بخش بنه نيم شعبان سنه دو سال پيش از وفات جد خود
 علي بن ابي طالب متولد شد و در واقعه كربلاست و سنه ساله بود مردان و عبيد المالك و پسرش وليد معاشر او بند
 مادرش سلافة نام دارد و لقبش شاه زنان يعني ملكة النساء دختر نيزه دجبر بود وى در كربلا همراه پدر بود اما بسبب
 مرض صاحب فراش بود و مقتول نشده آنكه صغير بود و ذاك الفصح افضل واقعه و اربع ترازوى ديده نشده
 مناقب و بسيارست يكى اورا گفت كه فلانى در حضور من در تو افتاده برخاست و نزد او رفت و گفت يا هذا
 ان كان ما قلت في حقنا فانسال الله تعالى ان يغفر لي وان كان ما قلت باطلا فانه يغفر لك
 او ايسر از سعيد ترين در دنيا و آخرت كيست فرمود من اذا رضى له محمله رضاءه حل الما طل و اذا
 خطط له خرج به مخطط من الحق در رساله شيخ عبدالحق دلبوى سنه ماشى مدنى معروف بنين العابدين از اكابر
 سادات اهل بيت و از بزرگان تابعين و مشهور ترين ايشان است زهرى گويد نديم من سبج قرشى را فاضله از
 على بن حسين و همچنين روايت كرده شده است از جماعتى از سلف كه معيد بن السيب از ايشان است و وى حديث
 بسيار روايت ميكرد و در روايت ثقة بود و مامون و عالى رتبة و رفيع القدر و اجل كرده اند بزرگان او در هر خير
 اولاد او را حتى بجان در شرق و غرب منتشر گردانيد چنانكه شهرى از وجود ايشان خالى نباشد و از يزيد بن ابى اوفى
 يك تن نگذاشت كه خانه آبادان كند و چراغى افزون دانستى حاصله قصيده فرزدق در شان وى بقايله هشام بن
 عبد الملك معروف است و مولانا جامى ترجمه آن بنظم فارسى كرده و بعضى محاسرين با بخرش پرداخته اند و وفات
 وى رضى اللہ عنہ در محرم سنه ۹۰ بعد از نجاه و هفت سال اتفاق افتاد ابن الصباغ گفته است مسوما و ان الذى سمى
 الوليد بن عبد الملك و اما مشى و چهار سال بود و در قبر عم خود حسن سبط بقيق مدفون شد و من كلامه بنى الله
 عجبته ابن يحيى من الطعام لمضرة ولا ينجى من الذنوب لمعرة وقال اربيع من ذل البنت ولى مربيها

والدين ولودهم والغربة والوليلة والسؤال ولو كيف الطريق وفرو من قنع بما قسم الله فهو من

اغنى الناس

ای قناعت تو نگرم گردان - که ورا می تو هیچ نعمت نیست

خوی شریف آن بود که صدقه پنهان میداد و میگفت صدقه السر تطفی غضب الرب

امام محمد باقر بن علی رضی الله عنه روز جمعه سوم صفر در ششم در مدینه پیش از شهادت جد خود بسال متولد شد او را باقر و شاکر و هادی لقب است مادرش دختر امام حسن بود هوهاشمی من هاشمیین و علوی من علویین نقش خاتم اوردی که نذر زنی فد است و صاحب او ولید بود صاحب رشا گفته لم یظهر عن احد من السبطین من علم الدین والسنن و علم القرآن والسیر و فنون الادب ما ظهر عن ابی جعفر الباقر روی عنه مع علم الدین و بقایا الصحابة و وجوه التابعین و سادت بزرگ علومه اخبار و اشهدت فی مدائحه الاشعار مناقب و بشیر است شیخ عبدالحق در رساله گفته وی تابعی بزرگ است و امام فائز که اجماع است بر بزرگی وی معهود در فقهای مدینه و ائمه ایشان شنید حدیث را از جابر و انس و جماعتی از کبار تابعین مثل ابن السیب و ابن الحنفیه روایت کرده اند بخاری و مسلم حدیث وی در صحیحین خود وی گفته سلاح الایام قیم الکلام انتهى وی در مناقب گفته رب امرتی فلم اثمر و هیتتی فلم از سرها انا عبدك بین یدیک مقرا که اعتذر او را از معنی این آیه پرسیدند اولئك یحزون الغرفة بما صبروا گفت بصبر هم علی الفقر و مصائب الدنیا گفتند معنی کانتار تفافقتنا چیست فرمود کانت السماء رفقا لا تنزل مطرا و کانت الارض رفقا لا تخرج النبات ففقتناهما بنزول المطر و خروج النبات در نور الابصار بعض کرامات او ذکر کرده و گفته بمشیت و سراسال یا بنجاه و بیست در سجود الی بیوت قال فی درر الاصداف مات مسموما کلبیه و دفن بقبة العباس بالبقیع از کلام من و الله لموت عالم احب الی الشیطان من موت سبعین عابدا و فرمود ما للدنیا و ما عسی ان تکن هل هی الا من دکنه او ثوب لبسته او امرأة اصبته او ان المؤمنین لم یطمئنون الی الدنیا الزوالها و لا یامنون الاخرة کاهلها و ان اهل التقوی اسیر اهل الدنیا مثنوۃ و اکثرهم لك معنی ان نسبت ذکر و ان ذکر است احافنك و فرمود الغنی و الفقیر یحزان فی قلب المؤمن فاذا وصل الی مکان التوکل استوطنه

امام جعفر صادق رضی الله عنه در مدینه روز دوشنبه سال هشتادم یا هشتاد و سوم متولد شد مادرش ام فروز دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق است و مادر قاسم بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است لهذا می گفتند فی القصد

صورتین ذکره المتادی فی الطبقات صادق وفاضل وظاهر القاب اوست معتدل آدم اللون بود نقش خاتم
 وی مآشاه الله کافی الا بالله است ابو جعفر منصور معاوی است در نور الابصار گفته مناقبه کثیره نکاد
 نقبت عد الحاسب ویحاری انواعها فخر الیقظ الکاتب جماعه از اعیان ائمه و صوفیه همچو یحیی بن سعید
 و ابن جریج و مالک بن انس و ثوری و ابن عیینه و ابو یزید بسطامی و ابو خنیفه و غیر هم از وی روایت و تذکره اند
 ابو حاتم گفته انه ثقة لا یسئل عن مثله وی رضی الله عنه از پدر خود و پدر مادر خود واقع و عطا و محمد بن
 المنکدر و زهری و غیر هم را وی است عجب الدعوة بود که استماع از وی واقع شد بعضی از ان در نور الابصار ذکر
 وفات او در شوال بعمر شصت و هشت سال در سکه در ایام منصور شد یقال انه مات بالسنه او در همان قهر
 دفن کردند که در آن پدر و جرد و عم جدا و مدفون اند فلله دره من قبرها اگر چه و اشرفه شیخ عبدالحق در رساله
 گفته اتفاق کرده است بر امامت و جلالت و سیادت وی بخاری در تاریخ خود می آورد ولادت وی در
 هفتم جمادی الاول سنه و وفات در مدینه بامه شوال و بقولی پانزدهم ربیع الثانی شد و ایام امامت وی نهمی و
 چهار سال بود نهمی از کلام پاک اوست علیه السلام لایزال المعروف الا بثلاث تعجیله و تصغیره و ستره و فرمود
 اذا اجتمعت النية والمقدرة والتوفيق والاصابة فها السعادة و فرمود تاخیر التوبة اغترار و طلی
 التسویف حیرة و الاحتلال علی الله هلاکة و الاصرار علی الذنب من مکر الله و فرمود چهار چیز است که قلیل آن
 کثیر است آتش و عداوت و فقر و مرض گسی بر روی خلیفه منصور افتاد بکسر و دیرید و باز نشت وی امام را
 گفت در آفریدن گس چه سودست فرمود لیدل به الجبابة وی از امام اعظم پرسید که نزد تو عاقل کیست
 آنکه تمیز کند میان خیر و شر فرمود بهائیم نیز تمیز می کنند کسیکه او را از دنیا علف دهد گفت نزد حضرت عاقل کیست
 فرمود آنکه میان دو خیر و دو شر تمیز کند و خیر اخیرین و خیر الشریین برگزیند سفیان ثوری او را گفت مردم از انظار
 متبرکه که حضرت محروم اند فرمود فسد الزمان و تعیبا لاخوان امام گبری را دید که پوست آهو بر آب انداخت و
 بگذشت پرسید این از کجا یافتی گفت از مخالفت نفس فرمود گاهی اسلام بر عرض کردی گفت قبول نمیکند فرمود
 اینجا چرا مخالفت او نکردی گبر در حال ایمان آورد وی فرموده بسا محصیت که بنده را بخند از دیک کند و طاعت
 و در که مطیع با عیب عاصی است و عاصی با زیاست مطیع و گفت خدا در دنیا هم بشت است و هم دوزخ بشت
 دنیا عافیت است و دوزخ بلا و عافیت نیست که کار خود بخند گذاری و بلا آنکه کار خدا بر نفس گذاری و گفت اگر
 اولیای رحمت اعداء مضر بودی استخیر از فرعون ضرر رسیدی و اگر اعدایا از اولیا منفعت بودی پس فرج دوزخ

لوط را نجات می‌شدی منصور خلیفه او را با نذریه قتل طلبید چون آنکس در صدر بنشانید و گفت چه حاجت دار گفتی
آنکه مرا بگیر پیش خود بخوانی و بگذاری تا بطاعت من مشغول باشم داود طالی از وی پندی خواست فرمود
من از آن می‌ترسم که فردای قیامت حد من در من است زنده که چرا حق متابعت من بجای آوردی اینک اگر مسب
صحیح نیست بمعامله شایسته است داود دیگر ایست و گفت آنگاه چون طینت او از آب نبوت است و ترکیب
طینت او از برهان و حجت حدش رسول و مادرش بتول او بدین حیرانی است داود که باشد که بمعامله خود موجب

شود
امام موسی کاظم مادرش حمیده بر بریه است وی در ابواب^{۱۲} متولد شد صابر و صالح و امین القاب است
و اشهر آن کاظم است بنا بر فطرط علم و تجا و از معتدین اسم عتیق بود نقش خاتم امه الملك الله و حد است
او دای و مارون رشید است اهل عراق او را باب الحوائج می‌گفتند بنا بر قضاء حوائج متوسلین شایسته و بسیار است
رشید او را گفت شما پسران علی هستید خود را از ریت رسول از کجای گوئید وی کریمه و من ذریه داود و سلیمان
الی قوله و یحیی و عیسی بر خواند و گفت عیسی پدر نیست بحق او بذریه انبیاء از جانب مادر است و مارا زیادت
و گریست فقل تعالی انی مع انباءنا و ابنا که اکر این و آنحضرت حملتم نزد ما بلهضای جز علی و فاطمه و حسن و حسین
و گریه ای همراه نبود و هم الانا و اولاد است ذکر آن در فورالایه^{۱۳} کرده این دعا اکثر میکرد اللهم فی اسمک
الراحه عند الموت و العفو عند الحساب ویرا در طب سموم کردن در این بخوری و صفوه گفته وی از حبس
رشید نامه نوشت انه لم یغض عنی یوم من البلاء الا انقضی معه یوم عناه من الرخا حتی قضی جمیعاً
از یوم لیس لم یقض و هذا الذخیر لبطون وفات او بهاء و جیب^{۱۴} بزم بجا و پنج سال شد و در او ده بخت
در فون گردید ایام امامت وی سی و پنج سال بود و نسب ولی کبیر علی اهل بن عمر بوی راجع است به پنج گشته^{۱۵} الام
لقب شریف معناه الاقرب الادی یقال بهل الغصن اذا دنا و قرب و نان ثمره و قال بعض اهل المعرفة سمي بالام
لانه علی الاکله دل و ناهیک به من لقب حسن رائق و له علی کلا القولین دلیل علی المعنی مطابق و فیه من لطیف عجیب لغیمه
العاقل المصنف اللیبب کذا فی بغیة الطالب چون سادات اهل دین از شیخ این احقر ز من اند این مناسبت
تحقیق این لفظ نوشته شد

امام علی رضا ولادت او در مدینه منوره است در^{۱۶} یا^{۱۷} مادرش ام ولد از وی نام بود او را امام^{۱۸}
میگفتند رضا و صابر و زکی و ولی القاب است و اشهر آن رضا است اسود معتدل بود و زکی که مادرش سیاه

بوده نقش خاتم اوحسی اندست امین و مامون سراسر او مید و عمل خزا می را قصیده ایست در شان او که در زان
و بز آن مرقوم است اولها سه

ذکرت محل الرج من عرفات فاجیت د مع العین بالعینات
و قل عری صبرک و ناجی صابقی رسوم دیار اقهرات و عمرات

این قصیده یکصد و بیست بیت دارد و تمام آن از کمال فصاحت و بلاغت شمدتاب بلکه شراب طهورست و در زبان
خوار علم علما بود از هر چه پرسیده شد آترامیده است و در زیستان بر مس و در تابستان بر بوریا می نشست و می گفته
او حش ما یکن الخلق فی ثلاثة مواضع یوم یولد الی الدنیا و یخرج الموالید من بطن امه فیوم الی الدنیا و یوم
یموت فیعین الاخرة و اهله و یوم یبعث فیوم احکام الله فیها فی دار الدنیا و قل سل الله علی محمد
هذه الثلاثة المواقف و امن روحه فقال و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیاً و قد سلم
علی عیسی بن مریم علی نفسه فی هذه الثلاثة فقال و السلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعثت حیاً
و تاریخ نیسا بود گفته روزیکه علی رضا داخل نیسا بود شد اما آن عاقلان ابو زرعه و ابو مسلم طوسی پیش آمدند و در دست
حدیثی بسند اکرام او خواستند وی بسلسله پدر تا علی مرتضی مرفوعاً بجنب رسالت صلعم روایت کرد قال حدیثی
ابی من ابی الکاظم عن ابیه جعفر الصادق عن ابیه محمد الباقر عن ابیه علی بن العابدین عن ابیه محمد
کریم عن ابیه علی المرتضی قال حدیثی حبیبی و قره عینی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال حدیثی
جبریل علیه السلام قال حدیثی رب العزة سبحانه و قال کذا قال الله اکبر الله حصنه فرقی قال و دخل حصنه من
دنی حصنه من دنی و قال ابو ایوب که انما حاضر بودند که در نزد پادشاه برست بر سر آمدند و امام احمد گفته است
یوفی هذا الکتاب علی یحیی و کافاق من جنود ابی القاسم قشیری گفته است قبل من الحدیث بعد الله
ببعض امراء السامانیة فکتبه بالذهب اوصی ان یدفن معه فی قبرة فرشی فی المنام بعد من فقیر
له ما فعل الله بک فقال غفر لی بلفظی بلا اله الا الله و قد صدق فی ان محمد رسول الله اودعه المناوی
فی شرحه الکبیر علی الجامع الصغیر نقل بن سهل در مجلس مامون از وی پرسید که الخلق حجیر من گفت الله تعالی
اعدل من ان یحیر فخرید زب گفت فظلمون فرمود الله تعالی احکم من ان یحکم عبد و یکنه النفس
قوی از صوفیه در نیسا بود بروی درآمدند و گفتند مامون در ولایت امر فرنگ کرد و شمار اهل بیت اولی ترتیباً مامون
مردم دید و ترا د اهل بیت اولی تر مردم از برای مردم گزیت و این امر را پسری تو برگردانید و مردم محتاج می اند

گشتن خوردن و نشستن پوشیدن و بر چار سوار گردیدن و عیادت بیمار کنند و با جنائز همراه رود علی رضا تکیه زده بود ستوی
 نشست و فرمود پوشیدن یعقوب اقبیه در بیاج مزور بند سب و قباطی نسوج بزرگی پوشید و بر شکات آل
 فرعون می نشست و حکم و امر و نهی میکرد و مراد از امام آنست که قسط و عدل کند و چون سخن را اند راست گوید و
 چون امر فرماید عدل نماید و هرگاه وعده کند انجام فرماید و تعالی هیچ مبلوس و مطعوم را حرام نگردانیده و این آیه بخواند
 قل من حرم ذنبه الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق انتی یا دارم که برادر مرحوم لباس پس
 فاضله و طعام پس نفیس استعمال کردی کسی همین جنس بر وی اعتراض نمود و ملی همین آیه در جواب و تلاوت فرمود
 رحله الله تعالی و در ترجمه امام مالک صاحب موطا نوشته اند که جامعهای گران بهای پوشید و خوشبو بسیار می مالید
 و بنال غالی الاثمان بر دروا و حاضر می بود در حصن حصین حدیث مرفوع آورده لیدن کن الله قم فی الدنيا علی
 العرش المهدی ینخلهم الجنات العلی ص در حاشیه گفته رواه ابو یعلی عن ابی سعید الخدری و اخرجه
 الطبرانی فی کتاب الداعیه من حدیثه ایضا الا ان عنده رجال بدل قم و الباقی سواء و رواه ابن حبان
 فی صحیحہ بلفظ لیدن کن الله اقام فی الدنيا علی العرش المهدی ینخلهم الجنات العلی ذکره میک شاه و فی
 الجامع بلفظ کتاب الا ان لفظ الدرجات بدل الجنات و قال رواه ابو یعلی و ابن حبان عن ابی سعید متقی آمدیم
 بر آنکه مامون از برای او ولایت عهد کرد و کاغذ نوشت چنانکه کتاب عهد در نور الابصار عبارت مرقوم است اما وی
 نپذیرفت کرامات او بسیارست چندی از آن شریفی ذکر نموده در مناقب الاولیا گفته جمعی از اهل طریقت بخد مت
 امام استفاده پذیرفته اند از انجمله معروف کرخی و محمد اسلم بودند چون امام از بغداد به نیشابور قدم فرمود محمد اسلم
 بهم گجاده امام بود و محمد اسلمی خطی حمار شتر اخذ نمود سلسله رضوی مخصوص با دست و سلسله قادریه هم متصل
 بدست و فات او در آخر صفر سنه یشت بهر پنجاه و پنج یا چهل و نه سال شد و الله علم در قریه سنا با د از احوال
 طوس خراسان مدفونست متصل قبر مارون رشید

امام محمد جو او مادرش ام ولد بود سکینه مرید نام القاب او جواد و تقی و قانع و مرتضی است ابیض معتدل
 بود نعم القادر الله نقش خاتم وی ست مامون و متعصم معاصر او مید ولادت او در مدینه روز جمعه نوزدهم
 رمضان سنه ۱۹۵ بوده در مطالب السؤل فی مناقب الرسول گفته هذ ابو جعفر محمد الثاني و ان کان صغیر السن
 فهو کبیر القدر رفیع الذکر مناقب او بسیارست روزی مامون از برای صید بیرون آمد و از راه شهر گذشت
 اطفال در کوچه بازی میکردند او را دیده بگریختند محمد جو او همچنان استاده مانده سال بود خلیفه چون نزدیک رسید

در وی نظر کرد و محبت او در دلش بنیقا نگه داشت ای غلام ترا از انصرفت ملغ چه شد زو و در پاسخ گفت لم یکن
 بالطریق ضیق فلو سعه لك وليس لي حرم فاحشاك والظن بك حسن انك لا تنصر من كذب له مامون از
 كلام حسن صورت او عجب آمد پرسید نام تو و نام پدر تو چیست گفت محمد بن علی رضای پس بروی رحم آورد و بکار خود
 شد و این حکایت دراز است در اینجا مختصر گفتیم کرامات او را در نور الابصار ذکر کرده و گفته و فاش در بغداد در
 آخر ذیقعه سنه اتفاق افتاد و در مقابر قریش بر فون گشت عمر اوست و پنج سال و چند ماه بود گویند سوم
 مرد ام الفضل بنت مامون که زن او بود با شارت پدر زهر نوشانی شیخ عبدالحق در رساله گفته روایت کرد
 جواد با سادیکه از پدران خود دارد تا علی مرتضی که گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلعم پس وصیت کرد مرا و فرمود
 یا علی ما خاب من استخار وما ند من استشار الخ انتی و از کلام شریف است ان الله عباد ینحسبهم
 بدوام النعم فلا تزال فی حرم ما بذلوا فان منعوا نزعها الله عنهم و حولها الی غیرهم وقال ما عظمت نعمته
 الله علی احد الا عظمت الیه حاج الناس فمن لم یحمل تلك المثونه عرض تلك النعمة للزوال وقال من
 اجل انساناها به ومن جعل شیئا عابه والفرصة خلسة وقال الجمال فی اللسان والکمال فی العقل وقال
 العاصم بالظلم والمعین علیه والراضی به شرکاء وقال الصبر علی المصیبة مصیبة علی الشامت وقال
 کفر النعمة داعیة المقت ومن جازاك بالشکر فقد اعطاك اكثر مما اخذ منك

امام علی هادی بن محمد جواد بن خشاب در کتاب موالید اهل البیت گفته و ولادت وی در مدینه ماه ربیع الثانی
 بوده او را عسکری خوانند و بکنیت ابو الحسن شناسند مادرش همان مغربیه بود و قیل ام الفضل بنت مامون هادی
 و متوکل و ناصح و متقی و مرقض و فقیه و امین و طیب القاب و ست و اشهر آن هادی ست اسم الوان بود نقش مختش
 این ست ابدرانی ده و عصمتی من خلقه و اثنی و برادرش متوکل و پسرش منصور باز ستعین ابن اخی متوکل این همه با
 محاصر مدینه ناقص بسیار است و در سمره که شهری کلان شرقی دجله میان تکریت و بغداد بنا ساخته معتمد ست در
 عسکر متوکل بسرمی برد از وی نیز کرامت نقل کرده اند حکایت سعایت او نزد متوکل در این خلکان و کثر مدفون
 و فرخ نامی و نور الابصار و نیز آن از کتب بسیار مرقوم ست حاصلش آنکه متوکل را خبر دادند که در خانه او سلاطین
 و مردم شیعیان جمع اند وی طالب امر ست از برای خود جماعتی را شب هنگام بغفلت فرستاد تا اگر فدا کرده بیارند
 آن گروه او را رویت کردند بر زمین یافت که قرآن میخواند همان حالت پیش متوکل بردند او با دهی نوشیدند و
 دیده تعظیم و اجلال کرد و گفت شعری بخوان فرمود من قلیل الروایتم بشکر گفت لا بد چیزی انشاء می باید کرد

وی رضی الله عنہ این آیات بر خواند

باق اعلی قلل الاجبال تحرسهم	غلب الرجال فلم تنفعهم القلل
واستزلوا بعد عز من معاقلمهم	واودعوا حقرا یا بش ما زلوا
ناداهم صاخ من بعد ما حلوا	این الاسرة والتیجان والحل
این الوجوه التي كانت عجيبة	من دولها تضرب الاستار الكل
فاضح القبر عنهم حين ساء لهم	تلك الوجوه علیها الذر دقتل
یا طما اكلوا واما ما شربوا	فاصبوا بعد ذلك الاكل فزاکوا

متوکل بگریست و کرم و معظم برگردانید و چهار هزار درهم برای ادای قرض بخشید و این آیات از قصیده ایست که آنرا بقصر سیف بن ذی یزن حمیری یافته اند و آنرا غرغان می نامیدند و سیف مذکور از ملوک عاد است و این آیات بقلم مسند نوشته بود آنرا تقریباً گردن ناگاه چنین اشعار جلیله و موعظه بلیغه برآمد و شش بیت است

انظر لما ذاتی یا ایها الرجل	وکن علی حد من قبل تنقل
وقدم الزاد من خیر تسربه	فکل ساکن دار سوف یرتحل
وانظر الی معشر باق اعلی دعة	فاصبوا فی الثری رهنابا عملوا
بنوا فلم یفزع البینان وادخروا	مالا فلم یغنهم لما انقضی الاجل

با تو اعلی قلل الاجبال تحرسهم الایات و بر قصر دیگر نیز این سبیت نوشته یافته شد ...

من کان لا یطأ التراب برجله	وطی التراب بصفحة الخلد
من کان بینک فی التراب بینه	شدران کان بغایة البعد
لو بعثر الناس الثری وراؤهم	لم یعرف المولی من العبد

و باجمه وفات شریف او در سر من ای در چهل سالگی روز دوشنبه در آخر جمادی الآخره ۴۸۵ هجری قمری واقع شد و در خانه خودش مدفون گردید گویند مسموم مرد

حسن خالص بن علی الهادی مادر او را حدیث و قیل سوسن میگفتند کتبت او ابو محمد است و لقب او خالص و عسکری و سراج سیمان سمر و بیاض بود و سبحان من له مقالید السموات و الارض نقش خاتم اوست مطهر معتز و متمدی و معتقد است در مدینه اشتم سراج الآخره ۲۲۲ هجری قمری پیدا شد مناقب و بیاست در در الاصفاف حکایت او

یا بطل آورده که وی او را در اطفال گریان دید و دیگران بازی میکردند دست که بر نبودن بازیچه میگید
 گفت برای تو من بازیچه میخرم و می آریم فرمود یا قلیل العقل ما للعب انما خلقنا للعب و العبادة در
 نور الابصار ذکر کر ماتش کرده و سه چهار قصه نقل نموده وی گفته در جنت بانی هست که آنرا معروف گویند جز اهل
 معروف دیگری اندران ندراید و فرمود بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الی اسم الله الا عظم من سواد العباد
 الی بیاضها که روز وفات او در سامره صیحه عظیم برپا شد و اسواق معطل و دکانین متعلق گردید و سائر ناس بسوی جنازه
 شتافتند و سرمن رای شبیه بقیامت شد و در خانه در قبر پدر روز جمعه هشتم ربیع الاول نشسته مدفون شدند و عسکرت
 از امامیه میگویند که مهدی موعود حسن عسکری است که در باره میاید عمر او ست و نه سال یا ست و هشت سال بود و
 ایام امامتش هفت سال یک پسر داشت که امام محمد مهدی باشد
 محمد بن حسن خالص مادر او از جن نام داشت و قیل و یسوس کنیت او ابو القاسم است و امامیه او را بلقب حجت و
 مهدی و خلف صالح و قائم و منتظر و صاحب الزمان یاد می کنند و اشهر آن مهدی است ابن الوردی گفته در او نش
 در شش بوده است و جوان مریوع القامه خوش روی سائل الشرع علی النکبیین اتقی الافعال اجل انجبه بود و وی آخر
 امیه اثنا عشر است بر مذمب امامیه گویند در زمان خلیفه معتد علی السعیدی در سرداب ساقره نهان شد در شش
 و یا فعی گفته در شش در رساله گفته و اول صحیح است این بطوطه در رحلت خود قصه مشاهد خورشید و قوف سواران
 و سواری را باطلبول و بوقات بر در سرداب ذکر کرده و این در دی عمر او نزد غیبوبت سال نشان داده و
 سال اختفاء شش گفته و محمد بن یوسف کنجی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان قائل ببقا او تا آخر زمان شد
 و بران ادله او من بیت العنکبوت آورده و سید حمیری محمد بن خفیه را مهدی موعود اعتقاد کرده و در ابیات
 خود بدان تصریح نموده و ببقا او قائل شده چنانکه در در الاصداف و کتاب جامع الفنون مرقوم است شبلنجی
 نقل عن الجامع الذکور میگوید و هذا کلامه اقول فاسدة و بضائع کاسدة لیس بها فائدة و انما الخلیفة المنتظر
 هو محمد بن عبدالله المهدی القائم فی آخر الزمان و هو یدل بالمدينة المنورة لانه من اهلها کما اخبر به
 و بعد الامام النبی صلی الله علیه و آله لا یطق علی الهوی ان هو الا دعی یوحی الیه گویم ببط کلام بر نظور مهدی موعود
 اولاد کتاب حج الکرامه فی آثار القیامه کرده ایم و ثانیاً در اذاعه لما کان و ما یكون من یدی الساعه نموده و باب
 حقائق مذاهب درین باب کشوده و حق را از باطل جدا ساخته ایم ان شئت فان جمع الی ثلاث بعده در نور البصا
 تمة در کلام بر اخبار مهدی نوشته و بانی مفرد در ذکر جماعتی از اهل بیت که مزارات و مساجد آنها در مرقاها

مشهور و معروفست عقد نموده و بذکر فضائل و کمالات صوری و معنوی و تقدس ذات و صفات سیده سکینه بنت
حسین بن علی کرم الله وجهه و سیده رقیه بنت علی مرتضی و مناقب سید مرتضی بگرامی صاحب تاج العروس
شرح قاسم پیرداخته و مناقب سیده زینب بنت جناب امیر علیه السلام و سیده فاطمه بنت حسین بن علی کرم الله وجهه
و سیده عایشه بنت امام جعفر صادق و سیده نفیسه بنت حسن انور بن زید ابیج بن امام حسن مبط و نیز مناقب
حسن انور مذکور و برادرش محمد انور و والدین هر دو زید مذکور نوشته و فصلی در مناقب زید شهید بن مرتضی العابدین
بسته و از اهل بیت نبوت سید ابراهیم بن زید حسین معروف بابی العلماء الحسینی را ذکر کرده و سیده ام کلثوم
بنت قاسم بن محمد بن جعفر صادق و سیده بنت محمد بن جعفر را ترجمه گاشته و بیعت نسل طباطبای ابراهیم بن ایل
فصلی مفصل گرام کرده و ترجمه فاطمه بنت علی رضا نقل نموده و ذکر اختلاف سنین مولید و وفیات هر یکی از این امیر علیه
ترجمه کرده و همچنین در دیگر کتب این فن آنقدر اختلاف در سالهای ولادت و وفات و مدت عمر و جزآن نوشته اند
و بعضی تصحیح بعضی عام و بعضی دیگر تصحیح عام دیگر کرده که اطمینان خاطر بر هیچ یکی از آنها چنانکه باید دست بهم نهد
و بعضی این سنوات در عبارت تازی یا فارسی نوشته اند و بعضی در هندسه و اشال این مواضع محل تصحیف است
و کذا لک در وفیات دیگر اهل علم نیز این ماجرار و داده الایضا و الله و لند اجمعی در تحریر آن مساحت کرده اند
و کفایتی بر نقل یکد و روایت با اختلاف یا بدون آن قناعت نموده چه مقصود از تراجم اهل علم و ولایت دریا
احوال صاحب ترجمه است و آنکه وی در فلان قرن بود از آنات مخصوص مشهور و ایام و اعوام و لند از مواضع بسیار
می نویسد که غلطی در حدود فلان سال بود و اگر یکی را بجمع چند نسخ طبقات و تطبیق یکی با دیگری رجحان سالی واضح
شود خوب است و الله اعلم و شیخ عبدالرحمن جامی هم را کتابی است بنام نهادشوا به النبوة لتقوية یقین اهل الفتوة در آن
بیچ رکن متعلق به پنج رسالت مآب صلعم نوشته و در رکن ششم شواهد و دلایلی که از اصحاب کرام و ائمه اهل بیت
آمده گاشته و در رکن هفتم شواهد و دلایل و تتبع ایشان را که طلبه صوفیه ظاهر شده ضبط کرده سلسله متصل ساخته است
ایراد آن همه درین مختصر صورت ندارد زیرا که همچو ماخذ مستدعی مجلدات مفروده است و نیز کتب مشاگر الیهامیر است
طالب در آن مطالبی تواند کرد و بقدر عقل و فهم بر مقتضای خد ما صفا و دوح ماکل را می بیند و اندک درین رساله
همین قدر اشارت کافی است و از برای قاصر همتان این جزو محقر وانی زیرا که کمالاتی که تا با عاثر ابواسطه متابعت
حاصل میشود شاید کمال متبوع است و کراماتی و فضائلی که از امت ظاهر میگردد و از قبیل غلالی سحرات نبوت است
لند درین مختصر بر ذکر جمعی خاص از اهل الله و اولیاء الله که ائمه سلوک و قدما این ملوک و سلف این جماعه کون

گفتارفت و بزرگوار اویس قرنی حسن بصری تبرکاتینا بدایت نموده آید زیرا که غالب سلاسل صوفیه صافیته می
 میشود بحسن و نهایت جمله خانواده های مشایخ عرب و عجم تا ایشان میرسد
 اویس قرنی اصل او از مین است در باطن از باطن مصطفی صلعم استفاده کرده و در ظاهر نعمت از حضرت فاروق
 و مرتضی برده گفته اند و حدیث اینی که لاجن نفس الرحمن صریح البین اشارت است بسوی او و در روایت عمر
 بن خطاب است رضی الله عنه ان رسول الله صلعم قال ان رجلا یا تیکرم من البین یقال له اویس کایدع بالبین
 غیر ام له قد کان به بیاض فذل الله فاذهبه الا موضع الدینار او الدینار فممن لقیه منکم فلیست تغفر لکم
 و فی رواية قال سمعت رسول الله صلعم یقول ان خیر التابعین رجل یقال له اویس وله ولدة وکان به بیاض
 فسرده فلیست تغفر لکم رواه مسلم فی صحیحہ در مرقات و لمعات گفته قرن نفتح قاف و را بر بلاد مین است و قرنی
 که میقات اهل نجد است نزد طائف آن بسکون را دست جوهری در تحریک را و نسبت اویس بسوی آن غلط
 کرده چه اویس نسب است بسوی قرن بن رومان بن ناحیه بن مراد که یکی از اجداد اوست انتهى و در حدیث
 دلیل است بر طلب دعا از اهل خیر و صلاح و اگر چه طالب افضل بود و گفته اند امر بطلب استعقار از برای تطیب قلب
 او کرده و دفع قوم نموده از آنکه وی تخلف کرد از حضور در حضرت نبوی صلعم زیرا که مانع او ازین حضور بر او باد برین
 و آمدن او از صحابه منافی آن نیست بجهت آنکه وی کسی را که خدمت مادرش کند و قائم بموت او باشد نیافت و
 چون سعت دست داد متوجه شد بسوی صحابه و بهم حدیث دلالت نمیکند بر آنکه اویس بهترین تابعین است یعنی رکعت
 ثواب نزد خدا و نه امام احمد گفته که افضل تابعین سعید بن سبب است یعنی در معرفت علوم و احکام طبیبی و در اخلاص
 اصول حدیث گفته قال ابو عبد الله بن خفیف اهل المدینة یقولون افضل التابعین ابن السبب و اهل
 الکوفة اویس البصرة الحسن انتهى و حافظ ابن حجر عسقلانی در تفسیر نوشته اویس بن عامر القرنی یفهم القفا
 و التواء و بعد ها وزن سید التابعین روی له مسلم من کلامه انتهى شیخ عبد الحق دلموی در کمال فی اسما و
 الرجال بذیل ذکر اویس نوشته ادرك من النبي صلعم و لم يروا بشرة و رأى عمرو بن الخطاب من بعد
 و کان مشهورا بالزهد و العزلة هکذا فی جامع الاصول و قد روی مسلم عن عمرو بن الخطاب انه قال
 سمعت رسول الله صلعم یقول ان خیر التابعین رجل یقال له اویس ثم قال یحیی فی اخر الکتاب و قد
 ذکرنا احادیث و ردت فی جمیعته الی عمرو و ملاقاته ایاه هناك و قال فقد اویس بصیفین سنة صبیح
 و ثلاثین لانتی شیخ فرید الدین عطار در تذکرة الاولیا و شیخ عبد الرحمن جامی در شواهد النبوة و شاه حبیب احمد

توفی در مناقب الاولیاء ذکر وی و ذکر حسن بصری بر طریقه تصوف نوشته اند و حکایتها آورده و اسرار علم بصیرت
وی گفته هر که شیفه خوش خوردن و لباس فاخر پوشیدن و با توکلان نشستن بود درخ از شهر گران و نزدیک تر است و گفت
من عرف الله یخفی علیه شیء گویند روزی بر منزه میگذاشت مگس او را نواجید کرد گفت کل عالمیست و انا اکل عالم
یعنی فان انا جزت الصراط فان خیر منک والا فانک خیر منی یا سفا در حق و سگ گفته است

سقا الله قوما من شراب روحه	فهاموا به مایین باد و حاضر
یظنهم الجهال جنودا مباحهم	جنون سوی حبیب القوم ظاهر
سقا اکون الحب را حرام الهوی	و احواسکاری بالحبیب البسامر
ینا جونه فی ظلمة اللیل عندنا	به قل خلوا من هم اویس بن عامر
شهر یمانی حوی المجد العلاء	لنا فیہ عالی الفخر عند التفاعر

حسن بن ابی بصری انصاری در تقریب گفته مولا هم ثقة فقیه فاضل مشهور و کان یرسل کثیرا و
یدلس قال الذار کان یروی عن جماعة لم یسمع منهم فمتحی و یقول حدیثا و خطبا یعنی قومه الذین
حدیثا و خطبا بالبصرة هو راس اهل الطبقة الثالثة مات سنة عشرة و مائة و قد قال السبعین انتقم
و شیخ عبد الحق در کمال بسیار را از سببی میان گفته و نوشته که حسن مولای زید بن ثابت بود و قیل مولی حمیل بن
قطیبه دو سال از خلافت عمریه باقی بود که بدین متولد شد و بعد از قتل عثمان بصره رفت و عثمان ادرید و از وی شنید
و گفته اند که علی مرتضی را هم در مدینه دریافت اما در بصره پس رویش از وی صحیح نشده و گویند طلحه و عایشه را
دید اما سماع او ازین هر دو صحبت نه پیوسته مگر از دیگر اصحاب همچو ابی بکره ثقیفی و انس بن مالک و سمره بن
جندب و عمران بن حصین و ابی موسی و ابن عباس و جندب روایت دارد و از وی خلقی کثیر از تابعین روایت
نموده و بود کثیر الشان رفیع الذکر سر بر آورده در علم امام وقت خود و زهد و ورع و عبادت باه و حب سلاله
بگذشت کذا فی جامع الاحوال و الکاشف و بعض نقاد گفته اند کان یلد لس فیقول عن فلان و لیکن سمع
منه لکن ابن الدینی گفته مراسلاتش که از ثقات روایت میکند صحاح اند انتمی در مناقب الاولیاء گفته وی پیر
چهارده خانواده است زیرا که حبیب عجمی و عبد الواحد بن زید خلیفه رشید وی بودند نه خانواده بواسطه حبیب
بد و متوسل شدند و پنج خانواده بواسطه عبد الواحد و گفته مالک دینار خلیفه حسن است در مواهب لذتیه گفته آنچه
ذکر میکنند که حسن بصری خرقه از علی بن ابیطالب پوشید ابن وحید و ابن الصلاح گفته اند باطل است شیخ الاسلام

حافظ ابن حجر گفته ليس في شيء من طرقهما ما يثبت ولم يرو في خبر صحيح ولا حسن ولا ضعيف انه صلي الله
 عليه وسلم الخرقه على الصلوة المعتادة بين الصوفية لاحل من الصحابة ولا امر احل من الصحابة بفعلها
 وكل ما يروى صريحا في ذلك فهو باطل قال ثرآن من الكذب المفترى قول من قال ان عليا عليه السلام الخرقه
 للحسن البصري فان ائمة الحديث لم يثبتوا الحسن من علي سماعا فضلا عن ان يليسه الخرقه وكذا
 قال الدمشقي والذهبي والعلائي والمغلطائي والعراقي والحلي وغيرهم مع كون جماعة منهم صاحبها
 والبسوها تشبها بالغوم نعم ورد لبسهم لها مع الصلوة المتصلة الى كميل بن زياد وهو صاحب علي بن
 ابي طالب رضي الله عنه من غير خلف في صحبته له بين ائمة الجرح والتعديل وفي بعض الطرق
 انضالها كابو ليس القرني وهو اجمع بعمر وعلي وهذه صفة كاطن فيها وكثير من السادات تكلفي
 بحجة الصلوة كالشاذلية وابواسحق المبتوني والشيخ يونس العجمي يجمع بين تلقين الذكر واخذ الصلوة
 والبس وله في ذلك رسالة انتهى وشيخ عبد الله عيدير روس باعلوي در كتاب الخرقه از غزالي داهايد
 نقل کرده که چون جناب مرتضوی قضاص را از مسجد بیرون کرد حسن بصری را اخرج نمود و این دلیل است
 بر آنکه حسن علی را دیده و سیوطی سماع او از علی ثابت کرده و گفته اند که جماعه وهو الراجح عندي بوجه
 انتهی و این وجه را شیخ محمد یحیی الہ آبادی معروف بشاه خوب السدر رساله العربیه خود که از برای شیخ عبدالکریم
 بصری خلیفه خود نوشته نقل عن السیوطی ایراد کرده و لکن اکثر این وجه نزد عارف بکفایت استدلال محمد حسن
 و معذک حاصل آن رویت و روایت حسن از علی است نه الباس خرقه آری جمهور صوفیه الا ماشاء الله تعالی
 قائل اند هر دو و از برای آن سلسله متصله ذکر میکنند و لکن درین باب اعتماد بر خواص محدثین است نه بر قول
 صوفیه و قول عامه علماء خواه محدث باشند یا فقیه یا از اهل سلوک و ازین جنس است اثبات بیعت و خرقه
 از برای او از علی مرتضی که در رساله فخر الحسن نموده و باجمله تا ثبوت رویت و لبس خرقه بطریق نقادان علم
 حدیث بپایه صحیح نرسد اثبات جماعه کثیر چیزی نیست و اگر ثابت هم شود غایتش آن بود که فعل صحابی
 و آن نزد محققین اهل اصول محبت نیست و الله اعلم بالصواب و حرف استوار درین باب قول بعض ائمه
 تصوف است که لبس الاعتبار بالخرقة انما الاعتبار بالخرقة در انتباه فی سلاسل اولیاء الله گفته
 الحسن البصری ینسب الی سیدنا علی رضي الله عنه عند اهل السلوك قاطبة و ان كان اهل
 الحديث لا يثبتون ذلك و قد انتصر الشيخ احمد القشاشي لاهل السلوك بكلام واف شاف في

کتاب العقد الفرید فی سلاسل اهل التوحید انتهى وکذا لک غیره فی غیم والطن وان کان حسنا
بهر لکن کایبعد ان یکون اثباته مبنی علی روایة الحسن مدلسا کما مر و المشایخ صدقہ فیما روی و
و کثیرا ما یقع الصالحون الغافلون فی امثال تلك الاحوال والله سبحانه و تعالی اعلم بحقیقة الحال
والقال وی گفته کوسفند از آدمی آگاه ترست که او را آواز شبان از چرا باز دارد و آدمی را کلام خدا از ناشایسته
نافع نشود و گفت مرد را صحبت بدان بندگان کند به نیکان و گفت علامت اخلاص مساوی داشتن بد و ذم
و در نظر داشتن اعمال نیک خود و واجب ندانستن ثواب آنست

حبیب عجمی در ریاضت و مجاهده یکتا بود و در ولایت و مشا بهره بی همتا صاحب خانوادہ ست امام شافعی
و امام احمد گفتند جاہل چه فقیری کند چیزی از حبیب پیریم شافعی منع کرد و احمد پرسید هر که را یکی از پنج نماز فرستاده
و نینداند که کدام فوت شده چه کار کند حبیب گفت هذا قلب عن الله غافل فلیق ب یقضاء الكل

محمّد و اسع قدس سره مردی از چلوگی احوال او پرسید گفت کسی که عمرش می گذرد و گناهش می افزاید چگونه
بود یکی او را گفت صوف چرا پوشیدی خاموش گشت گفت جوابم برده گفت اگر بگویم که از زبردستایش خود
کرده باشم و اگر بگویم که از بی چیزی شکایت از حق باشد وی گفته فرخنده کسی که با خدا گرسنه بریزد و شهابگاه
گرسنه بخشد و با این راضی از خدا باشد و گفته نگاہ داشتن زبان از عیب و غیبت و شوار ترست از نگاہ داشتن
در دم و دنیا شخصی از وصیت خواست زبده فرمود که پادشاهی دنیا و آخرت است

ابو حازم مدنی اشام بن عبد الملک از پرسید که چه چیز درین امر که در انتم نجات یابم گفت هر چه ستانی از وجه
حلال ستانی و بمعرف نیک رسانی گفت این آنکه آید گفت از کسیکه نجات خواهد وی گفته همه در دو چیز یافتیم یکی انگی
نصیب من است هر چند از او بگیریم بمن میرسد دوم آنچه دیگران راست هر چند بجهت کنم بآن نرسم و
گفت از دعا محروم بودن و شوار ترست از اجابت محروم بودن

داؤد طائی شاگرد امام ابو حنیفه کوفی است رح در انواع علوم بهره تمام داشت با ابراهیم ادبم را دیده است
یکی از وی وصیت خواست گفت اگر سلامت خواهی و دل دنیا کن و اگر کراست خواهی بکسیر بر آخرت گوئی
یعنی از هر دو بگذر تا بحق رسی او را گفتند چرا صلاح نمیکنی گفت مومن را خیر حقین نتوانم اگر کار او کنم از خدا باز نم
و اگر کار خدا کنم او را فریفته باشم معروف کنی گفته هیچکس ندانم که دنیا و اهل دنیا را خوار تر از داؤد میداند
هر گاه یکی از اهل دنیا را میدید می گفت هر چند دل امی شومیم متغیری بایم دنیا و اهل دنیا را در چشم او مقدار نبود

یکی در وی می نگریست گفت ندانی که چنانکه بسیار گفتن کراهیت است بسیار نگرستین هم کراهیت باشد کسی او را
گفت مرا وصیتی کن گفت صم عن الدنيا وافرط عن الآخرة دیگری وصیت خواست گفت زبان گاهدار گفت
زیادت کن گفت از خلق تنها باش و اگر توانی دل را از ایشان بردار گفت زیاده کن گفت از ینمان باید که بسند
کنی بسلاست دین چنانکه اهل جهان بسند کرده اند بسلاست دنیا دیگری گفت مردگان منتظر تواند
ابو یاسم صوفی قدس سره اول کسیکه سیمی بصونی گشت او بود نخستین خانقاهی که بنا شد در رمله برای او بود
اصلش از کوفه است و سکن شام وی گفت لقلع الجبال بالادرة السیر من استخراج الکلام من القلوب
سفیان ثوری از اصحاب مذاهب تبوعه بود محدث جلیل و عارف نبیل ست علم را با سلوک یکجا داشت و میگفت
آدمی را به از سوراخی نیست که در آن بخزد و از مردم پنهان گردد و هژ از زمان السکوت و لزوم البیوت گفت
طعام لذیذ و غیر لذیذ بیش از آن نیست که از لب جلق رسد این قدر صبر کنید که از گلو فرو رود و چیزی که باین زوای
بگذرد در آن صبر میتوان کرد و گفت ای اهل حدیث زکوة احادیث بد میداد و دوست حدیث که بشنوند بیخ بعمل
آرید گفت در ویشی که کرد تو انگر گردد مرئی ست و چون نزد سلطان رود دزد ست و گفت هر که خود را فضل
از دیگری بداند متکبر است

عبدالمدرین مبارک ترجمه ایشان در اتحاف النبلاء بنیل علماء حدیث مرقوم است و درستان المحدثین و
ابن خلکان و دیگر کتب سیرند که عالم عالم بود و عارف کامل در کتب سنت روایات بسیار از وی آمده وی آخر وقت
همه اموال را در راه خدا صرف و وقف نمود و گفتند دختران داری کار سازی ایشان چه کردی گفت بخار سار جقتی
سپردم و هویتولی الصالحین وی گفته دوا می دل بیمار از مردم کناره گرفتن است و بزرگترین خلق حقیر تر بنفس است
و کسب کردن مانع توکل نیست و تقرر خوف در دل دائم مراقب بودن است
احمد بن عاصم قدس سره از کثرت فراست و کشف قلب ملقب بجا سوس القلوب گشت مرید حارث محاسبی
فضیل عماض را دیده بود وی گفته راجی تر بنجات تر سناک تر ست بر نفس خویش که مبارک اناجی نباشد و گفت
رجا آنست که نعمتی که با و رسد الهام شکر یابد و گفت یقین ثوری ست در دل که بآن مشاهده امور آخرت کند
حجابا که باینهاست بسوزاند

فتح موصلی قدس سره از مشایخ موصل بود همواره دستمه کلید بطریق باز گانه با خود میداشت تا کسی از او
اطلاع نمی یافت در ویشی گفت باین کلید با چه میکشانی گفت در خور سندی حق وی گفته چنانکه بیا را باز گرفت

آب و طعام بملای رسد همچنان دل سالک از بازگرفتن علم و سخن مشایخ بمیرد
 شاه شجاع کرمانی یحیی بن معاذ و ابو تراب بخشی را دیده بود قبا می پوشید ابو حفص چون او را دید گفت
 و جرت فی القبا ما طلبت فی العیاء عمری در از خفت یکبار که خوابش بر بود حق سبحانه و تعالی را بخواب دیده
 سحر کرشمه و وصلش بخواب میدیم زهی مراتب خوابی که به زبیداریست
 در مناقب الاولیاء گفته علماء اسلام دیدار خدا در دنیا بخواب جائز است نه اند شاه آواز وی آن نعمت هر جا که
 گذشتی بخواب رفتی سه

شب شراب خورم کند به بیدار اگر بر روز حکایت کنم خواب و د
 وی گفته فقر سر حق است نزد بنده تا نگم دارد این است چون فاش کند خائن گردد گویم در نهی است انچه
 گوینده گفته است سه

و مستخبر عن سیر لیلی کتمته بعیاء عن لیلی بعین یقین
 یقولون اخبرنا فاننا امینها و ما انا ان اخبرهم بما میث
 وی اصحاب خود را میگفت از کذب و غیبت حذر کنید باقی هر چه خواهید بکنید وی از اولاد ملوک بود گفت من
 غصص بصره عن الحارم و امسک نفسه عن الشهوات و عمر باطنه بد و ام المراقبه و ظاهره با تباع السنه لم یخطأ له فراسته
 ذوالنون مصری شاگرد امام مالک بوده و مذاهب وی داشته و موطا از وی مبعیاع نموده و فقه خوانده بود
 از طبقه اولی است پیشین کسی بود که اشارات بعبارات آورد و ازین طریق سخن گفت چون جنید پدید آمد
 این علم را ترتیب نهاد و کتب ساخت چون شبلی آمد این علم را بر سر منبر برد و آشکارا کرد ذوالنون گوید اخفی
 الحجاب و اشده رویه النفس و تدبیرها و گفته التفکر فی ذات الله جهل و الاشارة الیه شرک و حقیقه
 المعرفة حیره و توفی هم فی شکله گویند وی جوانی را در طواغکاه بغایت لاغر دید در می پیش او نهاد آن جوان گفت
 این گر سنگی هزار در دست زر خریدم تو سخنو ای که یکیدرم بفروشم وی گفته سلامتی از پیر زنی و ستای آموشم
 وقتی که مرا بسته پیش خلیفه می بردند پیر زنی گفت از و نترسی که او هیچ کردن نتواند تا خدا نخواهد ستای مرا آید
 عزیزی دیناری پیش او نهاد گفت جو انمردی نیست از سیران گرفتن ذوالنون گفته پیر زنی را از غایت محبت
 پرسیدم گفت ای بطل محبت را غایت کجا که محبوب را غایت نیست گویم و سه در التقابل سه
 شریعت الحکما سابع کاس شریعت الحکما سابع کاس
 فما نقد الشراب لا درویت

وی گفته مردم تا ترسناک باشند در راه اند و چون از ترس برآمدند گمراه گفت خود را پیشین پس مغرور است یعنی از
از گذشته و آینده اندیشه کن نقد وقت را بایش

معروف کرخی از طبقه اولی است و از قدما و مشایخ استاد سری سقطی است پدرش فیروز نام داشت و قبل
ابن علی اگر خنجر گویند بر دست امام علی بن موسی رضا سلمان شد مولی بود از وی معروف پیدا آمد وی گفته صوفی
اینجا همان است تقاضای میهمان بر میزبان جفاست همان که با آداب بود منتظر بود و منتقاضی
مشکل هر کاری است که با وعدة همیشگی صابر نتوان بود و تقاضا نتوان کرد

گویند چون بکتاب رفت استاد گفت بگوئالت ثلاثه معروف گفت قل هو الله احد استادیست نمود وی بگریخت
و بخدمت امام علی رضا آمد و نعمت ظاهری و باطنی مستفیض گشت گفت آنچه از دنیا بردل شما آید سجده آنرا باشد خدا
گفت من ای بسوی خدا امید انم که از کس چیزی نخواهی و چیزی نباشد که کسی بدی کی از وی وصیت خواست
گفت اصل دان لایزال شاه الا فی ذی مسکن و گفته المحبة لیست من تعلیه الخلق انما هی من مواهب الحق
و فضله در سه با تین از دنیا برفت سعدی شیرازی گفته سه

شنیدم که در کرخ تربت بسی است
بجز گور معروف معروف نیست

اما جامی قبر او را در بغداد نوشته

ابو سلیمان دارائی از مشایخ قدما در شام ملقب بر یحیی القلوب قبرش در قریه داره است که دهی از دهها
در مشق بود در شامه بر وی گفته در ما یکت الحقیقة فی قلبی اربعین و ما فلا اذن لها ان تنخل فیها الا
بشاهدین الکتاب السنة و گفته هر چه ترا از حق مشغول کند بر تو شوم است و هر چه خوشی تو با سبب است
دشمن است و هر نفس که در غفلت بر آید بر تو دلخاست و گفته ابلیخ الاشیاء فیما بین الله و بین العبد المحاسبة
مردی پیش او ذکر معصیت کرد زار بگریست و گفت بخدا که طاعت چندان آفت می بینم که حاجت معصیت نیست
وی گفته لكل شیء صدأ و صدأ قلوب الشیخ و هم وی گفته من اظلم لانقطاع الی الله فقد وجب علیه
خلع مادونه من دقته احمد جواری که مرید او بود گفت شبی در خلوت نماز گذاردم راحت عظیم یافته شدم
ضعیف مردی که در خلا دیگری و در ملا دیگر

داود بن احمد برادر ابو سلیمان مذکور است از وی پرسیدند چه گوئی در دل که آواز خوش در وی اثر کند گفت
آن دل ضعیف و بیمار بود و او را معالجه باید کرد

ابراهم خواص از متاخرانست چنین می سزاید

لقد وضع الطريق اليك حقاً

فان ورد الشتاء فانت كلفت

فما احل بغيرك يستدل

وان ورد الصيف فانت ظلل

شقیق بلخی از مشاهیر متوکلانست دزهد و عبادت قدمی راسخ داشت و در انواع علوم کامل بود و تصانیف بسیار گذاشت پیری پیش وی آمد و گفت گناه بسیار کرده ام بخوابم که توبه کنم گفت دیر آمدی گفت زود آمدم هر که پیش از مرگ آید زود آمده باشد شقیق گفت نیک آمدی و نیک گفتی نوشته اند که شقیق بار اود حج ببغداد آمد بارون رشید از او پندی خواست گفت اگر در بیابان از تشنگی جان بلبشوی و آب ندهند مگر بنیرد محکمت گفت بخرم گفت چون بخری و بخوری و مثانات به بندد و بول فرو دنیا بد و روایت ندهند مگر بنیرد دیگر گفت بد هم گفت پس چه نازی برین خلافت که بهایش کوزه آبی است که بر آید به پیشانی بارون بگریست و او را بعد از تمام رخصت نمود گویند وی ابراهیم دهم را گفت شما معاش چگونه میکنید — گفت چون می یابیم شکر میکنیم و چون نمی یابیم صبر میکنیم گفت سگان خراسان همچنین میکنند ابراهیم گفت شما چون می کنید گفت چون می یابیم انبار میکنیم و چون نمی یابیم شکر می نمایم ابراهیم بوسه بر سرش داد و گفت استاد توئی و در کتاب سیر السلف این بجایت عکس انجام آورده اند علم حارث حماسی از طبقه اولی است عم جدید بغدادی است وی گفته خوف آنست که هر فعلی و حرکتی که از صادر شود گمانش آن بود که در آخرت بآن مأخوذ خواهیم شد و گفت کسی که نماز او را به بیند و او بدان شاد شود متوقف بودم که نماز او باطل است یا نه اکنون غالب ظن من آنست که باطل است گفت اهل محاسبه را داده فصلت است که با آنها بر نفس غالب می باشند اول سوگند خوردن راست باشد یا دروغ دوم دروغ گفتن سوم هیچکس را بد گفتن چهارم ایفاء و عده نمودن پنجم در حق کسی دعاء بد نکردن ششم گواهی بشکر و تفاق و کفر کسی ندادن هفتم قصد معصیتی بظاهر و باطن نکردن هشتم بار خود بر کسی نیفتادن و اندک یا بیش بار مردم برداشتن نهم طمع از خلق بریده داشتن دهم همه کس را بهتر از خود دانستن میگوید من صحیح باطنه با مراقبه و الاخلاص زین الله ظاهرة بالمجاهدة و اتباع السنة و نیز گفته من لم یهذب نفسه بالریاضات لا یفترقه السبیل الی سنن المقامات و هم وی گفته صفة العبودیة ان لا تری لنفسك ملكا و تعلم انك لتمامك لنفسك ضراوا لا نفعا

سری سقطی استاد جدید و شاگرد معروف است و اول کسیکه در بغداد سخن حقائق گفت او بود اکثر اولیا و عرفا

مرداوند میگوید من توفیق الناس بما ليس فيه سقط من عين الله عز وجل باری در طرطوس بسیار شد جمعی از
 گران جانان بعیادت آمدند و چندان نشستند که آزار یافت چون رفتن خواستند دعا طلبیدند دست برداشت و
 گفت اللهم علمنا كيف نفقد الموضع و هم وی گفته اللهم من شغلني عنك فاشغله عني جنید گفت روزی
 سری سقطی بسیار میگرفت ازین حال پرسیدم گفت کوزه در هوا آویختم تا آب سرد شود و حوری زیبا دیدم گفتم
 از آن کیستی گفت از آن کسی که کوزه در هوا ندارد گویم در قرآن کریم است ولتسأل يومئذ عن النعیم سری گفته
 دنیا همه فضول و بیکار است الا پنج چیز زانی که سدر مقبلند و آبی که تشنگی نشاند و لباسی که عورت پوشد و خانه
 که در آن گنجد و کاری که بدان عمل کند و گفت مصیبتی که از شهوت خیر و امید آمرزش توان داشت و آنچه از کبر
 خیر و امید مغفرت نیست که منافقانی البیس از کبر بود و زلت آدم از شهوت گویم مصداق شق اول است و که تعالی
 و اذا قيل له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم و بش المهاد و گفت علامت است در ابراج کورس
 از عیوب نفس خود دست و گفت عارفان آفتاب اند که بر همه تابند و زمین و شنند که بار هر کشند و آب نمادند
 که حیات دلمانند و آتش رنگ اند که ظلمت غفلت بزدایند

ابو حفص حداد آهنگری میکرد و روزی نابینای این آیت خواند و بد الله من الله ما لم يكونوا يهتدون
 حالی بروستولی گشت چون بهوش آمد دکان را تصرف ساخت و آهن بینداخت و گفت میخواستم که این کار بگذارم
 انگذاشتم تا که ما را از بابتند در هم سایه او محمدی در حدیث می گفت گفتند چرا استماع نمیکنی گفت سی سال است
 که داد یک حدیث دادن نمیتوانم من حسن اسلام المرء ان لا يعنيه معاصر جنید و شبلی بود وی گفته ایتنا آنت
 که نصیب دیگران را بر نصیب خود مقدم دارد و در نصیبهای دنیوی و اخروی و گفت هر که خود را در همه احوال سهم
 ندارد و مخالفت بود او کند مغرور است و گفت غوف چرا غی است در دل که خیر و شر بیناید و گفت هر که بد و نستاند
 نیم مرد است و هر که ند و بدستانند هیچ است و گفت معاصی برید کفر است چنانکه زهر برید مرگ و گفت نابینا آنکه خدا را
 با شیا بیند و اشیا را نداند بیند و گفت وقت نزاع شکسته دل باید بود بر تقصیرهای خویش گفتند دنیا را چرا دشمن
 نداری گفت از آنکه هر ساعت بگناه می دیگر اندازد و گفته اگر چه دنیا بد است اما توبه نیک است و آن در دنیا است
 گفت بلی اما صد و گرناه یقین است و قبول توبه شک گفتند عبودیت چیست گفت گذاشتن آنچه
 باست

احمد بن خضرویه بلخی از وی وصیت خواستند گفت امت نفسك حتی تخيها و هم وی گفته الطريق

واضح والحق کلام والد اعی قد اسمع منا التحدید بعد هذا الاصل العی وی مرید حاتم اصم ومصاص بن یزید بطامی
 یزید سپاهیان جامدی پوشید ابو حنفه را گفت اگر احمد بودی قوت و موت ظاهر نشدی عیال او فاطمه که
 دختر ناظم بلخ بود در ریاضت و طریقت برهانی بود و یزید گفته هر که خواهد مردی را در لباس نانی بیند گو فاطمه را
 به بیند احمد گفته نفس اربعه آرزو نمیرسانیدم تا که آرزوی جهاد کرد و دانستم که طاقت صوم ندارم و گفتم بشرطیکه روز
 نکشایم قبول کرد پس دهم که شب بیداری نمی توانی گفتم بشرطیکه شب قائم باشم پذیرفت در یافتیم که عزالت بخواب گفتم
 بشرطیکه با خلق نیامیزم پسندید ببالیدم خداوند از مکرمش آگاه کن اقرار نمود که مرا هر روز بخلاف مراد صد بار پیش
 خواستم که بجهد در دم تا یکبارگی کشته شوم از تو برهم و ترا بشناختم گفتم سبحان الله چنان نفس آفریده است که در حیات
 هم منافق است و در مات هم پنداشتم که راه طاعت می پویی ندانستم که زنا میجویی

میجی بن معاف رازی از طبقه اولی است بسطی باقبض آمیخته و با غالب داشت وی گفته فردا این مرگ
 هر که امروز ترسند ترست گفت هر که شرم کند از خدا وقت طاعت شرم کند خدا از عذاب بصیت گفت
 حیای بنده حیای ندیم است و حیای حق حیای کرم میگوید انکسار العاصین احب الی من صولة المطیعین
 او را گفتند قومی میگویند که با بجائی رسیده ایم که ما را ناز نباید کرد گفت آری رسیده اند اما بدو رخ رسیده صدق
 المحبة العمل بطاعة المحبوب و گفته زاهدان غرباد دنیا اند و عارفان غرباد آخرت و حقیقت محبت آنست
 که بر نیز آید و بجایگاه گفت کرم خدا را آفریدن و دوزخ ظاهر ترست از آفریدن بهشت که اگر دوزخ نبود
 یک تن بهشت نرسیدی گفت دنیا دکان شیطان است هرگز از و چیزی ندردی که از تو بستاند و ترا شرمسار کند
 و گفت دنیا و دردم دارد و کثردم اند اما فسونی نیاموزی دست بران مکن گفتند مردم ترا عنایت می کنند گفت اگر
 خدا مرا بیاورد از گفتن پروا ندارم و در نه آنچه گویند سزاوارم

ابو یزید بسطامی از طبقه اولی است از اصحاب رای بوده یعنی قیاس و اجتهاد کن وی را ولایتی کشاد که در حب
 دران پدید نیاید جنید بغدادی گفته بایزید در میان ما همچو جبریل در میان ملائکه است و نهایت جلد سالکان بدایت
 میدان بایزید است جد بایزید مرغ بود و پدرش یکی از اکابر بسطام وی خادم امام جعفر صادق است احرام کعبه
 بست خلق بسیار عقبا و روان شد گفت خدا یا مرا بسبب خلق از خود محجوب گردان و بعد از نماز با دعا بطریق
 حکایت این آیه تلاوت کرد لا اله الا انا فاعبدونی گفتند دیوانه است و برگشتند پرسیدند بنده کی کمال رسد
 گفت چون عیب خود را بشناخت و تمت از خلق برداشت گفتند عمر تو چند است گفت چار سال از آنکه هفتاد سال

در حجاب بودم گفتند یارب بی روی گشت چوب هم میرو گفتند بر هوا میروی گفت مرغ هم میرو و گفت شب
بکعبه میروی گفت جادوی هم بدو اند میرسد گفتند پس کار مردان چیست گفت دل نبستن بخبر خدا بزرگی او را
خواب دید و از کیفیت سوال متکبر پرسید گفت چون سوال کردند گفتم باز گردید او را پرسید که اگر صد بار
بگویم که او خداوند من است تا او مرا بنده نداند فائده نبود شیخ الاسلام ابو حمیل انصاری هر روزی گفته بر این
فراوان دروغها بسته اند یکی آنست که بر آسمان شدم خمیه زدم بر عرش از الفاظ اوست الی ما ذکر تک
الاحن خفلة و ملخص متک الاحن فتره گفت خدا را در خواب دیدم گفتم را در تو چون هست فرمود از تو
گدشتی رسیدی یکی پس از مرگ در خوابش دید پرسید حال تو چیست گفت مرا گفتند ای پیر چه آوردی گفتم درویش
بر رگه ملک شود ویرا گویند چه آوردی گفتند راست میگویی یا زوی باز شوید

ابو حفص حداد شیخ ملامتیه بود از طبقه اولی است می گفت هر که در هر وقت افعال و احوال و اقوال خود را بنویسد
کتاب و سنت و خیر و خوار خود را دستم ندارد ویرا از جمله مردان نمی شمریم و هم وی گفته الفتوة اداء الاضایة
و ترک مطالبه الانتصاف

محمد بن قنار امام اهل ملامت بود این طریق را در نیشاپور وی نشر کرد و میگوید من نظری فی سید السلف
عرفت تقصیر و تخلفه عن درجات الرجال و هم وی گفته من رأیت فیہ خصلة من الخیر فلا تقارقه
أفانہ یصیبک من بکاته شیخ الاسلام هر وی گفته ملامت نه آن بود که کسی به یحرمی شریعت کاری بکند
تا او را ملامت کنند ملامت آن بود که در کار حق سبحانه و تعالی از خلق پاک نکند گویم این تفسیر ملامت مطابق
آیه شریفه است لا یخافون فی الله لومة لائم وی گفته بر جوی نیشابور بنوح عیار گفته جو انروی چیست گفت
آن من خوابی یا آن خود گفتم هر دو بگو گفت آن من آنست که قبا بدکنم و خرقة در قلمم و کار خرقة پوشان کنم و آن
تو آنست که خرقة بد کنی تا خلق تو و تو بخلق فریفته نشوی اول حفظ شریعت است و ثانی حفظ حقیقت کار
نیسا بورالتماس موعظت کردند گفت دلم هنوز متعلق بجاه است اشکنند و روانیست کسی را که صلاحیت ندارد
گفته صلاحیت چیست گفت هر سخن که گوید محتاج به بار دیگر نباشد و فکر نکند که دیگر چه گوید چه غش از غیب است
خود را در میان نه بیند گفت هر که نفس خود را بدتر از نفس فرعون نداند متکبر است و گفت تواضع آنست که
به یکس احتیاج خود نه بینی نه در انجمن و نه درین جهان

عبدالله بن جعفی مولدش کوفه بود و منزلش انطاکیه فتح سوسلی گفت نخست که او را دیدم گفت ای خدایا

آدمی را چهار چیز است چشم و زبان و دل و هوای نفس این چهار را از آنچه نشاید نگه دار و الا خاک بر سر کن
که آما ده شقاوتی وی گفته خدا متعالی دل را برای ذکر آفریده است چون با نفس قرین گشت موضع شهوت
گردید و گفت شهوت از دل نرو و مگر از خوئی که میقرار کند یا از شوئی که بی آرام نماید و گفته هیچ حالی از
احوال مستغنی از صدق نیست و صدق از همه مستغنی است

احمد مسروق جامع بود میان علم ظاهر و باطن وی گفته درخت معرفت را آب فکر دهید و درخت غفلت را
آب جهل و درخت توبه را آب ندامت و درخت محبت را آب موافقت

ابراهیم بن داؤد قدس سره از قدما مشایخ و از اقران جنید است وی گفته معرفت اثبات حق است
و هم وی گفته قدرت آشکار است و چشمها کشاده کن دیده ضعیف است طاقت مشاهده ندارد و گفت درویشان
را مراعات ادب وقتی است که از حقیقت بعلم آیند و گفت مادام که دل را از اغراض کوفی خطر می بود
نزدیک خدا و را خطری نبود

یوسف اسباط قدس سره صاحب محاسبه و مراقبه بود از بزرگ خرماز نبیل باقی و از ان قوت که در می
گفته هر که قرآن خواند و دنیا برگزیند او استنزا کننده است گفتند تو اضع چیست گفت هر چه بینی از خود
بمتر دانستی گفت صدق را علامات است راست داشتن دل بازبان و موافق بودن قول با فعل
و گذشتن طلب محبت و ریاست

ابو عثمان نسیمی قدس سره جنید را دیده بود همواره در مجاهده می بود و یک لحظه نمی آسود و گفت دنیا
دریاست کناره او آخرت و کشتی تقوی و مردم مسافر گفتند تصوف چیست گفت تلافی
قد خلت لها ما کسبت

ممنون محبت را بر معرفت تقدیم و ترجیح میدهد و گوید اصل راه محبت است و باقی فرع است
و او خود را ممنون کذاب میگفت او را در عرب بوعظ تکلیف دادند و بیکس استمع قابل ندید و بقنادیل که
گردانید و گفت سخن محبت بشما گویم قنادیل متحرک شدند و پاره پاره گشتند گویم حق تعالی در قرآن مجید
فرموده لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لوابته خاشعاً متصدعاً من خشية الله پس حرکت ریزه شدن
قندیل و درازن مقول و معقول نیست وی گفته محبت را برنج و بلا مقرون کردند تا هر چند دعوی محبت نکند
و گفت فقیر آنست که بفقره انس گیرد چنانچه جاهل بنقد و فقیر از تقدیر چنان گریزد که جاهل از فقر

ابو احسین قوشچی در قوشچ بزرگه مطعون گشت از انجا به نیشاپور رفت گویند برای میرفت ترکی
از عقب او گردنی بزد و بگذشت مردم گفتند این فلان بزرگست بمذرت پیش آمد گفت تو فارغ باش
از انجا که آمده است بی خطاست عزیزی پرسید چگونه گفت چگونه باشد کسی که ندانش از خائیدن لغت
فرسوده و کنگشته و زبانش در شکایت تیزتر گفتند ایمان و توکل چیست گفت آنکه لغت از پیش خود خور
و لغت ز خو و بارام دل نماند و بدان که انچه تراست از قوت نشود

علی بن سهل اصفهانی از طبقه ثانیست با صید بغدادی هم مراسلات بود وی گفته گمان مبرید که مرگ من
به چو مرگی از شاست که بیماری شود و مردم عیادت می کنند بلکه همین که مرا بخوانند اجابت کنم روزی برای
میرفت لبیک گفت و سر نهاد ابو احسین گفت شیخا لا اله الا الله بگو تبسم کرد و گفت بمن میگوئی بعزت او
که میان من و او نیست مگر یک حجاب

حجاب چهره جان میشود عیار تنم خوشاد می که ازین چهره پرده بر فگنم
وی گفته هر که پندارد که نزدیکتر است او در ترست چنانچه آفتاب بر روزنی تابد و زو با پدید آید کودکان
مشت از آن پرمی کنند چون باز کنند هیچ نه بینند کل مخطر با کف فو اعلی من ذلک گفت از آدم تا خاتم همه از
دل میگویند و من بخوابم که کسی بگوید که دل چیست و چگونه است و نمی بینم وی گفته التصوف التبدی
عن دونه و الخلی عن ساه از وی حقیقت تو حید پرسیدند گفت قریب من الظنون بعید من الحقائق

والله اعلم

فقلت لا حجابی هی الشمس و لكن فی تناو لها بعد

ابو احسن باروسی استاذ قصار مذکور است و از قدما مشایخ نیشاپوری گفته که لایطهر علی احسن شی من
فرد الايمان الا بانواع السنة و بجانب البیعة و کل موضع تری فیة اجتهد اظا اهل الان فاعلم
ان منه بد و تخفیة و گفته نماز بسیاری بنیم و روزه فراوان اما از نورایان چیزی نیست و گفت تارکی
ظاهر از تارکی باطن است

منصور عمار از حکما مثل شمس است تولدش در مرو بود و وطنش در بصره کاغذی که بسم الله الرحمن الرحیم
بر او نوشته بود در راه دید و جای پاک ندید تا بنهد لاجرم خورد و در خواب شنید حشری که بنام ما کردی
در حرکت بر تو کشادیم ما روین رشید از وی پرسید عاقل تر کیست و جا بل تر کدام گفت طبع تر منما که

عاقبت است و عاصی این جا بهتر وی گفته مردم عارف بخود اند یا عارف بخدا آنکه عارف بخود بود و کارش
مجاهده و تطهیر باطن بود و کار عارف بخدا طلب رضا و خوشنودی خداست رضی الله عنهم و رضوا عنه پس از
مرگ ویرا بخواب دیدند گفتند حال تو چیست گفت مرا بنواختند و در آسمان هفتم شمر نهادند و مرا گفت برو اینجا
از من سیفتی اینجا با من بگویی و باد وستان و فرشتگان من می باش.

احمد انطاکلی از طبقه اولی است گفته امام هر عمل علم است و امام هر علم عنایت و هم گفته او تعالی میگوید
انما اموالکم و اولادکم فتنه و نحن نشیز من الفتن و گفته واقفتنا الصالحین فی الجوارح و خالفنا
فی العمود و گفته اعمل علی ان لیس فی الارض احد غیرک و لا فی السماء واحد غیره

محمد بن منصور طوسی صوفی است و محدث استاد عثمان بن سعید دارمی او را از حقیقت فقر پرسیدند گفت
السکون عند کل عدم و البذل عند کل وجود و گفته یحتاج المسافر فی سفره الی اربعه اشیاء علم
یسوسه و ذکر یسه و روح یحییه و یقین یجمله

علی علی ازین طائفه بوده و در که مجاور شده وی گفته من رضی من الدنیا بالذنیاه و من رضی
من العلم بالعلم فهو مفتون و من رضی من الزهد بالثناء فهو مجرب و من رضی من الحق بشئی مادی
الحق کائنات ما کان فهو طایع و از مناجات اوست اَللّی ما را اَکاهی فو کَلما را که اگاهی همه مشغول است و در آخر
بند که دانش همه در دست و بنده تا با خود دست چوب خشک و آهن سرد است

حاتم بن غوثان اصم از طبقه اولی است جنید بغدادی گفت صدیق زمان ما حاکم کلام مرشد شفیق الهی است
وی گفته هر بادا دم شیطان میگوید چه خواهی خورد میگویم مرگ میگوید چه خواهی پوشید میگویم کفن میگوید کجا
خواهی بودن میگویم در گور گویند ناخوش مردی و برو آری ان عبادی لیس لک علی حد سلطان شخصی
از وی موظلت خواست گفت اذ اردت ان تعصی مولاک فاعصه فی من وضع لایاک از وی پرسیدند
که از کجا بخوری گفت والله خزائن السموات و الارض و لکن المنافقین لا یفقهون یکی بوی چیری فرستاد
قبول کرد گفتند چرا پذیرفتی گفت در گرفت آن ذل خود دیدم و عز وی و در نا گرفت عز خود دیدم و ذل
پس عز او را بر عز خود گزیدم و ذل خود را بر ذل وی حاتم بغدادی آمد خطیف را خبر کرد که از خراسان است
او را طلب کرد چون در آمد گفت زاهد تویی گفت نه بلکه تویی که باندک قناعت کرده قلی متاع الدنیا قلیل
منکه بدینا و عقی سرفروشی آرم نه از کجا باشم وی شاگردان را گفت اگر پرسند که از حاتم چه می آموزید

که نه علم دارد و نه حکمت بگویند و چیزکی خوشبختی با نچ داریم دوم ناامیدی از آنچه بدست دیگران است
یکی گفت که بهر قوت برای تو مقرر کنم گفت حی ترسم که ترا اجل فرارسد و مرا باید گفت ای روزی دهنده آسمان
روزی ده زمین ببرد شخصی او را گفت از کجا میخوری گفت از خرمن خدا گفت از آسمان حی آید گفت همه از آسمان
حی آید و فی السماء در فکر و ملاقه کن وی گفته اول زهد اعتماد است بر خدا و او سطرش صبر و آخرش اخلاص
احمد بن ابی الحواری دمشقی از طبقه اولی است جنید و ابراهیم الشامی گفتی وی گفته دنیا هر چه در دست
و کمتر از یک کسی است که از دور نمی شود سنگ عابرت خود میگیرد و میرود و دوستدارش در هیچ حال از او
جدا نمی شود گفت خوف کرو و استدراج لازم است و گفت دوستی خدا دوستی طاعت او است

سهیل تستری از طبقه ثانی است خلیفه ذوالنون مصری است از او پرسیدند که نشان بدیختی چیست گفت آنکه
ترا علم دهد و توفیق عمل ندهد و عمل دهد و اخلاص ندهد و عمل کنی و بیکار کنی و دیدار و صحبت نیکان دهد و قبول ندهد
و گفته شیطان از خفته گرسنه بگریزد شخصی گفت خواهم با تو صحبت دارم گفت اگر میرم با که صحبت داری گفت
با خدا گفت مرا مرده احکار و با خدا صحبت دار گفتند شیرین باریات تو حی آید گفت سگی پیش سگی حی آید وی گفته
سر همه افتد سیر خردون است گفت قوی که بمقام اخلاص آیند آزمایش نشان بماند آیند اگر جنبیدند جدا بمانند اگر
آزمینند پیوسته بمانند علامت سخت ولی آنست که تدبیر کار بماند نشئه خود بیند بخدا باز نگذارد و گفت هیچ راه
نزدیکتر از عجز نیست وی گفته خدا را امکانی شریف تر از دل نیست و هیچ عطای عزیز تر از معرفت نیست
عباس شکلی از قدما در مشایخ بغداد است وی گفته هر که بحضرت حق مشغول است از ایمان و سه

نباید پرسید

اشغلت قلبي عن الدنيا ولذتها فان القلب شيء غير مغتروق

وما تابعت الا جفان عن سنة الا وجدتك بين الجفن والحق

ابو حمزه ثمالی از طبقه ثانی است در وجد و حال مثل نداشت چون آواز باد شنیدی و جوش رسید
در خانه حارث خماسی آواز گو شنیدی شنید در وجد آمد و گفت عز الله جل جلاله

ابو سعید خراسانی از طبقه ثانی است خلیفه سری سقطی و پیشین کسی است که در علم فتا و ابقا سخن گفت و اربابان
التصوف گفته اند چارصد کتاب در علم تصوف تصنیف کرد مولدش بغداد است ذوالنون را دیده بود علما
ظاهر بر او انکار کرده اند و کفیر نموده اند و سخن در دوع می گفت مهدی عباسی بگذشت گفت مشرم نداری

زیر بنا و دوافع نشینی و از حوض زبیده آب خوری و سخن دروغ میگوئی گفت راست میگوئی وی گفته
مرا بخیر کردند در میان قرب و بعد من بعد را اختیار کردم از آنکه طاقت قرب بدشتم گفت دشمنی فقر بعینه
با بعضی از غیرت الهی است که بایکدیگر آرام نگیرند گفت هر که گمان برد که بجهت حق رسم خود را در پیجی نهایت
افکند و هر که خواهد بی جهد برسد خود را در قنای بی نهایت اندازد گفت خدا تعالی اولیایا که عتاب و مواخذه
میکند از آنجست که ایشان جدا را بر همه گزیده اند رواندار و که واسطه در میان آید و ایشان را راضی باشد
از چیزی سوای او وی گفته من ظن آنه بیدل المحجج یصل فتمن و من ظن آنه بغیر بیدل المحجج یصل

فتمن و لکن محمول

بجستجوی نیاید کس مراد ولی کسی مراد یابد که جستجو دارد

و هم وی گفته تدارک نمودن وقت باطنی نهان کردن وقت باقی است و من شاعره

الوجد یطرب من فی الوجد راحته والوجد عند وجود الحق مفقود

فدکان یطربنی وجهه فاذا هلنی عن ربه الوجد من الوجد مقصود

ابو احسین نورانی ملقب بامیر القلوب از طبرستانیه سلفی سمری سقزی جنید گفته ذهبت نصف هذا العلم
بموت النور بی همیشه تسبیح در دست داشتی ویرا گفتند تسبیح الی الله گفت لا بل استجلب الغفلة و هم وی گفته
لا یغفر لك صفاء العبویه فان فیہ دسینان الربوبیه ویرا گفتند خدا را پریشان ساختی گفت بخدا گفتند عقل چیست
گفت عاجز است راه نماید مگر عاجز و گفته اذا استتر الحق عن احد لم یجد له استدلال ولا خبر و نیز گفته
نظرت یومالی النور فامز دل انظر الیه حتی صرحت ذاك النور وی تصوف را بر فقر ترجیح داد و صحبت را
بر عزت تفضیل نهاد و اشیاء در صحبت واجب گردانید وی گفته تصوف نه رسوم است و نه علوم اگر رسوم بودی
بجا ده میسر شدی و اگر علوم بودی بتعلم حاصل شدی بلکه تخلق با خلاق الهی است و گفت تصوف آزادی و جوار آزادی
و ترک تکلف است گویم حق تعالی فرموده و ما انا من المتکلفین

سید الطائفة جنید بغدادی زهد بابو ثور داشت و گفته اند زهد ثوری در میان صوفیه معروف است
بسلطان الحقیقین و اعدل المشایخ و طاووس العلماء و لسان القوم و لسان التصوف ارادت و توسل اکثر اولیاء
باوست در مناقب الاولیاء ترجمه او بیست نوشته روزی در ایام صفر باکو دکان بازی میکرد و سری سقزی
گفت ما نقول فی الشکر یا غلام گفت الشکران لا شتعتین بنمخته علی معاصیه جوانی در لباس ترسایان

بجاس او استاد و گفتم ایها الشیخ ما صنعت قال رسول الله صلا لمراتقی افراسته المؤمن فانه ينطق
بفلا الله گفت مسلمان شو که وقت اسلام تو رسیده است یا ضعی گفته مردم بیدارند که چندی را درین جواب
یک کرامت است و من میگویم که دو کرامت است یکی اطلاع بر کفر آن جوان دیگر اطلاع بر آنکه وی در حال اسلام
بیارد وی گفته استغراق الوجد فی العلم خیر من استغراق العالم فی الوجدان و گفته اشرف المجالس اصلاحها
المجالس مع الفکره فی میدان التوحید اورا پرسیدند که بلا صحت گفت هو الغفلة عن المبدأ

عمر کی از طبقه ثانیه گفت المروءة التقافل عن زلل الاخوان ویرا گفتند ما قافان الذکر گفت و جود افراد
مع معرفه او صافه

ابو عثمان حیرى از طبقه ثانیه است و خلیفه ابو حفص حدادی را گفتند جوانمرد کیست گفت آنکه خود را نمیداند
و بهم وی گفته الشوق من شعائر المحبة و گفته التهاون بالامر من قلة المعرفة بالامر گویم و شاید است قوله سبحانه
و لكن بوالمرحطو ابعلمه وی برای میرفت کسی از بام یک طشت خاکستر را درخت بداران خواستند که او را
بجاف کنند گفت شکر باید کرد آنرا که نزار آتش باشد بخاکستر صلح کند شخصی او را دعوت کرد چون بدر سرایش رسید
گفت ای شکم خواره برگرد چیزی نیست برگشت باز گفت بیا همچنین تا سه کربسخان تلخ باز گردانید پس برای
شیخ افتاد و مرید شد و گفت چه حلیم و صبری گفت این کاری نبود گمان هم میکنند کار مردان دیگر است و می گفته
هر که سخن این طائفه بشنود و بران کار کند نور آن در دلش ظاهر شود و الا حکایتی است که یاد گرفت و فراموش نمود
و گفته عبودیت آنست که هیچ چیز از نفس نیکو نه بیند و خود را نکوهیده دارد و گفته خوف از عدل اوست و رجا
از فضل او و گفته خوف خواص در حال بود و خوف عوام در استقبال و گفته علامت سعادت آنکه مطیع باشی و بترسی
که مباد امر و دشوم و علامت شقاوت آنکه عاصی باشی و امید داری که مقبول شوم

ابو عثمان مغربی از طبقه پنجم گفته اکاشکاف حفظ الحجاج سخت است که او امر و بهم وی گفته العاصی خیر
من المدحی کان العاصی ابدی اطلب طریق قته و المدحی یحبط ابدی فی خیال حواه

عباس بن مسروق از طبقه ثانیه است اورا از تصوف پرسیدند گفت خلواکسرا دعاه من بعد تعلقه ابا الیمنه
و بهم وی گفته من ترک الله لعل یدعاش فی راحة

احمد مسوحی از اجله بغداد است بایک پیر بن و یک ردا و نعلین حج میکرد وی گفته من فتح له شی من شی
مسئله فوده و هو محتاج الیه اوجه الله الی ان یاخذ مثله بمسئله

رویم بن احمد از اجله شایخ بغداد و خلیفہ جمعیہ بغدادی است عالم و قاری بود و فرموده اند او را در اینها سه
وی گفته التصوف ترك التفاضل بین الشیخین می اورا گفت کیف حالش گفت کیف حال من کان بینه
هوا و همته دنیا و آئین صالح تقی و لا یعرف تقی اورا از انس پرسید گفت ان تستوحش من خیر الله
حتى من نفسك گفتن محبت چیست گفت الوافقه فی جمیع الاحوال سه

ولو قلت لي ^{مست} سمعت بها وطاعة

و گفته رضا استبلزاد البلوی و البقین هو المشاهده و هم می گفته ادب المساوان عجا و زحمته قد مه
و حیثما وقف قلبه بکون منزله یکی از و وصیت خواست گفت کترین کار بندل ارواح هست اگر نخواهی تبرکات
صوفیان مروی گفته کسی که حق تعالی کردار روزی کند و گفتار باز گیرد او در نعمت است و هر که را گفتار دهد
کردار باز گیرد او در نعمت است و چون هر دو باز گیرد در آفت است

یوسف بن حنین از ای اذ طبقہ ثانیہ است وی گفتہ الخیر کلہ فی بیت و مفتاحہ التواضع و الشکر کلہ فی
بیت و مفتاحہ الکبر و نیز فرمودہ مرد اقتدر قدم در جہادہ نہد کہ اگر دست رد بآورد ہنوز صاحب منزلت
باشد و اگر از یاد شاہی مقتدر از وزیری نیفتد و گفت عزیز ترین چیز با اخلاص است ہر چند جبہ سلیمت تار یا بر آرم
برنگی دیگر می آید خنوب و عاشق شدوی بگرخت سحر کہ حضرت یوسف علیہ السلام را خواب دید بشارت ترقی و ترقی
شنیدہ گویم ہفت کس کہ آہنار از روز قیامت زیر سایہ عرش جاوہنمازان میان کی کسی است کہ زنی صاحب جمال
و حسب اورا خواند و وی بخوف خدا باز ماند حق تعالی فرمودہ و اصامن خاف مقام ربہ و فی النفس عن
الوصی فان الجنة ہی الماوی

سمنون بن حمزہ از طبقہ ثانیست خلیفہ را بروی متغیر گردانید فرمود تا ویرا یک بند سیاف آید خواست تا فرمان بقتل او دهد زبانش گرفت کشتن او را تاخیر کردند شب خلیفہ را بخواب نمودند کہ زوال نامک تو در زوالی حیات اوست صبح او را بخواتند و عذر خواست از اشعار اوست ۵

وكان قراي خاليا قبل حبكم وكان بينكم كالحق يلهم مجيحه

فلما دعا قلبى هو لك اجابه
قلت رااه عن فناءك يرحم

رُفِيتَ بَيْنَ مَنْكَ أَنْ كُنْتَ كَلْبًا وَأَنْ كُنْتَ فِي الدُّنْيَا غَيْرَ الْفَرَحِ

وان كان شي في البلاد باسرها
اذا غبت عن عيني يعني ميله

فان شئت واصلني وان شئت لا تصل

فلسفہ اری قلبی بغیر کتب و تصانیف

عرو بن الوثما به شیخی بودیکه و بشام از دیار فته ویرا بخواب دیدند و از حالش پرسیدند گفت حسینو
فی ققوانه منوافاعتقوا

احمد بن جبار از طبقه ثانیست و او را از محبت پرسیدند گفت مالی و المعیة و انما اريد ان اتعلم التوبة
ذوالنون مصری و جنید بغدادی را دیده بود و گفت تقوی شکر معرفتست و تواضع شکر عزت و صبر شکر
مصیبت چون وفات او نزدیک رسید بنجدید چون بر در میخانه بود گویایم خند و طسب گفت زنده است چون
نیک نگاه کرد مرده بود

ابو عبد الله سحری از طبقه ثانی و مشایخ خراسان است وی گفته علامه الاولیاء ثلثة قاضع عن قبة
و ذه عن قرة و اضاف عن قرة شخصی ویر گفت دیناری دارم خواهیم که بتو بدهم مصلحت چون می بینی
گفت اگر بدی ترا بهتر و اگر ندی مرا بهتر

محمد بن فضل دمشق از طبقه ثانیست پس از وی از پنج صوفی مخاص وی گفته احرف الناس بالله
اشد هم مجاهد فی او امره واتبعه من السنة نبیه صلی الله علیه وسلم

محمد بن علی حکیم ترمذی صاحب نوادر الاصول از طیفه ثانیست حکیم الاولیاء لقب اوست وی گفته ما
صنعت حرفا من تدبیر ولا ینسب الی شی منہ ولكن کان اذا اشتد علی وقعی استلج به وهم وی گفته
من جمل باوصاف العجوبه فهو باوصاف الریبه اچهل گفت بنده ست آدمی را همین عیب که شادش سکنند
چیزی که زیان اوست و گفت عزیز کسی است که معصیت او را خواری نکرده الذين امنوا و لم یلبسوا ایمانهم
بظلم و آزاد آنکه طمع او را بنده نساخته و خواجہ کسی که شیطان او را امیر نکرده و هر که از خدا ترسند بخدا بگریزند
ع هم در تو گریزم اگر گریزم

ابو عبد الله حضرتی ویرا از تصوف پرسیدند گفت رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه گفتند صفت ایشان چیست گفت لا یرد الیه من ضره و لا یفترق من ھوا گفتند محل ایشان کجاست گفت فی مقعد صدق عندی ملک گفتند زیادت کز گفتند ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنده مستقر گوئیم حق تعالی فرماید ان الله مع الذین اتفقوا الذین هم محسنون متفق عبارت از
والبست و تحسن اشارت از صوفی

ابو علی جوزجانی از طبقه ثانیست وی گفته الخلق کلهم صر فی میادین الغفلة یرکضون و علی الطنون
یعقدون و عندهم انهم فی الحقیقة یتقلبون و هن المکاشفة ینطقون و هم وی گفته بر بخت انگست که
که حق سبحانه گناه وی را بروی پو شانده وی آنرا اظهار کند

ابو یعقوب نهرجوری از طبقه رابعه است وی گفته الذی یأجر و الاخرة ساحل و المربک التقوی و الناس
علی سفر و هم وی گفته اعرف الناس بالله اشدهم حیرة و گفته من اخذ التوحید بالتقلید فهو علی الطريق بعید
ابو یعقوب مزابلی از اقربان جنید است او را پرسیدند که تصوف چیست گفت حال تصفح فیها
مسالم الانسانیة

ابو یعقوب کورنی پیری روشن بود چوبی در دست داشت در دستره یعنی رویایی بر میان آن بسته
گفتند این چیست گفت این هم فنیست روزی میگذاشت جماعتی از معدلان نشسته بودند برایشان خواند تحسینهم
جمیعاً و قلوبهم شتی و برگشت

خیر نسلیج از طبقه ثانیست جنید گفته خیر غیر ناخنی شافی و نفسی موثر داشت شبلی و ابراهیم خواص در مجلس او
توبه کردند صد و بیست سال عمر یافت وی گفته خوف تازیانه خداست که بی ادب را تا دیب نماید وی را
پس از مرگ خواب دیدند گفتند خدا تعالی با تو چه کرد گفت لا تسألنی عن هذا استرح من نیاکم العذرة
محموطین محمود از طبقه دوم یا سوم است گفت التوکل ان یا کل العبد بلا طمع ولا شرة و هم وی گفته
من اراد ان یصیر طریق ردة فلیتم نفسه فی الموافقات فضلا عن المخالفات

محموطین محمد بغدادی است یکی از ساکنان این طریق وی گفته من ابصر محاسن نفسه ابتلی بمساوی
الناس و من ابصر عیوب نفسه سلم من روبة مساوی الناس و هم وی گفته اکثر الناس خیرا
اسلمهم المسلمین صدرا

ابو محمد جریزی از طبقه ثانیست درویشی او را گفت بر بساط انس بودم دری از بسط بر من بکشادند
از مقام خود بلغزیدیم و محجوب شدم راه گم کرده خود چون یابم مرا برای کی که آن برساند دلالت کن ابو محمد گریزی
و گفت ای برادر همه باین دروگفتار اند و باین داغ مبتلا کن بر تو بیسته چند بخوانم که بعضی ازین

طائفة گفته اند

تبکی الاحبة حصرة و تشوقا

فت بالدیار فخذ انثارهم

عن اهلها او صادقاً و مشفقاً

که قد و گفت با اسائل محجراً

فادقت من حقى فخر الملتقى

فاجابنى داعى الحق فى ريمه

چهره پری معاصرو خلیفه جنید است و صحبت سیل تشری و ی مجلسی داشت جوانی برخاست و گفت دلم گم شده است دعا کن تا بیایم گفت ماهمه درین مصیبتیم وی گفته در قرن اول معامله بدین بودین فرسوده شد و در دوم بوقا آنهم رفت و در سوم بمروت آنهم برخاست و در چهارم بجیا آنهم نماند اکنون معامله بدیشت میکنند و توکل معاینه شدن اضطرار است و صبر فرق نکردن در حال نعمت و حال نعمت و اخلاص شمره یقین است و بریانچه شک خانم بن سعد از بغداد بود پس از وفات او را بخواب دیدند گفتند حق تعالی با تو چه کرد گفت بر من رحمت کرد و بهر پشت در آورد گفتند بدان معامله گفتنی اگر بدان معامله باز نگرستی بهمانجا بودی

غیلمان سمرقندی در عارف صاحب سخن بود وی گفته عارف از حق بحق نگردد و عالم از دلیل بحق و صاحب و جدستغنی بود از دلیل

غیلمان موسوس از قدامت اشخ عراق است در خواها بودی و با کس نیامختی و از کس چیزی قبول نکردی و کس ندیدی که چه می خورد وی را پرسیدند که بنده از خطر غفلت کی رهد گفت آنگاه که به آنچه او را فرموده اند مشغول باشد و از آنچه نمی کرده اند غافل و در حساب نفس خود عاقل

ابو العیاس بن عطا از طریقان صوفیه است سخن نیکو و زبان فصیح دارد و قرآن را تفسیر کرده از اول تا آخر بر زبان اشارت وی گفته در تفسیر قوله تعالی میبتنی فخر یحیی بنی ای میبتنی عینی فخر یحیی بنی به و هم وی گفته در تفسیر قوله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ای استقاموا علی افراد القلب بالله تعالی در منا و لا یبارک گفته در علم ظاهر حق و مجتهد بود و در علم باطن محقق و موجد علما و متکلمین گفتند صوفیان زبان متعارف گزاشته الفاظ غریب چرا اشتقاق کرده اند آیا در مذاهب شماعینی است که بآن الفاظ می پوشند گفت آنهایی بر اعزیز بود و خواستیم که بقول الب الفاظ مستعمل در آیم ابن عطار را بکفر و زندقه نسبت کردند و زیر مقتدر را الله با و جفا نمود موزه از پایش کشیده بر سرش زد تا که ازین عالم پدید نمود بر زبانش جاری بود قطع الله یدیک و حلیات بعد از چند روز باد شاه بر وزیر مخرف گردید و دست و پایش بریده صوفیان درین نفرین بر ابن عطا سخن میکنند و بعضی تا دلیل وی گفته هر که از ادب محروم دهشتند از همه چیز با محروم گردند تصور ادب در قرب سخت تر است از تصور در بعد که از جهال کباب در گردانند و صدیقان را بالتفاقی مواءمه نمایند

ابوالعباس دیوری از طبقه خامس است در نیشاپور مردم را موعظت میگفت بزبان معرفت بخوب ترین بیان اورا گفتند خدا را چه شناختی گفت بآنکه نشناختم یعنی معترفم بجزوهم وی گفته ادنی الذکر ان یبسی ما دونه و فهایه الذکر ان یغیب الذکر فی الذکر و یستخفی بذکره عن الرجوع الی مقام الذکر و هذا حال فناء الفناء

ابوالعباس سیاری از طبقه پنجم است عالم و فقیه و محدث بود ویرا از پدر سیراث بسیار ماند جمله باد و دوتا رموی پیغمبر خدا صلعم بخیرید برکت آن امام صنفی از صوفیه شد که ایشانرا سیاری خوانند چون از دنیا برداشت وصیت کرد تا آن مویس را در دیان وی نهادند وی گفته التوحید ان لا یخطر بقلبك ماده و نه و هم وی گفته واسطی را نزد مرگ گفتند ما را وصیتی کن گفت اسفظوا مراد الله فیکر وی گفته اگر و ابودی که در نماز بجای قرآن بیخی خوانند این بیت بود

بیتی خوانند این بیت بود

ان تری مقلنا ی طلعه حُرّ

امتی علی الزمان محالا

ابوالعباس نهاوندی از طبقه سادس است وی گفته با خدا بسیار نشینید و با خلق اندک تر سائی شنید که در میان مسلمانان اصحاب فراست باشند خانقاہ شیخ ابوالعباس قصاب در آمد شیخ گفت یگانه در کوی آشنایان چه کار دارد تر سباز گشت و گفت کی معلوم شد از اینجا عزم خانقاہ نهاوندی کرد چار ماه و ضوعی ساخت و نماز میکرد بعد خواست که برود شیخ گفت جو انمردی نبود که چون حق نان و نمک افتاد یگانه بیانی و بیگانه روی تر ساسلمان شد و بعد از شیخ بجای شیخ بنشست

حمزه بن محمد از مشایخ هرات است مستجاب الدعوه بوده و سخاوتی عظیم داشته رفیق احمد بن حبیل بود و مذہب او را بهرات وی آورده میگوید هر که راضی و ولید و مشایخ مذہب نکند وی هیچ پند مذہب نشود حسین بن منصور طالع از طبقه ثالثه است از بیضا بود که شهری در فارس است ابوالغیث کنیت دارد با جنید و نوری صحبت داشته مشایخ در کار او مختلف اند بیشتر ویرا در کرده اند و ساحر و کافر گفته مگر چند تن که بکشتن وی رضاند اند و فتوی نوشتنند و از متاخران ابوسعید ابوالخیر گفته که او در علو حال است اما شیخ الاسلام هر وی گوید که من اورا نمی پذیرم موافقت مشایخ و رعایت شرع و علم را و در نیز نمیکند شتابان کنند و او را موقوف گذارید و آنکه او را پذیرد دوستدارم از آنکه او را رد کند و نیز گفته بر حلاج بسیار سخنانی دروغ گویند و کلمات نامفهوم و ناراست بزند و کتابهای عجول و حیل بوسی منسوب دارند و آنچه

درست شود از وی پیرا بود گویم مقتدین او را میزدانند و متاخرین موحش شیخ الاسلام ابن تیمیّه و مقتدین
 شاه حبیب الله قفوجی در مناقب الاولیای گویند که چون آوازه انا الحق شلنگ گشت علماء محضری نوشتند و
 بکشتن منصور فتوی دادند پیش بادشاه مقتدر بالله و نیز پیش علی بن عیسی بر منصور متغیر شده بود بزدانش
 فرستاد خلیفه گفت تا جنید فتوی ندهد او را نکشیم شیخ فرید الدین عطار در مبعث بنویسد مرا عجب دیدار کسی که داد
 که از درخت موسی انی ان الله برآید و درخت در میان نه چاروا نزارند که از منصور انا الحق برآید منصور در میان
 سلطنت چون محضر پیش جنید آوردند بعضی صوفیان خواستند که تا وی بکشد جنید گفت وقت تاویل نمانده لاجرم
 جنید لباس صوفیانه از خود برکشیده لباس علماء پوشید و نوشت سخن حکم بالظاهر و باطن هر حال کشتن است و باطن را
 خدا داد و اگر کنند حال چیست گفت معراج مردان دارست شبلی گفت ما التصوف گفت کترین این است
 که می بینی گفت بالا تر کدام است گفت ترا بیان راه نیست منصور بر سر دار این نکته خوش سراید از تلافی
 سپرسید امثال این مسائل شبلی گفت آتش زیر دار بودم تا بر روز از باقی شنیدم اطلعناه علی سیر
 اسرارنا فافشی سرنا هذا جزاء من یفشی سر الملوك شبلی گفت الله یمتت قتل الحیین قال لی ابن اذنی
 قال ما دینک قال لقای و جمالی والله اعلم بحقیقه الحال شبلی زیر دار وی بایستاد و گفت اول من ینبذک
 عن العالمین قاضی که بکشتن او حکم کرده بود گفت او دعوی پیغمبری میکرد و این دعوی خدائی میکند شبلی گفت
 من همان میگویم که او گفت لکن مراد یوانگی بر ماند و بر عقل در افکند
 بنگی زدیم سر انا الحق شد آشکار
 ما را ازین گیاه ضعیف این گمان نبود

گویم ذب از شرع منصب بس عالی است انجا چنین ترهات حذر خواه بود و هرگز کفری ظاهر و باطن اسلام نگذرد
 ابو الفاکک بغدادی ویرا پرسیدند که توحید چیست گفت انفراد القدم عن الحدث هر وی گوید دانی
 که توحید صوفیان چیست نفی حدث و اقامت ازل و کان الجنید یکرمه

ابو محمد دمشقی از طبقه ثانی است یگانه مثل شام بود وی گفته التصوف رویه الکوین بعین النقص بل
 عن الطرف عن کل ناقص شاهدته من هو منزّه عن کل نقص و همه وی گفته اذ اصغت الارواح بالقر
 اثر علی الیها کل انوار المواقفات

عمید السخا از طبقه ثانی و کبار مشایخ ربی است وی گفته الجمع طعام الزاهدین الذکر طعام العارفین
 و همه وی گفته السجدة الظاهرة و الخریة الباطنة من اخلاق الکرام و نیز گفته صیانة الاسلام و علی النقا

الی الاخیار من علامات الاقبال علی الله تعالی
صلی و آله و سلم از طبقه ثانیست وی گفته دو بار از دنیا بیزار باید شد یکبار بیرون آئی خلق بقبول رو
بتوانند باز دنیا شوی چنانکه قبول خلق برود و باطن از آن منقطع باشی و هم وی گفته محبتك لنفسك هی
التي هلكها او اگر گفتند مرید کیست و صفت وی چیست این آیه برخواند ضاقت علیهم الارض بما رحبت
و ضاقت علیهم انفسهم و ظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه

ابو الحسن صبی اهل بصره او را از بصره بیرون کردند لیوس رفت و هماغجا بروی گفته الغریب هو البعید
عن وطنه و هو مقید فیه و گفته الغریب هو الذی لا جنس له و بار دیگر گفته الغریب من حبیب الا جناس گویم
الغریب من احب ما افسد الناس من السنن

ابراهیم قصار از طبقه ثانیست از اجله شایخ شام مروی او را پرسید که هل بییدی المحب حبه او هل
ینطق به او هل یطیق کتمان وی در جوابش مثل باین آیات کرد

ظفر هو کتمان اللسان فمن اکمر
بکتمان عین معها الذهین دف
حملت جبال الحب فی قی و انی
لا تحجز عن حمل القیس و اضعف

و من هذا الوادی ما انشد ابو عبد الله الطایفی

بید و فاجهد ان اکاقر حبه
فتبین فی علامة الکتمان
خفقتان قلبی و ارتعاد مفاصلی
و غبار لونی و انعقاد لسانی
فنی یکن بنی شهود اربع
و شهود کل قضیه اثبات

و ما انشدت بالفارسیة

هر چند که مهرت بدلم نه مصون است
این نیست که رسوا شوم بوی جوان

قصار گفته بسندست ترا از دنیا و چیز محبت فقیری و خدمت دوستی از دوستان او

احمد بن عثمان از طبقه ثانیست یگانه بود در خوف و ورع و زهد وی گفته تکبر المطیعین علی العصاة
بطاعتهم شر من معاصیهم و اضر علیهم و هم وی گفته جمال الرجل فی حسن مقاله و کماله فی صدق
فعله و گفته علامة من انقطع الی الله علی الحقیقة ان لا یرد علیه ما یشغله عنه

ابو الحسن راق از طبقه ثانیست وی گفته حیات دل در یاد کردن زنده است که هرگز نمیرد و عیش

گوارنده زندگانی که با خدا بود نه با غیر او و هم وی گفته دوستی خدا متابعت و دوستی رسول خدا صلعم
 وی گفته مردم سه قسم اند امرای و علماء و فقرا از ثنای بی امر ثنای بی معیشت است و از ثنای بی علماء ثنای بی دین از ثنای
 فقرا ثنای بی امر است هر فتنه را سبب آمیزش خلایق است و هر سلامت را سبب عزلت مردی و صیت خوا
 گفت سگی بردار و هر دو پایشکن و کار دی برگیر و زبان بر گشت اگر طمع را پسند پرت کیمت گوید شک در
 مقدر و اگر گویند ماک تو چیست گوید حیران

ابو احسین سلحی مردی بزرگ صاحب تیغ بوده وی گفته عیسی موصلی راهب بود میگفت بر سلطانان آیتی
 فرد آورده ندانم که از پس آن آیت خدا را چون می آزارند مایکون من بخوی ثلثة آلا هو ابی بصره کایه
 ابو بکر شبلی از طبقه رایحه است عالم و فقیه و مذکر مجلس بود نه مذهب مالک داشت اصلش از فغانه است نشو و نما
 در بغداد یافته جنید و اراج اینقوم میگفت کسی شبلی را گفت دعا می کن این بیت بخواند

مضى زمن الناس يستشفون بي فلي لي الي ليلي الفداة شفيع

وی گفته آزادی آزادی دل است نه تن و گفت عجب تر آنکه دلی که خدا را شناسد عصیان کند و گفت یاران
 سرایه وقت نگاهدارید راگان ندیدید که فردا یار با ما خواهد بود وی گفته در تفسیر قوله تعالی قل المؤمنین بغضوا
 من ابصارهم یعنی ابصار الرؤس عن المحارم و ابصار القلوب عما سوى الله ویرا گفتند ترا خوش فری
 می نیم و محبتی که دعوی میکنی تقاضای لا غری میکنند گفت

احب قلبي وماددي بدني ولودري ما اقام في السمين

پرسیدند که مردی سماع میکند و نمیداند که چه میشود این چیست جواب داد

رب ورقاه هتوف بالحمي ذات شجي صحت في فبن

ولقد تشكو فما افهمها ولقد تشكو فما تعظمي

غيراني بالحمي اعرفها وهي ايضا بالهوى تترفني

ذكرت الفاود هراصالها فبكت شجي اوهاجت شجني

وی شنید که کسی میگفت الخیار عشوة بدانی فریاد کرد و گفت اذا كان الخیار عشوة بدانی فكيف بالشرا
 ابو بکر ارموی از طبقه رایحه است در تصوف ویرا طریقه خاص بود خدا را بخواب دید گفت خسته افتاد
 حاجتی دارم گفت چه حاجت خواهی به ازان که ترا از دستبند صوفیان برانیدم مراد بدستبند حال محال و

اشارات باطله است وی گفته الملائكة حراس السماء واصحاب الحديث حراس السنة والصوفية حراس الله وكثرة المعرفة تحقق القلب بوحدة انية الله والمحبة اصلها الموافقة والمحبة هو الذي يوثق رضا عبده على كل شيء وهم وی گفته من استغفر الله وهو ملازم لا ینب حم الله علیه التوبة والا نابة الیه ابو بکر صید لانی از اجله شایخ است شبلی اورا بزرگ داشته وی گفته صحبت با حق دارید و اگر نتوانید بنگرید دارید که صحبت دار حق است تا بگردد صحبتش شمارا بوی برسد امید بوی تو از نو بهار بودم را بگویند با گل گلشن کا بودم را ابو بکر خباز از استادان جریری است وی گفته العیال عقوبة تنفیذ شهوات الحلال ابو بکر امیری از طبقه ثرا بیه است از وی پرسیدند حقیقت صحبت گفت همه آن علم است گفتند علم چیست گفت همه آن حقیقت است وی گفته الجمع جمیع المتفرقات والمتفرقة تفرقة المجموعات فاذا اجتمعت قلت الله واذا افرقت نظرت الى الكون گفت مردی را دیدم که در دل کعبه میگرد و میگرفت و این بیت میخواند

الادب من ید فی ویرع منه یحبك النائی اود و اقرب

ابو بکر طرطوسی از طبقه ششم است گفت بکه همان بودم میزبان کنیزکی داشت که چیز می توانست خواند کنیزک میخواند

لا مینی فیک معشر فاقلو ادا کثروا

در ویشی بر پا خاست بانگی چند بزد و بیفتاد و از دنیا برفت گویم ابو القاسم سلم با قوم در زمانی بود گوینده بخواب

کل بیت انت ساکنه غیر محتاج الی السج

وجهک المیون محبتنا یوم یاتی الناس بالکج

لا اتاح الله لی فوجا یوم ادعو منک بالفرج

وی دست بر آورد و بانگ زد و بیفتاد و نگریتن مرده بود یکی گفت در نیسا بود حادثه بود مردم از شهر بیرون رفته بودند من در مسجد بودم در کنج آن مسجد در ویشی دیگر بود گوینده درآمد در ویشی وی را گفت

چیزی بگو وی برخواند

الفیت بینی و بین الحب معوفة لا تنقضی ابدا اذینقضی الابد

لاخر جن من الدنیا و حبکم بین الحیاخ لم یشر به احد

در ویشی بیفتاد و می طپید تا میان دو نماز انگاه یار می چون نگریتن مرده بود

ابوبکر سوسی شب گفت ما را کسی باید که چیزی بر خواند نختی چیستند یا فتنه بخوان مطرب آمد و برخواند

القوم اخوان صدق بینه سبب من الودعة لحدید دل به نسب

تراضعوا درة الصهباء بینه هم واوجبال رضيع الكاس ما یحب

لا یحفظون علی السکران ذلتهم ولا یریک من اخلا قهر ریب

شیخ را وقت خوش گشت شیخ الاسلام هر وی گفته ذوالنون و شبلی و خراز و نوروی و دراج همه در سماع

رفته اند و سه تن از ایشان سه روز زیسته و غیر ایشان نیز از مشایخ و مریدان در سماع رفته اند چه در سماع

قرآن و چه در سماع غیر آن ذرا ره قاضی بصره در محراب بود یکی بر خواند فاذا انقضى فى المناقوش فلک يوم ^{و بعد از عصر}

بانگی زد و مرده بقیاد درویشی در جبال آذر بجان میرفت و این بیهامی خوانده

والله ما طلعت شمس ولا غربت الا وانت منى قلبی و دوسوا می

ولا جلست الى قوم احد فهم الا وانت جلیسی بین جلا می

ولا هم من بشیر الیک من عطش الا ذایت خیا لا منک فی کاسی

ناگاه بقیاد و بمرد *

ابوبکر موازینی وی گفته ابن خباز را شنیدم که گفت روز عید منعی نزدیک جمعه بودم درویشی دیدم استاده

و برت وی کوزه میگفت یا سیدی تقرب الناس الیک بذیاقهم و قریباً فانهم و لست املك الا نسیم

فشوق شهقة و مات

ابوبکر اشناتی وی در سماع بر رفت نو جوانی آمده بود و قوالی میکرد این دو بیت خواند

دنف ین و ب بداته والموت دون بلائه

ان عاش عاش منغضا او مات مات بداته

ابوبکر شنید و از بام بقیاد پای شکست و بمرد آری وفای دوستی در دوستی رفتن است

ابوبکر مهداتی وی گفته درویشی سه چیز است طبع نکند و منع نکند و جیب نکند

ابوبکر و میویری ایشانم نشسته و با این جلا صحبت داشتند وی گفته معده محل طعام است اگر حلال روی افگانی

قوت طاعت یابی و اگر بشببت بود راه حق پوشیده کند و اگر حرام بود محصیت تراید

ابوعلی رودباری از طبقه رابعه است نسبت وی بکسری میرسد عالم و فقیه و محدث و ادیب و امام و

سید قوم بود در وقت نزاع گفته

وحقك لا نظرت الى سواك
بعين موحدة حتى ارأاك

وهم وی گفته فضل مقال بر فعال متقصت و عکس آن مکرمت و گفته علامة اعراض الله عن العبد
ان يشغله بما لا ينفعه و گفته ما لم يخرج من كلبتك لم تدخل في حد المحبة

ابوعلی ثقفی از طبقه رابعه است اخراجی بود در کلام در عیوب نفس و آفات اعمال وی گفته العلم بالله
حياة القلب من الجهل ونور العين من الظلمة از وی پرسیدند تا خوشتر در زیست کیت گفت آنکه بزنی
زید یعنی لایاس من روح الله الا لغوم الكافرون در اثنا می مجالس خود بسیار گفتی ای همه اینچ بفرخته
و هیچ را بهم خبریده روزی در محبت و احوال عجبان سخن میگفت در آن میانه این دو بیت خواند

الى كم يكون الصد في كل ساعة
وكم لا تثل القطيعة والمجرا

رويد لك ان الدهر فيه كفاية
لتفرق ذات البين فانتظر الدهر

ابوعلی کاتب مصری از طبقه رابعه است وی گفته خدا میگوید وصل الينا من صبر علينا اورا پرسیدند
که این دو یعنی فقر و غنا کدام یک نامل تری این دو بیت بخوانند

ولست بنظر الى جانب الغنى
اذا كانت العلية في جانب الفقر

واني لصبار على ما ينوبني
وحسبك ان الله اثني على الصبر

ابوعلی رازی وی گفته اذ ارایت الله عز وجل یوحشك من خلقه فاعلم انه يريد ان یوئسک بنفسه
عبداللہ ابو محمد قرطبی از طبقه رابعه است از وی پرسیدند که تصوف چیست گفت اشکال و تلبیس

و کتمان اورا گفتند که ای الاحمال فضل گفت رؤیة فضل الله و این بیت بخوانند

ان المقادیر اذا ساعدت
المحقق العاجز بالحاضر

وهم وی گفته افضل الا رزاق تصحیح العبودية و ملازمة الخدمة على السنة وی گفته عارف صید
معروف است گفتند فلان برهوا میرود گفت آنرا که خدا تعالی توفیق مخالفت بهواد بد بهتر از آن است که بهواد

رود آخر وقت وصیت خواستند گفت پیش کسی روید که شمار ایه از من بود و مرا کسی گذارید که ایه از شما بود

عبداللہ سنابل از طبقه رابعه است وی گفته اگر بنده را در همه عمر یک نفس درست شود که از شرک و یا

پاک باشد هر آینه یک آن نفس در آخر عمر وی سرایت کند وی در تجرید و تقرید یکتا بود و ابوعلی ثقفی از

تجربہ سخن میگفت گفت اگر مرگ را آگاه باشی این سخن درست است ابوعلی گفت تو ساخته مرگی گفت آری
 دست را بالین داشت و سر بران گذاشت و از عالم طاعت کرده می گفت هر که سخن گوید از حال خود گوید والا
 فسانه گوشت که حال احوال دیگران است اثر در دلها کم کند و گفت هر که خواهد که در چشم خلق با قدر باشد واجبست
 که نفس او در چشم او خوار بود

عبداللہ بن ابی ذانی وی گفت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم خواب دیدیم گفتیم یا رسول اللہ اگر امام قوم بنشینم گفت با قومی که
 بهمانی شوند یعنی درویشان نه بقومی که همانی کنند یعنی تو نگران

ابو انجیر ثنیاتی از طبقه رابعه است زنبیل باقی و چون کسی نبود ی با شیر موافقت داشتی ویرا گفتند
 بلغنا ان السباع تانس بالثی قال نعم الکلاب یانس بعضها بعضا

ایم حسین بن مولد از طبقه رابعه است یکی ویرا خواب دید و گفت مرا وصیت کن گفت علیک بالقله
 والذلة الی ان تلقی ربک وی گفت عجیب آیدم از کسی که بشناخت که ویرا راهی بخداست پس باغیر او چون ننگ
 میکند با آنکه او تعالی میفرماید و انبیو الی دیگر و اسلمی الہ

مظفر کرمانشاهی وی از طبقه رابعه است شب آری حصه کرده بود و سبکی نماز کرده وی سبکی قرآن خواند
 و سبکی مناجات کردی وی گفت العارف من جعل قلبه لایة وجسدہ لخالقہ و ہم وی گفت باید که نظر
 تو در دنیا از برای اعتبار باشد و سعی تو در آن بر خدا مضطر و ترک تو از برای سبیل اختیار

ابو سعید اعرابی از طبقه خامسه است ویرا جزوی است در نکته های توحید سخت نیکو در آنجا گفته لایکون
 قرب الاومة مسافة وی گفت التصوف کله ترک الفضول والمعرفة کله الاعتراف بالجهل
 و ہم وی گفته لایکون الشوق الی غائب

ابو عمر و زجاجی از طبقه خامسه است وی گفته لان یفقص من البشرية شیء احب الی من ان امشی علی الماء
 ابو الحسن جوینی از طبقه پنجم است اعلم مشایخ بود در وقت خود بعلم توحید و علوم معاملات او را پرسیدند
 تصوف چیست گفت اسم و لا حقیقه و قد کان قبل حقیقه و لا اسم وی گفت مردم سه گروه اند اولیای
 که باطن ایشان بهتر است از ظاهر و علما که ظاهر و باطن ایشان برابر است و جمال که ظاهر ایشان بدتر است از
 باطن خود انصاف نمیدهند و از دیگران انصاف میخواهند و ہم وی گفته لیس فی الدنیا شیء اسعج
 من یحب بسلب و یحوص

ابو القاسم نصیر آبادی از طبقه پنجم است وی گفته اذ ابد الک شی من بوادی الحق فلا تلتفت بها
 الى جنة ونار ولا تحظرهما بالک واذ رجعت عن ذلك فغظم ما عظمه الله تعالى
 ابو بکر رازی وی را در نیا بوقبول عظیم بود کسی دیگر گفت در سماع چگونگی گفت بس فتنه آمیز است و طریقی
 خویشتر را از فتنه گوشت دار گفتند مشایخ آنرا کرده اند گفت جان پدر وقتی که وقت تو چون وقت ایشان
 شود تو هم چنان کنی که ایشان کرده اند

ابو اسحق گازرونی پدرش شهریار مسلمان شد وی صوفی و محدث است وی آنحضرت صلعم را در خواب
 پرسید که یا رسول الله ما التصوف فرمود ترك الدعاوي وکتمان المعاني دیگر پرسید که یا التوحید فیما
 کل ما محسب بالک او خطر فی بینا لک فله مسلمیه بخلاف ذلك دیگر پرسید که یا الله اهل فرمود اذناه
 ترك الدنيا و غداه ترك التقوى في ذات الله و وی گفته التوحید تنزیهه عن الشک و الشک و التعطیل
 شیخی روزبهان گازرونی بقلی باشیخ ابو الغیب سروردی در سماع صحیح بخاری درس کنند به شریک بوده
 ویرا تصانیف بسیار است وی صاحب سماع بود در آخر عمر از ان باز ایستاد در منشی سخن گفتند گفت ای
 اسمع الان من ربی عز وجل فاستعرض مما سمعت من غیره اکثر اوقات در مقام استغراق می بود
 در مصر گفته قیل لی مراراً اترك الصلوة فانک لا تحتاج الیهما فقلت یارب انی لا اطیق ذلك کلفنی دنیا
 عبد الله بلیانی فرزند ابو علی دقاق است و در کمالات شهر آفاق وی گفته خدای دان باشید و اگر خدا دان
 نمیداری خود دان نیز باشید وی گفته هـ

تا حق بدو چشم سرنه بینم هر دم از پای طلب منی نشینم هر دم

گویند خدا بچشم سرتوان دید آن ایشانند من چنینم هر دم

محمد طوسی از طبقه پنجم است یگانه وقت بود در طریقت و کرامات وی گفته طوبی لمن لم یکن له وسیله
 الیه غیره و هم وی گفته ترك الدنيا للدنيا من جمع الدنيا

ابو علی دقاق زبان وقت بود و امام فن خود ابو القاسم قشیری را مادر و شاگرد او است کسی ویرا از

نزول پرسید باین دو بیت جواب داد هـ

خلیلی هل ابصرتما و سمعتما باکم من رب تمشی الی عبد

انی زائر من غیر حد و قال لی اصولک من تعلیق قلبک بالوصل

روزی بری رسید یکی وی را شناخت و گفت این ابوعلی دقاق است نیز رگانه آمدند و درس خوانند قبول
انکر و احوال بسیار نمودند و منبر نهادند تا وعظ گویند منبر بالا رفت و اشارت بر است کرد و گفت الله اکبر
و روی بقبله کرد و گفت در رضوان من الله اکبر و بجانب چپ اشارت کرد و گفت والله خیر و ابعی خلق
بیکبار بهم برآمدند و غریب بر خاست و چند کس بر جای میروند در آن شغل از منبر فرود آمد و رفت بعده وی را
طلب کردند نیافتند

ابو الحسن خرقانی یگان روزگار و قیله وقت خود بود از وی پرسیدند که صوفی کیست گفت بموقع و بجا
صوفی نبود صوفی آن بود که نبود

کمال شوق بی آن بود که خود نبود و گرنه طالب و مطلوب جهان هست
وحی گفته اندوه طلب کنید تا بگریه آید که حق تعالی گریندگان را دوست میدارد پرسیدند صدق چیست گفت
آنست که دل سخن گوید گفتند اخلاص چیست گفت هر چه برای حق کنی اخلاص است و هر چه برای خلق کنی ریاست
وی گفته هرگز با کسی صحبت مدار بد که شاخه آلود و او گوید چیزی دیگر و هم وی گفته اگر کسی سرودی گوید و آن
حق را خواهد بهتر از آن بود که قرآن خواند و آن حق را نخواهد و گفته وارث رسول آنکس بود که بفعل رسول اقتدا
کنند آن بود که روی کاغذ سیاه کند و گفته علماء و عباد در جهان بسیار اند ترا باید که روز شب آری چنانکه حق
پسندد و شب بر روز بر سر چنانکه او خواهد

ابو سعید ابی ابی انخیر فضل الدرام دارد سلطان وقت و جمال اهل طریقت بود همه مشایخ ویراسته بودند
گفت بدرس ابوعلی فقیه آدم او را اول درس این بود قل الله ثم ذرهم فی حق صبحه یلعون در اندم دی
در سینه کشاند و بسط این کلمه را از ما فرستند و با عیادت او جانیگه است او را گفتند که فلان کس روی
آب میرود گفت سهل است بزغی و صغوه نیز بر آب رود گفتند فلانی در هوا می پرد گفت زغنی و گسی نیز در هوا
می پرد گفتند فلانی در یک خط از شهری بشهری میرود گفت شیطان نیز در یک نفس از مشرق بمغرب میرود
این چنین بنیز را قیمتی نیست مرد آن بود که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن و خا بد و با خلق در آمیزد
و دمی از خدای خود غافل نشود او را پرسیدند که تصوف چیست گفت آنچه در سرداری نهی و آنچه در کف دست
برهی و از آنچه بر تو آید نهی وی گفته معنی تفکر ساعه خیر من عباد سته است که اندیشه دنیستی خود بهتر
از عبادت یکساله دنیستی خود مردی گفت خدا را کجا جویم گفت کجا نشستی که نیافتی گفت بخدست شیخ

ابو العباس قصاب سال تمام گذرانیدم گفت باز گرد بهمنه روزی چند این علم برد سرای تو زند بنا بر آن
بهمنه آدم در مناتب الاولیاء گفته منته موضعیست به نیشاپور و هم وی گفته الله بی ما سواه و فی انقطاع النفس
ابو سهل معلوکی امام وقت بود در علوم شریعت و ارا از سماع پدیدند گفت ایستجا که اهل الحقائق و
یباح اهل العلم و یکه اهل الغسق و هم وی گفته قد تعنی من تعنی ان یکون کس تعنی و گفته من قصد
قبل او انه فقد تصدی لهُ وانه و گفته در همه قرآن مرا این شگفت ترمی آید که او تعالی موسی را گفت و
اصطفتک لنفسی هر وی گوید مرا حسدست برین سخن که وی گفته

ابو القاسم قشیری صاحب رساله است و مصنف تفسیر لطائف الاشارات در هر فن تصنیفی دارد و گفته
مثل الصوفی کمثل البرسام اوله هذیان و اخره سکوت فاذا تمکن خوس و هم وی گفته اللوح جلد سقوط
الرسم عند ظهور الاسم و فناء الاختیار عند طلوع الافکار و تلاشی الخلاق عند ظهور الحقائق و فناء
رویه الاختیار عند وجد قریة الحجاب و ما انشد لنفسه

سقى الله وقتا كنت اخلو لوجهكم و نخر الهوى في روضة الانس و ضاحك

اقبنا زمانا و العيون قديرة و اصبحت يوما و الجفون سوا فاك

ابو العباس شقانی عالم بود باصول و فروع و از کبر اصوفیه بزرگی گفته هرگز از هیچ صنف کسی ندیدم که شرح
را نزدیک وی تعظیم بیشتر بود از آنکه نزد یک وی پیوسته از دنیا و عقبی تصور بودی و گفتی اشتی عند عیال و اولاد
روزی در خانقاه شیخ ابوسعید ابو انخیر شد سید اجل پهلوی شیخ نشسته بود شقانی را بالای او بنشاند سید زوجه
شیخ گفت شمار که دوست دارند از برای مصطفی صلعم دوست دارند و این را که دوست دارند از
برای خدا دوست دارند

محمد ختلی با وجود آیات و کرامات لباس در رسوم متصوفه نداشتی و با اهل رسم سخت بود وی گفته الدنيا
یوم ولنا فیها صوم

شیخ الاسلام حافظ ابو عبد الله محمد بن ابی منصور محمد الانصاری احنبل العروی رح امام صوفیه و شیخ
فقر است کتاب و منازل السائرین در تفسیر سوره فاتحه تحتوی حالات و مقامات سلوک کتاب بی نظیر است
حافظ ابن القیم تلمیذ شیخ الاسلام ابن تیمیه رح بران شرحی بسوط نوشته و مدایح السالکین نام کرده این شرح نیز
در باب خود بی مثل و مثال است و شیخ عبد الله انصاری هر وی دیگر است و باجماله شیخ الاسلام گفته من بیعی ام

در وقت بهار زاده ام و بهار را سخت دوست دارم آفتاب بهند هم در جوتور بود که من زاده ام هرگاه
که آفتاب اینجا رسد سال من تمام گردد و آن میان بهار بود و وقت گل دریا چین باشد
بیاد زلف و رخسار می روند و می آیند صبا بغالیه ساسی و گل بجلوه گری

وی گفته من از سیصد تن حدیث نوشته ام همه سستی بوده اند نه صاحب رای و نه مبتنی بلکه صاحب حدیث
و گفته بس اسانید عالییه دارم که بگذاشته ام و نوشته که آن مرد صاحب رای بود یا از اهل کلام ابن سیرین گوید
ان هذا العلم جین فانظر واعین تاخذونه

یحیی بن عمار شیبانی رسوم علم را بهرات وی آورد و مجلس داشتن و دین با است موافق کردن از وی
تازه گشت قاضی ابو عمر گفته طفت الدین شوقا و غریبا فی جلدات الدین خضابراه

ابو الحسن نجار در ترجمه او مذکور است که عادت شیخ الاسلام چنان بود که هر چه شنیده بودی از خصال حمیده
و افعال پسندیده چه در حدیث و چه در حکایات مشایخ البته خواستی که از بکند وی گفته چون سنتی ایشمارسد از پیغمبر
صلعم اگر نتوانید که از او رد کنید و دائم بر زید باری یکبار بکنید تا نام شما در زمره سفیان کنند

مختار هر وی از بزرگان بهرات است جامع بود میان علم ظاهر و باطن وی گفته طعام چنان خور که تو او را
خورده باشی نه او ترا که اگر تو او را خوری همه نور شود و اگر او ترا خورد همه دود گردد و جامه چنان پوش که رعوت
و فقر و خیلاراد نهد تو بسوزد نه آن که آتش او ملتهارا برافروزد و همه وی گفته اصل عبودیت آنست که
چنان باشی بظاهر که از تو همه شیخ ظاهر بود و چنان باشی باطن که در تو یاد غیر را انگیزش نبود
شیخ ابو ذر بوزجانی از کبار عرفا است و گفته

يعرفنا من كان من جنسنا وساثر الناس لنا منكر كون

وهم از اشعار وی است

چون بعلم ازل مرادیدے دیدی انکه بعیب بخیزدے

تو بعلم آن و من بعیب همان رد کن انچه خود پسندیدے

ابو بکر قسراج از اصحاب ابوالقاسم گرگانی است از وی پرسیدند که دیدار مطلوب را بچه توان دید گفت
بریده صدق در آئینه طلب وی گفته تصور آب تشنگی نشان و فکرت آتش گرمی نبخشد و دعوی طلب بطلوب
نرساند و هم وی گفته تا هستی موهوم سوخته نشود و دیده دل بسوزن غیرت از غیر او دود خسته نشود و خلوتخانه چنان

بشمع تجلیات جانان افروخته نگردد زیرا که تخم در زمین کاشته نگارند و نفس بر کاغذ نوشته نگارند وی گفته
تو کل آنست که منع و عطا جز از خدا نبینی وی در مناجات گفت خداوند را که فریدن من چه حکمت است گفت
حکمت آنست که جمال خود را در آئینه روح تو ببینیم و محبت خود را در دل تو ببینیم

محمد بن محمد غزالی شهرت و قبول او مستغنی است از بیان حال او تألیفه ابوعلی فارمدی است وی از شیخ خود
ابوالقاسم گرگانی بحایت کرده که ان الاسماء التسعة والتسعين نصیرا وصافا للعبد السالك وهو بعد
فی السلوک غیر واحد کتابا بایا العلوم او معروف و مقبول است آنحضرت صلی الله علیه و آله در واقعہ بتغزیر بعض منکران
آن کتاب امر فرموده و با سوسی و عیسی بغزالی مباحثات کرده و با بکله بعد از اسقاط ماده فاسده کتاب مذکور
بی نظیر است ترجمه حافظه او در اختلاف النبلاء و نسیم الریاض مرقوم است حاجت اطالعت در بنیاقام نیست اگر او را
هیچ نباشد مگر کتابا بسیار از برای ثبوت فضل او در علم ظاهر و باطن پسندیده است فکیف که کتب نافعه مستند بسیار
دارد مثل کیمیای سعادت و جز آن وقت و فوات صحیح بخاری بر سینه او بود و آتمازاو بر علم کلام شد و انجام او

بر درایت حدیث خیر الانام این رباعی از ویست

فذلک لی لا اله الا انت	و اکن سبح المقلین سبیتی
انتیک لما ضاق صدی من الهوی	ولکنت تدی کیف حالی انتقی

در شنیده ازین عالم بآن عالم شنافت

احمد غزالی از اصحاب ابو بکر نایب و برادر امام غزالی است تصانیف معتبره دار و از اجله سوانح است روزی
در مجلس وعظ وی قاری این آیت خواند یا عبادي الذین اسرفوا فی الله گفت شرفه بر ما الاضائة الى نفسه
بقوله یا عبادي تترانند

وهان علی اللوم فی جنب حجا	وقول الاحادی انه یخلج
اصم اذا فیت باسمی و انی	اذا قیل لی یا عبد السميع

گویم و از غرائب استنباط است آنچه در دیباچه کتاب در اسات اللیب بذیل نعت نبوی صلی الله علیه و آله
رفیق و بیک ینادی با صرحی حیث قال له قل یا عبادي فلا یشار که فی جم احد سواه و یجا لهم
بالصلاح الاعظم علی ما یراه وقت اختصار اسباب طویل اش رمیدند اطلاق یافت گفت افرو دآیدیم هر که
خواهد سوار شود در شاهه وفات نمود عین القضاة همدا فی مرید او است

یوسف بهمانی فقیه و محدث بود پس ترک همه کرد و طریق عبادت پیش گرفت روزی در نظامیه بغداد
 وعظ می گفت فقیهی بن السقا نام در مجلس برخاست مسئله پرسید گفت بشنید که در سخن تو بوی کفر می یابم
 و شاید مرگ تو بدین اسلام نباشد و همچنان شد که وی نصرانی گردید در مرض موت از وی پرسیدند
 که هیچ از قرآن بر خاطر تو مانده است گفت هیچ باقی نمانده الا این آیت ربما یوحی الذین کفروا لولا المسلمین
 عبده الخ الخ عبدا فی روش ایشان در طریقت حجت است و مقبول همه فرقی علی الدوام در متابعت شرع
 و سنت و محاببت و مخالفت بدست و هوا کوشیده اند و روش خود را از اختیار پوشیده جمعی در خدمت
 نشسته بودند و وی در معرفت سخن می گفت ناگاه جوانی در آمد خرقة در بر و سجاده بر کف و در گوشه نشست بعد از
 ساعتی آن جوان برخاست و گفت آنحضرت فرموده است اتقوا فاسدة المؤمن فانه ینظر من فاسده ستر
 همچنین حدیث چیست فرمود سرش آنست که زنا بربری و ایمان آری گفت معاذا الله که مرا زنا باشد فرمود تا
 خادم خرقة از سر او بر کشید زیر آن زنا بری پیدا شد وی فی الحال ایمان آورد و خواه فرمود ای یاران بیایید تا
 ما نیز بر موافقت این نوع زنا بر بایریم و ایمان آرییم او زنا ظاهر برید ما زنا باطن قطع کنیم حالتی عجیب بر
 یاران ظاهر شد و تجدید توبه کردند وی گفته فناء نفس آنکس مسلم شود که روی براه حق دارد و کتاب خدا
 عز وجل بدست راست و سنت رسول بدست چپ و در میان این دور و شش نمای راه رود و صایای خواب
 متداول است و بران مشی است از شیخ خوب اسداله آبادی رحم

علی را میقتی لقب وی حضرت عزیزان است بصنعت بافندگی مشغول بود از وی پرسیدند که ایمان چیست
 گفت کندن و پیوستن گفتند مسبوق بقضایک بر نیز گفت پیش ما صبح
 قسم شیخی از مشایخ ترک است از غایت انقطاع و بی تعلقی که داشت در آخر حیات بخارا در آمد و بر دکانچه
 نشست و آنان که با وی بودند همه را خواند و گفت زمان نقل ما رسیده است کلمه توحید را بر موافقت گوئیم
 بگفت و دیگران بگفتند در حال جان تسلیم کرد

رفت نواب و همان کلمه توحید بلب کس ندیدست رنگینی سفری بهتر ازین

خواجہ بهار الدین نقشبند محمد بن محمد بخاری است شیخ او محمد بابا ساسی است و شیخ او امیر کلال و شیخ او
 خواجہ عبدالحق غجدوانی و بحسب حقیقت او بی بدوی گفته در همه احوال قدم بر جاده امر و نهی نمی و عمل
 بغیریت و سنت بجا آری و از رخص و بیع و در باشی و دانا احادیث مصطفی را صلعم پیشوای خود ساق

و متفحص و محسوس اخبار و آثار رسول و صحابه او باشی و او را پرسیدند که در ویشی شمار امور و ثوابت یکتب
گفت بگویم جذبه من جذبات الحق قاذی عمل الثقلین باین معادست مشرف گشتم گفتند در طریقه شما ذکر
جهر و خلوت و سماع می باشد فرمود نمی باشد گفتند آخر طریقه شما چیست گفت خلوت در انجمن یعنی بظاهر خلوت
و باطن با حق و بحال انصاف هم بقاره و کلا بیع عن ذکر الله اشارت باین مقام است خواجه را هرگز غلام و
کنیز که نبوده است چون پرسیدند گفت بندگی با خواجگی راست نمی آید کسی گفت سلسله حضرت شما بجا می رسد
گفت کسی از سلسله بجائی نمی رسد گفتند فلان بیمار است در پوزه توبه دارد گفت اول بازگشت خسته باید
انگاه توبه خاطر شکسته یعنی اول او را توبه باید کرد تا توبه را اثری باشد فرمود نفس امتهم دارید که هر که بدین
نفس و کراوشناخت عمل با سانی یافت و گفت طریقه ما صحبت است چه در خلوت شهرت است و در شهرت
آفت و فرمود یا ایها الذین امنوا امنوا بالله اشارت بآنست که در هر طریقه العین نفی این وجود طبیعی
حسی می باید کرد و اثبات معبود حقیقی می باید نمود و گفت نفی وجود نزد ما اقرب طرق است لکن جز تبرک اختیار
و دید تصور اعمال حاصل نمیشود و تسبیح و تعلق با سوسوی رونده این راه را حجابی بزرگ است اهل حقیقت
ایمان را چنین تعریف کرده اند که الا یمان عقول القلب بنفی جمیع ما فی کف القلوب الیه من المنافع
و المضار سوسوی الله تعالى وی گفته طریقه ما عوده و ثقی است چنگ در ذیل متابعت حضرت رسالت صلعم
زدن و اقتدای آثار صحابه کرام کردن و در بین طریقه باندک عمل فروع بسیار است اما رعایت سنت کار است
بزرگ است هر که از طریقه ما بگذرد اندک خطر دین دارد و فرمود لا اله الا الله نفی اله طبیعت است و الا الله اثبات
معبود بحق و محمدا رسول الله خود را در مقام فاتبعونی در آوردن فرمود مقصود از ذکر آنست که حقیقت
کلمه توحید برسد و حقیقت کلمه آنست که از گفتن کلمه ما سوسوی بجلی نفی شود بسیار گفتن شرط نیست از ایشان
طلب کرامات کردند فرمود کرامات مظاهر است که با وجود چندین گناه بر روی زمین میتوانیم رفت توفی رح
فی ۱۹ شب دوشنبه بستم ماه ربیع الاول خواجہ محمد یار ساد و یعقوب چرخ از خلفا را ویندر رحمہم اللہ تعالی
علاء الدین عطار محمد بن محمد بخاری خلیفه خواجہ بہار الدین نقشبند دست سید شریف جرجانی گفته تا صحبت
زین علی کلا نرسیدیم از رضی بستم و تا صحبت خواجہ عطار نہ پیوستم خدا ی را نشناختم کلمات قدسیه را
خواجہ یار سادرقید کتابت آورده و اندکی از ان در نجات ذکر نموده وی گفته اگر چه قرب صوری را در زیارت
مشاہد آثار بسیار است اما در حقیقت توبه را بار بار مشاہد بعد صوری مانع نیست در حدیث نبوی صلوات علی

حیثا که بیاورد برمان این سخن است و مشاهده صور شالیه اهل قبور اعتبار کم دارد و جنب شناختن صفت ایشان و با اینهمه خواجہ بزرگ فرموده مجاور حق بجا نہ بودن احق و اولی است از مجاورت غلق و این بیت
بر زبان مبارک ایشان بسیار گذشتی

تو تا کی گور مردان را پرستی بگر و کار مردان گرد درستی

خواجہ محمد یار سنا بخاری خواجہ بزرگ گفته مقصود از ظهور ما وجود اوست او را هر دو طریق جذب سلوک تربیت کرده ام و نیز گفته هر چه او میگوید حق تعالی آن میکند آن من عباد الله من لوازم علی الله لا یرہ مولانا جامی پنج ساله بود که او را دیده میگوید امر در شصت سال است هنوز صفای طاعت منور و در ششمین است از ت دیدار مبارک در دل من و می گفته فصوص جان است و فتوحات دل هر که فصوص انیک میدانند ویرا داعی متابعت حضرت رسالت مسلم قوی میگردد فصل الخطاب تصنیف درست او را گفتند سلوک این اہمیت گفت باذ اسکت اللسان عن فضول الکلام نطق القلب مع الله و اذ انطق اللسان سکت القلب و گفت خموشی زبان از ناگفتنی است و خموشی دل از خطرات هر که خواهد دست جان در گردن جانان کند در خموشی گفتگوی هست ترک آن کند

بما طر سچ مضمون بلب لبین نمی آید خموشی معنی دارد که در گفتن نمی آید

مولانا یعقوب چرخمی از اولاد امام علی موسی ضاست چرخ از قزاقی غزنین است از اصحاب خواجہ بزرگ و عالم و صوفی سرگ طریقه او چنان بود که سادہ فساد از خود غائب می شد چون معاصرین این بود و میگوید
چو غلام آفتم همه ز آفتاب گویم نه بشم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم
خواجہ جدید الدار بر طریقت مولانا جامی است در صوفی غیبی سر بلند و ناست
چو فقر اندر لباس شاهی آمد بستم بر حیدر لیل آمد

وی گفته بر خرداری از حیات کسی است که دلش از دنیا سر و باشد و دیگر حق بجا نگرم و حرارت قلبش نگیرد که محبت دنیا گردد و حرم دل او گردد و تا چنان گردد که اندیشه اش جز حق سبحانه هیچ نباشد در نفحات کلمات او بسیار ایراده نموده در اتباع سنت سخن رانده و گفته طریقه ایشان اعتقاد اهل سنت و جماعت و اتباع احکام شریعت و اتباع سنن سید المرسلین ص و در امام جمودیت که عبارت است از دوام آگاهی بجناب حق بی مزاحمت شور و وجود خیر و بی جایی نوشته گروہی که نفی این عزیزان کنند بواسطه آن توانا

که ظلمت هوا و بخت ظاهر و باطن ایشان را فرو گرفته و بر جسد و نصیبت دیده بصیرت ایشان را کور ساخته
 و بجز این احوال هدایت و انوار ولایت ایشان را نه بینند و این نابینائی بخود و انکار آن انوار و آثار که از مشرق
 تا مغرب گرفته است اظهار کنند بیهایت بیهایت سه

نقشبندی عجب قافله سالارانند	که بر ناز و پنهان بجزم قافله را
از دل سالک ره جاذبه صحبت شان	می برد و سوسه خلوت و فکر چله را
قاصری گره این طائر اطمینان قصور	حاش شد که بر آرم زبان این گل را
همه شیران جهان بسته این سلسله اند	رو بر از حیل چنان بگسلد این سلسله را

عین القضاة همدانی ضائل و کمال اش از مصنفات عربی و فارسی او ظاهر است آنقدر کشف حقائق و
 شرح دقائق که وی کرده کم کسی کرده است و از وی خوارق عادات چون احیاء و اموات بطور آمده در کتاب
 زبدة الحقائق نوشته بعد از آن که از گفتگوی علوم رسمی طول شدم بمطالعه مصنفات حجة الاسلام غزالی
 اشتغال نمودم و مدت چهار سال در آن بودم چون مقصود خود از آن حاصل کردم پنداشتم که بمقصود خود
 واصل شدم با خود گفتم سه

انزل بمنزل زینب و رباب و اربع فمذا ربیع الاحباب

ناگاه احمد غزالی در همان آثار در صحبتش در بست روز چیزی بر من ظاهر شد که از من و طلب من غیر خود هیچ
 باقی نگذاشت الا ما شاء الله الی آخره در مناقب الاولیا گفته مرید احمد غزالی است و نعمت از حضرت
 شیخ عبدالقادر جیلانی یافت گویند او مرده رازنده کرده بود وی گفته ای عزیزان کاری که بغیر خدا نوب
 بنیید مجازی دانیده حقیقی که فاعل حقیقی خداست قل یتوفاکم ملک الموت مجاز است و الله یتوفی الانفس حقیقت
 نسبت یک فعل بد و فاعل حقیقت تواند بود

شیخ محی الدین بغدادی از کبار و شایخ است خلیفه نجم الدین کبری بود در خوارزم سکن داشت موت او
 بفرق در دریا شد در سنه وی گفته در واقع حضرت رسالت را صلعم پرسیدم که ما نقول فی حق ابن سینا
 فرمود هو رجل اراد ان یصل الی الله بغیر واسطی فحتمه بیدی هکذا فسقط فی النار و لا یجالی البز
 جلوی گوید در خواب پرسیدم که یا رسول الله ما نقول فی حق ابن سینا فرمود رجل اضله الله علی علم
 گفتم ما نقول فی حق شهاب الدین المقتول گفت هو من متبعیه بعده گفتم از علماء اسلامی نیز

پس گفتم ما نقول فی حق فخر الدین الرازی گفت هو رجل معاتب گفتم ما نقول فی حق الاسلام الغزالی گفت هو رجل وصل الی مقصوده گفتم ما نقول فی حق امام الحرمین الجوی گفتم هو من نصر دینی گفتم ما نقول فی حق ابی الحسن الاشعری گفت انا قلت و قلی صدق الایمان یمان والحکمة یمانیه بعد از آن سیکه نزدیک من بود و گفتم که این سوالها چه میکنی دعای در خواست کن که ترافنده کند گفتم یا رسول الله مراد عائی یا موز فرمود قل اللهم شب علی حتی اقرب واعصم منی حتی لا اعود و حسب الی الطاعات و کراه الی الخطیئات شیخ رکن الدین علاؤ الدوله گفته مولانا جمال الدین مردی عزیز بود او را تصانیف مشهوره در علوم بسیارست و میان او و غزالی دو واسطه پیش نبوده و این حکایت وی دلیل است بر صحت واقعه شیخ محمد الدین اگویم این حکایت را شیخ عبدالحق دهلوی نیز تصدأ در مرج البحرین بحواله بعض ارباب کشف آورده و نام مولانا نبوده و ما را بخاطر میرسد که در جای درین حکایت این زیادت هم دیده ایم که گفتم ما نقول فی الجحید و اصحابه فرمود اولئک هم الغلاة سفة حقاً سعد الدین حموی از اصحاب شیخ نجم الدین کبری است صاحب احوال و ریاضات و اصحاب و مولفات بود در سنجمل الارواح مخزن مرمر و کلمات شکل گفته که نظر عقل و فکر از کشف و حل آن عاجز است همانا تا دیده بصیرت بنور حقین منفتح نشود ارک آن متعذرت وی گفته بشری فی الله سبحانه و قال من اصغى كلامك بحسن القبول والاعتقاد في ذكری وتقری فی فقد اندرجت فيه نقطة العاصم والمعرفة وان التمس عليه في الحال فقد ثبت له النصيب في طوره من اطوار در شسته از دنیا رفته

سیف الدین باخرزی از خلفاء نجم الدین کبری است او را رباعیات خوب است روزی بجهانزه درویش حاضر شد گفتند تلقین فرماید پیش روی میت آمد و این رباع فرمود

گر من گنه جمل جهان کردستم لطف تو امیدست که گیرد دستم
گفتی که بوقت عجز دست گیرم عاجز تر ازین نخواه کاکنون هستم

نجم الدین از وی معروف بایه در فتنه چنگیز خان از خوارزم بروم رفت وقتی شیخ صدر الدین قونوی و مولانا جلال الدین روی در یک مجلس بودند نماز شام قائم شد از وی التماس امامت کردند در هر دو رکعت سوره کافرون خواند چون نماز تمام کردند مولانا رومی با شیخ قونوی بر وجه طیب گفت ظاهر یکبار برای شما خواند و یکبار برای ماوی گفته

شمع ارچه چو من داغ جدا سته دارد
باگریه و سوز آشنایه دارد
سرشته شمع به زسر رشته من
کان رشته سری بر و شنائی دارد

شیخ رضی الدین علی الاودی بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده بود و سفر هندوستان کرده و صحبت
ابو الرضارتق دریافته علاءالدوله گفته صحب علی الاابا الرضارتق بن نصر فاعطاه مشطاً من امشاط
رسول الله صلی الله علیه و آله و علاءالدوله آن شان را در خرقه پیچیده و بران بخط خود نوشته هذا مشط من
امشاط رسول الله صلی الله علیه و آله و وصل الی هذا الضعیف من صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و هذه الخرقه و
من ابی الرضارتق الی هذا الضعیف انتی گویم رتن هندی را که دعوی صحبت نبوی و عمر را ز کرده کل
اهل حدیث انکار کرده اند و او را وضع کذاب دجال گفته و هواحق و مراد انکار صحبت است نه انکار وجود
زیرا که شیخ محمدالدین فیروز آبادی صاحب قاموس دین او پنجم خود بیان میکند و حواله الصوفیه الصافیة
الی این ذهب بهرحال و الرسول حتی وقعوا فیما یکن به الشرع و العقول

محمد آدکانی مرید علاءالدوله ست عمر وی بهشتاد سال رسیده بود وی گفته در حدیث علیکم بالسواد
الاخضرم ای بالقرآن یعنی قرآن جامع جمیع معارف و حقائق است ورنه مشهور میان این طائفه آنست که
سواد اعظم رسانیدن خود دست بمقام فنا

مولوی معنوی جلال الدین بلخی روحی مرید شمس الدین تبریزی است زادش در بلخ در رشته بوده وی
گفته مرغی که از زمین بالا پرد اگر آسمان نرسد اما اینقدر باشد که از دام دورتر گردد همچنین اگر کسی در پیش شود
و کمال درویشی نرسد اما اینقدر باشد که از مرء خلق و اهل بازار ممتاز شود و از محتمای دنیا برادر و سبکسار
گردد و کینهی المخفضون و هلاک المثلون یکی از ابناء دنیا پیش وی عذرخواهی کرد که در خدمت مقصدم
حاجت باعث از نیست آنقدر که دیگران از آمدن تو منت دارند اما از آمدن تو منت داریم رخ منتر
نا آمدن از آمدن افزون بود یکی گفت فلانی میگوید که دل و جان من در خدمت مولوی است گفت خشن باش
که این دروغ میان مردم شایع است او چنان دل کجایافت که در خدمت مردان باشد وی از خادمی پرسید
که در خانه چیزی هست اگر گفتی نیست گفتی که خانه ما بخانه پیغمبری ماند و اگر گفتی هست اندو گین گشتی و گفتی
از خانه ما بوی قارونی می آید وی گفته آزاد مرد آنست که از رنجانیدن کسی زنجب و جوار نمرد آن باشد که حق
رنجانیدن را زنجاند روزی میگفت که ما آواز صریح بابت بشت از باب می شنویم منکری گفت که مانیز بمان

آواز شنوم چون ست که گرم چنان نمی شوم که مولانا فرمود کلا و حاشا انچه ما می شنویم آواز باز شدن آن
درست و انچه تو می شنوی آواز فراز شدن ست صاحب گوید سه

هو العفو ز جوش شراب می شنوم صریح بابت بشت از باب می شنوم
تفاوت ست میان شنیدن من و تو تو بستی در و من فتح باب می شنوم
وی فرموده کسی بخالت در ویشی درآمد و گفت چرا تنها نشسته گفت ای دم تنها شدم که تو آدمی و مرا از
حق مانع شدی و بهم دی گفتی که شمس الدین تبریزی فرموده علامت مرید مقبول آنست که اصلا با مردم
بیگانه صحبت نتواند داشت و اگر ناگاه چنین افتد چنان نشیند که منافق در مسجد و کوک در کتب و اسیر زندان
آن در وصیت احباب چنین گفته او صیکم بتقوی الله فی السر و العلانية و بقله الطعام و قلته
لنار و قلته الکلام و هجران المعاصی و الا نام و مواظبة الصیام و دوام القیام و ترک الشهوات
و الام دام و احتمال الجفاء من جمیع الانام و ترک عجالسة السفهاء و العوام و مصاحبة الصالحین
و الکرام و ان خیر الناس من ینفع الناس و خیر الکلام ما قل و دل و الحیل لله و حده شوی شریف او
خیلی پر مغز واقع شده و سبب وصول جمعی بمعارف گردیده و قبول غریب یافته گفت یاران ما را اینجا
می کشند و مولانا شمس الدین اینجا نب میخواند یا قوما اجدوا حاجی الله ناچار رفتی ست توفی فی شسته
شیخ شهاب الدین سروردی از اولاد ابوبکر صدیق ست بصحبت شیخ عبدالقادر جلی رسید و آنجا
در باب او فرمود انت آخر المشهورین بالعراق عوارف و رشف النصل تصنیف ست در تصوف سنی کتابی
بهتر از عوارف نیست شیخ فرید الدین گنج شکر او را دیده و دریافته شیخ سعدی شیرازی مرید او است میگوید

مرا پیر دانا می مرشد شهاب و او اندر ز فرمود بر روی آب

یکی آنکه بر خویش خود بین مباش دیگر آنکه بر غیر بد بین مباش

خلیفه رشید و شیخ بهار الدین زکریا ملتانی ست عمر او نود و دو سال بود چهارم محرم شسته و فات یافت
مرقد شریف در بغداد ست سعد الدین حموی را پرسیدند که ابن عربی را چون یافتی گفت بجز موج لانه
که گفت سروردی را چگونه یافتی گفت قد عتایعة النبی صلی الله فی حبیبین السهروردی شتی اخر

گویم در کتاب ست سیما هم فی وجوه هم من اثر السیما از اشعار او ست سه

وقد کنت لارضی من الوصل بالرضا و اخذ ما فی الرضی متبرضا

فلما تقرقنا وشرط ما لنا
فتخت بطيف منك يا نبي مسلما

عز الدين محمود کاشي وی صاحب ترجمه عوارف و شراح قصيده تائيه فارصيه ست در ديواره قصيده
لما راجع في املائه الى مطالعة شرح كيد لا يرسم منه في قلبي رسوم و آثار تسد باب الفتوح
و تشبث باذيال الروح فالتوجين تن تلو الخير و احل و حذو في السير و داني في التحرير تفرغ
القلب من مظان الريب و فوجيه وجهه تلقاه مدين الغيب استنزاك الفيض الحبل يد استقنا
لا باب المزيدي كويم اين ترجمه نزد محرم سطور موجود است بغایت نفرو چيست واقع شده

شيخ علاء الدوله سمناني ملك اوده سمنان بود در خدمت بادشاه منصب و شغلي داشت ترك کرده است
شيخ نور الدين در بغداد رسيد و بارشاد مشرف گرديد از مقالات او ست تمام هفت است كه يك قمره بغيا
در دوبره كه تخم اعمال خود بغفلت اندازد ممكن نيست كه جمعيت هميشه ياري برده و گفت در و شام
بكار مشغول اند بايد كه بطلان و بكاران را با ايشان راه نهند كه يكر و بكارا صد مرد كار را از راه برانند
همه انبيا سبوح اند كه چشم است بكشايند بعبود خود با و جمال حق و بعجز خود و قدرت حق و بطلم خود و عدل حق
و جمل خود و علم حق و مزلت خود و عز حق و بغي ناي خود و بقاي حق و على هذا القياس و شيخ نيز بجهت آنست
كه چشمهاي مريدان با نمعي بكشايد اگر كسي را يك لمح نظر بكمال خویش افتد از ديدن كمال حق كور شود و گفت
انبيا از ارتكاب گناه عدا معصوم اند و اوليا از حقير شمردن گناه محفوظ و همچو گناهي بدتر از اين نيست كه خود را
بيگناه دانند چون عمرش بهفتاد رسيد در سنه هفصد و سي و شش اين عالم را بدرود گويم و ي اول كسي است
كه انكار وحدت وجود كرد و قائل شد بوجودت شهود و تحقيق آنست كه در حقيقت مال هر دو يك است و نزاع
لفظي ست و غايت آن مطابق شرع شريف است اگر چه شرع احدى را بقول بدان مكلف نساخته تفصيل اين
اجمال را از كتاب دمع الباطل تاليف شاه رفيع الدين بلوي بن سندا الوقت شاه ولي الله محدث دهلوي

بايد چيست كه درين باب بغايت بي نظير ست و اندر اعلم بالصواب

شيخ كمال الدين محمد الرزاق كاشي جامع بود ميان علوم ظاهري و باطني شرح دارد بر فصوص و مياز
السايرين ميان وي و شيخ ركن الدين علاء الدوله در قول بوجودت وجود و خالقات و مباحثات واقع شده
و در ان معنى بيكره مکتوبات نوشته اند خلاصه هر دو نامه اين است كمال الدين نوشته هر چه نه بر قانون كتاب
وست مبتنى بود نزد اير طائفه اعتبارى ندارد چه ايشان طريق متابعت مى سپردند بنا بر اين معنى رين و آيت

یکی سزده ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهما انه الحق و یکرر لیکف بربك انه علی کل
شیء شهید الا انه فی مریة من لقاء دهر الا انه بکل شیء عظیم و موزم در سه مرتبه اندکی مرتبه نفس
و این طائفه اهل دنیا و ابتلا و حواس اند و اصحاب حجاب که چون حق و صفات او را نشناخته اند قرآن این محمد
میگویند صلواتی تعالی ایشان را فرمود قل ارا بقران کان من عند الله ثم کفر فیه من اضل من هو فی
شقاق بعید و اگر کسی از ایشان ایمان آورد و شکار شود و از دوزخ خلاص یابد دوم مرتبه قلب و اهل انقیام
از آن مرتبه ترقی کرده و عقول ایشان صافی گشته بدان رسیده اند که آیات حق استدلال کنند و متفکر آیات
و انفس و آفاق بقران و حقیقت آن معترف شوند حتی یتبین لهما انه الحق و این طائفه اهل برهان باشند و در
استدلال ایشان غلط محال بود و این طائفه اول دانند این طائفه بینند و چون نگویند منجه سوم مرتبه
روح و اهل این مقام از مرتبه تجلی صفات گذشته بمقام مشاهده رسیده اند اول لیکف بربك انه علی کل
شیء شهید و این طائفه خلق را آئینه حق بینند یا حق را آئینه خلق و بالا تر ازین استلاک است در عین احدیت
ذات و مجربان مطلق را فرمود الا انه فی مریة من لقاء دهر و ماندگان در مقام تجلیات اسما و صفات
هر چند بسبب یقین از شک ظاهراً یافته اند اما از بقا علی الدوام و معنی کل من علیها فان و یبقی وجهه
ربك ذو الجلال و اکرام قاصر اند و محتاج تنبیه الا انه بکل شیء عظیم و بشهود این حقیقت و بمعنی
کل شیء با لک الا دهره جز طائفه اخیر نظر نیافته و درین حضرت هوا کول و الاخر و الظاهر و الباطن عیان است
و در کل تعینات و جری مشهود و در وجه اسما و تعینات آن تنزیه فاینما قلوا فموجه وجهه الله متعلق ایشان

هر نقش که بر تخته هستی پیدا است آن صورت آنکس است که آن نقش را است

در پایی کس چو بر نند موسی نو موحش خوانند و در حقیقت دریا است

و من لیرصد فی السجدة هان علیه التفصیل و انا و ایاک لعلی هدی او فی ضلال مبین علا الدین
در جواب این مکتوب نوشت که مدت سی و دو سال شرف صحبت شیخ نور الدین اسفراینی یافته ام پس آنچه درین
مکتوب از وی روایت کرده هرگز آن معنی بر زبان او نرفتم بلکه پیوسته از مطالعه تصنیفات ابن عربی
من فرموده تا آنکه نسخه فصوص را بر دید و آنچه بصاحب قران اعظم حواله کرد پس وی گفته که من ازین اعتقاد
و معارف بیزارم در وقت خوش خود کتاب فتوحات را بخشی میکردم بدین تسبیح رسیدم که گفته است سبحان
من اظهر الاشیاء و هو عیننا نوشتیم که ان الله لا یستغنی عن الحق ایها المسبح لو سمعت من احد انه

يقول فضله الشيخ عاين وجود الشيخ لا تسامحه البتة بل تغضب عليه فكيف يسوغ لعاقل ان ينسب الى الله تعالى هذا الهذيان تب الى الله قبة نصوح التمجيد من هذه الورطة الخرق التي يستلكت منه الدهريون والطبيعيون واليونانيون والكشانيون والسلام على من اتبع الهدى واما آنچه نوشته که در عروقه وثقی برهان برنج مستقیم نیست پس چون سخن مطابق واقع باشد خواه برهان منطقی راست باشد خواه مباشر و چون نفس اطمینان در سلسله حاصل شود و مطابق نفس الامر بود و شیطان انجا اعتراض تواند کرد اما کافیست و الحمد لله على المعارف التي هي تطابق الواقع عقلا ونقلا بحيث لا يمكن للنفس تكليلها وللشيطان تشكيكها وتطيان القلوب على وجوب وجود الحق ووصول^{نیت} و نزاهته ومن لم يؤمن بوجوب وجوده فهو كافر حقيقي ومن لم يؤمن بوحدة ليله فهو مشرك حقيقي ومن لم يؤمن بنزاهته عن جميع ما يتخض به الممكن فهو ظالم حقيقي لانه ينسب اليه ما لا يليق بكمال قدسه والظلم وضع الشيء في غير موضعه ولذلك لعنجه حلاله في كتابه بقوله الا لعنة الله على الظالمين سبحانه وتعالى عما يصفونه به الجاهلون بعده وريان بطلان اين عقیده بسطه لائق کرده و گفته و آنچه بیان کرده که آخر مقامات در منازل السائرین توحید است پس پنجمین است بلکه او در مقام مقام افکار است و آخر مقامات المائة العبودية المعصودة وهو عود العبد الى بداية حاله من حيث الولاية المفتوح و او هاد اثرا مع الحق في شئون تجلياته تمكنا والرجوع الى الحق خيرا من التماذي في الباطل ولا ننسى^{الله} الامثال التي المراد منها ملخصها الحق هو ما قاله الآخر

شیخ نظام الدین اولیاء وی از مشاییر مشایخ هندست اهلش از سادات بخاریست در اجباد اعلی با جهر سطور متصل میشود چنانکه از کتب انساب ظاهرست شبی در جامع دلی بسر می برد چون وقت سحر مؤذن بمبارزه آمد این آیه میخواند الحمد لله ان للدين امنوا ان تقشع قلوبهم لذكر الله وما نزل من الحق و می شنید و بحال بر وی متغیر شد بامدادی زاد در اطله رو بدر یافت خدمت شیخ فرید الدین شکر گنج نهاد و رسید بجای که رسید حسن علای سنجری فوائد الفوائد در لفظات او نوشته و بسیار خوب نوشته خسرو دهلوی از عظم ارادتندان او بود در فوائد گفته بر لفظ مبارک می اندک تا به متقی برابرست متقی آنست که مثلاً در همه عمر خوشتر شرب نکرد باشد و معصیتی بوجد دنیا ورده و تائب آنست که کرده باشد و انابت آورده بعد از ان فرمود که هر دو برابر باشند حکم این حدیث الثناش من الذنب لمن لا ذنب له حسن علاء گوید این سینه

هم در آن محل فرمودند که معصیتی کرده باشد از آن معصیت ذوقناگرفته چون تائب شود طاعت کند
هر آئینه از طاعت نیز ذوقناگیرد و ممکن است که یکذره از آن راحت که در طاعت یا بدان ذره خرمند
معاصی را بسوزد و حتی سخن در جود و اجتهاد افتاد در آن معنی این دو بیت از لفظ دربار ایشان استماع شد

گر چه از دهم هدایت دین بنده را اجتهاد باید کرد

تا مگر کان بخش خواهی داد هم از خبا سواد باید کرد

الحق سخن در آن افتاد که مروان خدا خود را پوشیده داشته اند و حق تعالی ایشان را ظاهر گردانیده و لفظ
سبارک را ند که خواجہ ابوالحسن نوری در مناجات می گفت الہی استر فی بلادک بین عبادک از با تفت
از شنید یا ابوالحسن الحق ما کہ کسرتہ شیئی وی گفته درین بارہ خواجگی و غلامی در میان نیست هر کس
از علم محبت دست آید کار او ساخته شد

شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سرہ شرت ادبی نیاز میکند از ذکر او جنبی مذہب بود و در علم ظاہری
بمرتبہ اجتهاد رسیدہ و در باطن کتر کسب با و میتوان رسید یا شیخ گفته که امانتہ خارجہ عن المحصر
وقد قازت او قوت من التواتر سلسلہ اویش واسطہ حضرت جنید بغدادی میرسد و بنہ واسطہ
بامام علی رضا وی از جانب پدر حسنی است و از طرف مادر حسینی قدیمی ہزہ علی رقبہ کل ولی اندر مشہور است
کہ مراد او لیاہ ہمہ عصر اندا شیخ احمد نقشبندی گفت کہ این حکم مخصوص با ولیا و آنوقت است و لیاہ تقسیم
و اما خرازین حکم خارج اند چنانکہ از کلام شیخ ما معلوم می شود و در مناقب الا ولیا گفته ہمیشہ وقت است
تا کہ ولایت باقی است گویم صحیح همان اول است زیرا کہ در حدیث آمده در صفت ایرامت کہ لایدری
اولہ خیرام الخوہ و آخر شامل است تا غایت عالم و اندا علم کتاب ستین از ملفوظات وی ہم است در حق
شہاب الدین سہروردی گفته انت اخر المشہورین بالحراق و باجمہ مرتبہ او در علم و ولایت بغایت
رفیع است اما چندان کہ خداوند تعالی شانہ را گذارشتہ دو گانہ او گذارند و دعا او بلفظ شنیدند نمایند
میران او را تا قیامت حکم بنیریت خاتمہ فرمایند سند قصیدہ سقانی الحب تباجناب او بصحت نرسیدہ
و لفظ غوث الثقلین قطب الاقطاب و غوث اعظم و امثال آن ہر چند بر زبان نامہ بسیاری از ترجمہ نویس
دانشمند جاری شدہ اما خالی از کر اہمیت و بدعت بلکہ نوعی از شرک نیست اسم غوث ہمین عبدالقادر است
کہ خبر از عبودیت نامہ او میدہد عامہ خلق بلکہ بعض اہل خصوصیت نیز در غیب یار و حکایات بی شمار

خلافت نقل و نقل بر بسته اند و جهانی را گمراه کرده عفا الله عنا و عنهم اجمعین و رحمتا وایا هم فلو علموا حرمین
در مناقب الاولیا و نوشته خلفا و وی بسیار بودند یکی از انجمله علی جامع است که پیر شیخ محی الدین بن عربی
بعده گفته شلیفه رشید و سید شهاب الدین بود از و سید شمس الدین خلافت یافت از و سید احمد خلافت
داشت از و سید عبد الجلیل بغدادی خلافت داشت از و شاه صادق گنگوپی خلافت یافت از و شاه
عبد الجلیل ال آبادی خلافت یافت و از و این فقیر حبیب الله قنوجی خلافت یافت انتی و باجملة اخبار الانبیاء
و مناقب الاولیا در ترجمه او اطالت بسیار کرده و چیزی ذکر نموده که عقل و شرع بدان دستوری نمیدهد
و لکن چون از وادی حبک الشی لعی و صمیم در خورد التفات نیست و بران ابتناهی حکمی و فنی نمیتوان کرد شیخ
رحم در غنیة الطالبین سلمه استوار رب العالمین بر عرش برین بحسب فحوائی قرآن کریم بسیار خوب
نوشته و امام ابو حنیفه را از مرجه نشان داده و گفته از مشرق تا مغرب هیچ ولی از اولیا و خفی المذموم
نیست جز فلان و الله اعلم سید در گلستان گفته

بر در کعبه سائله دیدم که همی گفت و میگفتی خوش
من گویم که طاعتم بپذیر قلم عفو بر گنا هم کش

گویند باین سائل مراد حضرت جیلانی است یا ترمذی یا غفر الله عنه

ابو مدین مغربی شیخ ابن عربی است ذکرش در فتوحات کرده وی گفته اذ اظهر الحق لهریق معه
غیره و هم وی گفته لیس القلب سوى وجهه و الله قال ای وجهه قی حجت حجت عن غیرها و هم وی گفته
ما وصل الی صریح الحریة من علیه من نفسه بقية

احمد رفاعی از نسل امام موسی کاظم است مقامات علیه و حالات سنیه دشت جامع گفته خرق الله سبحانه
صلی یدیه العوائد و قلبه لا اعیان و اظهر الجمائم لکن فی اصحابه الجید و الردي یدخل بعضهم
النیران و یلعب بالحیات و هذا ما عوف الشیخ و لا یصل الی اصحابه و یخوذ بالله من الشیطان انتی
وی گفته الجرد لله الذی اذانی حق اصحابی من النار فی الدنیا قبل الاخرة

شیخ عمر بن الفارض حموی از قبیله بنی سعید است که حلیمه رضعا از ان قبیله بودند و از اهل سمرست
از کبار علماء مصر بودند قصیده تائیه او کما بیش بقصد و بجاه بیت است و در میان مشایخ صوفیه و دیگر علماء
خیلی شهرت یافته و جامع جمیع حقائق و دقائق و معارف و مساکل آمده گویند چون قصیده با تمام ساینه بغیر

ما صلح در خواب فرمود این را چه نام کردی گفت روح الجنان فرمود نظم السلوک نام کن و او را دیوانه
مشهورست که درین نزدیکی بمصر قاهره مع الشرح مطبوع گشته وفات او در سنه سیصد و سی و دو بود
شیخ الاسلام ابن تیمیہ و حافظ ابن قیم و شوکانی در بذالامر او را ابن عربی و ابن سبعین و امثال ایشان
تکفیر کرده اند و باجماع نامیده بنابر شیطیات این قوم و کلمات و مسائل مخالف شرع و لکن الشیخ رفع القلم
عن الثلاثة الذین ہم الجنون فمالنا و طلاء السکاره و من کلامه ص

هنيئاً لاهل الدیر کم سکروا بها
وما شربوا منھا و لکنهم هموا
على نفسه فليک من جناع حمرة
ولیس له فیها نصیب کلامهم

بر اہمیم جعیری صاحب آیات ظاہرہ و مقامات فاخرہ بود مذہب وی محو کلی و نفی وجود و انکار
چنانچه داشت است شاکر دی اورا گفت کہ دو بیت شنیده ام کہ مرابسیار خوش آید است گفت کہ اسم
وی بخواند

وقائلة انفتحت عموک مصرفاً
على مصروف فی تبعه و دلاله
فقلت لها کفی عن اللوم انی
شغلت به عن هجره و وصاله

شیخ گفت این مقام است و نہ مقام شیخ تو گویند چون اجل وی نزدیک شد بموضع قبر خود آمد و گفت
یا فبیر قد جاءک ذبیر

شیخ محی الدین بن عربی رحمہ علیہ علی جامع است و علی جامع خلیفہ شیخ عبدالقادر جیلانی است وی
قد و یقال ان او حدیث و چوبست جامی گفته بسیار از فقہاء و علماء از ظاہر در وی طعن کرده اند و آنکہ
از نقباء و جماعتی از صوفیہ ویرا بزرگ در شتہ مخفیہ تعظیم اعظم او صدحی کلامه مدحاً کریماً و صنوف
بعلوم المقامات و اخبار و احسنه بما یطول ذکره من الکرامات انتہی او را با شیخ شهاب الدین سہروردی
ملاقات و اجتماع افتاده ہر یکی در دیگری نظر کرده جدا شد بی آنکہ سخنی در میان آید بعد ویرا از سہروردی
پرسیدند گفت رجل ملو من فرقہ الی قد صہ من السنۃ و سہروردی را از وی پرسیدند گفت هو
بہر الحقائق اعظم اسباب طعن در وی کتاب فصوص الحکم است جامی گوید و ہما منشأ طعن و تقلید تعصب است
یا عدم اطلاع بر مصطلحات وی یا غرض مسانی بتعدہ در ترجمہ او بسط بسیار کرده در مناقب الاولیاء و شتہ
شیخ بحر الحقائق و خاتم الاولیاء بود ولایت مقبکہ محمدی بر ختم شد شیخ مؤید الدین جندی در شرح فصوص

آورده و من دلائل ختمیه آن کان بین کتفیه علامه بعضی در تکفیر و تضلیل شیخ مبالغه دارند شیخ غزالدین بن
 عبد السلام گفتی شیخ نزدیق است انتی گویم علامه شوکانی اولاً قائل بود بکفر کلام او ابداً از چهل سال
 از ان رجوع فرمود و گفت بخش احتمال تاویل دارد و شیخ احمد ولی الدین در باره او قائل بتکفیر نیست
 و از وی در گذر میکند و الله اعلم من نیز اینقدر میدانم که وی را در اتباع سنت و جدی بالغ و حریص قوی و بی
 متنبیست و بر تقلید مذاهب جمعی لوم و نفرین و این دلیل است بر آنکه هر چه از وی خلافت ظاهر است
 آید حسن ظن آنست که در سوسست در کتاب او یا محمول است بر حالت سکر شعرائی در یو اقیست و جواهر قصاید
 توفیق کلام او با ظاهر شریع کرده و بعد بسیار نموده جزاء الدخیر اوقات شیخ در شفا بود فتنش صالح و مطهر است
 شیخ صدر الدین قزوینی جامع بود میان علوم عقل و نقل و فنون ظاهر و باطن میان وی و فضیله شریک
 طوسی رافضی اسوله و اوجه واقع شده قطب شیرازی در حدیث شاگرد است جامع الاصول با بخت خود
 نوشته بروی خوانده است و بدان فخر میکرد یکی از پرسید که من این الی این و ما الحاصل فی البید
 گفت من العلم الی العین و الحاصل فی البین تجد نسبة جامعة بین الطرفين ظاهرة بالحد
 در مناقب الاولیا گفته وی فرزند و میر شیخ محی الدین بن عربی است هرگاه شیخ از روم بقونیه رسید بعد از
 ولادت صدر الدین و وفات پدرش مادرش در نکاح شیخ محی الدین آمد و صدر الدین در خدمت شیخ تربیت
 یافت نقاد کلام شیخ نیست مسئله وحدت وجود مطابق عقل و شریع از تتبع تحقیقات او توان یافت از مصفا
 او نصوص و فلوک و نقفات الهیه مشهورست با جلال الدین رومی اختصاص بسیار داشت و مولانا روم وصیت
 نماز خود بوی نمود

شیخ ابو الحسن شاذلی از کبار اولیا صاحب سلسله است یا ضی گوید چون کسی از وی دعای خواست گفتی
 کان الله لك و این کلمه با وجود کوتاهی جامع همه مطلوبات است کما قال صلوات من کان الله کان الله له
 وی گفته انا لا نزی مع الحق من الخلق شیئا و ان کان ولا یل فکا لهباء فی الهواء ان فتنه لمر تقیده
 شیئا و گفته لا ینک حکمک من دعاک الفرج بقضاء حاجتک دون فحک بمنجا تاک بمنجک
 فتكون من المجی بین در شفا از دنیا بر فته

عصیف الدین تلسانی ویراننده و کاهد منسوب داشته اند اما سخن او از وادی ذوق و وجدان
 و اواراد یوان شری است در کمال لطافت و عذوبت هر که آنرا مطالعه کند داند که از حشر شمه کثر هرگز

چنان زلال صافی بخوشد و از شجره نصیبت ز نهار چنان میوه طیب نیاید قائل بود بوحودت وجود لذت
در میان متقشف فقهاء مردود شد و الله اعلم بحاله و قاله گویم توحید الهی نزد این طائفه آنست که او تنها
درازل از آل بنفس خود بتوحید دیگری همیشه بوصف وحدانیت و نعمت فردانیت موصوف بود و
منعوت کان الله و لحدیکن معه شیء و اکنون همچنان برنفت ازلی واحد و فرد است الان کما کان
و تا ابد الابد هم برین وصف خواهد بود کل شیء هالک الا وجهه و نگفت بملک تا معلوم شود که وجود
همه اشیا در وجود او امر و زایل است و حواله مشاهده ایحال بفردا در استقبال در حق محجوبانست و زنی
اصحاب بصائر و ارباب مشاهدات که از مضیق زبان و مکان امکان خلاص یافته اند این وعده در حق
ایشان عین نقد وقت است و این توحید الهی است که از وصفت نقصان بریست و توحید خلایق بنا بر
نقصان وجود ناقص شیخ الاسلام هر دی قدس سره کتاب منازل السائرین را باین سه بیت ختم کرده است

ما وحده الواحد من واحد	اذ کل من وحده جاحد
توحید من ینطق عن نعته	حاریة ابطله الواحد
توحید ایاة توحید	و نعت من ینعته لاحد

امام محمد باقر عینی الاصل حرمی النزول است عالم و شیخ کبیر بود عبده الیقطان و مرآة العجمان و
روض الریاضین و جزآن تالیف اوست و اشعار نیز نیکو گفته میگوید در او اهل حال متردد بودم که بطلب
علم مشغول باشتم که موجب فضیلت و کمال است یا عبادت که شمر طهارت و سلامت از آفت قبل و کمال
کتابی دهم درین کشاکش آنرا کشودم و رقی دیدم که هرگز ندیده بودم و در ویتی چند نوشته که ازین
نشنیده بودم چون آنرا خواندم گویا آبی بر آتش من زدند و شدت قلق و حرارت مرا تشاندن آن ابیات

این است

کن عن هممک معوضا	و کل الامور الی القضا
فلما التمع المضیق	و لم یضاق القضا
و لرب امر متعب	لک فی عواقبه رضا
الله یفعل ما یشاء	فلا تکن متعصبا

شهاب الدین بن بقول سرور دی مرید مولانا شمس الدین تبریزی است در حکمت مشایخ اشراقیان

متبحر بوده و در هر یک از ان تالیفات رائقه دارد ویران شود بسیمیا داشته اند و حکایتی ازین باب باره
سرگوشند آورده که بنی قیمت بفرسیمیا از ترکمانی ستمه یا فنی گفته بدکارها که اینهاست و بدکارانی که
این کار را کنند و بداعلی که مفسدی بچنین کارها گردد و از کلام اوست حرام علی الاجساد المظلمة ان یلجین
فی ملکوت السموات فوجد الله سبحانه وانت بعظمه ملان واذکره وانت من ملائکة کون

عربان و من ابیانه

خلعت هیا کلها بجره الحی	وصبت لمعناها القدر لیتقوا
وتلفتت نحو الدیار فشا قفا	ربیع عفت اطلاله فتمزقا
وقفت مسائلة فرد جوا لها	رجع الصدی ان لا سبیل الی الله
وکانها برق تالق بالکعب	بشر انطی وکانه ما ابرقا

در مناقب الاولیا گفته جمعی او را صاحب کرامات می گفتند و اهل ظاهر او را بتکفیر نسبت کردند شمس تبریزی
گفته حاشا و کلا که او کافر باشد یا فنی گفته ویران خلیل در عقیده و با اعتقاد حکما و متقدمین مسموم داشته اند چون
تکلیف سید علما بقتل وی قوی دادند و کشته شد و در کشته از دنیا رفت گویند غلش بر خلیل غالب بود و با آنکه
عقل پیدا کرد که علم غالب باشد در مثل است که یک من علم را ده من عقل باید

او عبدالدین کرمانی بسی بزرگوار بود و در فتوحات از وی حکایتهاست شیخ شهاب الدین سهروردی گفته
نام وی پیش من میرید که متبع است یعنی در شهوات حقیقت تو سل بظاهر صوری می کرده و جمال مطلق را در صورت
مقتدات مشاهده نموده چنانکه شمس تبریزی از او پرسید که در چه کاری گفت باه را در پشت آسمان می بینم شیخ
گفت اگر بر قفا در نزاری چرا بر آسمان نمی بینی در مناقب الاولیا گفته جمال حق یکی مطلق است که عارفان را
در قفا فی الله مشاهده می شود و دوم مقتید و آن حکم تنزیل در مظاهیر حسیه یار و حائیه مشهود میگردد و مشاهده و
بالبصیرة الجمال المطلق المعنوی کما یعاینون بالبصر الحسن المقتید الصوری انتهی گویند وی شاهدان

بود اما پاکباز می زیست

زبان می نگرم چشم سهر در صورت	زیرا که ز معنی است اثر در صورت
این عالم صورت است و مادر صویریم	معنی نتوان دید مگر در صورت

و با جمله چون این سخن باور سازید گفت هر چند شیخ مرا مبتدع گفت اما مرا این مغایرت پس که نام من

بر زبان آورفت و درین باب این بیت خواند

ماساء فی ذکر الکلی عبیدة
بل ستر فی انی خطر ت ببالکا
گر بگذرم مخاطر طر شگفت نیست
خاشاک بین که بر دل دریا گذر کند

جامی گفته حسن ظن بلکه صدق اعتقاد نسبت بجامعی از اکابر چون شیخ احمد غزالی و اوحد الدین کرمانی و فخر الدین عراقی که بطالع جمال مظاهر صوری حسی اشتعال می نموده اند آنست که ایشان در اینجا مشاهد جمال مطلق حق سبحانه و اندو بصور حسی مقید نبوده اند و اگر از بعض کبریا نسبت بایشان انکاری واقع شده است مقصود از آن بوده باشد که مجربان آنرا و ستوری نسازند و قیاس حال خود بر حال ایشان نکنند و جاویدان در

حضیض خذلان و اسفل سافین طبیعت نمانند و اندک علم از رباعیات اوست

او حد در دل میزنی آخر دل کو
عمریت که راه میروی منزل کو
در دنیا دون بی وفا میگردی
پناه و دو چله داشتی حاصل کو

شیخ اوحد الدین اصفهانی که مصنف جام جم است مرید اوست میگوید

او حدی ثقت سال سختی دید
تاشبی روی نیکبختی دید
سرگفتار مجاز نیست
باز کن دیده کاین بیازی نیست

حکیم سنائی شرنوئی از کبریا شعر او صوفیه تائید و کنیتش ابوالمجید بود مرید خواجہ یوسف همدانی است و سخنانی او را باستانشمار در مصنفات آورده اند حدیقه الحقیقه بر کمال وی در شعر و بیان از ذوق و ضوایحید و معرفت و توحید و لیلی قاطع و یرمانی ساطع است همواره منردی و منقطع می بود و از محالطت اهل دنیا معترض یکی از ارباب جاو و جلال را غریمت لازمست او شد شیخ مکتوبی بومی نوشت مشتمل بر بیست و هفت بیت از آن جمله این مدحی با عقل و روح در پیش خدمت است و بنیه ضعیف دارد که طاقت تفقد و قوت تصدیق ندارد ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها از رباعیات اوست

ای عشق ترا روح مقدس منزل
سودای ترا عقل مجرّد محل
سیاح جهان معرفت یعنی دل
از دست خست دست بسوی بگل

مولوی نسر موده

عطارد روح بود سنائی دو چشم او
ما از پی سنائی و عطار میر ویم

شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری مرید شیخ محی الدین بغدادی است و هم اولی بود مولوی رودم در بهنگا
که حج میرفت بعد از شیخ رسید وی کتاب اسرار نامه خود بمولوی داد که پیوسته با خود میداشت مولوی
گفته نو منصور بعد از صد و پنجاه سال بر روح عطار تجلی کرد و مرئی او شد آنقدر اسرار تو حید و حقائق اذواق
و مواجید که در غنیات و غزلیات وی اندراج یافته در سخنهای بهیچکی ازین طائفه یافت نمی شود پند نامه او
عالمگیر است در سنه ۲۲۰۰ بر دست کفار تا تار در سن صد و چهار ده شهید شد رحم

شیخ شرف الدین مصلح بن عبد الله السعدی شیرازی از افاضل صوفیه و اعظم شافعیه بود از علم بهره
تمام داشت و از آداب نصیب کامل مغرب بسیار کرده و اقالیم را گشته و در بتخانه سونمات هند در آمده است
بزرگ را چون ابراهیم خلیل شکسته و مشایخ بسیار را در یافته و بارها بسفر حج پیاده رفته و صحبت شیخ
شهاب الدین سهروردی رسیده و با وی در یک کشتی سفر دریای کرده کتاب گلستان و بوستان جهانگیر است
و تا آنجا قبول لفظ و معنی رسیده که در سنه مختلفه ترجمه گردیده و بهمانی در اصلاح ظاهر و باطن بمضامین بلا
آگینش گردیده و به عبارت بلند و حقائق ارجمند رسیده این نوع پذیرائی و دلربائی در کلام بهیچکی نتوان یافت
در سنه ۹۱۰ از دنیا رفت سیکوید گشتی بر نیم شین یا از سر جان برخیزد بر گرد دست گردنم بشنم و بر خیزم
شیخ فخر الدین عراقی صاحب کتاب لمعات صوفی شاعر و عارف ماهر است در ملتان رسیده صحبت شیخ
بهاء الدین زکریا در یافته در ده اول از چله او را و جدی بهر سید و عالی مستولی شد این غزل گفت

نخستین باده کاندرجام کردند ز چشم مست ساقی و ام کردند

چو خود کردند را ز خویشتن فاش عراسته را چرا بدم نام کردند

شیخ گفت کار او تمام شد بر غاست و بدر خلوت وی آمد و گفت عراقی مناجات در خرابات میکنی بیرون
آئی و خرده از تن مبارک خود کشید و در وی پوشانید و دختر را بعهده او در آورد و در سنه ۹۱۰ از دنیا رفت و در
قهای ابن عربی در صاحبیه و مشق میا سود

حافظ شمس الدین شیرازی لسان الغیب و ترجمان الاسرار است بسی رموز عینیه و معانی حقیقیه را در
کسوت صورت و لباس مجاز باز نموده و سخن وی بر مشرب این طائفه چنان واقع شده که بهیچکس آن اتفاق نیفتاد
بهیچ دیوان در دنیا بهتر از دیوان او نیست زبانی یزدی جواب هر یک غزل او گفته پیش شاه عباس ماضی بر دو گفت
دیوان خواهر را جواب گفته ام فرمود خدا را چه جواب خواهی گفت محرم رطوبت را بدینوش از طفلی لبشکی تمام است و بمبانی

و معانیش زوق بسیار و سیر درهست

این حدیث چه خوش آمد که سحر که میگفت
گر مسلمانی بهمین است که حافظ دارد
بر در میگردد با دوش و بی ترسانی
و ای گرد پی امر و ز بود فردائی

ذكر النساء العارفات الی مداخل الرجال و رفوعات گفته کل ما یدکره من هیاه
الرجال باسم الرجال فقد یكون منه صحر النساء ولكن یغلب ذكر الرجال و باجملا از زمان یکی را بعد
عدویرست از اهل بصرو سقیان ثوری از وی مسائل حی پرسید و بمو غطت و دعائی او رغبت حی بنور
روی گفته اندوه من از ان نیست که اند و گنیم اندوه من از انست که اند و گنیم نیستم دیگر هر چه بصیرت
بارا بجهتین بود گفت تا این آیت شنیدم و فی السماء ذکره و ما تعدون هرگز غم روزی نخرم
او در طلسم آن رنج نکشیدم دیگر عاذه عدویرست در روز چیزی خوردی و در شب خواب نکردی گفتند
بجان خود بسیار گزند میرسانی گفت هیچ ضرر نمیرسانم خواب شب را بر وزانداخته ام و خوردن روز را
بشرب افکنده دیگر شعوانه است از عجم بود آواز خوب داشت و وعظ میگفت و از مجتهدات طایفات
و باکیات مبکیات بود ویرا گفتندی ترسیم که از بس گریه چشم تو نابینا شود گفت کور شدن در دنیا از
گریه بسیار دوست ترست از کوری از عذاب ناروی گفته چشمی که از لقای محبوب بازماند و بیدار نشد
آرد و مند باشد بی گریه نیک نمی نماید دیگر فاطمه بسیار است در فهم معانی قرآن سخنها میگفت وی
گفته من لم یکن الله منه علی بال فانه یقطن فی کل میدان و یتکلم بکل لسان و من کان الله
علی بال اخرسه الا عن الصدق و الزمه الحیاء منه و الا خلاص له و هم گفتی من عمل لله علی
المشاهدة فهو عارف و من عمل علی مشاهدة الله ایاة فهو الخالص دیگر فاطمه بر در عیست در از بیل
می بوده یکی او را از معنی حدیث انا جلیس من ذکر نی پرسید گفت ان الذکر ان تشهد الذکر و الذکر
مع دوام ذکر الله فی ذکر الله فی ذکره و یبقی ذکره لا ذکره دیگر توحفه است در رفقات در ترجمه وی
اطالت کرده یکبار می گریست کسی او را گفت خدا تعالی ترار با می داد که هم مال صدقه کردی گریه گفت

هریت منه الیه و یکیت منه علیه

و حقه و هو سوی له و لازلت بین یدیه

حتی انال و احتظ بهما رجوت لدیه

هذواقل سبحان الذي لا تقوم الحادثات لتجلى فوجلاله الابتشيتيه ولا تستقر الكائنات
لظهور صفاته الا بتأثيره بل اختطفت سبحات قدسه ابصار العقول و
اخذت نفحات بهائم الباب الفحول

ابراهيم بن احمد كنعاني از اوليائرين است شوكانى رحمه الله تعالى كتاب بدر طالع را بنكر او آغاز يده
او را كهات نافه است كه اصلاح قلوب قاسيه را رواي مجرب بوده كقوله ليس الزاهد من لا يملك شيئا
انما الزاهد من لا يملكه شي و هم وي گفته يا اخي جدد السفينة فان البحر عميق واكثر الزاد فان الطريق
بعيد و اخلص العمل فان الناقص يميل و را بعد از مرگ در خواب ديده و وي در مكانى ارفع از مكان براهيم
بن ادهم است گوينه گفته لو كان منازل الانبياء لا يحلها غيرهم لكان بها ابراهيم الكنعاني و بود
مجاوب الدعوات و او را درين باب بحايات و روايات بسيارست در السنة از دنيا برفت

ابراهيم بن حسن يحمي زاهد عصر و ناسك و هر بود و در و روح حسن سميت و قواضع و شتغال بخاصه
نفس نظير داشت شوكانى گفته هو كان احسنه الزمن و زينة اليمن مع المحافظة على الشرع و الاقضية
برسول الله صله و الاستكثار من النوافل و الاوراد مات في سنة ٢٨٠

احمد بن محمد الجليلي بن تميمية تقي الدين الدمشقي شوكانى گفته شيخ الاسلام امام الائمة المجتهد المطلق
ولد في سنة ٢٩٠ و لا اعلم بعد ابن حزم مثله و ما اظن سمح الزمان ما بين عصرى الرجلين بمن يشابهها
او يقاربها و فهمي گفته كانت السنة نصب عينيه و على طرف لسانه و كان آية من آيات الله في
التفسير و كان فاكها الحق لا تاخذة في الله لومة لائم شوكانى گويد انقضت الالسنة بالنناء عليه
الا من لا يعتد به بعده فتنة او حكم ابن مخلوف قاضى بالكية در باره او ذكر كرده و گفته هذا الامام الذي
سمح الزمان به و هو بمثله بهيل چون او را در قلعه محبوس كردند نزد آمدن در سور حسن اين آية بر خواند فضر
بينهم بسوالة باب باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب در سلوك شافى عظيم داشت بحايات
كرامات و روايات بركات او ميش از حضرت در سنة بجوار رحمت حق آسود

احمد بن عطاء شافى در زمان خود بر زبان صوفيه سخن ميراند شوكانى گفته و هو من قام على شيخ الاسلام
ابن تيمية ثم فبلغ ذلك حكم او مشهور است بحكم اين عطاء الله بسيارى از مستوفيه زمان كهاتى ازان ياد
دارند و بحايات و عظم و روايت كراماتش مينابند

احمد مکر از اهل بیت شوکانی اورا دیده و گفته صار فی سنین عالیة اخری لانه فی مائة سنة واربعة
 و عشرين سنة و نصف سنة و مع هذا فهو صحيح العقل و الخواص مستقيم القامة حسن العبارة
 اورا تعلق تام بود و تصوف و هم شوکانی گفته رایتہ کثیرہ انکاسفة و بعد من السنین تزج و ولد له
 و رایت رجلاً اخر علی راس القرن الثاني عشر و قد صار فی مائة سنة و سبع و عشرين سنة و نصف سنة
 و هذا العمر خارج عن العادة المعروفة في هذه الايام انتهى

سمعیل حسن شامی از خیار زہادین است شوکانی را با اجتماعات نفسیہ اتفاق افتاده میگویی
 بد فی المعارف العلیة و عمل بما يقتضيه الدلیل و انصاف فی جميع مسائل الخلاف فی روح

فی سنه ۱۲۳۲

سمعیل حسن شامی زبیدی علامہ وقت خود بود در جمیع علوم عقل و نقل و با وجود کافایت بود
 در بیان ناگفته آنچه در اول روز سیکر شست در آخر روز یادش نمی ماند شوکانی گفته و کان منکر خطه ابن حجر
 و اتباعه و بینہ و بین متبعیہ معارک و له فی ذلك رسالتان و قصائد و ترجمتہ لتختل

کرادیس مات فی سنه ۸۳۰

ایمن بن محمد و بعد محمد سیزده کس بهین اسم بیک نسق بوده ابن حجر گفته لم یوجد له نظیر فی ذلك ان
 کان ثابتاً ما وح نبوی بود و مجاور مدینہ چون خواست کہ از آنجا رحلت کند آنحضرت را صلح در خواب دید کہ
 میفرماید یا ابالبركات کیف یقتضی دفن القبا پر رحیل ترک کرد و بدرینہ شمش شد شوکانی گفته و قد سمی نفسه
 عاشق النبوی صاحب تونس و عودا و بوطن خواست وی گفت اگر ملک مشرق و مغرب بمن دهند هرگز از حوار
 رسول خدا صلعم رغبت نکنم و آنحضرت را دید کہ سلقه باو خورانید و گفت مرا سخنی فرمود کہ هیچکس را گویم جز آنکہ
 در آخر کلام گفت و اعلم انی عنک ارض پس قصیدہ گفت مناس

و ارجب حائل بهیبه

فرت من الدنيا الى ساكن المحمي

لجأت الى سامي العمار رحيبه

لجأت الى هذا الجناح وانما

ابن فضل اسر گفته و ذکر ابو البركات انه رأى النبي صلي الله عليه وسلم بين يديه هذا البيت

لولاك لم ادر الطريق

لولاك لم ادر الهوى

سمعیل مغربے حفید شامی بلوغ المرام شوکانی در ترجمہ او گفته و الحاصل انه من العلماء

اذ الخالف المحدث بالصحيح شوکانی گفته وکان ذکيا فطنا ساکنا متواضعا جیدا الفهم فی الادراک
گویم نام من نیز صدیق است و وی فرزند علی است و من فرزند حسین بن علی و ابلا واسطه تمیز شوکانی است
و من بیک واسطه و معنادرین طریق که ذکر یافت من نیز رفیق اویم و با همدان توفیق
صلح بن حسین عالم محقق و زاهد متعفف از علماء ریم است در راه خدا اندیشه لوم لائم نمیکرد و با حدیث
مخالفت او با حق مبالغه نمی نمود در زهد ضرب المثل است شهرت عظیمه در دیار ریم داشت در سال از دنیا
رفت از دحام مردم برخیزانده بسیار شد و اسواق را بند کردند
عبد الرحمن بن احمد الجاجی عالم بود صحبت مشایخ صوفیه دریافته و در جمیع معارف باسع برآمده در خراسان شهرت
عظم داشت تا آنکه سلطان روم بایزید خان او را از برای حکم بودن در اختلاف صوفیه و علماء کلام و حکم تمیز
تا همدان رفته برگشت شوکانی گفته له مصنفات و نظم بالفارسیة ینافس فی حفظها هاهنا تلك اللسان
توفی بهراة فی سنة ۸۹۰ شرح کافی بود در علم خود و سلسله الزیید و تحفة الابرار و یوسفی زین المعروف و مستحق
محمد بن ابراهیم معروف بابن الوزير علامه عصر و مجتهد در خود است در جمیع علوم تبحر عظیم داشت صاحب مطالع
بود و گفته و قد ترجمه الطوائف و اقره المؤلف و الخالف ترجمه له ابن حجر العسقلانی فی الدرد الکامنه
و ترجمه مصنف سيرة العراقی علامة و قته بمکه انتهى لکن شوکانی گفته ترجمه او در ردی اصل است
بلکه در احوال الفهر ترجمه او نوشته آری سخاوی او را ترجمه کرده و تقی بن فهد در ترجمه اش کاشته سخاوی
گوید مصنف فی الرد علی الزیدیه العواصم و القواصم فی الذب عن سنة ابي القاسم و اختصاره فی الرض
الباسم ابن حجر در انرا گفته مقبل علی الاشتغال بالحديث شدید المیل الی السنة بخلاف اهل بیت انتهى
شوکانی گفته و لولقیه الحافظ ابن حجر بعد ان تبحر فی العلوم لا طحال عنان قلبه فی البناء علیہ و كذلك
السخاوی لو وقع علی العواصم لرأی فیها ما یلا عینه و قلبه و لکن لعله بلغ الاستدود و المسمی گویم
منت خدای را غر و جل که این عاجز را و قوف بر عواصم و مختصرش روض باسم و دیگر مولفات بلبلیه اش است بهم
دارد و غالبها موجود عندی و سدا محمد در زیدیه و شیعه آنچه نوشته یکی از کرامات اوست و ما احسن ما قال
الشوکانی فی البدی الطالع ان فی دیار الزیدیه من ائمة الکتاب و السنة عدد ایجا و الوصف یتقیدون
بالعمل بنصوص الاذلة و یعمدون علی ما صح فی الاممات الحدیثیه و ما یلتقی بها من دواوین الاسلام
المستلهمة علی سنة سید الانام و لا یفخون الی التقلید راسا و لا یشیرون دینهم بشی من البدع التي

لا يتناول أهل مذهب من الذين ذهب من شيء منها بل هم على نط السلف الصالح في العمل بما ينال على كتابات
وما صح من سنة رسول الله ﷺ في العلم مع كثرة اشتغاله بالعلوم التي هي آلات علم الكتاب والسنة
من نحو صرف ومجان وبيان واصول ولغة وعدم اخلاص بما عدا ذلك من العلوم العقلية ولو لم
يكن من المزية الا التقيد بنصوص الكتاب والسنة وطرح التقليد فان هذه خصيصة شخص الله بها
اهل هذه الديار في هذه الامنة الاخيرة ولا تجدني غيرهم الا نادرا ولا ريب ان في سائر الديار لاسيما
المصرية والشامية من العلماء الكبار من لا يبلغ غالب اهل ديارنا هذه الى رتبة ولكنهم لا يفارقون
التقليد الذي هو حجاب من لا يعقل حججه ورسوله ومن لم يفارق التقليد لم يكن لعمله كثير فائدة
وان وجد منه من يعمل بالادلة ويدع التعويل على التقليد فهو القليل النادر كبن تيمية وامثاله واني
لاكثر التعجب من جماعة من اكابر العلماء المتأخرين الموجودين في القرن الرابع وما بعده كيف يتفقون على
تقليد عالم من العلماء ويقدمونه على كتاب الله وسنة رسوله مع كل فرق عرفوا من علم اللسان ما يتفهم في
فهم الكتاب والسنة بعضه الى اخر ما قال وفي بيان ذلك قل اطلبوا طلال وارين عبارات دلالة دارو
علما ومشايخين درعمل بالظاهر محض نبودند بكم جمع ميكردند در بيان علوم آية وضون سنين وهرمست واپ
نلامده اين گروه سياشاگردان شوکانی هم على انخصوص اب اين بنده وبعض ياران وفرزندان او چون در
مذهب ما تقليد احدى نيست در بعض مسائل بيان اين عاجز و حضرت شوکانی وشيخ الاسلام ابن تيمية وحافظ بن القيم
خلافي بوده است وظاهر آنست كه اين خلاف از راه تصور فهم ما وقت در ايت ماست و باجملة ابن الوزير هم از فرم
گوشه گير و عبادت و علم روشن ضمير بود و در معارف و حقائق ايماني و ايماني نظير قوني هم في نشئه

سيد محمد بن ابي بن صلاح الامير امام صنعا و علامه من و شاعر مجيد و مجتهد فقيه و محدث كامل و عارف و اصل
عالم بود بكتاب و سنت بحسب اجتهاد نفس خود تقييد تقليد احدى از اهل علم نداشت شوکانی گفته و كانت العامة
توسيه بالنصب مستدلين على ذلك بكونه عاكفا على الاممات الست و سائر كتب الحديث عاملا بما فيها
و من صنع هذا الصنع رتبته العامة بذلك لاسيما اذا نظره بفعل شيء من سنن الصلوة كرفع اليدين و ضمهما
و نحوها فاهم يفقر من عنه و يعادونه ولا يقيمون له وزنا وليس للاتباع في معاداة من كان كذلك العامة
الذين لا تتعلق لهم شيء من المعارف العلمية فاهم اتباع كل ناعق اذا قال لهم من له هيئة اهل العلم ان
هذا الامر حق قالوا حق وان قال باطل قالوا باطل اما الذين بحجاعة قرأوا شيئا من كتب الفقه الى اخر ما قال

بعده ذکر تصانیف او کرده و گفته و بالجملة فهو من الأئمة المجازين لمعالم الدين وقد رايته في المنام في
سنة ١٠٥٠ هـ و هو عشي راجلا و نادى الكلب في جماعة معي فلما رايته نزلت فسلمت عليه فدل اربني و بينته كلام
حفظت منه انه قال لي دقي الاسناد و تافق في تفسير كلام رسول الله صا ليرث رسالته عند ذلك
عن اهل الحديث ما صالحهم في الاخرة فقال بلغوا بجل ينهم الجنة او بلغوا بجل ينهم بين يدي الرحمن
الشك مني ثم بكى بكاء عاليا و ضمن اليه و فارقتي فقضيت ذلك على بعض من ليد في التعبير و سالت
عن تعبیر النبكا و الضم فقال لابد ان يجري لك عاجزى له من الامتحان فوقع من ذلك بعد تلك
الروايات و غرائب كفى الله شرها و توفى في سنة ١٠٥٠ و والده كان من الفضلاء الزاهدين في الدنيا
الراغبين في العمل للاخرة وله عرفان و شعر جيد گویم تا پنج وفات شریفش در نظم چندین ست محمد عجل
جان الخلد قد زکاد و الحمد لله که بعض او غاد با ما نیز همان اندر شید که ما این هر دو بزرگوار از امتحان و
ابتلا خواستند بجهت آنکه حایث سنت میکنند و در برابر ادله تقیید مذمب نمی شناسیم و شکایت و حکایت را
از بلدة سورت تا ندره و روم رسانیدند و کس حفظ و صون الهمی کفایت شر و این را شار کرد و کفی بالله العلی
القتال و بالجملة سنت الله در باره عبا و غلبه بین بین و چنان جاری و ساری بوده است که هر که داسنت است
حکم میگردد و اقمه طلبان تقلید کیش در پی آزار او میشوند و از زبان و بیان بقصیری از خود درازا صر
و مال و جاه بگذردم و رضامند نمند خواه این بلا او رسد یا زسد الله عز و انت ولی فی الدنیا و الاخرة توفی

مسلم و الحقن بالصالحین و احشرنی فی زمرة المحدثین المتبعین

محمد بن ابی بکر شمس الدین ابن الیم علامه کبیر عمده مطلق است در جمیع علوم باجم بود بر اقرآن و مشهور شد
در آفاق بمعرفت مذاهب سلف تبحر داشت شوکانی گفته غلب علیه حساب بنیمة حق که کان لا یخرج
عن شی من اوقاله بل یشتمل له فی جمیع ذلك و هو الذی نشر علمه و اعتقل معه و امین و طیف بد علی
جل مضروبا بالدره فلما مات ابن یمية افج حنه و امتحنی بحنة اخرى بسبب فتاوی ابن یمية و کان
ینال من علماء عصره و ینالون منه او را مؤلفات مستعنه نافعه بسیار است و بیشتری از ان موجود نزد این
خاکسار است منازل السائرین را که از شیخ الاسلام هر وی است شرح نوشت مراجع الساکین نام تبحر او در
علم سلوک از ان معلوم میشود در بدال گفته کل تصانیف مرغوب فیها بین الطوائف کما قال ابن حجر و ان در
ولیس له علیه خیر الا انما محول فی الغالب و قد میل نادر الی مذهب الذی نشأ علیه و گفته که لا یجوز

علی الدفع فی وجوه الأدلة بالحوامل الباردة كما يفعل غير من التفتن هين بل لا بد لمن مستند في
ذلك وغالبا بجائته الانصاف والميل مع الدليل حيث مال وعدم التعويل على القليل والاعمال اظنها
سنة اليه بركاته ملازمة لشيوخه ابن تيمية في السراء والضراء وبالحج فوفوا احد من قام بشراء السنة
وجعلها ابيه وبين الاراء المحدثه اعظم حجة ورأى شيخه في المنام وسأله عن منزلته فقال انت في
طبقة ان خزيمة مات في الثالث شهر رجب لسنه رضى الله عنه
شيخنا شيخ شيوخنا ابو اسطر واحد وروا استثنين محمد بن علي بن محمد بن عبد الله الشوكاني
اليما في سبل من علماء الزيدية محمد مطلق آند يار و امام ايمه جمل اقطار فخر خلف بقية سلف صاحب مولفات بنفسه و
كلمات غير تناسيه عارف بالمد واصل الى رحمة الله است ترجمه شريفه خود در بدو طالع بسط تمام نوشته و جمعی
بحم با فرد ترجمه او در مولفات حافظه پیرداخته وی از اولاد خود علیه السلام است و در صفا معروف بشوکانی
شده نسبت بشوکان که قریه ایست بر مسافت یکروز از صنعاء و آنرا هجره شوکان گویند و آنکه در اتحات
شوکانی نسبت بقبیل نوشته شده پس بجای قریه آنرا قبیل سوار القلم کاتب یا طایع سمنه در قاهره رس گفته
شوکان حسن بالین و این حسن از اعظم حصون مصر است صاحب ترجمه از آنجا است و میان هجره و شوکان
کمتری بزرگ فاصله واقع است و این هجره معروفست باهل فضل و صلاح و دین از قدیم زمان و در مسیح از این وجود
عالمی خالی نبوده و ایشان را نزد اعرابین جلالتی عظیمست و در انجار و سارکبار گذشته اند اگر چه سمنه قریه
دیگر که در صفا این نام شوکان شهرت دارند و با حمله صاحب ترجمه در سمنه سبع و سبعین و آتة و الف متولد شده
او را مولفات بسیار است و در نظم بدینا داشت امام شافعی و ابوالقاسی القضاة صنعاء که وقتی که میان
سوی و جبل مال بود اما وی این قصار ابتلاعی انکاشات تاریخ وفات او بعضی ۵۵۵ هـ نوشته اند و بعضی ۵۵۵ هـ صحیح
ثانیست مخر بطور دو سال پیش از وفات شریفش متولد شده و از مولفات لطیفش قطعه عظیم فیوض ظاهر
و باطن در گرفت در اول نیل الاوطار مطبوع مصر و در اتحات النبلاء و اربعه العلوم ترجمه حافظه اش بر قوم است
اگر زیادت علم خاوی بدان رجوع کن این مختصر گنجایش بسط آن همه فضائل و احوال ندارد و با حمله حضرت وی
قدس سره است و سه سال از قرن دوازدهم و پنجاه سال از قرن سیزدهم دریافته و ذوالقرنین عهد خود
بوده و این حساب عمر شریفش هفتاد و سه سال میشود و امد اعظم از آنچه وی در آخر ترجمه خودش تحریر فرموده است
و واضح میشود که قطعی علمیم از ذوق صحیح و وجه صریح و محض بزرگ از دریافت معارف و حقائق داشت قال

وهو الآن يسأل الله الذي لا اله الا هو الحكيم الكريم رب العرش العظيم ان يبين ختامه وينيل من خيرى الدارين
 حرامه ويسدده فى اقواله وافعاله ويصرف حسب الدنيا من قلبه حتى ينظر الى الحقيقة فيقول نبيل دقاتك الطريقة
 اللهم اجذبني الى جنابك العلى جذبة يصحى عندها من سكر غزوره وافتح له فوخته يتخلص بها عن خجالة الظلم الى السعير
 الحقيقة ولا تخزجه من هذه الدار الالبعد ان يسبح في بحار حبك ويخيل ادران قلبه بمياه قربك فانك اذا
 شئت جعلت الريد مراداً

اذا كان هذا اللعبي صباً على خير ليل فو دمع مضجع

ولست اقول كما قال من قال

وكيف ترى ليل بعين ترى بها سواها وما طهرها بالدمع
 وتلد منها بالحدث وقد جرى حديث سواها في خروق السامع

بل اقول كما قال الاخر

الا ان وادى الخنخ اخفى ثرايه من الساء كما في اواعجاده ذرا
 وما ذاك الا ان هذا عشية تمشت فجوت في جوانبه بردا

واقول

انا راض بما قضى واقف تحت سكره
 سائل ان اخذ بها لخير من حسن ختمه

وما احسن قول من قال

العفو يري من بنى ادم فكيف لا يري من الرب

واقول عجز هذا السيد

فانه اراة بي منهم حبيب حبيب حبيب

واين عمارت مريع در حصول تمام تسليم ورضا وبلوغ درجات فنا وبقا ووصول منازل تقاضى كل
 الله حرا رزقي منها ما رزقته واجعله متاعا ولا اقال الى حين والحق بالصالحين واجعل لي
 لسان صدوق في الاخيرين

ابراهيم بن محمد بن علي التستري رحمه الله تعالى

و احوال ظاهره بود و جامع میان شریعت و حقیقت موثر عبادت و خلوت شیخ عارف زین الدین احمد بن محمد
الشرعی به بلف طبقات الخواص فی ذکر اهل الصدق و الاخلاص که کتابی در مناقب اولیا، پس است نوشته
ظهرت علیه الذکرات و تقاروت عنه الاشارات و صحبه جمع کثیر من الاکابر احمد صیاد در روزی از او
سخن میکرد و بر از بر نمود باز نماند گفت اللهم اعقل لسانه در حال زبانش بند شد بسوی بریه برآمد و گفت
یارب و حق لا برحت من هذا الموضع حتی ترد علی ما و هیبت لی او تعالی زاری او شنید و رد بسط کرد چون
نزد فاشی آمد گفت یا الصلح الی موضع کن او شکستی

ابراهیم بن عبد المعبود زکریا امام کبیر صاحب علم و صلاح و عبادت و زهد و ورع است وی آنحضرت را
بنخواب دید فرمود ای ابراهیم بر من سوره مریم بخوان چون باین آیت رسید و ان منکرم الا و اردھا فرمود
نعم الا اهل الیمین گفت که ام اهل یمین فرمود سوره را تمام کن چون تمام کرد فرمود من المحالب الی حسین
گفت و لھم نالوا ذلک یا رسول الله فرمود بضمیر علی حمد و لا قہر لعمیل حضرت چون از نزدیک فرار
وی میگذاشت از مرکب فرومی آمد و زیارتش میکرد و بسجده خود آمده بر بستر خاک دراز میشد و باین آیات
کثیر متشکل مینمود

خلیلی هذا رب عزہ فاعقلا	قلوبکم کما اثر احلال حیث حکلت
و مسائر باطل ما مس جلدھا	و بینا وظلال حیث باتت و حکلت
ولا تأسا ان یعفر الله ما مضی	اذا انتما صلیتما حیث صکلت

احمد مجمل عالم کبیر و عارف شہیر است از اولیا و یمین یمون او را کرامات بسیار بود روزی نزد او مصروعی
حاضر شد بروی این آیه برخواند قل الله اذن لکم ان علی الله تعز و دن شیطانش فریاد برآورد و گفت
لا والله لا والله بعد فوت احمد کی از حضار آن مجلس بر مصروع همان آیت خواند شیطان خندید و گفت الایة
الایة والرحل غیر الرحل در نشسته از دنیا برفت

احمد صیاد از کبار اولیا و اصحاب احوال است نفعی بود یکی در خوابش ندکریا صیاد اذنت تربینا
قال نعم فقال انقطع الینا فی المفازات قال فترکت الاهل و الاولاد و انقطع الی الله تعالی
وی گفته بعض شایخ گفته اند که در دل من ظهور شد که حقیقت مخالف شریعت است باقی آواز داد ای
فلان کل حقیقة تخالف الشریعة فھی باطل وی گفته العارف مع الخلق با رکانه و مع الحق بیجانه

و هم وی گفته العارف مفارق لخصمه و هو ناظر نادان و هو صاحب صفت و حاضر و هو القلب اوراق از محبت
پرسید و گفت المحبة حالة مثال ایست بمقالة نقال

احمد بن ابی انخیر شامی از علماء و عرفا رین است بعضی علماء آنحضرت را صلعم در خواب دیدند و در پیملوی
وی مردی نشست فرمود این را می شناسی گفت نه فرمود این احمد بن ابی انخیر است که کم یزل سنت است
احمد بگری شیخ عارف و محقق علم طریقه و متفنی در علوم شریعه بود در تصوف و تراجم احادیث نبویه و ملایح
مصطفویه قضیه یاد دارد وی گفته الفقراء هم قوم فرعون عن النکل و ما دخلوا من حيث خرجوا و لا
خرجوا من حيث دخلوا

اسمعیل بن محمد حضرمی قدوه فریقین و عده اهل طریقین است وی گفته رسول خدا را صلعم در خواب دیدم
و پرسیدم که الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون کدام کس اند فرمود در سه گفته ام کدام در سه فرمود در سه
علم گفته ام در سه قرآن فرمود اولئك اصغیاء الله

علی طواشی از کرام عرفاء و شیوخ اولیاء است روزی برای نماز جمعه با جماعه از اصحاب میرفت بر مردی
منسوب بسوی فلسفه گذشت وی او را دشنام دادن آغاز کرد و خواستند که بوی بیاورند شیخ گفت عجب
معه ما یکغیه در دم آتشی در وی زد و آبرو نیند منطقی نشد تا آنکه بعضی جسم بسوخت صاحب طبقات انخواست
گوید و ذلك مما استفاض بتلك البلاد اذ كان علی ملا من الناس یا فعلی زوی حکایت کرامات بسیار
کرده و اشعار او در سلوک و جز آن نقل نموده

جمال موصلی از واصلان طریقت و صاحب جلالان حقیقت است شیخ فرید الدین عطار در تذکرة الاولیاء
ذکر کرده که وی عمری خون خور و دوجان کند و مال و جاه بذر نمود تا در محاذات جوار و روضه مصطفی صلعم یک گور
جای یافت انگاه وصیت کرد که بر سر خاکم بنویسند و کلمه خدا سطر داعیه بالوصید خداوند اسکی
قدیمی چند برابر دوستان تو زد و او را در کار ایشان کردی

سگ صاحب کف روزی چند سپه نیکان گرفت مردم شد

من نیز دعوی دوستی دوستان تو دارم حتی الیاء المین علیک من بیچاره و در دشت ایجاد آواره را از برکت
این قوم بحران گزین و از انظر خاص که بایشان میرسد محجوب مگردان انک علی ما تشاء قدسین
و با لاجابه جدیر سه عمر گذشت بحر می اگر روز پسین ختم بر دولت دیدار شود با کی نیست

مالک دینار از مشاهیر زهاد است و از کلا اعباد خلیفه حسن بصری است سعدی گوید

تر که مالک دینار نیستی سعدی
طریق نیست بجز زهد مالک دینار

وی گفته امی نفس نجی که بومیدیم ناز راه عداوت است بلکه غایت شفقت تا فرادر آتش غضب نسوزی
چند روز صبر کن تا نعمتهای لایزال بیابی وی چون در نماز ایام نهد و ایام تسعین خواندی بگستی که کاذب
می شوم از آنکه استعانت از دیگران میخواهم در حج وقت لبیک گفتن بنالید که مبادا جواب آید لبیک می
گفته اگر ندانند که هر که از همه بدتر باشد از مسجد بر آید اول من بر آیم گفت هر که با مردم سخن گفتن دوست دارد
از مناجات عیش اندک بود و عمرش ضائع و گفت هر که طالب شهوت بود شیطان از او فارغ است هر که
او را دیدی در نماز دیدی با خود می گفت انت صنافی بعد از یکسال شی بتماشایرون آمد او را ندانند که در دنیا
مَلَائِکَ مَلَائِکَ ان کا تقوب بمسجد برگشت شبی آتشی در بصره افتاد مالک بالا رفت و نظاره کرد دید گروهی در
ریج و تعب افتاده و گروهی رخت میکشد گفت نجاه المحققون و هلاک المثقلون قیامت نیز چنین خواهد بود
وقتی زنی او را گفت ای مرا فی جواب داد بیست سال است که مرا کسی بنام من بخواند الا تو یک دانستی که
من کیم بعد از مرگ او را در خواب دیدند و پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت خدا امتحالی او دیدم با همه گناه اما بسبب
حسن ظن که بخداوند دهم و بگمان نیکو که بوی بدم همه محو کرد

حبیب عجمی ولی قیصریت و صفی پرده وحدت است او را گفتند یکی را ازین پنج نماز نمازی فوت شد و نمیداند
که کدام است چه باید کرد گفت این دل کسی بود که از خدا غافل است او را ادب باید کرد و هر پنج نماز را قضا
باید نمود وی در گوشه نشسته بود و میگفت هر که با تو خوش نیست خوشش مباد و هر که با تو انس نیست با همچین
انسش مباد گفتند تو عجمی و قرآن ندانی گریه از حسیت گفت زبانه عجمی است اما دلم عربی است درویشی گفت
او را دیدم در مرتبه عظیم گفتم آخر عجمی این مرتبه از کجایافتی آواز آمد آری عجمی است اما حبیب است

فضیل عیاض عارف مشهور است در ابتدا احوال بر زنی عاشق بود هر چه در راه زنی می یافت براو صرف
میکرد و نماز میکرد و این آیه می خواند و اخرون احترام و این همه خلط و احوال صالحه و اخو سینار و زنی کاروانی
از یابان میگذاشت در میان آن حافظی این آیه برخواند المرأی اللذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله
وما نزل من الحق کویاتیری بر جان او آمد گفت ان وحان فتاب و اناب شبی بارون رشید در خانه
او رسید این آیه میخواند ام حسب اللذین اجترحو السیئات ان یجعلهم کالذین امنوا و عملوا الصالحات

سوا عیالهم و حاکمهم ساء ما یحکون هارون گفت اگر پندی میطلبم این کفایت است چون دست او
 بر دست فضیل آمد گفت ما الین هذ الکف لوی بخامن النار در عرفات از و پرسیدند که حال این خلا
 چون می بینی گفت آمرزیده اند اگر فضیل در میان نبودی سفیان ثوری گفت شبی پیش او رفتم و آیات
 و اخبار می گفتم پس گفتم مبارک شبی که امشب بود و ستوده نشستی که دوش بود همانا که نشستی چنین بهتر
 از وحدت بود فضیل گفت پیشی که امشب بود و تبا نه نشستی که دوش بود گفتم چرا گفت زیرا که تو هم شب
 در بند آن بودی تا بخی گوئی که مرا خوش آید و من در بند آن بودم تا از کجا جوابی نیکو گویم که پسندیده خاطر
 تو آید پس یکدیگر از خدا استعالی باز ماندیم تنها بهتر و مناجات با حق خوشتر مردی بزیارت او آمد گفت
 بچه کار آمده گفت تا از تو آسایشی یابم و موانست گفتم بخدا که این بوحشت نزدیکتر است و نیامده
 نه از برای آنکه مرا بدروغ بفرستی و من ترا فرییم بدروغ وی گفته مردم که از یکدیگر بریده شدند بسبب
 شدند در هرگاه تکلف از میان بر خیزد گستاخ با یکدیگر توانند زیست یکی او را گفت مرا وصیتی گفت ارباب
 متصرفون خیر ام الله الی احد القهصار وی گفته هر که را خدا دوست دارد اندویشش افزاید و هر که را
 دشمن دارد دنیا بر وی فرخ گرداند الله هو الحق فی الدنیا و الدنیا کذب و هر که از خدا ترسد همه چیز از او برسد
 ابراهیم و هم سید الطائفة جنید بخدای او را صفات القلوب گفتی و امام ابو حنیفه و اموالنا و سید ابراهیم گفت مردی از فضیل عیاض
 او را گفتند و انتم حق شنوی چرا حدیث نبوی را نمی گویید گفت هنوز از یک حدیث فارغ نشده ام و الله را اس اهل عبادت که گویم شاید آنچه
 مردی المعنی باشد و دنیا این کتب حدیث موجود نیست یعنی میگویند قبر او در شام است و برخی میگویند در بغداد و سلسله ادبیه
 از دست و حدیقه مرثی خلیفه دوست وی گفته پانزده سال سختی و شقت کشیدم تا انداخته یم کن عباد
 فاسلحرت یعنی فاسلحتم کما اموت اورا چون واری از غیب فرو آمدی گفتی کجا اند لوک دنیا ببینند
 تا این چه کار دیار است و از ملک خودشان ننگ آید و هم وی گفته هر که دل خود حاضر نیابد در سه موضع این
 نشان آنست که در بر و بسته اند یکی در وقت خواندن قرآن دوم در وقت ذکر گفتن سوم در وقت نماز
 کردن شقیق او را گفت چرا از خلق میگریزی گفت دین خود در کنار گرفته ام و ازین شهر بآن شهر میگریزم
 و ازین کوه بآن کوه تا هر که مرا بیند پندارد که حامل پا و سوار دارم تا باشد که دین از دست این کوه دارم
 و سلامت از دروازه هر گز بیرون روم مختصم از و پرسید که چه پیشه داری گفت دنیا را بطلبان دنیا
 گذشته ام و عشق بر این خواستاران هستی و در بخندان ذکر خدا گزیده ام و دران جهان تقای خدا دیگر کسی

پرسید چه حرفه داری گفت ندانی که کارکنان خدای را حاجت پیش نیست وی گفته زاهدی متوکل را دیدم
پرسیدم تو از کجا میخوری گفت این علم بنزدیک من نیست از روزی دهمند پیرس مرا باین فضول چه کارست
ازو پرسیدند که تو بنده کیستی بر خود لرزید و بر خاک بیفتاد پس برخاست و گفت ان کل من فی السموات
والارض الا آتی الرحمن جدا گفتند چرا اول جواب ندادی گفت ترسیدم که اگر گویم بنده اویم او حق
بندگی طلب کند و اگر گویم که نیم توانم که گویم کجی از وی وصیتی خواست گفت بسته بکشانی یعنی کیسه و کشاده
در بند یعنی زبان وی بصحرارفته بود لشکری پیش آمد و گفت آبادانی که ام طرفت اشارت بگورستان کرد
ابو عبد الله مخزومی از قدما و مشایخ است از طبقه ثانیه ابراهیم شیبانی خلیفه است صد و بیست سال عمر فیت
پیوسته در سفر می بود و دائم احرام می داشت و هرگز جامه او چرکین نمیشد موسی او نبی بالید گفت هر که دعوی
بندگی کند او را هنوز مرادی بود دروغ زنت بندگی آن زمان درست باشد که از مراد خود فانی شود و گفت
در ایشان راضی ایمان حق اند برکت ایشان بلا از خلق مندرغ میشود و گفت منصف ترا از دنیا ندیدم تا که او را
خدمت کنی خدمت کند و هرگاه ترک کنی ترک کند

ابو بکر کتابی قدس سره ختم قرآن بسیار کردی و در شبان روز یکبار وضو نمودی گفت در خواب جوانی جمیل
دیدم گفتم کیستی و کجای باشی گفت تقوی ام در دل اندوهناکان میباشم باز زنی زشت رو دیدم گفتم کیستی
و کجای باشی گفت خنده ام در دل اهل نشاط می باشم گویم اعمال هر چند در اینجا اعراض اند اما در اینجا جواهر گردند و
موزون نموده شوند پس اولیاد را گاهی در مقام عالم مثال مینمایند و بر حقائق آن اعمال می آگاهند وی گفته پیغمبر
صلی الله علیه و آله خواب دیدم گفتم چه دعا کنیم که دلم نگیرد فرمود هر روز چهل بار بگو یا حی یا قیوم لا اله الا انت گویم لفظ حدیث
باثر چنین است یا حی یا قیوم بر حتم استغنی لا تخلفی الی نفسی طریقه عین واصلی شانی کلمه و باجمله این کلمه مبارک را
اثر دادیم که در هیچ شیئی نیافتم بلا از گفتن او و در شده و سرور ما از رانند او بر زبان تقدیر وقت آمده
کتابی گوید تصوف همه خلق است هر که را خلق بیشتر تصوف بیشتر و گفت فراست پیدا شدن یقین است
و توکل در حقیقت کامل شدن یقین است و گفت و روی بوقت انتباه از غفلت و لرزیدن از بیم طبعیت
فاضلتر از عبادت است گفت باوصبا مخزون است در زیر عرش چون صبح بد باد صبا بوزد
تا ناله های استغفار برساند

ابو عبد الله محمد بن خفیف بغدادی قدس سره فرمود ابو محمد رویم است گفت رنما و قسم است رنما و

و رضا از و رضا و در تدریس و رضا از و در تقدیر گفتند عبودیت کی درست آید گفت وقتی که هر کس را
 بخاک گذارد و در بلا صبر نماید وی از طبقه خامسه است شافعی مذہب بوده امام زمانه خود بود در انواع علوم
 وی گفته التوحید الا حواضی عن الطبیعة جنید و ابن عطا و جریری و حسین طنج و غیر جمعا دیده بود
 لقمان سرخشی قدس سره در اول حال صاحب مجاہدہ بود تا کہ حالی بر او غلبه نمود کہ عقل را در ر بود مجذوب
 شد از وی پرسیدند این چه حال است گفت هر چند بندگی کردم بیش می با نیست در مانندم گفت خداوند پادشاه
 مجاز را چون بنده پیر میشود آزدش گفتند تو پادشاه حقیقی در بندگی تو پیر شدم اکنون آزد من کن آزدی
 شنیدم کہ آزدت کردم و نشان آزدی آنست کہ عقل از او بر گرفتند آزدی عقل را بنده است در وقت مرگ یکی
 او را گفت بگو لا اله الا انت بسم کرد و گفت ای جوانمرد ما خارج داده ایم و هدایت گرفته ایم و باقی بر تو سپردیم
 شیخ عبدالکبیر انصاری از فرزندان ابی ایوب انصاری است با اخف بن قیس در خراسان آمد و در هرات
 از سکونت فرمود و از مویطت و هدایت هرات را گلزار نمود از اینجا است کہ مشایخ هرات را با غیبه انصاریان
 گویند تصنیفات او اعتبار تمام دارد رساله او مشهور است و نزد این عاجز موجود وی گفته اگر یکبار بگوید بنده
 من از عرش بگذرد خنده من و گفت کاستی اگر چه تلخ نیست ولی از بوستان است عبدالکبیر اگر چه مجرم است
 ولی از بوستان گفت التصوف هو الخلق ابو سهل معلو کی گفته خلق اعراض است از اعتراض مناجات
 وی در رساله عجیب نمکی و شورست دارد

احمد جام از فرزندان جریر بن عبدالکبیر است خلیفہ شیخ ابوسعید ابوالخیر است بتزئیت باطن و در ظاهر
 مرید ابوطاهر فرزندان ابوسعید مذکور بود ابوسعید و قنفذ و صیت کرد که در قنوه من بوی دهد ابوطاهر آرزو کرد که این ولایت
 ولایت نصیب او شود گفت این کار باز زور است نیاید آنرا بدیگری دادند و علم شیخی ما را بر در خراباست
 زنده و آن احمد جام بود کہ با اهل فسق خراباست بود

مناجاتیان و کر خوان من اند خراباتیان خود ازان من اند

وی امی بود در دست و دو سالگی توبه نمود

توبه از بادہ در ایام جوانی کردم اولی مستی من بود کہ ہشیار شدم
 در جیل ساگی حق تعالی اورا علم لدنی عطا فرمود کہ تا بہ تصنیف کرد در سراج السالکین نوشته اکنون شصت
 و دو سالہ ام کہ این کتاب تصنیف کرده ام و صد و ہشتاد ہزار کس بدست من توفیق توبہ یافتہ گویم جان السیر

این چه دولت است که او را دست بهم داده آنحضرت صلم می فرماید که این یصلی الله علیه و آله و سلم است که من
حسب النعم وفات او در سنه ۶۰ بود

سالار مسعود خاظمی در مناقب الاولیاء نوشته وی از اولاد محمد بن خفیه است در شتر معلی خواهر
سلطان محمود غزنوی بود پدرش ساهو سالار اکثر کفار را تیر تیغ آورد بقیه گریخته بقنوج و در پناه راجی اخیال
آمدند خطبه بنام سلطان محمود خواند و عیال خود دستر معلی را با جمیع طلب داشت ۲۱ رجب سنه سالار مسعود تولد
شد تولد ناصر دین تاریخ است چون سلطان بر رای مذکور غالب آمد و اموال و امنه گرفته بغزنی رفت مسعود
در هندوستان ماند و اکثر مواضع فتح کرد و اموال بسیار و سپاه بسیار بهر سید رای میپال که راجه دلی
و پیشش گویال جنگ عظیم کردند از دست گویال زخمی بر مینی سالار مسعود رسید و دندان هم شکست گردید اما
فتح بدست سالار ماند سالار مرید ابو محمد چشتی است مردم هر چند گفتند که برخت دلی نشین گفت مطلوب بر اقبال
امر الهی است نه پادشاهی خطبه بنام محمود خواند و بقنوج بر لب آب گنگ دایره لشکر کشید اخیال بن نیاز مندی
پیش آمد و ملازمت نمود و بخدمت را همداری ممتاز گشت سالار در ریاء عبور کرد و اکثر رایان اطراف را شکست
در اطاعت اسلام آورد و در سنه ۶۰ شعبان بجهت لشکر بهراج رفت و فرمود از خیابوی محبت می آید مستقا
نمود و سورج کند که معبد عظیم کفار بود بهم نموده باغی عظیم بهر است رایان بدرایان جنگ عظیم در میان آوردند قضا
دران معرکه روز یکشنبه وقت عصر ۱۳ رجب سنه تیری بر شرک سالار مسعود رسید کله شهادت گویان شربت
شهادت چشید و در همان باغ دفن شد و روح بت پرستی دادند تا آنکه حضرت خواجہ معین الدین چشتی در سنه
در اجیر در وقت رای پتور اقامه فرمود و اسلام را از سر نو تازگی بخشید و بعد از آنکه انتی جا بلان هندوستان
سیله بهراج میکنند و شرکها و کفرها با گور آن شهید میان می آرند و آنچه از برای همه اولیاء تصرف ثابت میکنند
همچنان اعتقاد مشرکان و ارادت کافران بجناب او نیز دارند و وی و جمله اولیاء بهر دل ازین کات و راند
شیخ نجم الدین کبری قدس سره از اجله مشایخ خوارزمست از مریدان شیخ غار بن یا سرو او شاگردان
تلاذه جمعی سنه در زمان طلب علم باهر که مناظره کردی غالب آمدی چند آنکه بطا منکبری لقب کردند بعد طامه
اقتاد کبری ماند و او را لی تراش از ان گویند که در غلبه حال بهر که نظری افکند ولی میشد با فرخ جامه خود با و پوشید
و گفت ترا وقت دفتر خواندن نیست وقت آنست که سر دفتر جهان شوی وی گفته رسول خدا صلم بخواب
دیدم التماس کنیت نمودم فرمود ابو انجناب گفتم بتشدید یا بتخفیف فرمود شد و دهم که از دنیا اجتناب باید کرد

تجربید اختیار کردم وی پادشاه را بدو دعانمود تا چنگیز خان بر او خروج نمود و خلفا و خود را گفت ببلاد خود ما
روید که آتش از سمت مشرق فروزان شده است تا مغرب خواهد سوخت درین است همچو این فتنه واقع
نشده گفتند شیخ دعا کند تا این بلا منفع گردد و فرمود بلا مبرم است دعا اثر نکند گفتند شیخ هم بیایند گفت
مر حکم نیست همین جاشمید خواهیم شد خلفا و بلا و خود ما رفتند چنگیز خان و کفار مغول در خوارزم در آمدند
خوارزم شاه بگریخت کشته شد حکومت تاراج گشت شیخ مقتدا که در چند کفار آکشته پرچم کافری بر کشید
تا گاه تیر قضا بر سینه رسید شربت شهادت چشید بعد از شهادت پرچم از دست شیخ باز کردن نتوانستند
تا که آنرا بریدند در مناقب الاولیا گفته پرچم موی سدر را میگویند مولوی روم گفت :
ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند نه از آن مفلسکانی بزلاغر گیرند
یکی دست می خالص ایمان نوشند بیکه دست دگر پرچم کافر گیرند

شهادت شیخ در سنه سیصد و هزده هجری بود مجد الدین بغدادی خلیفه اوست
شیخ علی ابوالحسن مغربی قدس سره وی گفته در مناری گفتم آتی ترا کی شاکر باشم نه آید وقتی که غیر خود را
سنگ علیه نه بینی گفتم چگونه که تو بر انبیا و علماء و ملوک انعام کرده آواز آید اگر انبیائی بودند راه از که می یافتی
و اگر علمائی بودند اقتدا بکه میکردی و اگر ملوک نمی بودند ترا مین که کردی پس این همه نعمت من است بر تو آنه
مقالات اوست رح باید که خوشی تو بیاقتن مراد و بر آمدن حاجات نباشد بلکه خوشی بدعا و مناجات و عرض
حاجات باشد والا از مجربان باشی و فالتش در سنه ششصد و پنجاه و چهار واقع شد

محمد روم آخی جمشید را جگری سالک صاحب جذب بود گویند ارشاد از شاه شرف بوعلی قلندر یافت بعضی
میگویند خلافت از محمد و همایان داشت در اصل از قدوائیان اطراف کهنه بود از طرف پادشاه منصوبی
داشت ترک کرده بجا بده و ریاضت پرداخت و فوات او روز چهارشنبه دهم شوال در سنه هشتصد و چهل
و دو بود و بوقع انجمامید را جگری محله است از شهر قنوج مدفن او انجاست وی صاحب لفظ است و والده محمد روم فیضی
عنه در مجموعه ملفوظات او را بقلم خود نوشته از انجمل این است که وی گفته او تعالی هرگز جالبی را ولی نگرفته و در
کتاب خود گفته و اعرض عن المجاهلین پس اعراض از صحبت جمال واجب است
صحبت بدکاره تبه می کشد و یک سیه جامه سیه میکند

و هم وی گفته رجل و نصف رجل ولا شئ فالرجل الی اصل و نصف الرجل الطالب ولا شئ طالب الی دنیا

گفتند خالص صادق را باید که قدم در متابعت شریعت حضرت رسالت صلعم زنده و در اعمال پیروی او کند
و آنچه وی صلعم فرموده است از آن برای روزی تجاوز نماید و همیشه بر جاده سنت مستقیم باشد و اگر یکی بر روی
دریا می رود یا در آتش در می آید و خارق عادت بخلق مینماید و فریضه از فرائض اندر عمر ترک میدهد یا سنتی از
سنت محمد رسول الله صلعم نقصان نمیکند باینکه او شیطان و ضال مضل است و کراست نمودن او مستدراج است
و در دعوی کذاب است انتقام الصوفیه الجملۃ فانهم لصوص الدین و قطع طریق المسلمین
جنگ و جال از درون و رنگ بال از برون دام دزدان در ضمیر و مرشایان در خطاب

او را در دم دنیا سخنها بسیار خوب است و کلام مرغوب میفرماید با چندین زهد اگر ذره محبت دنیا در دل وی
باشد هرگز لائق جوار حضرت پادشاه قدیم نکرده و از وی فی قلبه حبه من محبة الدنیا کالاذیقه حلالة
محبتی لان الملوث لا یصلح للخطیق القدسیة والحضرة الربانیة

خمار عشق تواند در داغ از آن باقی است که صورت لمن الملک بهر زبان ساقی صحبت

بسته جان من شد صوفیه است و متعل این طائفه علیه ما روایت نکرد و گفت در خود شہوت آن می بینم اگر شہوت
در خاموشی بینم روایت کنم او را گفتند بغدا و عتد شده است بلکه بیشتر حرام است تو از چه میخوری گفت از همین
که شما میخورید گفتند باین منزلت چون رسیدی گفت بلقمه کمتر از لقمه و بدستی کوتاهاه تراز دستی و کسکه خورد و
نهند و با کسکه خورد و گردید برابر نبود و حلال اسراف پذیرد و دهم وی گفته رسول خدا را بخواب دیدم فرمود
هیچ میدانی ترا از میان اقربا برگزیده اند گفتم نه فرمود از بهر آنکه متابعت سنت من کردی و صالحان را
حرم داشتی و برادران را نصیحت کردی و یاران و اهل بیت مرادوست گرفت وی گفته سیاحت کنید آب
چون روان شود خوش باشد و چون ساکن بود متغیر شود یکی او را بخواب دید و پرسید خدا با تو چه کرد گفت ایام میزد
و نیمه شب مرا مباح گردانید و با جمله وی خلیفه جنید بغدادی است مولدش مرد و مسکنش بغدا بود و هر گفتمند
که با تو هیچ رویم گفت بیه شرط آنکه زاد نگیریم و از کسی نخواهیم و اگر دهند نستانیم گفتند همه کنیم اما اگر فتوی رسد
رو نکنیم گفت پس توکل بر زاد ما جان کردیم گفتند پادشاه را که ظالم است چرا و عطف نگوئی گفت خدا بزرگتر
از آن است که پیش کسی که او را ندانند یا دکنیم وی گفته سخت ترین کار ما سه چیز است سخاوت در تنگدستی
و زرع در خلوت حق گفتن پیش کسی که از و ترسی گفت هر که عزت خواهد از سه چیز احتراز کند حاجت از خلق
خواستن و مردم را بد گفتن و بیهانی رفتن او را بخواب دیدند و پرسیدند خدا تعالی با تو چه کرد گفت فرمود

چرا چندین مرتبه رسیدی اما علت آن اگر مصلحتی
 امام اعظم ابوحنیفه کوفی وی چنانکه در علم دین منصب امامت دارد همچنان در راه عبادت امام سالکان
 توجه بقصد حقیقی داشت و روی از خلق گردانیده بر ترک قضا متحن شد و شکایا مانند یکی از ظلمه باید و گفت مرا
 قلمی تراش گفت تراشتم گفت چرا گفت ترسم که از آن قوم باشم که حق تعالی فرموده احشروا الذین ظلموا
 وادوا وجههم کوکی را دید در گل مانده گفت گوش دار نیفتی کوکی گفت افتادن من سهل است اگر بغیر تنها
 باشم اما تو گوشت را اگر بایت بلغز و بگمان که از پس تو آیند بلغزند و بر خاستن همه دشوار بود امام را عجب آمد
 و یاران گفت زنه را اگر شمارا در مسئله چیزی ظاهر شود و این روشن تر بنماید در آن متابعت من نکنید و بتقید
 من تحقیق خود را عاید شیخ عارف فریدالدین غطار گفته این نشان کمال انصاف است تا لاجرم ابو یوسف و شیخ
 به آل را در مسائل مختلفه استی گویم برین اساس خفی کسی است که اتباع دلیل میکنند پیروی قائل و قیل مردی
 از حضرت عثمان را دشمن داشتی امام او را گفت خواهیم که دختر ترا بفلان جهود بدیم وی گفت تو امام مسلمانان
 باشی روا داری که دختر مسلمانی بجهودی دهی من خود هرگز ندادم گفت سبحان الله روا باشد که محمد رسول الله دو
 دختر خود بجهودی بدهد آخر در حال دانست که غم از کجاست قویه کرد و از آن اعتقاد برگشت گویند علیه عجلت
 را در خواب دید و پرسید که از عمر او چند مانده است وی اشارت کرد به پنج انگشت چپ کس تپیرش نخواست گفت
 از امام پرسید گفت باین آیه است ان الله عمده عالم الساعه و یزل الغیث و یعلم ما فی الارحام
 و ما تلد فی نفس صاذا آتکس خفا و ما تلد فی نفس بای ارض موت ساعه را زنی گفت پیغمبر صلعم را در خواب
 دیدم گفتم این اطلبک فرمود عند علم ابی حنیفه گویم علم او اتباع دلیل و ترک تقلید بود که تقدم و متاخر او
 بسیار و مجاهده او پیشی است پوشیده نیست
 حکیم برادر پیش شافعی سلسلی وی شعبه شجر نبوی است و شجرهستان مصطفوی شیخ غطار میفرماید هم کریم جهان
 بود و هم چراغ زمان هم افضل وقت در هم علم هم همه حقه الایمه و هم مقدم الامه و ریاضات و کرامات و غیره است
 که این کتابه مثل آن تر اند کرد و پانزده سالگی فوتی دادا احمد بنسل که امام جهان بود و شاگردی او آری گفت
 ما هر چه یاد داریم مابینش او میداند شافعی رسول خدا را صلعم در خواب دید فرمود کیستی گفت شاکلی از گروه تویم
 گفت نزدیک آنی نزدیک شد آب دهن خود بگرفت و نام من باز کرد و بمن او انداخت شبی بارون بازمید
 مناظره میکرد و زبیده گفت ای دوزخی بارون گفت اگر من دوزخیم ترا اخلاق است از یکدیگر جدا شد و علما

بغداد را حاضر کردند و هیچکس جواب ننوشت شافعی را پرسیدند وی با رون را پرسید که هرگز بر هیچ معصیتی قادر
 شده و از بیم خدا استاده گفت بلی شافعی گفت و اما من خلاف مقام ربّه و فی النفس عن الهوی فان الحسنة
 فی المادی یکی پیش از مرگ او در خواب دید که آدم علیه السلام بمرد معبری گفت اعلم زمانه وفات کند چه علم خاصه
 آدم است و صلوات بر او و آله و ائمه و بعد از وفات در خواب دیدند و پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت مرا بر سر
 نشانده و زور و موارید بر من افشاند و رحمت کرد

احمد حقیقی امام سنت و مقتدای ملت است عطار قدس سره فرمود هیچکس او را علم حادث آن حق نیست
 که او راست در ورع و تقوی و ریاضت و کرامت شافی عظیم داشت و مستجاب الدعوه بود و جمله فرق او را
 مبارک داشته اند و از انچه مشهور وی افترا کردند مبرا و مقدس است ذوالنون و بشر عافی و سمری و قاضی شافعی
 که شیخی و امتثال ایشان بسیار مشایخ را دیده بود و امتحان او در قول و فعل و ثبات او بر عدم آن سر و دست
 و در مرگ او هجوم مردم بر جنازه از کلوک درگذشت و الوت گبر و ترسا مسلمان شدند محمد بن خزیمه گفته احمد را باطل
 و فالتش در خواب دیدیم پرسیدیم خدا با تو چه کرد گفت پیام زید و تاج کرامت برسد من نهاد و تعلیم بر پاشی من
 که دو گفت احمد این از برای آنست که قرآن را مخلوق گفتی گویم او را ندیده بودی جز حدیث و برکت همین حدیث
 رسید بجا نیکو رسید و چندان جهتیدین که در طریقه او بر خاستند در هیچ مذمت معلوم نیست و اگر هیچکس نباشد
 مگر این تمییز و این قیّم از برای موازنه با تمام علماء زمان و اهل سلوک جهان کفایت است خصوصاً وجود شیخ عبدالقادر
 جیلانی در طبقه او و الله اعلم

مالک بن انس امام دارالجمهر است و امامی از ائمه مذاهب در تذکره الاولیاء ذکر او نموده با آنکه ایام نام
 برده ترجمه شریف او چندانست که این نام متخیل آن نمیتواند شد در اتحاف و جزآن مبسط نوشته ایم ری گفته
 حق تعالی فرموده قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل خواستم که مضمون این کلمه نقش ضمیر من باشد پس در بگین خاتم
 آنرا گفته کرد و در دروازه خود این کلمه نوشته بود ما شاء الله پرسیدند چرا چنین کردی گفت او تعالی فرموده
 و لی اذ دخلت جنتك قلت ما شاء الله و جنت من خانه من است خواستم که هر بار که بخانه درایم این کلمه
 بیا دمن آید و بر زبان من رود خانه او در دینه خانه این سعود بود و مجلس و در مسجد نبوی مجلس عمر فاروق و فی
 من تمام عمر با سنی و سبک عقلی نمیشینی نموده ام امام احمد گوید این امر عظیم است که جز از مالک دیگری را نبیند
 و این بیت بسیاری خوانده

وخیر اهل الدین ما کان بسنة وشر اهل الدین ما کان بالبدايع

در اتباع سنت و سند ذرائع بدعت آیتی بود از آیات خدا وی گفته لیس العلماء بکثرة الروایة انما هو نور
یضعه الله فی القلب و این کلمه تحقیق دارد پس عمیق تأمل و تامل فرمایید خواهست تا بخانه او آمده اطفال او را
روایت موطا کند گفت العلماء یونی و لایاتی شافعی شاگرد او است و احمد شاگرد شافعی است عینه شافعی در خواب
دید که کسی میگوید که امشب آنکه از همه زمینیان در علم و فقه افزون بود بمرد چون آنشب در شهر و در شب وفات
او بود نزد وفات خود میگریست پرسیدند این گریه چیست گفت دوستدارم که فتوی نمیدادم بر هر مسئله که
از رای خود گفته ام مرا از یانه جویایست نزد در احیاء العلوم حکایات زهد و سلوک او بسیار آورده و وی
اول کسی است که در حدیث کتاب موطا جمع نموده و این کتاب او کتابی مبارک قدیم است و همه محدثان جهان
درین باب متطفل اویندر محمد بن یحیی بن اجماعین

سید عبد الرحمن بن یحیی بن ابدل سعد بن عبد الله سبیل در ترجمه او کتابی مفرد نوشته و فتح الرحمن بن قریب
سید عبد الرحمن نامش گذاشته و او را اجازه قیست از برای بنی شوکانی وی گفته العلماء باب احل جانی
شفاء و الاخر اءین خیر نیست که او را صلاحی و فساد بی پیش نیاید و بسبب حیثیات گاهی خیرست و گاهی
شر و هم وی گفته لیس العلم بالفتنة اللسان و لا بطول الاطناب و بدیع البیان و لا فی الکواریس الکثیرة
و الجارات الضحیة انما العلم ما افادته الملكة التامة و الرسون و کان ما ینفع صاحبه هدایة و یقره
الی رب العالمین وی گفته در قوله تعالی الذین یؤمنون بالغیب اشارت بسوی علم عقائد است و در قوله و یقینون
الصلوة اشارت بسوی علم فقه و در قوله و نماز قنایهم ینفقون اشارت بسوی علم تصوف و وی گفته السلامة
کل السلامة فی المحافظة الکاملة علی الفاظ الکتاب السنة و استفادة العلوم و الاسرار من الفاظها
فذا هو الصراط المستقیم و اما جعل ما فهم من کتاب الله و سنة رسوله و روی بالمعنی هو الاصل الاصل
و جعل الاستفادة منه فترتبه دون المرتبة الاولى و گفته و اذ کربک فی نفسك این را بمعنی قریب
آنست که من معرفت نفسه عرف ربه یعنی هر که نفس خود را بدوشت شناخت ربه خود را بقدر شناخت و من
عرفت نفسه بالفتنة عرف ربه بالفتنة و من عرف نفسه بالسنة و التزم عرف ربه بانه لا تاخذ سنة و لا
نوم فمن عرف حقیقة نفسه بالکشف الراجح التوفیق عرف ربه فمعرفته النفس باب معرفة الله عز وجل
فمن عرف نفسه حق معرفته فقد ذکر الله فی نفسه

علی بن جسام شاذلی چشتی معروف بعلی متقی در معرکه هنر بیت سلطان بهادر از بهایون پادشاه بحرین رفت
 شیخ ابن حجر کی هم استاد و هم مرید اوست در حالت احتضار حکم کرد که تاحین از باق روح مقابل کتاب جامع
 از دست ندهند شیخ گفت سبحان الله الی الاکان یصغف کتب الحدیث والی هذا الوقت یصحها و یتبع
 سنن رسول الله صله الله و آله گفته که آنچه از وجه حلال کسب کنند هرگز ضائع نشود و اگر آزا کم کنند باز یابند
 اتحاف المتقی فی فضل الشیخ علی المتقی کتابی است که خلیفه ایشان عبدالوهاب متقی در مناقب ایشان نوشته
 و در آن گفته توفی فی شش و شصت و شیخ عبدالحق دهلوی در زاد المتقین فی سلوک طریق الیقین باین در حال و حال وی
 عقد کرده و محمد طاهر قنقی بیج او در عنوان مجمع البحار پرداخته و باجمله بسی بزرگ و عالم و عارف کامل بود و در باب
 کتب حقائق و اشارات توحید و امثال آن از کلمات شیط و طامات طریقه ایشان سکوت و تسلیم بود و در اعتقاد
 سماع همان تفصیل و تقسیم بود که در کتب متقدمین قوم است و در عمل آن توقف و اجتناب داشته و جامع سیوطی را
 بر ابواب فقر ترتیب بخشیده گفته اند السیوطی منة علی العالمین و للعلی منة علیه شیخ عبدالوهاب گفته
 خانه دیدم در روی شیخ علی متقی نشسته و انهار و جدا اول مختلف در صغر و کبر و صحن خانه جاری اند اشارت بهتری
 کردند که این جامع کبیر است و بهتری دیگر که این جامع صغیر است و بجدولی اشارت نمودند که این فلان رساله است
 و بجدول دیگر که این فلان مقاله است همچنین کتب و رسائل خود را نام بردند و هر یکی را بهتری و جدولی تعیین نمودند
 عبدالوهاب متقی خلیفه اوست ترجمه او در بابی مفرد در زاد المتقین نوشته و گفته طریقه ایشان دلیقوت
 اتباع شریعت و تحکیم کتاب و سنت و استقامت بر آداب طریقت و کتمان اسرار حقیقت و تصحیح نیت و حفظ ورد
 و تعلیم علم و تحکم بر قدر عقول و تسلیم حال و اقتصاد در عمل و احتیاط در جمیع احوال است و وی گفته طریق طائفت
 که بیست و نین من کل مفید و مفید لکل مستفید و هم وی گفته مشایخ شاذلی گفته اند المقصود من فقه الحق
 لا محالفة النفس یعنی اگر شهوت نفس با طاعت حق موافق افتد زهری سعادت این موافقت حکم محالطت مشیر
 بشکر دارد سه

لزت همه در مناسبت است از شمیر دل شکر کشاید

حی فرمودند بهر علی حسیج که بران اطلاع افتد لا اقل یکبار خود عمل بدان می باید کرد تا باری از جمله علما آن عمل باشد
 این معنی را از دست نباید داد وی گفته ازان باز که با صرة مارفته است عجیب حضوری نصیب باشد و مستر و مرموز
 اینچنین خلوتی نیافته بودیم شیخ عبدالحق گفته بعد از حصول وداع از آنحضرت صلی الله و آله و سلم و قدم بکدام مخطئه چون بخت

ایشان رسیدم خوشحال شدند و مبارکبار گفتند و فرمودند احمد سکه باری بمشاهده آثار و ملاحظه آثار آنحضرت صلوات
شربت شد و این دو بیت فرو خوانند سه

یا عین ان بعد الحبيب و دارة و نائت مراحل و شط مزاره

فلقد ظفرت من الزمان بطائل ان لم تراه ففنه انشاره

و در وقت وداع پیر این خاصه عنایت کردند و فرمودند که این خرقه شیخ عبدالقادر است و شمار آنرا بخدا

سپردیم و دعا و وداع خوانند سه

دلی از سنگ باید بسر راه وداع که تحمل کند آن لحظه که حمل برود

ابو الحسن بکری جامع علم و عمل بود و هو من يتفق على ولايته و جلالة شأنه شیخ عبدالحق گفته و علم

پایه اجتهاد داشت و با وجود آن دالم نظر در کتاب یکماشت و هرگز کتاب از دست او مفارقت نکرد سه

ازین العابدین خفید است وی گفته و بعضی مجالس معتقدان ابا بکر افضل من علی و لکن المحبة و الانجذاب

شیخ الخروسی گفت مواهبنا کلها علی یدئ سیدنا علی هم می گفته معتقدان الفضيلة بین الاصحاب علی ماذکره

العلماء و هذا هو المذهب و لکن للقوم ذوقا و حاکا آخرین دن و یدرکن به اشیاء

ابو بکر بن سالم یعنی حضرمی هو من جمع بین العلم و الحال و الولاية و السيادة که کلام عال و اشعار فائده فیما فی

عن حاله و مقامه و می قصیده ابن فارض اعارضه کرده و در آن گفته سه

فلو لا وجود السرما كان كائن فتمت بذالك السر كل البرية

فمسك بنا و الزم دقاوق حسننا و ذرني بصرف الودستعذ بوزني

ولي شرف بالمصطفی سید الوری بنسبته فقنا جميع الخليفة

وصل علی الهادي النبي و آله و اصحابه و التابعین بجملة

شیخ احمد ابو الحسن ام از اکابر علماء و عرفاء مدینه نبویه است پس او فوت کرد و گریستند وی گفته ای پدر گریه

مکن اگر من رفتم غم نیست تو باقی بمان که در وجود تو نفع خلق است و این آیه برخواند اما الزبد فین هجاء

و اما ما یفیع الناس فیمکت فی الارض شیخ در زوالتیقین گفته اکنون چون باین آیه میرسد گریه میکردند و قصه

فوت پسری آدمی آوردند

شیخ محمد بهمنی از دیات معصرت و از دیات عصر بکه معظمه توطن کرد شاگرد رملی شاگرد سیوطی است

وی میگفت که عمل من را کثرت احادیث است از صحاح و در مسائل فقہ اجتہاد و استنباط کردی
 شیخ نجیبی مغربی متوطن مدینه منوره شیخ عبدالحق دہلوی اورا بعد از تکیہ عربان دارند بگفت که انصاف نام من حکم
 فرمود سبحان الله لست انت من تنسی در زاد القیقین نوشته دیوانه بود که در مسجد حرم می آمد و نخلان غریب
 می گفت در پیش باب کعبه یا نماز را زکریا خواب میکرد گویا که خانه پدرش هست از مشاہدہ او حالتی عجیب و ذوقی
 غریب دست بهم میداد بعد گفته این فقیر هر بار در طواف بر پای او بوسه میزد و میگفت ششم دوی بخواب بود
 خوش آنکه ز می مست شوی به خیر افتی پنهان ز تو من بوسه زخم آن گفت پرا
 و بعد گفته یکی از غرائب اوقات و حالات آن مقام شریف طواف نیم شبی است و تجلی خاص و عظمتی مخصوص در روز
 آن مقام می افتد که تغییر از آن جز بلسان وقت ممکن نگردد معنی بی کم و کیف که می باشد در حال آنجا که مدرک میگردد
 و مشاہدہ می افتد تا آنکسانی که بصاحب خانه آشنا باشند چه میدیده باشند خدا دانند که در آن در و دیوار عظمت
 نمانده اند و ذلک عظیم است گویم درین نصیذ این حقیر نیز به زبان حضرت شیخ رحمہ اللہ تعالی است در حالت طواف
 نیم شبی این برکات و آثار را بچشم سر خود دیده اللهم ارزقنا ہامرۃ اخری دیگر زنی بود غالب آنست که از دیار
 یمن بود ضعیفہ کبیر سن در وقت دعا گریہ میکرد و شوقا مینمود گویا تمام خانه را در شکم خواهد فرو برد دیگر عیشتی
 بود که بحر می آمد و برای خود اذان و اقامت میگفت و نماز میکرد و تمام شب با کعبہ در سخن بود و الله اعلم شیخ
 عبدالحق دہلوی گوید مدینہ مطہرہ از حبش مجاذیب کمتر دیده شد غالب بر حاضران آن مقام و ساکنان آن بلکہ عادت
 فرجام ادب و وقار و تواضع و انکسار است و وجود مجاذیب در مکہ معظمہ بسیار و با وجود آن مردی یمنی بود مجذوب
 شکل در عین هوای زمستان با آن سردی هوا که در آن مقام شریف می باشد جامہ را از بدن برکنده در یکا زار
 میگشت و در مسجد شریف می آمد و نخلان غریب با دایای نادر و شیرین میگفت و با حاضران خطاب میکرد و تحریص
 بر رعایت ادب و حضور و توجہ بجناب نبوت صلیم مینمود و اشارہ بچہ شریف میکرد و میگفت ہذا رسول الله صلی
 جالس فیہ و حاضر فیکم و انقرین یدینہ فتاد جوامعہ و مشاہد ما جلالہ ہذا رسول الله ہذا چنان مینمود
 کہ گویا جسٹ بصر آنحضرت را می بیند و با بطلان عینکس ادر مدینہ منورہ اشارت بجناب آنحضرت صلیم جز حسنی نیست
 و در محاورات غیر ہزار رسول اللہ و زانی السدنیگویند و در مسجد شریف آواز بلند نمیکند و روزی از ترہ فروشنہ
 می شنیدیم کہ میگفت و ترہای خود را آب می پاشید یا برکۃ النبی تعالی و انزل فی کل نقل و جنازہ میت را
 بر در حجرہ شریف می برند و ساعتی می ایستند و استغفار و استشفاع مینمایند و یکی از اوقات ذوق و حضور وقت

خطیب است که خطیب در آئین خطبه روی خود را اگر دانیده بجانب آنحضرت مسلم می بیند و میگوید هذا الله جل جلاله
 قال گویم آنچه من شنیدم از خطیب این لفظ است صاحب هذا القبر المطهر والمرفق المعطر و مانند آن
 و حق آنست که اینجا هر چه گویند کمتر است و آنچه بسیار می آیند مختصر باین هو و اهی صلوات
 میریزد که یا اصل وی از هندست و نشو و نما در بلادین یافتند بعد از آن بکه معطر شتافته و توطن گزیده
 و با فادۀ علم حدیث شریف کمر بسته کی او را پرسید چه سرست که حق سبحانه دلهای خلایق را بر جوع بجای کعبه
 داده و میلان ارواح مومنان بوی کرده گفت روح اعظم و عقل کل را که این عقول افرادیه و ارواح جزئیه
 از وی استفاده و اقتباس دارند تعلق باین خانه داده اند از آنست که تمام عقول و قلوب را میلان بخروج
 بسوی اینجا گویم

ز جام مهر و دیچو ماهیستی ما بقدر وصل شود محو یا هستی ما
 اجماعی نظر اندیشی از مرز مملکت در مکه معظمه ساکن بود وی گفته درین مجال مکه معظمه و نواحی
 آن که می بینند بار بار نهاده اند که آسمان طاقت برداشت آن نتواند داشت و یکی از نامهای این عظیمه
 مکه است لانها نمتك الرجال ای تل کهور و تل قحح سکونت این مقام مردم را پست و پامال کند و از هستی او
 چیزی باقی نگذارد خاصیت این مکان اینچنین واقع شده که جمیع انوار و آثار اینجا محو و متلاشی میگردد و لایا
 در اینجا آنچنان باشند که آحاد الناس و لهذا عقاید را درین شهر آن تنزی و تنزی نبود که در جاهای دیگر است
 مولانا فطرس شیرازی از صلوات وقت خود بود و عالم بعلم و دینیۀ تمام عمر زهد و توکل و عبادت گذرانیده
 و وقت از وجه کتابت کرده و از جهت تقوی از شبهات و جوه اوقات و وظائف را قبول نکرده یکبارگی در
 بغداد او را امام میکردند گفت آن وظیفه بر من چنان دشوار آمد که گویا کفر و شرک است و همچنین اگر کسی پیش ما
 چیزی می آید چنان مکرده میناید که گویا برای کشتن ما می آید و اگر یکی کار در حلق را ندانسان ترازان میناید که زر
 در دست نهد یکبارگی ایشان نقل کردند که امام ابوحنیفه پیش مالک چیزی خوانده اند و استماع حدیث نموده
 شیخ عبدالحق دهلوی گوید چون این حکایت پیش فقیر غریب نمود روز دیگر که بلازمست مولانا رفته شد گفت
 که از شما بوی تعصب می آید و واقع اگر امام ابوحنیفه از مالک استماع حدیث کرده باشد چه نقصان دارد این
 تعصب چیزی نیست و اعتقاد ما اینست که هر کمال ولایت و قرب الهی که بایزید و جنید را حاصل است
 ابوحنیفه و شافعی را نیز میسر علاوه فقه و اجتهاد

عبدلله هندی از اصحاب علی متقی است و شاگرد این بزرگوار علم عمیت استفاده میکرد و اکثر احوال
میگفت اعدو الناهض الکلام را نشنید بود و مرد خدا از یکس طبعی و با یکس کاری نداشت
بهشت اینجا که آزاری نباشد کس را بکس کاری نباشد

برای خدا درس داده نمودی و تصحیح کتب حدیث کردی نسخه مشکوئی بدست خود بنمایست و صحت نوشته و در
ورق ساخته تا بسیار کس در یک مجلس از آن استفاده نمایند انتساخ میکرد و میگفت که در تمام عمر خود کاریک کرده
این مشکوٰه است امید دارم که خدا کتالی مرا بران بخشد مات فی سنة ۹۹۹

میان خدا بخشد کنی نقیه هندی ست پنجاه سال مجاور مدینه منور بود اندا فردا این راه مردان این
طریق است شیخ عبدالحق دهلوی روزی قوال ملانی را همراه گرفته ملازمت گرفت وی همان لفظها را بجا
کرد ایشان خاموش نشسته بودند شیخ گفت که این سرود عجیب چیست موثر و ربانیده سر بالا کرد و بجز
تمام گفت بلی بدی ست که بعد از پیغمبر خدا صلعم پیدا شده شیخ گفت این ضعیفان و مسکینان که حالت ذلالت
نداشته باشند چه کنند حیلها برانگیزند دوست و پای زنند تا اگر سرگرمی در وقت پیدا شود مثل سیکه اشتباه
طعام غالب ندارد اچار و مانند آن بخورد تا با دآن رنجی در کار شود یا مرد ضعیفی که قوت شہوت او دست
افتاده است زن را بر زیور و خوشبو آرایند تا شہوتی حادث گردد و آن قوت و حالت کامل کجا یافت شود
بی حیل و تکلف پس باین چیز یاد ارم در ذوق باشد شیخ گوید امثال این کلمات از فقیر در غلبه حال سربرز
وی گفت خدا سلامت دارد شما اینجا از برای تاراج خزان جواهر آمده آید معمور باشید

شیخ احمد شنائوی وی پسر علی بن عبدالقدوس بن محمد عباسی است جامع بود میان علم شریعت و حقیقت
علم حدیث از شمس رملی و پدر خود و محمد بکری گرفته و از سید صبغة الدفر قزوینی و بدرجات عالیہ رسیده
وی گفته لو کان الشعرانی حیاً ما وسعه الا اتباعی و هم وی گفته عهدنا بحفظ وان لم نحفظه اننا لعین
فی ذکر مشایخ الحرمین نوشته که قول بیعت را در عرف متاخرین اهل حرمین اخذ نمود گویند یعنی هر که مشایخ نسوفیه
بیعت او قبول کردند برکت مشایخ آن طریقچه احیا و چه اموات شامل حال وی میشود و روزی در حجره خود
خفته بود و زنی را دید که بر دیوار حجره میرود و حکم شرع خواست که او را بکشد شود و حدت این داعیه را مضطرب
باز خواست که او را بکشد باز شود و حدت آن داعیه را مضطرب ساخت باجمله میان این دو خطر و سزد و شد
بآخر امتثال شرع را مصمم ساخته سگی بجانب او انداخت آن سگ خطا شد و در بغل بگریخت بسیار خوشوقت شد

وگفت الحمد لله الذي جمع لنا بين الاميرين شيخ احمد قشاشي عقيب اين بحايت گفتم اگر من انجامی بودم هیچ
توقت نمیکردم و سر آن دروغ را بسنگ می کوفتم شيخ احمد ولی الصدوقی گفته مراد قشاشی آنست که وحدت را در حقیقت
بوجهی واقع است که با کثرت و احکام آن هیچ تنافی ندارد گو آب و نار همه در وجود یکی باشند اما چون هر یکی
فواره فیض خاصی باشد و مظهر استعدادی خاص آید آب از آتش معدوم شود و آتش از آب منطفی گردد و حکم
شرع در ضبط احکام این کثرت است و مشهور کامل آنست که آن وحدت کثرت را منزه است مکنه و نه کثرت و
وحدت را توفی رحمه الله تعالی فی مسئلته و دفن بالبقیع

شيخ احمد قشاشي دی پسر محمد بن یونس است اصلش از قریه دجانه مضاف بیت المقدس بوده بسیار بزرگ
و قشاشی از آن گویند که برای ستروا خدادیدینه قشاشه فروختی و قشاشه سقط متلع را گویند چون دو ات
پوشش کنه و مانند آن وی امام است در علم شریعت و حقیقت چون در حقیقت سخن گفتی آیات و احادیث
نیز را مبرهن کردی شادی چون او را دید گفتم مرعبا من جاء یقتبس منا علوما بخطوی یافته شد الذي
یتحقق وجدانه ان الختمية الخاصة مرتبة الهية ينزل بها كل احد حسب قوته و زمانه خبر منقطعة
ابد الابد الى ان لا یبقی علی وجه الارض من یقول الله الله لعدم خلو المراتب الالهية عن القائمين بها
سید محمد بن علوی بوی نوشت رایت النبی صلی الله علیه و آله یقول لی سلم علی اجل القشاشي و بشرة بالشفاة
و فردای آنروز آمده گفتم رایت النبی صلی الله علیه و آله ثانیاً و سمعته یقول لی سلم علی اجل القشاشي و قل له
انه جلیسی فی الفردوس گویند چون ذکر مقامات در میان آمدی گفتی سخن لا مقام لنا من اهل یثرب
و قل قال تعالی یا اهل یثرب لا مقام لکم گویا اشارت میکرد بمقام بی نشان و آنکه وی بر قدم حضرت خاتمیت است
صلعم کی از عجائب روزگار قشاشی آنست که قرآن شریف تمامه در سنام بر حضرت پیغمبر صلعم خوانده بود
و همچنین مقدمه عثمانویه در رفقه الکبیر شيخ ابراهیم گفته روزی وی بر خاطر من سخن گفت بدلم خطور شد که کاش این
معامله پیش از بیوقت بودی قشاشی بمن التفات کرد و فرمود لو شاء الله ما تلوته علیکم و لا ادراکم به
و مثل این اشراقات از وی بسیار روایت کرده اند و سیرت وی آن بود که بر خط فقههای زمانه بودی و نه بر
وضع زبانه متشکفه بلکه بر طریقه توسط و بی تکلفی که هیچ سنت همان است و هرگز بخانه امر از قبی و اگر ایشان بخانه
وی آمدندی خوشخوئی و بشاشت تلقی کردی و بقدر منزلت هر یکی معامله فرمودی و کریم قوم را بنزدیک اکرام
خصوص نمودی و امر معروف بنهایت لین ادا کردی و زائران خود را از نصیحت خالی نگذاشتی شيخ عیسی بن عمر

گفته ما خرجت من عند القشاشي قطا الا والديا في عيني احقر من كل حقير ونفسه اذل من كل ذليل
ولو تكرر دخول عليه مرات قفي روح في شك مند

سید عبد الرحمن اور سیسی مشهور محبوب مولدش کناسرست از بلاد مغرب مصر و روم و شام را سیاحت کرد
بعده سالها بحرین مجاورت نمود و بمن رفت تا اولیاء انصار از یارت کند زیرا که میگویند الیمن بنیت فیکل و لیاء
کلینیت فی الارض البقل و او را با ایشان و قانع عجیب و صحبتهای رنگین پیش آمد و بعد از آن یکبار آمد و محل
اقامت انداخت اهل مکہ از وی مستفید شدند و خرقه پوشیدند از وی کرامات بسیار روایت کنند هر که با وی
نشسته مفارقت دوست نداشتی بجهت عذوبت گفتار و فیک خلقی او و عاقل بود و قوی الفطانه و هر که زیاده
او آمدی بقدر استعدادش بر وجه خیر دلالت میکرد از رود و تلاوت و استغفار و او را در هر امری که
دستی بر مطالعه کلام صوفیه تحریر فرمودی محبوبش از آن لقب کردند که نزدیک سماع روی قیام می نمود
چون گرم میشد پرده از چهره می افکند و انوار عجیب ظاهر میشد و اثر وی در مجلسیان در میگرفت آن
محمد بن علامه بایلی حافظ حدیث بود و در زمانه خود استاد مصر و حرمین و با خلاق مرضیه متصف در سب و حال
شب قدر را دریافت و بعضی آثار عجیبه آن شب مشاهده نمود در آن وقت دعا کرد که بار خدا یا ما را مانند حافظ ابن
حجر عسقلانی گردان این دعای وی مستجاب شد و گفته که یؤلف احداً الیفاً کانی احداً شام سبعة امثا
ان یؤلف فی شیء لم یسبق الیه یحترمه أو شیء نافض بینه أو شیء مغلق لشرحه أو طویل یختصره دون
ان یجیل من معانیه بشیء أو شیء یختلط بینه أو شیء اخطأ فیه مصنف یبینه أو شیء متفرق یجمعه کما
کان اضاعة الوقت بمصداق حدیث نبوی صلی الله علیه و آله امرأ سمع منی الحدیث از اجالات و عظمت و بزرگی
و احترام امری عجیب داده شده بود و شرفا و با شوات و وزراء همه بوی تبرک می بستند و از قول وی انحراف
نمی توانستند و بر تلاوت قرآن عظیم مواظبت داشت در فتنه از دنیا بر رفت بابل دهی ست بمصر
رحمه الله تعالی و ایا نایمده و کرمه

شیخ عیسی مغربی عالم کامل بود و جزائر و قسطنطنیه و مصر را پی سپر کرده متجسس و بکه وطن گرفت سحبی
دارد مقالید الاسانید نام است از جمهور اهل حرمین است و یکی از اوعیه حدیث و قراءت سید عمر با حسن در حق
وی گفتی من اراد ان یتظالی شخص لایشک فی ولايته فلیتظال له هذا من عمل برست و مواظبت حضور
جماعه و کثرت طواف و صیام و قیام چیزی عجیب او را روزی شده بود و متوسط بود در جمیع امور و مبالغه داشت

و نه تساهل میکرد و احزاب شافویه را لازم گرفت تا آخر عمر و آن طریق بر وی غلبه داشت و در شصت و هفت از دنیا
 محمد بن محمد بن سلیمان مغربی حافظ حدیث بود و جامع فنون علم ریاست دین و دنیا هر دو جمع کرده
 طریق تصحیح کتب حدیث و اتقان در معرفت آن بحرین وی آورده است و جمهور اهل بحرین و یکی از اوقات
 متبحرین بود شیخ تاج الدین قلعی گفته وی چنانکه علم روایت بکمال داشت صناعات عجیبه و علوم غریبه نیز
 میدانست و مصداق قوله تعالی و زادته بسطه فی العلم و الجسم افتاده بود و عقل محاش نیز بر کمال
 داشت تا آخر حل و عقد که بوی افتاد و حاسدان راه یافتند و شد آنچه شد شیخ احمد دلی ابدیهوی رحم از
 بیوفد اندان شیخ مذکور اجازت جمیع مرویات والدش حاصل کرده یعنی اخذ عی والد و اذنه و سماحا
 نیز موطا را بتامه بروی خوانده یعنی سماعه لجمیعه من الشیخ حسن العجمی و غیره من المشائخ و گفته و الحیل
 شیخ ابراهیم کردی عالم بود و عارف و شیخ حدیث و پیر طریقت سیاحتها کرده و تالیفها نموده و قشایش
 در لغات کرده و هر یکی را بدگیری خصوصیت عجیب پیدا شد زبان فارسی و کردی و ترکی و عربی همه میدانست
 و بتقد ذهن و تجرطم و زهد و تواضع و صبر و حلم مستصف بود استاذ پادشاه روم که آنرا خواجه گفتندی بزیارت
 مریه منوره آمد و با جماعه کثیر از علماء و اہل بیت عظیم بصحبت شیخ رسید و گفت من دشنام بدی آشکارا دیدم در
 قطع وقع آن سعی بلین کردم فرمود آن بدعت چه بود گفت ذکر جہر در مساجد میکردند شیخ این آیه برخواند و من
 اظلم من منع مساجد الله ان یدک فیها اسمہ و سعی فی خرابها قیافه خواجه متغیر شد و بروی بغایت
 دشوار آمد و بعض نقول فقهیہ کہ از فتاوی قاضی خان و غیره نوشته بود از حسیب بر آورده بدست شیخ داد شیخ
 گفت اگر بتقلید سخن سیگوئید من مقلد کسی ام و شما مقلد کسی حجت شما بر من لازم نیست و اگر از تحقیق سخن سیگوئید
 اینک گوئی و میدان و عنقریب در آن باب رساله نوشت و شبهات خوابه را قطع کرد و یاران شیخ از تغیر مزاج
 خواجه کہ در دولت شما نید پایہ بلند داشت ملاحظہ کردند و گفتند چندین مبالغہ در در مناسب نیست شیخ گفت
 از حق نموان گذشت هر چه شود گو شود آخر الامر خواجه و اصحاب وی سخنی نتوانستند و مہوت مانند و کلمہ حق
 یعلو و لا یعلی بظہور پیوست گویم ذکر جہر ذکر ستر و ثوابت است در ہر جا همان باید کرد کہ انجا آمدہ و بیان
 طریق حاصل نشود و جمیع میان روایات و قصر عمل بر مہورد و امد اعلم

شیخ یحیی شادی بحرین آمدہ بود با شیخ ابراهیم ملاقات کرد بعدہ بروم رفت و زیر روم کہ مستحق شیخ بود
 ویرا گفت کیف و جدت شیخ ابراہیم وی گفت و جدتہ ہجسم از بیستم آمد و اورا از ان مجلس باہانت

بر کر و بجی را با شیخ حقه قوی افتاد خواست که بقصد اید ابحرین آید این قصه را بسمع شیخ رسانید ز فرمود بجمع
 حابس الغیل آخر چنانکه که در راه بگذشت و با بجمه سیرت شیخ آن بود که از زی صوفیه و متقدم و زکار و چو بکبر عامه
 قطویل الکام و لباس خویش و کاوک بزار بود ثیاب متوسطه و عامه متقارب و کوفیه لاطیه چنانکه عامه اهل حجاز عادت
 دارند می پوشید و هرگز اهل حشمت بقدر در مجلس و تقدم در کلام و امثال آن نمیکرد و افاده می اصحاب خود
 بر حیث مناظره و مباحثه می بود میگفت اما هوکن اوکن الی یمن کن اوکن اوکن و چون در مسئله با وی ادنی
 مراجعت کردند می متوقف میشد تا آنکه بطریق انصاف و تحقیق رفع آن اشکال نماید عبدالعزیز عیسی گفته کان مجلس
 روضة من یاض الحنة و نزد تقریر مسائل حکمت البته حقائق صوفیه و ضمن آن ذکر کردی و کلام صوفیه را بر تحقیق
 حکماء ترجیح بیان نمودی و گفتی هؤلاء الغلاسفة قاروا حشودا علی الحق و لم یهتدوا الیه یکی از خطباء در تالیفات
 و فاش گفتند والله اننا بغیر ذلک یا ابراهیم المحض و نزلت

شیخ حسن عجمی یک شیخ حدیث و جامع فنون و فائق در فصاحت و حفظ و وجودت فهم بود و دست استاد
 از شیخ عیسی مغربی است اگر چه مشایخ بسیار را مثل قشاشی و بابلی و زین العابدین دریافت و خفی بود اما در سفر جمع
 میکرد و در میان طهر و مصر و میان مغرب و عشا و در حالت اقتدا فاتحه میخواند و وصیت میکرد که نسا و خود را تنگ
 گیرید بلکه بعضی از رخصت خفیه ایشان را فرماید تا نماز خواند کرد در انسان العین گفته غرض آنست که با وجود این همه
 علم التزام مذہب چنین در جمیع امور لازم نمیدانست و تلفیق جائز میداشت بی ملاحظه آنکه تحقیق محتفیه نزد یک
 فریقین متحقق شود یا نه انتی گویم پیش ازین صد سیزدهم اکثر اهل علم از عرب و عجم هم برین شیوه مرضیه گذشته
 و بوده اند و اینچنین تعلیم و تقلید که امروز نمایان شده در ایشان دیده و شنیده نشده الا من لا یعتد بشیخ
 ابوطاهر مدنی گفته لم یکن سیدی حسن العجمی جمیل و کانت فی عینیه همة و کان مع ذلک اذا قرأ
 الحدیث رُبَّی حلی وجهه الا فوار و صبار کا جمل من دُعی فی الدنیا و ذلک سر قلبه صلوات الله علیه امرأ
 سمع الحدیث اسانید خود در رساله ضبط کرده از آنجا قوت تجریدی معلوم توان کرد وی گفته بقول الناس فی الدنیا
 العالم نصف العالم و صدق فان العالم له نصفان عادل و لیس لواحد منهما معنی نکاهم قالوا و لعل العالم
 لا معنی له هر سال باه و جب بزیارت مدینه مشرقه می آمد و در مسجد نبوی کتابی از کتب سته بطریق سر و ختم میکرد
 قاری وی شیخ ابوطاهر می بود و اهل مدینه از وی روایت میکردند و اگر دیگری قرارت میکرد و خوش
 نمی شد در حرمه الله قائل

شیخ احمد نخجی جامع بود میان علم ظاهر و باطن و محبت بسیاری از مشایخ طریقه و علماء شریعه دریافته و خرقه از محبوب و محمد روحی و عبد الله سقا و میر کلان بلخی پوشیده و حدیث از بابائی و شیخ عیسی مغربی و طبقه ایشان روایت کرده و تسلسل در سماع بخاری و موطا حاصل نموده و از اول نشو و نما بصلاح و محبت علم و التزام محبت علماء و اعتقاد مشایخ و تثبیت بر اعمال و اشتغال ایشان متصف بود و مشهور است ببرکت و استجابت دعوات غرض که یکی از اعیان که مغطیه بود رحمه الله فی الاجازت طریقه خلوتیه بود از شیخ عیسی بن کمان خلوتی وسیل دیش بطریقه نقشبندیه بود و بعدینه منوره رفت بعد از نماز جمعه آنحضرت صلعم را بخواب دید که میفرماید هدیه سیئه الشیخ تاج اجلس علیه گفت دانستم که اشارت با طریقه نقشبندیست و اجازت است در آن

آنرا که بنام بصری عالم مکه بود و احیاء بسیاری از کتب حدیث کرد از آن جمله سند امام احمد است نزدیکی بود که وجوه ارض نسخه کامله از آن یافت نشود وی از مصر و عراق و شام از خزان قدیم اجزاء و اطراف آن جمع نمود و از آن همه یک نسخه نوشت و آنرا صحیح کرد و اصل ساخت و بهمین تصحیح کتب سته از اصول پرداخت بر بخاری شرحی دارد مسمی بضیاء الساری که بسبب ضعف پیری اتمام آن نتوانست همه عمر بر دایت کتب حدیث سر دای و بحثا گذرانید و باجماع بحقیقت حافظ درین زمانه متاخروی بود و بهمین وقت خالی بودی از درس تلامذات یا نماز یا سخن ضروری و دوبار بخاری را در جوف کعبه مخفی نمود و در مسجد احمد را نزد سربارک نبوی در مسجد شریف در پنجاه و شش روز بخواند عمری طول یافت و آنهمه در مضیبات الکی گذشت و تا آخر عمر بوفور عقل و حفظ و محبت حواس متصف بود الا سماعه که فی الجمله فتور یافته بود در آخر عمر شیخ عبد الله مغربی کتب سته را بروی گذرانید و اکثر اهل مکه سماع آن بروی کردند در سنه ۳۲۷ از دنیا رفت

شیخ ابو طاهر مدنی فرزند سعادتمند ابراهیم کردی است و شیخ الحدیث شاه ولی الله محدث دهلوی خرقه از پدر پوشید و پدر برای او اجازت از بزرگان بسیار گرفت کتب عربیه از مسجید مغربی که شیبیه مدینه آن خود بود حاصل کرد و قهقه شافعی از علی طولونی مصری و معتول از مخم باشی که از مشاهیر شیخان روم بود و علم حدیث از والد خود برگرفت بعد از حسن عجمی و احمد غنلی و شیخ عبد الله بصری و بروی سند احمد در اقل از دو ماه شنید و از وار دین جرین بسیار اخذ کرد کتب ملا عبد الحکیم سیالکوٹی را از شیخ عبد الله بصری روایت کرد و بهمین واسطه کتب شیخ عبد الحق دهلوی را از سیالکوٹی سند گرفت و باجماع متصف بود و بعضا ت سلف صالح و اجتهد در طاعت و اشتغال در علم نزد آنکه در ادنی مراجعت تا مل وافی نکردی و قهقه کتب نمود و

جواب ندادی و رقیق القلب بود چون احادیث دقاق خواندی چشم پر آب کردی و در لباس و جزآن هیچ
تکلف نداشت در انسان العین نوشته در اثناء قرائت صحیح بخاری سخن در اختلاف روایات حدیث و عقائد
گفت اینها از آنست که حقیقت آنحضرت صلم در نهایت جمعیت است و از فرط جمعیت اضداد را جمع میتوان کرد
او کما قال و این نکته عمق دارد تدبر کن روزی سخن در احوال صوفیه افتاد که بعضی ایشان با بعضی نقاری داشتند
و این نقار در تابان نفوذ میکند گفت من از انکار صوفیه بغایت می ترسم و هر چند بعضی اسلاف من با بعضی
نقاری داشته باشند من هیچگونه با آن بعضی گران خاطر نمی باشم انگاه گفتند که شیخ علی الدین بن عربی درین باب
وصیتی عجیب فرموده است و باب الوصیة را از فتوحات که مخطو صنف بود بر آوردند و آن بحث خواندند
حاصلش آنست که شیخ گفته شخصی عداوت داشتیم بهمت آنکه طعن میکرد در شیخ ابو مدین مغربی و گفت علی
بصیرة مننه روزی آنحضرت صلم را بخواب دیدم گویا می فرمایند لمر البیضة فلا ناگفتم لانه یبغض ابامدین
و انا علی بصیرة مننه فرمود الیس یحب الله و رسوله گفتم نعم فرمود فامر البیضة لبغضه ابامدین ثم
نحبه لوجه الله و رسوله شیخ گوید فثبت الی الله من تلك البیضة و دخلت علیه فی دارة و اعتذرت
الیه و قصصت القصة و اهدیت له فی باعالی و استرضیته و سالت ما کان سبب وقوعك فی
ابی مدین فذكر سببا لا یصلح للوقیعة نفهمته حقیقة الحال فتساب الی الله و رجع حاکمان یقولون و ستر
بركة رسول الله صلم فی الجميع و لله الحمد شیخ احمد ولی الله محدث دهلوی فرموده روزی که این فقیر از برای
وداع نزد یک شیخ ابو طاهر رفت این بیت بر خواند

نسبت کل طریق گفت اعرفه
الاحقر یقاین مدینی لربحکم

بمجرد شنیدن آن بکار شیخ غالب آمد و بغایت متاثر شد توفی شیخانی رمضان ۱۰۸۰ هجریة رحمه الله تعالی
شیخ تاج الدین قلعه خف مفتی که کمره پیر قاضی عبدالحسن بصورت بسیاری از مشایخ حدیث رسیده و از ایشان
اخذ علم نموده و از هر یکی اجازت یافته شاگرد عبد الله بن سالم بصری است در علم حدیث وی گفت در مجلس درس
شیخ محمد بن سلیمان مغربی و وقت ختم سنن نسائی حاضر شدم بعد از ختم جمیع حضار مجلس خود را اجازت دادند
من نیز مشمول آن اجازت شده ام و صحیحین بر عجمی خوانده و اجازت جمیع را صلح له روایت از وی حاصل کرده شام
ولی الله دهلوی گفته در مجلس درس وی در آن ایام که مذکور بخاری میکردند و سه روز متصل حاضر شدم و اطراف
کتابسته و طرفی از موطا و سند دارمی و جز آن از وی شنیدم و اجازت سایر آن کتب جمیع اهل مجلس فقیر نیز

داخل آنجا همه بود و حدیثی با حدیث السلسل بالا و لیه عن الشیخ ابراهیم الکردی و هو اول حدیث سمعته من بعد محمد ص
من زیارة النبی صلی الله علیه و آله

شیخ احمد بن ادریس از مشاهیر علمای دست ابو طاهر مدنی و غیره شاگرد او میگرداند و میگرداند و میگرداند و میگرداند
شریف سید نبوی سوره تبت خواند چون نزدیک سید آمد بروی بسیار تعجب کرد و گفت لا اراک تقرب بین
یدی رسول الله صلی الله علیه و آله ذکر فیها همه بما ذکر فان الله یحاطب سوله بما یشاء و لیس ذلک حلا
شاه ولی الدردلوی گفته امثال این چیزها اگر چه ناشی از محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله است اما از باب تمقن فی الدین اند
میزان درین چیزها عادت صحابه و تابعین است چرا گویند که درین سوره منقبه عظیمه و فضل کبیرت حضرت پیغمبر
را صلعم زیرا که درینجا خدا تعالی لعنت کرده است اعدای الاعدای آنجناب بسبب سوز ادب وی در آنجناب
آتش گویم اینچنین محبت از وادی غلو در دین است که اذان نمی آمده و هیچ سودی بران مترتب نیست خدا رحمت کند
بر کسیکه حدیث لا نظرونی کما اطهرت النصارى عیسی بن مریم را نصیب العین دارد و بر اشهادان
محمد عبده و در سوله اقتصار میکنند

شیخ احمد ولی الدردلوی فرزند ارجمند شیخ عبدالرحیم دست در شب فاروقی در سلسله مجددی نقشبندی
و در حسب علامه یگانه روزگار و در علم حدیث و فقه و معقول سندا الوقت و در طریقت شیخ شیوخ هندست
خود ترجمه خویش نوشته و بحر لطیف فی ترجمه العبد الضعیف موسوسش کرده و خلیفه ایشان شاه محمد عاشق
بن عبید الدار هوی پهلوتی القول الجلی فی ترجمه الولی نوشته سخن در مناقب و فضائل او دراز کردن بی سست
زیرا که میش از آن است که شاعر او در قلم آید و علوم ظاهر و باطن او را احاطه می توان کرد گوی در سرزمین هند
نظیر او در وفور عقل و علم و سلوک کسی بر نخاسته مجتهد عصر و مجدد دین بود با اتفاق علما و مشایخ آن عهد الیقائن بسیار
و همه در باب خود بی مثل و مثال اگر نزدیکی هیچ نباشد بگوئی موافقات وی در دین و دنیا از برای علم ظاهر و باطن
کفایت است وی در ترجمه خود گفته بعد ملاحظه کتب مذاهب اربعه و اصول فقه ایشان و احادیثی که تمسک
ایشان است قرار داد و خاطر مدد نور غیبی روش فقهای محدثین افتاد بعد از آن شوق زیارت حرمین شریفین
در سر پیدا شد و پنج مشرف گردید و یکسال بمجاورت مکه معظمه زیارت مدینه منوره و روایت حدیث از شیخ
ابو طاهر مدنی قدس سره و غیره از مشایخ حرمین موفق گشت و در آن میان بروضه منوره حضرت خیر البشر
متوجه شد و فیضا یافت و با متوطنان حرمین شریفین از علما و مشایخ صحبت های رنگین اتفاق افتاد و خرقه

جامعه شیخ بلوطا هر که حاوی مجمع خرق صوفیه توان گفت پوشیده و بوطن در کشف صحت سلامت گشت است
 عظمی برین ضعیف آنست که او را خلعت فاتحیه دادند و فتح دوره باز پسین بر دست وی کردند و ارشاد
 فرمودند که مرضی در فقه چیست آنرا جمع کرده فقه حدیث از سر بنیاد کرد و اسرار حدیث و مصباح احکام ثم غنیات
 و سائر آنچه حضرت پیغام جلال از خدای آورده است و تعلیم فرموده بیان نموده و آن فنی است که پیش ازین
 فقیر مضبوط تر از سخن کسی آنرا ادا نکرده است با وجود جلالت آن فن اگر کسی را درین حرف شبه باشد گو کتاب
 قواعد کبری بین که شیخ عزالدین انجا چه جهد یا کرده بعشر عشر این فن فائز نشده و طریق سلوک که این زمان
 مرضی حق است و درین دوره فائز میشود ویرالهام فرمودند آنرا در دور ساله ضبط کرده یکی لمحات و
 الطاف القدس و عقائد قدس اهل سنت بدلائل و حجج اثبات کرده و آنرا از خسر و خاشاک معقولیان پاک
 و بوجهی مقرر نموده که محل بحث نماند و علم کمالات اربع یعنی ابداع و خلق و تدبیر و تدلی را با این مجر من و طوطا
 استعدادات نفوس انسانی را بجنبهها و کمال و مآل هر کسی افاضه فرمودند و این هر دو علم جلیل آنکه پیش ازین
 فقیر کسی گردان گشته و حکمت علمی که صلاح این دوره در آن است بوسعتی تمام افاده نمودند و توفیق تشدید آن
 بکتاب دست و آثار صحابه دادند و بر تیسر آنچه علم دین است منقول از حضرت پیغامبر صلعم و آنچه در دخول است
 و محرف و آنچه سنت است و آنچه هر فرق بدعت کرده است افاده ساختند

لسانالما استوفیت واجبه هذه

دلوان لی فی کل صنبه شعری

استی بلفظ الشریف وفات او در ساله بود رحم کتاب حجة الله البالغة و ادالة الخفا و ترجمه فارسی قرآن حجت
 نیره است بر کمال علم او و وی از شیای ماست و کفی بن الذلی فخر و قناء و اولاد اجداد او شاه عبدالعزیز
 مولف تفسیر عزیزی و تحفه اثنا عشریه و شاه رفیع الدین مولف رساله تکمیل و رمع الباطل و شاه عبدالقادر
 مولف موضع القرآن و حنفید و محمد اسمعیل بن شیخ عبدالغنی جامع صراط مستقیم و رساله امامت و تنویر بین و در اولاد شرک
 و تقویة الایمان و فرزندان دختر شاه عبدالعزیز محمد اسحق مولف مایه مسائل و اربعین و محمد یعقوب مهاجر
 مکه مغطیه جمهم الله تعالی هر یکی از ایشان در عهد خود آیتی در علم و عمل و تقوی و ریاضت بودند و در اجماع العلوم و
 یافه جنی و دیگر رسائل بعض تراجم ایشان مضبوط است این مختصر ذکر آنهمه بر نمی تابد

سید احمد بر بلوی قدس سره وی از اولاد شاه علم الله ساکن رای بریلی بود و در وائل حال طلب علم
 وارد دہلی شد و در مسجد اکبر آبادی زانوی ادب بخدمت شاه عبدالقادر بن سید الوقت شاه ولی الدین

تکر و دینیری از علم صرف و نحو قراست کرد و لکن چون شوق علم باطن و فکر تخصیصش بروی غلبه داشت بخدمت
 شاه عبدالعزیز دهلوی حاضر شد و دست بیعت بدست شریفیت ایشان داد و کمالات باطن کف تاب نمود
 سلسله مشایخ ایشان در کتاب اقتباه فی سلاسل اولیا، اندر مذکورست بعد چندی در لشکر ذاب امیرخان
 والی لئونک بسر برد و آخر ترک روزگار گرفته راه حجاز و ریاضت و سلوک پیود و بار دیگر به بلخ رسید
 مولوی اسمعیل و مولوی عبدالحی و دیگر اکابر و اعیان انجا از اهل علم و فضل مرید او شدند و در کتاب وی
 از راه دارالاماره کلکته سفر حجاز سمینت طرا ترک و ند جمعیت هفصد مردم بود چون اتفاق مراجعت از حرمین
 شریفین شد هوای جهاد در سر ایشان افتاد و در هند این معرکه بحسب قواعد شرعیه راست نمی آمد ناچار اول
 مردم را به عفو و ضلایح بر ترک امور شرک و بدعیه آوردند و جهانی بزرگ باند ز ایشان حق بین و حق گزین گردید
 در این احوال و اعمال شرک و بیع ازین دیار یافتند تا نایا عامه اهل اسلام را تحریق نمودند بر جهاد و فضیلت
 شهادت بزرگان و بیان و تحریر بنان آنچنان در دل های ایشان راسخ کردند که جوق جوق مردم ترک خانمان گفته
 همراه ایشان بر مفارقت اوطان و اخوان رضا دادند و میکه جمعیت بهم رسید ازین دیار به هجرت نموده بخود
 افغانستان پیوستند و قتال و جدال را در دیار هند که زیر حکومت دولت انگلشیه بود جهاد نمایند و چند
 در انجا هنگامه حرب و ضرب بر پا ماند و شورشی در خراسان افتاد تا آنکه در ۱۲۸۰ در جنگ قوم بکمه سید احمد
 با محمد اسمعیل شربت شهادت چشیدند و مولوی عبدالحی مرحوم پیش ازین معرکه در راه کابل ببارقه تشبیه لریزه
 فوت شدند و از آن هنگامه بجای خاموش گشت و آن اقتدای شکست و آن ساقی نمانده و اگر چه بعض
 خلفای ایشان مثل مولوی ولایت علی و غایت علی عظیم آبادی درین باب کوششها داشتند اما کار بجای نیامد
 و ادرت محرم بطور بعد از دو سال از معرکه مذکور اتفاق افتاده و وفات شاه عبدالعزیز شیخ سید احمد در
 ۱۲۳۹ بوده و وفات پدر شاه عبدالعزیز یعنی شاه ولی الله محدث دهلوی در ۱۲۳۸ گشته و وفات پدر محمد
 بطور در ۱۲۵۳ بوده و ولادت شان در ۱۲۸۰ و باین حساب عمر ایشان چهل و سه سال میشود این بنده نزد وفات
 ایشان بیخ ساله بودم و با بکمه سید احمد مرحوم در علم ظاهر دستگاه تمام نداشتی هر چند بعض کتب را مثل صمدیه
 و غیره خوانده بودم و در علم باطن بدرجه کمال و تکمیل رسیده و در هدایت خلق و انابت بسوی خدا آیتی از آیات
 الهی ظاهر شده جهانی بزرگ و عالمی بی شمار بوجه قلبی و قلبی او بر تیر ولایت فائز شده و وعظ خلفا و وحی
 سرزمین هند را از خشن و خاشاک شرک و بدع پاک ساخته و بر شاهراه اتباع کتاب و سنت آورده که

هنوز برکات آن فصلی جاری و ساری است مقامات حضرت سید و سلوک ظاهر و باطن عالی تر از آن است
که بمقامات و حالات فلان و بهمان ماند اگر خواهی که نمونه از آن ببینی یا و کتاب صراط مستقیم و رد الاشراک
در سوره امانت و تقویة الایمان را ملاحظه کن و دریاب که این همه بیان هر چند در ظاهر از زبان خلفاء و مریدان
است اما در حقیقت از جنان او فائز گشته است

خوشر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

شدید و تقریب صوری و معنوی علماء و محدثین بتبعین این سرزمین را منع و معدن همین فیوض خاطر اوست
و معذک چون شوق غرور در دل داشت و در تدبیر آن مشغول بود این بیت بر زبان او بسیار گذشتی است
گر تار قدم یار گرامی نکنم گوهر جان بچه کار و گر ماز آید

تا آنکه در همین غوغا جان در راه جان آفرین سپرد و تحکیمات و غیوبت او در کوه سار افغانستان موضوع
مفتری است هرگز با نقل و عقل موافقت ندارد علامه عبداللہ خان علوی را که شاگرد شہید مرحوم محمد اسماعیل خلیفہ
سید احمد بود قصیدہ ایست در مدح سید مطلع اش این است

صاحب دلان که دل ز ولایت تو یافتند دل آفریدہ ہر شنائی تو یافتند

مومن خان دہلوی نیز ابیات مع دارد حاصل کلام آنکہ درین قرب زمان اینچنین صاحب کمالی در قطری
از اقطار جهان نشان نداده اند و چندان فیوض کہ ازین جامعہ منصور و بخلق رسید عشر عشر آن از دیگر مشایخ
و علماء این ارض معلوم نیست لکن از آنجا کہ باطل را با حق عداوت ست گور پرستان و پیر پرستان ہند بجز
دیدن جہاد از وی در حدود افغانستان طریقہ اورا برداشتن محمد بن عبدالوہاب نجدی بستند و گفتند انچه گفتند
و نوشتند انچه نوشتند و کردند انچه کردند حاشا و کلا کہ اورا هیچ علاقہ ظاہر و باطن با مشارالہیہ باشد جہاد نہ ایجاد
شیخ نجد بود بلکہ این سلسلہ در جملہ کتب اسلام از کتاب سنت و فقہ و جز آن مرقوم است اما تا شروط و قیود آن موجود
نگردد روا نیست و لہذا سید احمد در ہند جہاد نکرد و بادولت برطانیہ طرف نشد ہجرت نمود و بیرون از زمین مولد
سیدان صفت باسکمان و افغانان آراست آیین تفرقہ یار داشتنی است تا فتن و عن کہ از عوام ہند و مانند
ایشان سر بریزند آنرا جہاد شمری و از شرکت در آن و اعانت آن کسان محترم زبانی و با بدالتوفیق و ہوشیاران
شیخ احمد بن عبد الاحد بن زین العابدین سہرزدی معروف بہجد و الفت ثانی عالم عارف و کامل مکمل بود و طبقہ
نقشبندیہ را امام جمہدست و برای صوفیہ در مساک سلوک مجدد خلیفہ خواجہ باقی با دست سلسلہ او از ہند

تا ما و را از انهر و شام و روم و اقصی مغرب رسیده مکتوباتش که در سه مجلد است دلیل واضح اند بر علو علم و
کمال تجرد و معرفت و مبلغ غایت مقامات در ترجمه شریفه او سالها ساخته اند این موضع مختصر ذکر
آن همه کمالات را نمی تواند گنجید از افادات اوست فرق میان وحدت وجود و وحدت شهود و باین تفرقه
طریق اتحاد را بسیار از قسطنین بنی صوفیه مسدود کرد و در حقیقت بود بر اتباع سنت و ترک بدعت مکتوبی
در رد احتفال مولد شریف نوشته و داد حق پرستی داده جزاه اند خیرا وجود امثال شاه ولی الله میرزا سطر
جانجان در اصحاب طریقه او کفایت است از برای دریافت قدر و منزلت وی رضی الله عنه شیخ عبدالحق دهلوی
در بایت حال بر قال و حال او انکار بود اما آخر الامر رجوع کرد از ان و اعتراف نمود بفضل او در ظاهر و باطن
و الله محمد جهانگیر باد شاه او را بر عدم سجده تقطیعی تا سه سال در قلعه گوالیار محبوس داشت وی در حق قرآن کریم را
از سر گرفت و در سنه ۳۳۷ در عمر شصت و سه سالگی از دنیا رفت و با جلد وی امام اهل سنت بود در عهد خود
شیخ عبید الله بن فوج بن آدم اله آبادی حنفی نقشبندی در جواهر اللغات در باب الباریع الذات و تحت معنی
لفظ بدعت میفرماید گفته اند که بدعت بر دو نوع است حسنه و سیئه حسن آن عمل نیک است که بعد از آنکه رسول
صلی الله علیه و آله را شنیدین پیدا شده باشد و رفع سنت نماید و سیئه آنکه رافع سنت باشد درین باب حضرت شیخ
احمد کابلی قدس الله سره میگوید که این فقیر در هیچ بدعتی ازین بدعتها حسن و نورانیت مشاهده نمی کند و جز ظلمت و
کدورت احساس نمی نماید اگر فرضا عمل مبتدع را امر و زبور اوسطه صنعت بصارت بطرادت و نصارت بینند فردا که
حدید البصر گردند و اندک جز خسارت و زیانست نتیجه نداشت

بوقت صبح شود همچو روز معلومت که با که باخته و عشق در شیب و یخورد

الی قوله هرگاه که هر محدث بدعت باشد و هر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود و ایضا انچه از احادیث
مفهوم میگردد آنست که هر بدعت رافع سنت است تخصیص بعضی ندارد و ما احداث قوم بدعت الا رفع
مثلا من السنة فتمسك بسنة خیر من احداث بدعت و حسان گفته ما ابتدع قوم بدعت فیدین بها
الا نزع الله من سنتهم مثلها ثم لا یعبید الیهم الی فی القیامة انتی کلامه مختصا و درین کلام ذکر بدعت
بودن عمامه در کفن و نیت نماز بلفظ کردن ذکر نموده و گفته که این بدعات رجسند گفته اند لا تا کیراف سنه کلمه
فرض است بعده گفته و الاجتهاد لیس من البدعة فی شی فانه مظهر المعنی النصوح لا مشبهت امرنا شد
فاعتدوا یا اولی الابصار چه نسبتی است که میان و مخلصان بکلی حمت خود مستوعب احیای سنتی از سنن مصطفویه

علی صاحبها الصلوة و التقیه باشد و بقلب خود خوانان رفع برحق از بیع منکره نامرضیه شوند سنت و محبت
 ضد یکدیگر اند و وجود یکی مستلزم نفی دیگر است و اختیار یکی مستلزم انات دیگری بود و بدعت احمد گویند یا
 مستلزم رفع سنت است جمیع سنن مرضی حق اند جل سلطان و اضداد آنها مرضیات شیطان آمریزان سخن
 بواسطه شیوع بدعت بر اکثران گران است اما فردا معلوم خواهند کرد که ما بر هدایتیم یا ایشان مستقول است که حضرت
 مهدی در زمان سلطنت خود چون ترجیح دین نماید و احیای سنت فرماید عالم بدینکه عادت بعمل بدعت گرفته بود و آنرا
 حسن پنداشته ملحق بدین ساخته باشد از تعجب گوید که این مرد رفع دین ناموده و امانت ملت ماکرده حضرت مهدی علیه
 امر بکشتن آن عالم فرماید و حسن او را سید انکار دزد که فضل الله و تیه من بشاء و الله ذوالفضل العظیم
 دیگر آنکه محدثات را امور سخنه میدانند و آن بدعتها رحمتا می شمارند و تکمیل دین و ملت و تمیم آن نعمت از آن
 حسنات می جویند و در اتیان آن امور ترغیبات مینمایند هدا هم الله سواء الصراط مگر نمیدانند که دین پیش ازین
 محدثات کامل شده بود و نعمت تمام گشته و رضای حق تعالی بحصول پیوسته که قال سبحانه و تعالی الیوم اکملت
 لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا پس کمال ازین محدثات بدعتن فی حقیقت
 انکار نمودن است انتی و بالجمله مکاتیب عالی جناب حضرت مجدد قدس سره بالا مال است در رد بدعت و انکار
 تقسیم آن بسوی حسن و سیه و طریقه علییه وی رحم منی است بر اتبع کتاب و سنت در ظاهر و باطن و نیز یزید حقیری
 که مخالف این هر دو اصل محکم باشد و این مکتوبات اصول عظیمه است از برای وصول بمنازل معرفت و قبول طالب
 صادق و سالک راغب را در هیچ وقتی از اوقات از مطالعه آن بی نیازی حاصل نیست
 شیخ محمد الحق دهلوی فقیه حنفی و علامه دین ضعیفی است امامی است شهرت و ترجمه او بر مشکوة و جز آن از مؤلفات
 نافه منته معرفت طریقه قادریه داشت خرقة از شیخ عبداله باب متقی و شیخ موسی قادری گرفت و تصنیف نمود کتاب
 ظاهر و باطن و شگاهش در فقه بیشتر از مهارت در علوم سنت سنیه است و لهذا جانب اری اهل رای جانب او گرفته
 معذرا با حمایت سنت صحیح نیز نموده طالب علم را باید که در تصانیف وی خط ماصفا و دع ماکن پیش نظر دارد
 و زلات تقلید او را بر حامل نیک فرد و آرد و از سوزن در حق چنین بزرگواران خود در گرداند که ان الحسنات
 یلیهن السینات بنده عاجز در دلی بر تربت شریف او رسیده نمیتواند گفتن که که ام رفع و رجحان بر کاش
 مشاهده نموده رحمة الله تعالی رحمة واسعة وی در ترجمه مشکوة زیر حدیث ما اصلاحی قم بدعت است که از دفع مثله
 من السنة فتمسک لبسنة خیر من احداث بدعت نوشته چون احداث بدعت رافع سنت باشد پس قیاس

اقامت سنت قانع بدعت خواهد بود بعده گفته پس چنگ در زدن بسنت اگر چه اندک باشد بهتر است از نو بدعت
کردن بدعت اگر چه نه بود زیرا که اتباع سنت پیدا می شود و نور و بگرفاری بدعت درمی آید طاعت مثلاً رعایت
آداب مثلاً و استنجاء و نجسست بهتر است از بنای رباط و مدرسه چه ملاک بر رعایت آداب است ترقی کند مقام
قرب و برکات و منزل کند از ان و این هودی میگردد و برکات فضل از ان تا بر تیر تقاضا و تعلق قلب که آنرا این طبع
و ختم گویند میرسد لغو باشد من فلک انتهى دواة احمد بن حنبل و خضیف بن الحارث النکالی مرفوعاً و حق اینست
که شیخ عبدالحق رحمہ اللہ تعالی در ترجمہ عربی بفارسی می گوید از افراد این است مثل او درین کار و بار خصوصاً
درین روزگار احدی معلوم نیست و الله یختص برحمته من یشاء و رفته متولد شد و رفته وفات یافت
سیر از اسطغریر جانجان شیخ جمعی از علماء و درویشان و اصحاب دل است در الله متولد شد عالمگیر بادشاه پادشاه
از ارجان را گفت که چون پسران پدر میباشند نامش جانجان مقرر کردیم شاه محمد نعیم الله در ممالک کشانی
در رفته و شاه غلام علی هم در حالات و مقاماتش مجموعه فراهم آورده و قاضی شاد الله پانی قبی تنسیف خود را که مثل
بسیاری از احوال اوست مظهری نام کرده اگر چه در ظاهر علوی نسب حقیقی مذہب بود اما در اتباع قدم از شیخ داشت
و تقلید و بدعات صوفیه را کان کم یکم پنداشت و طریقه شاه ولی الله دهلوی را بحجت کمال متابعت سنت
بسیار می ستود و می گفته هر مرتضی که طالب صحت کامل بود یعنی نسبت محمدی جوید باید که اتباع سنت نبوی را بهتر
از جمیع ریاضات و مجاہدات شناسد و برکاتی که بران مترتب گردد افضل از همه فیوضات داند و گفته پیران
آن غرض گیرند که دلالت بشریعت نمایند آنکه میدان هر چه دانند کنند و هر چه خواهند خورند و پیران پس اینها گزند
و از عذاب بکار بردارند که این تمنای محض است انجایی اذن کسی شفاعت نتواند کرد و جای دیگر گفته پیرانست که در
متابعت کتاب سنت و آثار سلف صاحبین ترغیب فرماید و وصول مطلوب ابی متابعت محال دانند و متوجه
حقایق بقضای آرای غرقه ناجیه اهل سنت و جماعت نصیحت نماید و گفته الطریق کلله الدب هیچ بی ادب
بخدا نرسد و دست در نماز برابر سینه می بست و فاتحه خلف امام بخواند و فرغ سبابة میکند و سفر السعاده بسیار
می پسندید و میوہ حب آن کار میکرد و سلمه و حدت وجود و وحدت شہود را از مسائل عقائد ضروریہ یعنی انجاست
و میفرمود که در جمیع احوال عمل سنت را باید گردید و از بدعت مما اکمل احتراز باید نمود و ہم می گفته هر حدیثی صحیح
که از نظر گذرد و مما اکمل بر مواظبت عمل آن بکوش ورنه هر قدر که توانی بران عمل کن اگر چه در تمام عمر یکبار باشد
تا از نور آن محروم نمائی و گفته بر سیات عرفی از غرض و غیره مقید نباید شد که در انتخاب آن شفاعت بسیار

و یکی را از خلفا خرقة دارد و گفت این خرقة که ترا میدهم کمتر از لته زنمان حائض نمیدانم مگر آنکه عادت مشایخ بهجت
بر آن جاریست که وقت ریختن و اجازت خرقة عنایت میفرمایند و فرمودند که کار طریقۀ اکابر استقامتست
که فوق کرامتست ۵

بر اهل استقامت فیض نازل میشود مظهر
نمیدانی تجلی گرد که و طور میگرد
کشف را درین راه باریست و کرامت را اعتبار نه وجد و سماع قدر و مقداری نیارد و عرس چراغان منزلت
ندارد و خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و میریدی این برگزیدگان بهجت و رسوم نه در جنب
جمعیت باطن اذواق و مواجید متعارفه را اعتباری نه و در پیش اتباع کتاب سنت آثار و احوال عرفی را قدری
و مقداری نه و از اخلاق شریفه آن بود که طعام باز از میخوردند و جامه دیگر نمیداشتند و در خانه عاریت یا کرایه
از نگانی نمینمودند و میگفتند که از برای گذاشتن خانه خویش و بیگانه را بر بست طعام خانه اغنیاء نمینورددند و نذر
و نیاز ایشان نمی پذیرفتند نظام المساک صفت جاه سی هزار روپیه نیاز آورد و سماجتها کرد قبول نکردند ۵

بی نیازی حتی دارد که میان واقف اند
ما هم از دست رد خود چیز باخشیده ایم
و میگفتند فقیر شقی و سعید را از جبین مردم می شناسم بوی که کسیر را که یکی نذر آورد باز پس انداد و میفرمودند که بعد
که دنیا داران این وقت با فقرا سر نمی دارند و در نه ایشان را نه حال میماند و نه فراغ وقت و ملقب بودند ملقب
سنی تراش و می گفتند که احمد مد فقیر از سلی غیر سلیج تا سب و سماع سماع را تارک است و علی که بطوریکه سنت نهاد میشد
آخر اغنیاء می شدند و در باره طریق نقشبندی میفرمودند که من این طریق را منطبق بر کتاب سنت یافته ام و احمد
که تا این زمان طریقۀ عالیه چنانکه باید از جمیع طرق بدعت محفوظ است ۵

قد رگل و مل باده پرستان دانند
فی خود نشان و نگارستان اند
از نقش توان بسوی بی نقش شدن
این نقش غریب نقشبندان دانند
وی گفته عجب است که مردم از مرگ می ترسند حال آنکه در حدیث صحیح است که روح را بعد از انقطاع از قالب شرف
اللقاء از خدا میسر میشود فقیر را بسیار آرزوی این امر است از برای حصول ملاقات با ارواح طیبات بهفتم محرم
در شب الاشیخ طنجیه بر سینه مبارک زد روز سوم وقت شام شب بهم روز عاشورا جان فدای جان بخش کردند
عاش حمید امات شهید تاریخ وفات است در وصیت نامه نوشته اند که مخلصان مرا همین وصیت مجامع
کافی است که تا دم آخر در اتباع سنت کوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی و متبوع واجب الاتباع غیر از رسول

خدا صلعم ندانند و از رسوم درویشان متعارف و اختلاط با دنیا داران در اجتناب و احتراز باشند و بتسل
علوم دینی خود را معذور ندارند اللهم و فقهم حوائج قاضی ثناء الله فرمود در مقراری خبر شهادت حضرت ایشان
این آیه از غیب بر دل نیت اولئك مع الذين انعم الله چون حساب کرد تا پنج بود دیوان انتخاب میسر
مطبوع و لماست بسی معارف را در اینجا کسوت عبارت پوشانیده و طائفه از حقائق را در صورت اشارت
قبول معنی بخشیده کتاب معمولات و کتاب حالات و مقامات که اول از مولانا نعیم الله و ثانی از مولانا غلام
مسی بعد از دست هر چند در ظاهر متلمذ ذکر آن عالیجناب است اما در مطاوی فحادی این هر دو مجموعه نکات سلوک
و بیان مسالک و مسائل طریقه این طائفه علییه بسیارست معلوم نیست که درین آخر زمان بعد از مؤلفات
حضرت شاه ولی الله در ثلث دہلوی کسی چنین نقش ساده و پیرکار بسته باشد دیدن او و نظر کردن در آن
آن طرز برکات صحبت شریفه او میدید اگر کسی را شیخی میسر نیاید که از وی استفاده این فوائد و علوم نماید
بطریق چوالتب و سواد برگرفتن آن خضر راه است و بی تکلف و تحلیف و بی زحمت حرکت عنیف با صدق و
صفا و معرفت و وفای بر دل طالب اغیب می کشاید اما توفیق این کار بدست پروردگار است نه با اختیار ما و شما

یجعی الله لنوره من یشاء ومن لم یجعل الله له نوراً فانه من نور

شیخ محمد فاخر زائر الہ آبادی ثم المکی رح ترجمہ حافظہ او در اتحاف و شمع انجمن و دیگر مؤلفات این بچکار
مرقوم است وی معاصر میرزا منظر جانجان بود و یکدیگر را با ہم رابطہ محبت قوی نشاء غلام علی دہلوی در حال
منظرہ او را از کبار علمای حدیث شمرده و سید غلام علی آزاد بلگرامی در کتب علم حدیث از شیخ محمد تہات
مدنی شریک او بوده و حضرت میرزا منظر جانجان گفته کہ بسیاری را از کبر او دین مشاہدہ نمودم بعد از یازده
سال یک شخص کہ عبارت از شیخ محمد فاخر باشد موافق کتاب و سنت دریافتہ حاصل وی رحمہ اللہ تعالی
امام ائمہ متبعین سز زمین ہند است و شیخ شیعہ اکابر علماء و از جند تصنیفہا دارد سخن منظومش در بیج حدیث
و ذم رای نور بخش دہلای تاریک است و انکار صحیحہ او در اتباع قرآن و حدیث بغایت لطیف و باریک
خورشید تاریخ ولادت اوست و زوال خورشید سال وفات او یعنی ۱۲۶۳ ظاہر شد محدث بود و باطنش
صوفی و در برہان پور مدفون است و بار رحمت رحمن مقرون محرم سطور او را در خواب دید کہ بر سریری با جامہ
کفن سفید چنان خوشحال خفته است کہ گویا عروسی در خواب نوشین فتنہ طریقه او از شیخ بدر الدین کمال مرید
و از شاه غلام جیلانی مرید شیخ بدر الدین و از شیخ اسمعیل مہم مرید شاہ غلام جیلانی ہنوز جاری است در سر و آواز

گفته تشریح بدرجه کمال داشت و همیشه همت بتعدیل قسطا شرعیت میگذاشت بسیار کشاده دست و شکفته
پیشانی بود رفیع ذخیره نغنی ساخت و یگانه و بیگانه را با احسان میدریغ می نواخت جوهر فم و ذکا را و بس عالی افتاده بود
در مقدمات غامضه علم بصیرت هر چه تا متر میرسید جدا مجدش شیخ محمد افضل او را در صغرسن مرید ساخت و عزت
او حواله شیخ محمد کبیری کرد وی در ظل پدر بزرگوار تربیت یافت و مجاز و مرضی گردید و بعد از تحال والد ماجد جانشین
گشت و بمصداق فخر زمان با ثبات زینب مجاده ابوبین و فرع آسمان ساسی اصلین طبعین است صاحب صفات رضیه
و مناقب بنفیه ساسی حکم ارج علیا قیاس نتایج ولایت کبری میزان عدل نقلیات بریان نقد عقلیات بود در
سنة ۱۲۳۴ از دلی روانه شده بهر باپور رسید فلک نا توان بین فرصت نداد بعد عبور دریای نرید بیماری سرسام
اورا عارض شد یازدهم ذیحجه روز یکشنبه وقت اشراق جان عزیز در راه میت اسعد خدا ساخت و من بعضی من
بینه و من الی الله و رسول الله که الوت نقدی وقع ابره علی الله در حالت مرض مصیبت کرد که ایستاد بر پا نشد و شیخ ابوالحسن
قدس سره در کمال تشرف بودند بر مقدمه مبارک ایشان به عثمایی اهل زمان میل نمی آید مراد جوار ایشان دفن سازند و افاق و مصیبت
اجل آوردند و احسرا که چندین صاحب کمال در ایام شباب ازین عالم رحلت کرد و دلغ مفارقت بر دل یاران
گذاشت سپردار اگر عمر با حین زند مشکل که چنین ذات قدسی صفات بهم رساند انتهی گویم زائر صاحب بیکان
علاوه شاعری مضامین ذم رای و اتباع سنت خیلی خوب بسته رحمه الله تعالی تمام شد **فصل اول**
و عقد آن از برای التقاط ترجمه و لفظ و مثل شیخ و علما پیشین بود اما بعد از ختم دیده شد که جمعی از متاخرین هم
بدان ملحق شده اند که آخر باول نسبتی دارد و همچنین در فصل ثانی که عقد آن از برای تذکار مشایخ پسین بوده
چرا که از متقدمین خزیده که ازل را با ابد تعلقی هست و کذا لک دوسه ترجمه در هر دو فصل مکرر شده در شایسته تحریر
این رقیه کتاب طبقات کبری از شیخ عارف عبدالوهاب شعرانی و دیگر مؤلفات مشیخ بر بانی سیر آراء افلاک
و کثرت غصص نگذاشت که انتخاب بعضی معانی و مبانی از ان کتب بوجود آید تا چار این بیاض را همچنان بصرا
تالیف غیر مذهب عمدا گذاشته اند که این هم فنی است و اهل انصاف و طلبه معارف را با هر سلمان حسن نظنی
و هر چند حکایت حالت پریشانم در انجام این نامه بیاید و خامه واقع نگار ماجرایی دل اند و بگین اینجا بسراید اینجا
در خور ذکر پایان این فصل است در تمیقام بگوئیم تا از رفاقت جلوه آریان این بزم هم محروم تانیم و لادت این جزو
محقر با خاک برابر روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی ۱۲۳۸ هجری در شهر بابل بر علی اتفاق افتاده و نشود و نما
ظاهری در بلده قنوج که موطن آبی کرام است بوده در نسب با جهم حسین بن علی شهید کربلا علیه السلام می پیوندد

و در حسب با عینه حدیث و مشایخ نقشبندیه رحمهم الله تعالی میرسد معنی حدیث افی تارک فیکم التغلین ان تصلوا
بعدی ما منسکة فیهما کتاب الله و اهل بیتی او کما قال در اینجا جلوه گریست در اصول عقاید ماضی بر طریق سلف
و در قریع مذاهب متسک باخبار و آثار صحیح جناب سالت اساتذہ ما هم مجتهد عصر و علامہ و هرایمہ سنت و خیر
است گذشته اند و جز اتباع دلیل و طرح تقلید و ترک قال و قیل بیدنی و مشهور دیگر کار و بار بی نداشته اند
و بعد محمد منکر هنوز دست بعیت بدست کسی نداده ام شاگرد بلا و اسطوره حضرت قرآنم و مرید بختی جناب رسول
انس و جان صلوات الله علیه و آله و سلم

مریسلله گیسوی دراز تو ام

چو سایه در قدم ترو سر فر از تو ام

غلام معتقد حسن اقتیاز تو ام

نگاه هست باز از پیش از دگران

در جو و شعور تا حال عمر ستعار در مطالعہ اسفار هر علم و فن گذشته و بر دو اوین لائق و لا تحصی از مؤلفات سلف
نصف غایر و ابنا عصر حاضر عبور و اطلاع دست بهم داده و از جمله صنایع علمیة اختلاف از اعمای نقد و تقدیر
ز بوده

زهر خرمی خوشه یافتم

تمتع زهر گوشه باختم

وکل نطقه فی الیون بطرفی

من کل شیء لایزال احسن قد

و عون الی کتب علوم تفسیریه و حدیثیه را افزاد ان بمن ارزانی داشته و در نور دین احوال توفیق تالیف رسائل
و مسائل بسیارم در علوم کلامی سنت و لغت و ادب و آنچه از آلات و معونات این فنون شریفه است بخشیده
در طبع تفسیر نسخ البیان خاصه بستم هزار و در طبع نیل الاوطار بستم و پنجه از سبیل و در شمار آمده و در کمالیست
طبع دیگر کتب و رسائل تا حال مقدار مصادف بستی هزار سکه رسیده اگر او سبحانه این خدمت را که خالصا لوجه الکریم
بامید نفع امت مودی شده پذیرد از برای نجات آخرت کافی و وافی است انشاء الله تعالی خدا میداند که مقصود
دین رست و پنجه نوشت و برخاست نه ایند نامی و سمعه و ریاست بلکه هدایت خود و ارشاد دیگر اصحاب صدق
و صفا چه آنچه اهل زمان را مواء شرت و نام آفری باشد این کس میریز انهمه بحمد تعالی نقد گفت است تا قدم
از عالم لا موت بعرضه ناسوت گذشته ام جز علم و مطالعه و بحث کتب کار سے دیگر باخود نداشته ام

فما نقد الشراب و کلا رویت

شریت الخب کاسا بعد کاس

هرگز بوی تخمین اکل و شرب و تزئین مرکب و مسکن و توفیر دولت و تدبیر حکومت و خورسندی محبت انبار زمان

و باغ مرا پریشان نکرده و از اسباب عیش و مسرت دنیا هیچ شیئی بخودش مرا لبس نکرده و در بودگی شش ساله و در غایت فقر و
دولت دنیا که تمت کنند با که وفا کرد که با ما کند

نه بر وجود چیزی ازین اجناس فصول نرسند و نه بر عدم آن در دست هر دم در اندیشه دریافت مسائل علوم
و ذکر آنکه اگر مسائل منطوق و مفهوم بسر می آید و هر ساعت در نگارشش علی و دانشی و گذارش معرفتی و بدینستی روز
بشب میرساند

یار امانم تو هر شب

یا خواجه مغز استخوان است

اگر در سفرم سفر در دستم و اگر در حضرم کتاب در کنارم شب در همین اندیشه میجویم و صبح در همین طلب بر میخیزم
آری چیزی که بر من میرود قصور عمل بر مقدار علم است در شب ملازمم و در کعبه ملتزم گشته دعا و زیادت علم که در علم
ز منم را بکند و رب زدنی علما خوردم و رب اشربه لعطش یوم القیامة در نیت آوردم در نیت آوردم
در آن هنگام توفیق زیادت عمل چنانچه استم و ازین نعمت چه قسم بغفلت در ساعت اکنون اگر توفیق آید در
رفیق ارادت سفر ثانی مجاز میشود درین کثرت همین عمل سکه کنم و حصول رتبه اعلای تقوی در یوزه نمایم و گرد
معصیت از دامن دل و تن پاک دیده بشویم ان شاء الله تعالی و بعد لک از خداوند عز و سمه که رحمت او غیب
سابق است تمنای آن دارم که تحت خدا و رسول و اصحاب و عترت مقبول و الفتایم حدیث و مشایخ سلوک
صافی موجب نظر و بجلال و عظمت و جلالیت از برای من شود

شنیدم که در روز امید و بیم

یدان را به نیکان بخشید که بیم

در حدیث است المؤمن مع من احب و انت مع من احببت و قید مساوات در عمل در دنیا که نیست خوردن
و آشامیدن و جزا نماز و علوم بکار دیگر پرداختن بر من چندان گران است که بر دیگران اشتغال بعلم نیست نمودن
چونم که در بنی آدم زاده ام و رفته تنی خواهیم که محتاج آب و نان نمود و جانی خواهیم که جز ذکر و فکر جان آفرین و شغل
تلاوت کلام خدا و در است حدیث سید المرسلین شغلی دیگر او را پذیرا و نخواستند و می دانم که یاران عصر
این حرف را از من پذیرا نکنند و آنرا عمل بر ستایش نفس خود نمایند اما با بر است اندیشه تکذیب کسی
زیانی در اصل کار نمیکند و صادق را این سوغات چند نه نزد عالم القیوب کاذب میگردانند اگر تمام دنیا باین زبانی
دارند مسرتی در خود نیابم و اگر بر پاره آب و نانی نانم سازند و بر بی جوانی دل را فراموشی و آری فقری که متع
باشد و خلق را از خالق برگردانند و دست کسی که پیشتر کسی فرار کرد و نخواهم و خدا را عز و جل است که مرا ازین بدلت حال

حکما بداشتند و در تمام عمر که امروزه بیچاره سال نزدیک است حاجتمند و امستدن و بیخیزی از کسی خواستن و آشنایان
آسودگان نمودن و اسباب رفاه و جاه اندیشیدن و در میان اوقات بیکاه و بیگاه بر باد دادن نفرموده
ند یار آمد بکار من نه اغیار نیمه چون کس نیست خدارا

دلی دارم از رد و قبول بگمان آزاد و خاطری دارم از فکر سود و زیان این و آن نام دارد دوستی با کس که
دوستیش در آخرت بکار نیاید و نه دشمنی با کسی که دشمنیش نقصان حقیقی کند و آنکه کمتر مراد دوست دارند و بیشتر
دشمنانکارند و بسیاری بپذیرند و اندکی رد کنند و جوش عروج بمعارج دنیا و ابتلائی من بسیار است ریاست
از طرف ولی نعمت است مرا خود درین میان تدبیری نیست هر چه هست از دست و همه نیکوست سن
نقاب عارض گل جوش کرده مارا تو جلوه داری و روپوش کرده مارا

مهرت پرستان که بوی معنی بدایع ایشان زرسیده و ظاهر بیان که شراب باطن در ابلاغ ایشان زخمیه است
صاحب و صورت دیگران را حل بر باطن و معنی خود کنند و اندیشه هزار فتنه و ستیزه را بخود راه دهند و سری بسوی
در یافت حقائق امور و دقائق نفس الامر بر نمیدارند و بگنایان غفلت طبیعت را بتدستی فکر بداندیش
خود مبتلای هزاران بلا میخوانند گاهی بهمت در دین و گاهی با فقر در دنیا بدنام می کنند و باین جیل و بسط
کامیابی خود بر مرادات این پهنی سراجی اندیشند اما حمایت الهی و برکت رسالت و شگای چون در صدد کار
خودست و عین و صون عز و جل همراه حال این پریشان دل عداوت اعدا مضطرب و بغض دشمنان ایشان
معطل و لولا فضل الله و رحمته علیه لکن من الخاسرین و ان عبادی لیس لك حلیم سلطان
من پر باشم که درین طوفان خونریزی و گردباد فتنه انگیزی غلط خود تو انستم کرد و از مکار و مصائد شیاطین الانس
و اخوان شیاطین بنی آدم تو انستم باری شکر منم حقیقی است که معامله او با بندگان خویش بی وفای ارادت
و لایمائی ایشانست و لطیف خفی و محرم جلی او مرهم زخم دلهای پریشان سجان اند و بجهه کجا بودم و کجا
اندم و کجا شدم و کجا استادم و کجا بودم و کجا بودم و کجا بودم و کجا بودم و کجا بودم و کجا بودم و کجا بودم
و افی و نه در مراتب حسد و تعقب و عداوت تدبیر شافی محض بفضل باری شمس این نفس چند را که در دام هوا
و هوس گرفتار است قرین هزار غم و غایت بسزای آرم و روز خود را متوکل علی رحمت و برکت غافلانه

از بازی جهان و جهانیان بشب میرسانم

بس منفعلم ز کینه و رها

شایستگی عداوت من نیست

شکر این نعمت بی پایان را اگر هر سوی تن زبان سخن گردد پایان نبود و سپاس این احسان گر نمایم را اگر نه ازل
هم زبان یکدیگر شود اندکی از فراوانش مودی نگردد آنگی مرا از برای کاری که آفریده و در آن مشغول داشته باشم
عمر هم بران دار و چنانکه تا حال حفظ حضور و غیبت من فرموده بر همان بنوال گمبان من از آفات دارین باش
الله خیر حافظ او هوا و حوالا همین بست و هشت سال بست که خامه بدست گرفته ام و پنجاه و نه کتاب نوشته
و اکثری از آن مطبوع و نمای اهل اتباع گردیده و عرب و عجم را تا بلاد دور دست جهانگیر و عالمستان آمده درین
مؤلفات برکت روز افزون بخش و این مجامع را که نخبه علوم علماء و اولیا سلف و خلف تست تلج کر است
و قبول بر سر گزار و اگر هیچ نوشته راه بدست ندارم همین عمل را که خالصه لذت کی الداد بر روی کار آورده ام
سرانیه هزار مغفرت و رضوان خود میثاق می‌دهم

کریمان را نظری ز رشتی ز همان نمیداشد
میر از باغ بیرون سبز به یگانگی ما را
درین دور صد سیزدهم از هجرت طرفه جریات در پیش است و غریب آفات و سنگین بر یگانگی و خوش یکسو
مقلدین رجال در صد در خالی احوال اهل اتباع اند و طرف دیگر بنده در فکر از الاغراض اهل سنت جانب آخر
فساق دنیا طلب هر بار بار باب صلاح میکنند و جانب دیگر ملوک بر ملوک پیشدستی بینمایند کی را اگر مسموم کردند دیگر
را بقسوت کشند آن دیگر را در پیچ انداخته اند و آن آخر را در کشاکش هیچ در هیچ

سلیم از دست بیداد که نالم
بکشت ما گز از شر افتاد
دنیا از جور و تم گشته و نصف و عدل از طبع گمندان رخت بر بسته و امنی آسایش یکم از دفتر جهان خاسته و هوای روم هر کی را بر
کینه و عداوت دیگری برداشته و اقامت بر شاعر اسلام سخت تر از صبر بر افکار گردیده و در عین سکوت و شکایتی هم صورت نجات نواز گشته
صبرست دوائی دل بیار تو و واقف
افسوس که داری و بسیار ضرورت

بگوئید که چه میتوان کرد که ایمان بسلامت و جان بعافیت ماند کسی از کجا بدست می توان آورد که قدر راستی داند
و مقدار دینداری شناسد نه در علم برکتی مانده و نه در عمل انعامی و نه در عقیده صحتی و نه در سلوک اثری و نه در ملوک نصافی
و نه در عوام صلاحیتی و نه در خواص انسانیتی گوئی گمندان بهائم سیرت و وحش سریرت گس طینت گشته اند آ
الشاذ و الفاذ من قبائل شتی و بلاد کاهیطه الهالی و حتی جهم اگر جویند جز جایی که انجا خون و مال مسلم شیر مادر
باشد میرخی آید و ما من اگر خواهند جز مکانی که انجا تکفیر و تضلیل و تبذیر سستی متبع نمایند دست بهم نهند و نظر العباد
فی البر و البصیر بما کسبت ایدی الناس که ام ماه است که فلک نادره کارکاری نادر بر روی کار نمی آرد و کلام

سال است که چرخ دوار گردش گریزگون بر روزگار نمیدهد

غم چه استاده تو بر در ما اندر آیار ما برادر ما

صورت حال زمانه چنان بخواهد که آسمان بر تقدیر زمین بشکافد و صور را بدستار گزیند و برین نورش هر
و یورش اهل عصر هر که جان بعافیت و ایمان بسلامت تالپ گوید و درستم جهان و سامن زریان زمان است ما را
که تجربه فقر و آسودگی هر دو نواز شما کرده و گلگشت خزان و بهار روزگار بر تهنار و نری ساخته معلوم شد که
فقر و سکوت درین زمانه که لایهی فیه و لایحوت صفت اوست هزار درجه بر آسودگی و اختیار عمل می چرب
و قلت همنشین و گریز از یار و اغیار صدمه بر اختلاط من و توحی بالدا ما توقع و فایان کار از ابناء روزگار
کجا و وجود این چنین عزیزان کدام جاست

دوستانی که اندرین عهد اند مالک هم ذمه و کلال

همه در خون یکدگر شده اند نثر افتق ابا نه حل

نگوئی که تراجم حال و نامهای مقال تو همه پراز شکوه غربت اسلام و اوضاع انام باشد این چه صنیع است
و مسائل تو جمله مملو از حکایت های مظلوم زید و عمرو این کدام بهنجار بود زیرا که تا در شکم مادر کنار پدر شتافته ام
بهیچ وقتی دست بر مراد دل نیافته ام

زخمه بر تازم پریشان میرود کین نواهای پریشان میزنم

در حالت فقر و تهیدستی غم ناغم بود و اکنون که حالت آسودگی و فراغت است غم جهان انچه بعد علی کل حال

یک نیمه عمر در بطالت بگذشت یک نیمه بتشویش و فحالت بگذشت

غمی که از و دل بهانه آزد بنگر بچه حلیت و چه حالت بگذشت

آدمی زاد را هیچ مصیبتی بالاتر از سهنگام نیست روزی که متولد شد و روزی که بمیرد و روزی که از گور برخیزد

تا پیدا شد سخت غم کاتب نشینی پس صدمه بهیشت گزینی در پیش آمد و نمیداند که عمر با فلاس و ریای بگذرد یا بدو

و اخلاص و آزارنده است و اسیر این خاکدان گنده هزار دشمن در پی است و تا بمیرد احوال بر رخ و احوال محشر

در صدد وی باز چون برخیزد حساب و کتاب اعمال این خانه خراب و تباب و استیگر و معامله هر عالم ازین هر سه

عوامل بروقی قضاء و قدر علیم خیر بچاره انسان چه کند مگر آنکه رحمت عامه الهی دستگیر وی شود و مضمون عیسوی
در حق بندگان عاصی خالف راجی خود جاده اظهار دهد و سلام علی یوم ولادت و یوم اموات و یوم ابعث

اکنون بنظر آید که گویا حالات خلق و وادید آفات گیتی دل از همه آرزو باغالی است و بقیه انفس حیات مستعار
در کشاکش غم و غصه از خوف و دهرشت مالی است

بدنامی حیات دوروزی نبود بیش گویم کلیم با تو که آنهم چنان گذشت
یک روز صرف بستن دل شد باین و آن روزی در گمبندن دل ز میان گذشت

چون بکرم ما بعد صفات و مافات و جلال در سیاق امر نگزیریم و هنگام رحیل ازین خاکدان فنا نشان معلوم
نداریم و بارگران گناهان پیشاپشت طاقت را ختم کرده و انواع عداوت دنیا داران و دین گذاران خاطر را
بستوه آورده چاره کار جز آن نیست که غم و غصه خود را که تعلق بدین دنیا دارد بر خداوند حقیقی عرض کنیم و بخواهیم
زبان و دل از تبعات گرفتاری این آب و گل توبه نماییم و از موفق حل جده در یوزه توفیق خیریت دارین سعادت
نشانیم و بزرگان حال و جهان قائل بمناجات استغاث حضرت رب الارباب پردازیم و بادای بندگانه
و ندای نیازمندان سرشته عرض حال کشاییم و گوئیم

ای که می پاشد عطا و ای رحیم پوشنده خطا ای خالق خلق را راهنمای قادر خدا ای رازمان جان ما را صفای تو بخیز
و چشم ما را ضیای سنت بخش و ما را آن ده که آن به این بنده چه داند که چه می باید خواست و دانسته توئی هر چه در آن
آن ده آنچه پیغمبران و دوستان تو از تو خواسته اند و در آن خیریت دارین پنداشته اند آن همه بمن بے برگ
ارزانی دار و تیرگی گناه و آلودگی بدعت ازل و تن من شرمنده بردار عذرهای ما بپذیر و ما را بر عیسا
ما گیر ترسانیم از بدی خود ما را بیا مژ بخودی خود بتیاد توحید ما غراب مکن بلغ امید بانی آب مکن بتیو شامی شادی
نیست و جز از تو روی آزادی نه دکی ده که در کار تو جان بازیم جانی بخشش کار آنجهان سازیم یقین اطمینان کن
که در آرزو بر ما باز نشود قضا عتی مرحمت فرما که کنج شک حرص ما باز نگردد دست مرا بگیر که دست آویز نداریم پوزش
من بپذیر که پای گیر نیاریم مگو که چه آورده که درواشویم می پرس که چه کرده که رسوا شویم آخری ده که ادا ولی
بیزار گردیم توفیق در کار کن که در دین استوار گردیم یا رب تو بساز که دیگران بسازند و تو بخواه که فلان بهمان
نوازند قلبی ده که طاعت افروند کند طاعتی بخشش که بهشت رهنمون کند علی ده که در آتش هوای خود عملی ده که
در آب ریای خود دیده کرامت فرما که جز بوبیت تو نه بیند جانی بخشش که جز بوبیت تو نگزیند نفسی ده
که حلقه بند گیت در گوش کشد ای ده که زهر حکمت تو فوش کند یافت تو آرزوی ماست دریافت تو نیاز دوی
ماست امروز مصیبت کردیم دوست تو محمد رسول الله صلعم غلیم و دشمن تو ابلیس دست فردا اگر عقوبت کنی

باز دوست تو خیزین و عدو تو سرور گرد و ز پیش رو شادی بشمن مدد و دو اندوه بر دل دوست منزه گفتی که
 مکن و بران داشتی و فرمودی که مکن و بران نگذاشتی علی که خود شل افراختی مگونسار مکن و چون در آخر عفو
 خواهی کرد در اول شرمسار مکن آمرزیدن مطیعان چه کارست و اگر می که همه را برسد چه مقدار است آیین بنده
 سخت گناه کارست و صفت تو در ازل و ابد غفارست **رباع**

من بنده عاصیم رضائی تو کجاست تار یک دلم نور و صفائی تو کجاست
 مار تو بهشت گر بطاعت نهشته آن بیج بود لطف و عطائی تو کجاست

رب جبار است باقی همه زشتند عاصیان امید وار و زاهدان مزدور و بیستند اگر و مبادا بدوزخ فرستی
 تا / را بنیم و اگر بهشت بری بی ویدار تو خریدار نیم خداوند ابو جهل از کعبه آمد و ابراهیم از تخانه کار
 عاصیان است باقی بهانه گرفتیم که نوز در طاعت است اما اگر راست پرسند کار بعنائیت مست بر عجز خود آگاهیم
 عجز چارگی خود گواه خواست خواست تست من چه خواهم و جز در تو در گاهی نیست که انجا پناهیم این چراغ
 افزونته را کش و این دل سوخته را سوز و این پرده دوخته را در تو این بنده آموخته را مران و نواخته خود
 مینداز چون توانستم ندانستم و چون دانستم نتوانستم بحجرت آن نامی که توانی و بطفیل آن صفائی که انجانے
 بفراوم رس که میتوانے **رباع**

بارب ز تو آنچه من گد امی خواهم افزون ز هزار بادشا می خواهم
 هر کس ز در تو حاجت می خواهد من آردم که تو ترا می خواهم

کار بدل آگاه است نه بدستار و کلاه یارب همه از تو ترسند و من از خود چه از تو همه نیک آید و از من همه بد
 تو نه ظالمی که گویم ز نهار و نه مراحتی که گویم بیا آیین میگویی که چون در اول برداشتی تا خرفرو مگذار گناه در جنب
 کرم تو زبون است زیرا که دست قدیم و گناه من اکنون است اگر حاضرم باگی و اگر غایبم هزار سخن بدانگی گفتی که نیم
 امید بران تمام است چون کرم تو در میان است تو میدی حرام است ستری که در وجودی نیست بخیه از دوستی که
 در وجودی نیست کچی به از و چون بید میلزم که مبادا فردا هیچ تیر نرم آبی فریاد از کینه طاعت عادت و حکمت
 تجربتی و حقیقت عاریتی آئی این چاشنی که بکام شوق دادی تمام کن و این برقی که در جان بتامیدی مدام کن
 اللهم انما بؤ و غفر الله

ان ختم الله بغضرائه فكل ما لا قیته سحکی

فصل در ذکر بعضی از مشایخ متاخرین رحمه الله علیهم اجمعین

محقق و متفکرست که موثرترین حالات بلکه افضل ترین مقالات مصاحبت اهل کمال و مجالست مقربان آستانه ذوالجلال است زیرا که بمشاهده استقامت احوال ایشان و معانیه صحت اقوال و درویشان سالک اهمیت دست بر که تجل اعبای عبادت و برداشت مشاق ریاضت که لازم این طریق و خادم این فریق است آسان شود بلکه بواجب دید جمال بکمال ایشان اگر دست دهد نوری در دل می افتد که ظلمت ریب و آریاب را که علت بعد و حجاب معرفت است زایل میگرداند هم القوم لا یشفق علیهم و اگر فرضاً این شخص استعداد این کار و قابلیت استفاضه انوار ندارد تا تاثیر صحبت بوجود آید و فائده محاذات رونماید لکن بقیام استدلال بر وجود لذت و سعادت و بهر حال ارباب حال باشند از گردیدن باین طریق که قسمی از ولایت است محروم نماند

ای که از کشمش قال و مقال	نیستت حالت ارباب کمال
هیچ نیافت در خود اثری	نشیده ز کسان جز خبری
قابل کار نه معذوری	یا خود از کوشش آن بس دوری
باش کین را بگذاری دگرست	هر کس قابل کاری دگرست
لیکن اندر سپه انکار مرو	از جهان منکر این کار مرو
بنگر این حالت درویشان را	کوشش و سوز و غم ایشان را
که درین ره چه طلبها دارند	در طلبها چه تعبها دارند
زین طلب گر خنود یافته اند	این همه بهر چه بشتافته اند
در طلب این همه جان بازی صیت	مال و اسباب نه ساز جی صیت
کشف اگر نیست قیاس تو کجاست	عقل کو در کجاست تو کجاست
باری اگر نیست ترا وجدانی	معتقد باش و بیار ایانی

و بعد از حرمان دولت صحبت کمالان و مشاهده جمال عارفان استماع اخبار و تنبیه آثار ایشان در همت فزائی و خلعت زدائی همان تاثیر دارد که صحبت و مجالست بلکه این خود نوعی از صحبت است که جمال و دقت در وی از اخبار و کدورت بشری و حجاب صورت عنصری مصفاست و صفای حسن خفایت از مشاهده عادیات و اطلاعی بر زلات منزله و

ولهذا سعی از اختلاف قرن بعد قرن حفظ اخبار و آثار اسلاف نموده در مجامع و مجالس بیان میکرده اند و در دفاتر
گراخانه و صحائف بلند پایه فراهم آورده زبوری دیگر بر حال آن میافزوده اند

ذات من نقش خیال خوش تست من مگر خود صفت ذات تو ام

نقش اندیشه من جلد ز تست گوئی الفاظ و عبارات تو ام

و وراعی تسلیم فراد و تثبیت مراد و اتعاظ و اعتبار آنرا دیگر فراد و سناخ بسیار است یکی آنکه وجود او لیاقت
شامل و نعمتی است هرچند واصل پس از مناقب و احوال ایشان که در معنی کسرا نیست عظمی و عطیة کبری است
الحوال باشد و اعتقاد و محبت این صفات ایشان صدق اندیشان واجب و مقوم و آنکه این صفات در کمال است
ضروری آنکه ذکر بجز آنکه و حجاب بارگاه سبب نزول رحمت و موجب وصول قربت است زیرا که هر محبوبی
بدرستی و دوستی را وصف دوست محبوب نماید قرآن کریم را بسین که حلوا و زکرا بنیاد است
و چون بقصص او لیا و اصفیاء بر دوستان هر جا آفرین است و بر دشمنان ایشان هزار نفرین دیگر این عبارت
که بنر حال در جمیع محال بی کلفت و محنت از دست هر کس حاصل است و با وجودش جزای جزیل که عبارت از قرب
رب جلیل است علاوه بر آن واصل دیگر چون نقل اخبار و حکایات اضنی و احوال و اضاعت اوقات بذکر احوال
اد احوال مالوت عادت و مانوس طبیعت هر کس در آن است پس شش حال بذکر احوال اهل کمال که شمس سادات
مید و شمع رشادت مال است در همه حال بهتر باشد از قضای تقضای طبیعت و عادات متضمن نوعی از طاعت عبادت
باشد دیگر لایذ میان ذکر و تذکره علاقه مناسبتی و رابطه محبتی باشد که باعث بر ذکر گردد پس ذکر حکایات
محبت آنکه مشعر از مناسبت باطن و مخبر از محبت اندرون است ذکر را در ظاهر نیز از ایشان نماید و بنوعی صلاح
و علی قلاح بیاراید دیگر هر کس که حالات اسلاف استماع نماید بالضرورة در یابد که چندین کس که بعد از مضی قرون
و ادوار و تهادی و دهور و اعصار هنوز ذکر فضائل پیشینیان میگویند سبب آن بر حسن عمل و کردار نیک و گفتار
راست نیست پس آنکه که حیات ابدی و سعادت ابدی و سروری و حسن عمل است و شاید که تصور این معنی و باعث کسب
خیرات و عمل صالحات و تحصیل سیرات گردد

جانا لیم از ذکر تو خاموش سباد یاد تو ز خاطر من فراموش سباد

هر جا ز شایب هر شیئی گردد ذرات وجود من بجز گوش سباد

دیگر توانی که ذکر خیر این طائفه علیه سبب ترویج ارواح مقدسه ایشان گردد و همچنانکه وی ایشان را در خندان

بخیر ذکر میکنند ایشان نیز ایداناسن الله حکم تخلق باخلاق الهی اورا در انجمن به نیکی یاد نمایند ربنا اخفلسنا و
لا اخواننا الذین سبقونا بالايمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رؤوف رحیم و دیگر آنکه
چون وی نشر مناقب و ذکر حماد گذشتگان میکنند بقاضای حکایت بدندان امیدوار باید بود که بعد از وی
با وی نیز همین معامله کنند

چو من بخیر کنم یا در فتنگان دارم امید آنکه مرا هم بخیر یاد کنند
چو شاد میکنم ارواح دیگران شاید کسان رسند و مرا نیز روح شاد کنند

رب هب لی حکما و الحقنی بالصالحین و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین بعلاقه این امور
ایتنی مراهوس آن شد که بذکر حال و قال چندی از اهل کمال بر طریق اختصار و شیوه اعتبار از اخبار الاشیاء
و جز آن کلم و شیش بسیار درین فصل زبان کشایم و از حکایت و شکایت روزگار بر در توبه و استغفار
و تاخیر ادر ذکر و قید موالید و وفیات را در بیان ملحوظ نگینیم که مراد در یافتن حالات و معارف ایشان
سال ولادت و وفات و معجزات و کتب معتبره این و طر متقاضی است طالب بدان رجوع میتوان کرد و علی کل حال
امید آنست که اگر فقیری محرومی وقت خود را باین کتاب خوش کند جای آن دارد و اگر سالکی خداجوی مطلق خویش را
ازین فصل و باب جوید روستی بجزایان نیارد و بقبول خداوندی جلت عظمت مقبول گردد و بوصول مقصود
دلی موصول شود ان الله لا یضیع اجر المحسنین

شیخ الاسلام محی الدین ابو محمد عبدالقادر احسنی الحسینی الجیلانی از احفاد عبدالعزیز بن حسن بن حسن
سبط است رضی الله عنهم در شش متولد شد گیلان وطن اوست سی و سه سال تصدیر و تدریس کرد و فتوی داد
چهل سال سخن بر مردم در ارشاد فرمود و نود سال زینت و در شش از دنیا رفت عالم قرآن و حدیث بود و جمیع
علوم را اصولاً و فروعاتاً و مباحاتاً و غلافانیکو میدانست تا آنکه گوینده گفت فاف کل فی کل و صا و صرح الجمع
فی الجمع و در قلوب خاص و عام قبول عظیم و عظمت تمام یافت وی گفته قد می هنر علی رقبه کل دلی الله
و این سخن از وی اگر بصحت رسد خداوند که مراد وی بدان چیست یا از وادی سکرست که اهل حال و پیش می آید
روزی در تفسیر آیتی یازده وجه ذکر کرد تا اینجا علم حضار نیزم همراه بود بعد در بیان دیگر وجه شروع نمود و بر
چهل وجه تمام فرمود و گفت گذشتیم قال و باز آمدیم بحال لا اله الا الله محمد رسول الله این کلمه گفتن به شورش
و اضطرابی در دلسا حاضران افتاد از فغانش اجوبه اوست که یکی سوگند کرد و بطلاق زن اگر خدا تعالی را چنان عبادت

نمکند که در آن فردی از انسان در هیچ مکان انبیا نداد و در آن عبادت نبود که ام عبادت ادا نماید پس بعد از آنکه
 علماء عراقین در جواب ازین مسئله در ماندن وی بجز در نظر در آن مسئله فرمودند بخیلی له المطاف و بطول
 و حده و بخیلی عینیه طریق وی حکیم کتاب و سنت بود در هر خطره و لحظه و وارد و حال و ثبوت مع اندر جمله
 احوال و حفظ احکام شریعت با مشاهد اسرار حقیقت و انچه از خوارق و کرامات و عجایب غرائب از وی سر
 نقل کرده اند شاید بسیاری از ان مبنی بر خیال محبان است همچو تجلی نبوی از برای تربیت و تائید در مجلس و بی
 و حضور از روح جمله انبیاء و اولیاء و گفتن وی قف یا اسرائیل و اسمع کلام المحدثی بحضور و نحو آن که این
 احوال نزد اهل بصیرت و اصحاب شریعت در خورد پذیرائی و ثبوت نیست و لیس انچه کمال الحیان آری اینقدر
 ضرورت که کل مشایخ او راستوده اند و از وی کرامات و حالات سنیه بسیار ملاحظه نموده شیخ بزرگ شهاب الدین
 می گویند که کان سلطان از طریق حل التحقيق و یا فنی گفته که اصواته بلغت حد التواتر و معلوم است که آثار
 و لیا که از سلطانیت امامین کرامات آن ولی را تا آن درجه نرسیده اند که سمود عباد و پیروی خلق گردد و در هر عالم
 تصرف و تصرف او باشد حیاء و متواضع و نعوذ بالله من جمیع ما کراهه الله می گویند که احوال نویسان وی در ذکر حالات کمتر
 چندان مبالغه کرده اند و جاده اغراق پیوده که از مرتبه بندگی بخدائی رسانیده اند و از درجه غلامی با وج خواجگی بر
 و این آفت از اهل علم ظاهر شده است تا بعوام کالانعام چه رسد و ازین جنس است ضامن شدن وی هم تا روز قیامت
 به عفت برای جمیع مردان و مستبسان خود گردید بستم بر آنکه این ضمان رسول انس و جان از برای امتیان و عاصیان
 اسلامیان نکرده و بگمان از ابرشیت خدا گذشته و بحق بماند و تعالی سپرده پس انچه از شیخ آمد از رسول بهم نیامد
 و ما فی هذ المنقول و اسواءه فی العقول اللهم ثبت قلوبنا علی دینک و لا تفرغ قلوبنا بعد اذهل دنیا
 ترجمه شریفه او که تعلق دارد بر ارباب علم در تاج مکتب نوشته ایم و همچنین تراجم هم مشربان او همچو ابن عربی و ابن قاری
 و ابن سبعین و امثال ایشان در اینجا ذکر نموده ان شئت زیاده الاطلاع فادجع الیه و ادرك ما
 اشتباه من تراجم الحدیثین هناك و حول علیه

خواججه بزرگ سید معین الدین بن سید غیاث الدین الحسنی الحسینی السنجری امام سلسله چشتیه و سر حلقه شایخ
 این طریقه علیست اگر چه مرید خواججه عثمان هرونی مرید حاجی شریف زندنی است اما بعد از آنکه از مدینه بیجا آمد
 شیخ عبدالقادر جیلانی را ملازمت نمود و پنج ماه و هفت روز در خدمتش ترقی حاصل کرد و نجم الدین کبری را در
 خوارزم دید و خواججه یوسف همدانی را در همدان و شیخ ابوسعید تبریزی را در تبریز و شیخ حسن بخانی را در لاهور

دیدار از آنجا بدلی آمد بعد از آن در سینه با جمعی رفته اقامت نمود و خواجه قطب الدین بخدمت او رسیده بستانال
در خدمت خواجه عثمان بیرونی بود وی اول کسی است از اولیای ائمه که در تعلیم هند سلسله ولایت برپا کرد و انوار
شریعت و طریقت نشر ساخت و لاریب بزرگان چشت و غیر شریعت را حتی ست قدیم بر رقبه ولایت هند بطلان
محمود غزنوی دست توسل بدامن حضرات چشتیه زد و بهم قدسیه ایشان مکر بفرار هند برست و در غزای هوستا
خواجه چشتی بذات مبارک خود با سلطان توجه هند کرد و این سزمن را بقدم و مینت لازم شرف اندوز
جاوید ساخت و خواجه از جانب غزنین با جمعی شریف از زانی فرمود و بار اقامت در عیقام کشاد و عبادت شغول
شد و این آمدن در زبان پتهور را رای هندوستان بود پتهور او را بعد قبول سفارش مسلمانان رنجانید گفت
این مرد در اینجا آمده است و سخنان از غیب میگوید خواجه بر آشفته و بر زبان بنارک آورد که او را زنده گرفته و دادیم
همه را این ایام شکر سلطان معز الدین سام غوری از غزنین در رسید و وی اگیرشته کشته شد و از آن تاریخ باز درین
دیار اساس اسلام استحکام یافت و پنج دنیا دگر و فساد بر افتاد و لهذا حضرت خواجه راجه دما ت سابع گویند
و با حمله وجود اولیای امت در هر اقلیم بروفق فتح بلاد و جلوه افروزی شعار اسلام است و پیداست که از ابتدا
طلوع آفتاب جهان تاب اسلام درین آفاق مسیح عصر خالی از وجود اولیای امت و اصفیاء است نباشد احوال این
طایفه علیه از مبارکی مائت سابع مضبوط است و آنرا اگر با تقدم بوجه شتی در نقاب خفا مانده و صفای آنی علی اکذا
حین من الله لرحمکن شنیئاً مذکور که با هم رسانده که حال بعضی در لباس قال بر سبیل نذر یافت میشود مثل اخص
ربیع بن صبیح السعدی البصری که از اتباع تابعین و ثقات محدثین است صدوق بود و عابد و مجاهد و او کسی که در
اسلام تصنیف پرداخت حدیث را از حسن بصری و عطاء شنید و از وی سفیان ثوری و وکیع و ابن مده
روایت کرده اند صاحب معنی گوید مات باریق السند سنه ستین و مائت و صاحب کشف المحجوب علی بن عثمان الجوزی
المتوفی سنه خمس و ستین و اربعمائت و شیخ فخر الدین زنجانی پیر ارشاد شیخ سعد الدین حموی که هر دو بزرگوار در لایزال
آسوده اند و شاه یوسف کریم که در سنه خمس و مائت از کردیز کابل بملکان آمده طرح اقامت ریخت و اول
ادبیا هند چنانکه گذشت خواجه عین الدین چشتی بجمعی است قدس اندیشه و عیسی رح در سنه از دنیا رفت
از کلمات قدسی مات اوست که دل عاشق آتش زده محبت است هر چه در و فروید آید از پاک لب و زدن و نایب
گرداند و هم دی گفته از جوهرای آب روان آوازی میشوند چگونه آوازی بر آید همین که بر یار رسید ساکت
گشت از شیخ خود خواجه عثمان نقل فرموده که هر کس که این سه خصلت یا شد متحقق بدان که حق تعالی را

دوست است سخاوت چون در یافتت چون آفتاب تواضع چون زمین و فرمود صحبت نیکان به از کار
 نیک و صحبت بدان بدتر از کار بد و گفت نشان محبت آنست که مطیع باشی و بترسی که نباید دوست برآمد و گفت
 گناه شمارا چندان ضرر نه دارد که بپوشی و غوار داشتن برادر مسلمان و فرمود عبادت اهل معرفت باطن است
 و فرمود علامت شناخت حق تعالی که تحقیق است از خلق و خاموش شدن در معرفت فرمود علامت شقاوت
 آنست که معصیت کند و امید دارد که مقبول خواهد بود فرمود عزیزترین چیز با در جهان آنست که درویشان
 یا درویشان بنشینند مسکین جالس مسکینان ما للغریب سوی الغریب اندیس و بدترین چیز با آنکه
 درویشان از درویشان جدا گردند بدانکه این از علقی خالی نباشد فرمود متوکل بحقیقت کسی است که رنج و محنت
 از خلق برگیرد نه از کسی شکایت و نه با کسی کجایت فرمود فاضلترین اوقات آنست که وسواس از خاطر بسته باشد
 و فرمود خدا کجای رنده که علم خدای راست و معرفت بنده را فرمود مردم از منظرگاه قرب نزدیک نشوند مگر بغیر
 از بخاری در نماز زیرا که معراج مومن همین نماز است

خواجہ قطب الدین بختیار کاکی اوشی قدس سره خلیفہ بزرگ خواجہ معین الدین چشتی است از اکابر اولیاء
 واجلہ اصفیاء است بغایت ترک و تجرید و فقر و فاقه موصوف بود و نہایت استغراق داشت شیخ محمد فوری
 در سلسلہ الذہب گفته کہ فی احوال الباطن شان کبیر دین المکاشفین و در دلیل العارفین گفته سخن حکایت
 ملک الموت بود فرمود کہ دنیای مرگ بجهنم نزدیکتر است چنانکه گفت از آنکہ الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب
 نیز خلافت خواجہ او را فرمود چهار چیز گوهر نفس است اول درویشی کہ تو نگری ناید دوم گرسنگی ناید سوم
 اندوگین کہ شادی ناید چهارم کسیکہ دشمنی بود دوستی ناید وی رحم در دل آید و ساکن شد قوال بیت شیخ احمد علم
 بر خواند خواجہ را آن میت در گرفت چار شبانه روز در تحیر بود و بران بیت ذوق داشت شب پنجم رحلت کرد
 میر حسن دہلوی در غزلیکہ درین زمین گفته است اشارت باین قصہ کردہ

جان برین یکہ بیت را دست آن بزرگ آری این گوہر زکان دیگر است
 کشنگان خنجر تسلیم را ہرزمان از غیب جانے دیگر است

و این واقعہ بر سلسلہ رودادہ در مناقب الاولیاء اوش موضع است از فرغانہ و کاکلی ازان گویند کہ نام کاکلی شیخ
 از و برآمدہ بست سال در خدمت پیر ماند بعدہ سیاحی کرد چون بچاد رسید شیخ شہاب الدین سہروردی را دید
 و در ملتان شیخ بہار الدین زکریا را دریافت شخصی بخدمت او آمد بہ نیت آنکہ دنیا متوجہ او شود فرمود بر دوستان

خدای آیند و دشمن گرفته خدا را می طلبند

شیخ الاسلام بهاء الدین ابو محمد زکریا الحلاج الملتانی القشیری خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی است
پیش از ارادت در تحصیل و تدیس مشغول بود بعد از آن در مجاهدات سعی نمود و رسید به آنجا که رسید از اکابر اولیاء
هندست صاحب کرامات ظاهره و مقامات باهره و برکات شامه بود میرزینی صاحب ترهت الارواح و شیخ
فرید الدین عریق صاحب لمعات بلا زست و رسیده اند و تربیت یافته وی از اغنیاء شاکرست و این که میسر حق او
صادق و آئیناه فی الدنیا حسنة و انه فی الاخرة لمن الصالحین بعضی از مشایخ وقت را در باب فقر و غنا بودی
گفتگوی واقع بود فرمود دنیا تمامچه قدر دار و قل محتاج الدنیا قلیل و علوم است که از آن قلیل چه قدر پیش باشد و گاهی
سیفر بود صحبت ما کسی را ضرر کند که افسون باز نماند و سیفر نمود که غنایل رضایه حال است شیخ فرید الدین تعریف
یک سخن این بود که میان ما و شما عشق بازی است وی در جواب گفت میان ما و شما عشق است بازی نیست شیخ فرید الدین
افطار کم بودی اگر چه پشم آمدی یا فصد کردی و شیخ بهاء الدین را صوم کمتر بودی یا طاعت و عبادت بسیار بودی
و این آیه فرو خواندی یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعمالوا الصالحات شیخ نور بخش در سلسله او را رئیس اولیاء هند
و عالم معلوم ظاهر و صاحب احوال و مقامات نوشته و گفته له فی الاشراد و هداية الناس من الکفر الی الایمان
ومن المعصية الی الطاعة ومن الفسانة الی الروحانية شان کبیر و در مجمع الاخبار و صایای او آورده
و گفته من وصایاه المحبة نار تحرق کل دنس فاذا تحقق المحبة کان الذاک ذکر اربع مشاهد المذکور
و هذا هو الذکر الكثير الموجود به الفلاح فی قل سبحانه و تعالی و اذکر و الله کثیر العاکم تغلظون و در بعض
رسائل است سلامة الجسد فی قلة الطعام و سلامة الروح فی ترک الاثام و سلامة الدین فی الصلوة
على وجه خیر الا نام قی فی روح فی سلاله

سید نور الدین مبارک غزنوی خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی است در زمان سلطان شمس الدین ادریس زلی
میگفتند در سلسله از دنیا برقت وقتی اساک باران شد و لازم گرفتند که دعا باران کن بر سره نبر آمد و دعا کرد
بعده روی آسمان نمود و گفت باشد اگر تو باران نفرستی من پیش ازین در هیچ آبادی نباشم این گفت و فردا آمد
حق تعالی باران فرستاده

تند و پر شور و سیه مست که سار آمد میکشان خروده که ابرام و بسا آمد

شیخ محمد اجل شیرازی گویند سید مبارک مذکور نعمت از ویافته وقتی در غزنین استسقا شد خلق بروی آمدند

و گفتند و حاجکن تا باران جاری از خانه برون آمد و خلقی دنبال او شدند شیخ را باغی پیش آمد انجا رفت باغبان
زیر درختی خفته بود شیخ او را بیدار کرد و گفت درختان خشک میشوند بر خیز و آب دهی گفت بل من و درختان بمن
آن زمان که حاجت آب دادن خواهد بود خواهم داد شیخ باغبان را گفت پس این خلق را منع کنی که دنبال من گرفته اند
ما بندگان چند از زمین زمین خدا آن زمان که حضرت عزت خواهد خواست باران خواهد فرستاد این سخن گفتند و بگشت
عقب آن چندان باران بارید که نهایت نبود رحمه الله تعالی

شیخ حمید الدین ناگوری لقب سلطان التاکیین است خلیفه خواجه اجمیرست در تجربه و تفرید قدیمی راغب داشت
همت عالی او از دنیا و معنی برترست از بندگان خاص مولی عز اسمه بود از اولاد سعید بن زیدست که از عشره مبشره
باشد سن طویل یافته وی گفته اول مولودی که بعد از فتح دلی در خانه مسلمان آمد منم شیخ نظام الدین اولیا کلمات
الار را انتخاب نموده بخط خود نوشته بود مرقد او در ناگورست در رشته از دنیا بر رفت او را تصنیفات و مکتوبات
بسیارست در کتاب اصول الطریقه نوشته مردان راه که روی ایشان بدرگاهت سه طالع اند چنانکه در کلام مجید
الذین اصطفینا من عباده کافهم ظالم لنفسه و منعه مقصد و منعه سابق بالتحیرات معذورین
که بعد الایمان باندو الاقرار بالتوحید حضرت حاضر نیایند و اگر آیند دیر آیند و آهسته آیند و از خطاب سارعی اغافل
و مشکور اند که با ایمان همعان آیند و با اقرار هم کاب و قانیانند که خطاب السنه و بکویا ددارند و جواب آن که
قالوا بلیست فراموش نکرده اند و در میان پیش از دعوت بحکم از لاجابت کرده اند و در بیایت کار بطلب نهایت
اسرار برآمده اند یکی از ایشان ابو بکر صدیق است که پیش از دعوت بطلب سالت برآورد و در خود را و اطلب کرد
دیگر علی مرتضی است که پیش از بلوغ مستعد قبول دعوت گشت دیگر اویس قرنی است که اگر پیغمبر صلعم تعریف او نکردی
نام او از هیچ دیوان نبرآمدی و نشان او در هیچ دفتر ثابت نکردندی نهی کمنت که در حضرت عزت داشته
و در دنیا چیزی ننهاد و از دنیا چیزی نبردشت آزاد آمد و شاد رفت دیگر سلمان فارسی است که پیش از دعوت و طلب
هدایت پوئید و صدق عهد وفاق از خویش تن جوئید و هم وی هم گفته راه را بر تهاست اول آن علم است که بی علم
عمل درست نیاید دوم عمل است که بی عمل نیت بکار نیاید سوم نیست صحیح است که بی نیت عمل بی باطل نیاید چهارم
صدق است که بی صدق عشق رونماید پنجم عشق است که بی عشق توبه درست نیاید ششم توبه است که بی توبه سلوک
نشانید هفتم سلوک است که بی سلوک دروازه پیشگاه نکشاید هشتم کثافت در پیشگاه است که تا نکشاید روی مقصود نماند
و هم وی گفته راهی در پیش تو ننهاده اند هم باریک و هم دراز و ترا عمری داده اند هم تاریک و هم کوتاه و درین عمر

کوتاه تر از امر کرده اند بر فتن این راه دراز و شب دنیا اگر چنانکه یک است که الدنیا کلها غلظة اما درین تاریکی
بسیار تو با همتایی از مطلع عنایت برآورده اند الله فی السموات و الارض بر خیز و شتاب و این با همتاب را در آید
و عنایت دار و این عمر کوتاه را گذرسته و بخت انکار و خود را یکی از مردگان بشمارد اگر عمر ده مردنی میدان و پیوسته

این بیت بر دل همه خوان

جانی ست هر آینه بجز اهد فتن اندر غم عشق تو رود او سرت

خواهر بستر غفلت در خواب غفلت خوش خفته ست و نمیداند که دعوی محبت که کرده ست او را سوال و جواب است
که پاره ازان در اخبار بالا خیار زد که کرده بعضی ازان احوال این است این تفاوتی که تو می بینی در فیض و قافض نیست
بلکه در قبول و قابل است ظاهر را شادی ب حصول مراد و نیازت مقصد را شادی ب حصول مراد عقبی است ابق را شادی
بوصول مراد مولی است دین ظالمان که بختن از معاصی و آوختن بطاعت است و دین مقصدان بر پاره ازان دنیا
و از مین بعضی ست و دین سابقان بتر از مادون الدنیا و تولا بالست قل الله ثم ردهم فی خواهم یلعون
طریقت جان شریعت ست چنانکه توجان و تن خود را یکی میدانی زاده و منزل شریعت از نفس و مال برآمدن است
و بنیم مقیم درآمدن ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة و راه و منزل طریقت
از جان و دل برآمدن و تقبل الیه بتبذیر و بذروه اعلای وحدت برآمدن و ان الی ربك المنتهی فردا
کار بر خلافت روزگار و روز خواهد بود ظاهر باطن خواست و باطن ظاهر بالا بفرود بدل خواهد شد و فرود بالا عوض
خواهد پذیرفت پیغمبر فرمود یحشر الظالمین علی صمودة الذلکناهی است که برگ مکفر شود و گناهی است
که بطول کشد در گور مکفر شود و گناهی است که بغذاب قبر مکفر شود و گناهی است که تا دوزخ نریند و آتش دوزخ آنرا
نسوزد هیچ سود ندارد و مرد باید که از اینجا چندان نور ید که آن نور نار دوزخ را فرو خورد آتش دوزخ با درویشان
چکار دارد که او را از برای تکبران و فرعون صفقان در وجود آورده اند السا و منشی المتکبرین

بروز حشر فغانی ز بار پرس مژد
تو بیکس و غیبی ترا که نمی پرسد

اما فقر کو و فقیر کجا مولانا فیض الدین بر مولانا شمس الدین شکر عدم قوی و قدرت باین صفت گشتی المحمد الله علی
عدم الامکان و بیاری فرمودی مباد که آدمی را ناخن انگشت دراز شود که اگر ناخن خود را دراز بیند خواهد که

شکم برادر سلطان پاره کند

کجا خود فکر این نعمت گز ارم
که ز در مردم آزار می نزارم

محمد بن عطاء معروف بقاضی حمید الدین ناگوری رحم از مشایخ متقدمین هندوستان گلزمین است جامع بود میان علم
ظاہر و باطن از اصحاب خواجہ قطب الدین است اگر چه مرید و خلیفہ شہاب الدین سہروردی بود مولع بود بعلوم
ہیکس در زمان او اینقدر توغل در علم نداشت کہ او داشت

چہ خوش باشد آواز نرم حزین بگویش حریفان مست صیوح

بہ از روی زیباست آواز خوش کہ این خط نفس است آن قوت روح

علماء عصر پسرا و محضر ساخته بودند و بعد از وی شیخ نظام الدین اولیا این سلسلہ را برپا داشت و در زمان تعلق شا
بر سر ایشان نیز محضر شدہ و شک نیست کہ حق آنست کہ سماع از برای اہل آن جائز و مباح است قاضی القضا
بسیار است بزبان عشق و ولولہ سخن میکند و سخنان بلند و بدل نزدیک بسیار میگوید در شنیدہ از دنیا رفت طوابع
شعوس از تصانیف او مشہور است در وی شرح اسماء حسنی میکند در اخبار الاخیار گفتمہ حقیقت آنست کہ اختصار او تنق
از ان کتاب حقیقت مآب کہ ہر جامع موج از اسرار حقیقت و فوج فوج از معانی طریقت است متعسرست جمیع موج
او در مقامات و حرارت و حالت تشاکل و تشابہ واقع شدہ کلمہ چند ایراد می یابد کہ وقت کتاب حروف را را حاطہ

آن قاصرت باری ہر چه آمد نیکوست انتہی بعدہ انجہ بخامہ از ان کتاب سپردہ شرح اسم ہوست

شیخ جلال الدین تبریزی خلیفہ شیخ شہاب الدین سہروردی است ذکر او در کتب شایع ہست بسیار است
در زمان خواجہ قطب الدین بدلی تشریف آورد شیخ الاسلام دہلی نجم الدین کبری اورا بامری متمم کردہ جانب
بجگاہ روان ساخت وی گفتہ چون من درین شہر یعنی دہلی آمدم زر صرف بودم این ساعت نقرہ ام پیشتر ہست

و در مکتوبی بجانب شیخ بہار الدین زکریا نوشتہ من احب ان اخذ النساء لوفیلم ابداء قبر و در بنگالہ است

شیخ نظام الدین ابوالموید از شاہسیر بزرگان است در زمان سلطان شمس الدین معاصر خواجہ قطب الدین بود
شیخ نظام الدین اولیا نیز او را دیدہ است جدا ورا شمس العارفین میگفتند و شیخ جمال کہ مقبرہ او در کولہ است از
او لاد است وی گفتہ بخط بابای خود نوشتہ دیدہ ام انگاہ این دو مصرع را بگفت

بر عشق تو و بر تو نظر خواہم کرد جان در غم تو زیر و زبر خواہم کرد

بعدہ گفت ای مسلمانان دو مصرع دیگر این رباعی یاد نمی آید حکیم این سخن بر طریق گفت کہ در ہر جمع اثر کرد

انگاہ قاسم مفری آن دو مصرع را بیاورداد

پرورد دلی بجاک در خواہم شد پر عشق سری ز گور بر خواہم کرد

شیخ برهان الدین محمود بن ابی انجیر بلخی از اکابر علماء محمد سلطان غیاث الدین بلبن بود انصاف داشت
 بوجد و سماع و علم شریعت و طریقت مشارق حدیث را پیش مصنف سند کرده بعالم شعر نیز میل دارد بعضی اشعار
 درویشانه از وی نقل میکنند چنانکه این بیت سه

گر کرمست عام شد رفت ز برهان عذاب و راجع حکم شده که چادیدنیست
 وی بارها گفتی که خدا عزوجل مرا از پنج کبیره خواهد پرسید مگر از یک کبیره گفتند که امست گفت سماع چنگ است
 که بسیار شنیده ام و این ساعت اگر باشد هم بشنوم قبر او در دلیست آنرا تخته نقر گویند

شیخ احمد نهر وانی مروی بزرگ بود با فنده مرید قاضی حمید الدین ناگوری شیخ الاسلام بهار الدین زکریا
 کم کسی را پسندیدی اما در باره او گفتی که اگر مشغولی احمد بخند بایده صوفی باشد او را گاه بگاه بر سر کارگاه
 حالی پیدا شدی که از خود غائب گشتی و دوست از کار بداشتی و حاسه خود بافته شدی قبر او در بایونست ^{تعالی} حجه الله
 شیخ بدر الدین غزنوی خلیفه خواجه قطب الدین ست از لاهل سماع بود تذکره گفتی و سخن گیر داشت و بیشتر سخن
 از محبت گفتی شیخ فرید الدین شکر گنج در مجلس تذکیر او بسیار حاضر شدی از غزنی مولی بلاهور آمد و از انجا بدلی
 رسید و مرید خواجهد شد سلطان المشایخ گفته از وی شنیدم که میگفت خواجه قطب الدین این دو بیت بسیار گفتی سه

سودائی تواند دل دیوانه ناست هر جا که حدیث تست افسانه ناست

بیگانه که از تو گفت آن خویش منست خویشی که از تو گفت بیگانه ناست

وی در عمر بزرگ بود و حسن شده گفتند شیخ پیر شده است چه شکل میر قصد گفت شیخ نیز قصد عشق میر قصد
 شیخ فرید الدین گنج شکر نام او مسعود است پدرش شیخ عز الدین محمود از اولاد امیر المومنین عمر بن الخطاب
 بود و مادرش دختر مولانا وجه الدین خجندی وی قدس سره خلیفه خواجه قطب الدین ست و از خواجهد بزرگ

معین الدین چشتی نیز نعمت یافته از اعیان اولیاء و ارکان اصفیاء است بغایت ریاضت و مجاهده و فقر و تجرد
 داشت و در کشف و کرامات آیتی بود و در ذوق و محبت علامتی از شهری بشهری میگشت تا در اجودین سکونت
 کرد و وقتی یکی از مرها گفت که ای خواجه امر و زلفان پسر سبب گر سنگی بمعرض هلاک رسیده است سر برآور گفت
 مسعود بنده چه کند اگر تقدیر حق در آید و از بهمان سفر کند رسی در پائی او به بندید و بیرون انگنید گویم این حال
 مرتبه تسلیم و رضا است که فوق آن تصور نیست در وجه تسمیه او بشکر گنج چیزها گفته اند که از جنس کرامات است
 و الله اعلم بالصواب است در فی سوره عشر شریفش خود و پنج سال شد وی گفته چهار چیز از هفت صد پیر پسندیده است یک

جواب فرمودند اعقل الناس تارك الذنب الكليل الناس الذي لا يغري شي اعنى الناس الفاعل افر الناس تارك
القناصه و فرمودان الله يستحي من العبد ان يرفع اليه يده و يرد هاتين و گفست اگر هست غم نیست
و اگر نیست غم نیست و فرمود روز نام را دی شب معراج مردان است و گفست که اگر کم خود را بسنجی سر در میان می گذار
و گفست چون فقیر جانه پوشد چنان پندار که کفن می پوشد و فرمود آن نماله باشی و رفته باز نماندیت چنانکه بایشی و فرمود
جذبه من جذبات الحق خير من عبادة الثقلين و گفست الصوفي يصفق به كل شيء و یکد ده شي فرمود

دوشینه ششم دل حزن نیم گرفت ۵ اندیشه یار ناز نیم گرفت ۵

گفتم سرور دیده روم بر در تو ۵ اشکم بر دیده و آستینم گرفت ۵

نقل است که پیش او در باب باحت و حرمت سماع که در آن اختلاف علمای است گفتند فرمود سبحان الله کی سوخت
ز خاک بشد و دیگری هنوز در اختلاف است و فرمود آفت در شد بپرست و سلامت در تسلیم و گفست العلماء اشرف

الناس و الفقراء اشرف الاشراف و گفته اند ذل الناس من اشتغل بالاكل و اللباس و می گفته اند فردای نیست

دنیا را بدو رخ اندازند تا اهل دنیا دوستان خلا به بنیند خواری دنیا را و گفست هر روز بر دنیا خج بار ندان شود که تلخ

باش بر دوستان من تا در تو نیک نینند و شیرین باش بر طالبان خود که ذکر تو بسیار کنند و گفست معراج الفقراء

سيلة الفاقة شاه حبیب الله قوی خلیفه خانزاده فرید میرزا است سلسله خود اسم دارد و مناقب او در اینجا نوشته

شیخ نظام الدین بدایونی خلیفه شیخ فرید الدین گنج شکر است نام او محمد بن احمد بن علی البزرجی است و لقب او

سلطان المشایخ و نظام اولیا و سی از محبوبان و مقربان درگاه الهی است دیار هندوستان ملایو دارا آثار برکات

او در دلی علم موخت و حدیث خواند و مقامات حریری یاد گرفت و با جود و مین رفت و شش پاره پیش گنج شکر

تجوید کرد و شش باب عوارف نیز سندی و پیر سید فرمان چیست ترک تعلیم کنم و با و داد و نوافل مشغول شوم

فرمود کسی از تعلیم منع نکنیم آن هم کن این هم کن تا غالب که آید در ویش را قدر می علم باید بعد نبست خلافت

مشرق شد و در دلی موضع غیاث پور که الآن خانقاه در آنجا است ساکن شد و قبول عظیم یافت و ابواب فتوح

بر وی مفتوح گشت و شب تنهار حجه بودی و درستی و تمام شب در راز و نیاز بودی چون روز شدی هر که را

نظر بر جمال او افتاد بی تصور کردی که گمستی طایف است و از بس بیداری شب چشهای مبارک او سرخ بودی گویند

میر خضر و این بیت در وصف او گفته است

توشینه می غالی ببر که بودی امشب که هنوز چشم صفت اشتر خار دارد

وی فرمود مراد واقع کتابی دادند در آن سطور بود تا توانی راحتی بدل میرسان که دل مومن محل ظهور است
و گفته در بازار قیامت هیچ کالا را آنچنان رواج نخواهد بود که دریافت دلمار را متعلقی همراه هدایای دیگران قدری
خاک راه برداشت و در کاغذی پچید چون بخدمت او رسید هر کس چیزی پیش نهاد و آن متعلم کاغذ پاره پچید را
نهاد خادم آن هدایا را برداشتن گرفت خواست که آن کاغذ را نیز بردارد فرمود این اهریمن جا بگذار که این سر
شریف خاص از برای چشم نامست آن متعلم تائب شد وقتی شخصی رقعہ نوشت که خط او بنایت مغشوش بود و بدست
شیخ داد شیخ را در مطالعه او درنگی واقع شد فرمود مولانا این خط شماست مولانا بعد از آن پیش آمد و گفت آری
مخدوم خط بنده طبعی است شیخ تبسم نمود و گفت زهی طبع در آخر وقت که از عالم میرفت می گفت وقت نماز شده است
و من نماز گزارده ام اگر میگفتند که شما نماز گزارده اید میفرمود که بار دیگر بگذاریم هر نماز را که میگذارد مات رحم
فی سنة شاه حبیب الله قنوجی در مناقب الاولیاء سلسله ارادت خود را بوی رسانید و وی گفته سماع علی الاطلاق
حلال نیست و نه علی الاطلاق حرام است از بزرگی پرسیدند سماع چیست فرمود تاستمع کیست سماع صوتی است مورد
چرا حرام باشد آری سماع مزایر حرام است و از آن منظور علاج پرسیدند فرمود چند تقندای وقت بود در آورده
همه شد یعنی مرد و دست و لکن از شیخ عبدالقادر جیلانی نقل کنند که وی گفته کان ولیما مقربا عند الله ذلت
قد مه و لم یکن فی محله من یاخذ بیدای گویم درین نقل ما را نظر است زیرا که بنید در وقت او بود و اما هیچ نگردد
بلکه رد نمود و شیخ الاسلام ابن تیمیة رحمه الله تعالی درین باب موافق نظام اولیا است و الله اعلم بحقیقه الحال
وی گفته نقل سعادت را کلید است همه کلید با تمسک باید کرد اگر از یکی بکشد شاید کلید دیگر کشاده شود فرمود
در وقتی که خواجہ من مرا خلافت داد گفت حق تعالی ترا علم داد عقل داد عشق داد هر که در وی این سه صفت بود
شایان خلافت مشایخ باشد و از وی این کار نیکو آید

شیخ نجیب الدین برادر و خلیفہ گنج شکر است سخت معامله داشت و بنایت متوکل بود هفتاد سال در شهر بود
هیچ چیز از جنس ادرار نداشت با وجود عیال و فرزندان عیش و خوشی کردی تا بحدی که ندانستی که امر و زکرام روز است
و این ماه کرام ماه است و این درم چه درم است شیخ نظام الدین اولیا پیش از آنکه بخدمت گنج شکر رسد در مجلسی
شد و دو بار عرض کرد که یکبار سوره فاتحه و اخلاص بخوانید به نیت آنکه من قاضی جائی شوم یکبار اغناس کرد و
کرت دو تم تبسم نمود و فرمود تو قاضی شو چیز دیگر شور و زری بخدمت شیخ فرید الدین عرضه کرد که مردمان چنین
میگویند که شما در مناجات یا رب میگویید جواب می شنوید لیک عجبی فرمود خیر بعد گفت الا لا جاف

مقدمه الکن قبر و مقابل برج منزل از عمارات سلطان محمد عادل در حوالی دلی است

سید جلال الدین بخاری بزرگ اورا سید جلال سیخ نیز گویند مرید شیخ الاسلام بهار الدین زکریا است
و جد سید جلال الدین لقب بخار و هم جهانیان جهان گشت از بخارا بیکر آمد و سید بهار الدین بکری که از اکابر و جهان
انجا بود و وصلت کرد و گویند در خواب از جانب جناب رسالت صلوات بشیر شد بتزوج دختر سید مذکور و سید بهار الدین
دولت بشارت یافت و بیکر گوشه خود را بوی عقد تزویج بست و از انجا بخت حسد و نزاع اخوان بخارا
خدا آورد و او را اولاد و صوری و محتوی بهم رسید و ابواب برکات کثیر بر روی او مفتوح شد و قبر او هم در
چنین است در اخبار الانبار در تاریخ فرشته نوشته او سید صالح الفست و نسب او با امام علی هادی چنین
است بخاری ابن سید علی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمود بن عبد الله بن علی اشقر بن جعفر بن امام علی الهادی
در امانان آمده در خانقاه شیخ فرید الدین گنج شکر فرو آمد همان روز شیخ بهار الدین زکریا انجا بخت خرقه
افت یافته بسکونت پلوه ایچ امور شد مقبره او در انجا است اتقی حاصله و در ترجمه محمد و جهانیان نوشته که چون
سید جلال بخت یافته با چاد و بقتضای شریعت نبوی متاهل شد او را سه پسر تو گشت یکی سید احمد کبیر دوم
سید بهار الدین سوم سید محمد و از سید احمد کبیر که سجاده نشین پدر خود بوده و دو فرزند سعادت مند بوجود آمدند یکی محمد و
جهانیان سید جلال الدین بخاری دوم سید صدر الدین را جو قتال اتقی محرر بطور از اولاد محمد و جهانیان است
بچهارده واسطه انجا بخت و بشانزده واسطه سید جلال سیخ میرسد چنانکه از رساله زیدیه و جزآن و انچه سید جلال
شیخ صدر الدین بن شیخ الاسلام زکریا بعد از پدر بر سرند ارشاد و ترمیم شست میرحسینی سادات مریدان
کنوز الفوائد ملفوظات اوست که خواجہ ضیاء الدین نام یکی از مریدان او جمع کرده است و در آن وصایای او بهریدان
در عربی و فارسی آورده و می گفته در کلام قدسی است حکایتی عن الله تعالی لا اله الا الله حصن من است هر که در آید در حصن
سته گردد از عذاب من یکی حصن است دیگر حصار است حصار آنست که گرد بر گرد گیرد فاما گاه گاه دارد و گاه ندارد
حصن آنست که گرد گیرد و نگاه دارد و بجهه گفته در آمدن در حصن بر سه نوع است ظاهر و باطن و حقیقت ظاهر آنکه خوف
بیا بجز از خدا زایل گردد آنکه اگر همه عالم خشم شوند یادوست گرداند بغیر حکم او هیچ نفع و ضرر و خیر و شر نتواند رساند
در ان بیست و شش الله بصره فلا کاشف له الا هو و ان بود که بغیر فلا را داد لفضل الله باطن آنکه تحقیق کرد و که همه
ان از مرگ زندگانی درین سرای فانی رسد چاره دانی نیست و رقم قلم عدم برورفته کل مریدان و شیخان و بزرگان
استی نیستی آن القاتل نماید بیکه در باطن آن درآمده باشد حقیقت آنست که از روی پشت و خوف و ترس

در دل نیاز و جز حق قرار گیر و فی مقصد صدق عند ملوک مقتدر چون انجا رسد بشت خود در تبع او اگر
و در رخ از وی گریزان باشد انستی و نعم ما قبل سه

سوره بقره
ایران قدری

توبه بگلی چو گدایان بشتر طمزد کن
که خواجه خود روش بنده پیروی داند

شیخ زکریا الدین ابو الفتح بن شیخ صدر الدین موصوفی است در فتاوی صوفیه که یکی از مریدان ایشان تصنیف با پر پیچیده را

کرده است ذکر او بسیار میکنند و در مجمع الاخبار مرقعات او ایراد نموده و در انجمنی نویسد که مجموع آرد من تا بلذات که این سر
از و چه صورت و صفت و حکم صفت راست نه صورت را ان الله لا یبصر الی حد کبر و احاطه شش بود و بدست

قلوبی که اناطه صفت بر سبیل تحقیق جز در در آخرت صورت نه بند چه انجا حقائق اشیا را ظاهر گم پیش آمد و گفت آری
متلاشی شود و هر کس را در صورتی که لازم صفت او باشد شکر کنند چنانچه بلعم با عور را با چندان طاعت وقت نماز شد

بر انگیزد و مثل کمثل الکلب و همچنین صاحب ظلم و تعدی خویشین را در صورت گرگ بنید و صاحب کبر میگردد و مات در حق
پلنگ و صاحب نعل و در صورت خوک فکشفنا عنک خطیایک فبصرک الیوم حدید این باشد و علی الاطلاق

که مراد از این اوصاف و سیمیه ترکیب نماید هنوز وی در عداد و بهائم و سباع است اولئک کالانعام بل هم اضل و خوار
و ترکیب نفس حاصل نشود و مگر بالتجاء و استعانت در حضرت عزت و ما ابرئ نفسی ان النفس الامارة بالسوء الا ما رزق

رحم ربی ان ربی بخور و رحیم و تافضل و رحمت او و سبکی می کند ترکیب حاصل نگردد ولی لافضل الله علیه که است
و در حقیقت ما زکی منکر من احد ابداء علامت ظهور این فضل و رحمت آنست که او را عیوب نفس خودش بینا نگردد

کنند و پرتوی از انوار عظمت الهی که همه کمونات در جنب آن متلاشی است بر درویش او بتا به دنیا و بزرگمای آن ال
در نظر او خاک بود و اهل آنرا در دل او سنگی مانند چون ای حالت بر درویش مستولی گشت هر آینه از اوصاف بعضی بر

که ارباب دنیا بدان گرفتار اند و انقدرت آید و خواهد که بجای آن اوصاف و اخلاق ملکی و نو نماید چنانچه بجای ظلم و
غضب و کبر و بخل و حرص همه عفو و حلم و تواضع و سخاوت و ایثار پیدا آید و هنوز این معالیه طالبان عفتی را است

کار طالبان حق بالاتر از این است فخلقوا باخلاق الله مرا ایشانرا مسلم است فهم هر کس بدان نرسد سه
حمدیت مر مرا که نگیرم بجز تو دوست شریعت مر مرا که نخواهم بجز تو همسج

مولانا طبر الدین لنگ پرسید که حکمت در سنت بضمضه و استنشاق چیست فرمود آب را سه صفت باید تا سطر اتم
و مزبل جابت شود و لون و طعم و ریح لون بدین آب در دست معلوم گردد و طعم بضمضه تحقیق شود و بوی استنشاق
بقده فرمود مولانا از علوم قالی مالی است اما از علوم حالی خالی است

مولانا بدرالدین اسحق دہلوی خادم و خلیفہ و داماد شیخ گنج شکرست از مشایخ زمان خود بود و در زهد و ورع و فقر و عشق نظیر نداشت و یار سالک رحمت سہمی با سراسر الا و لیا و در وی ملفوظات گنج شکر را جمع کرده و در علم تصنیف کتابی نظم نموده و غایت تجر و فصاحت را در اینجا کار فرموده مدفن وی در حرم مسجد جامع قدیم اجودہین است کہ بیشتر احوال در اینجا مشغول بودی و حمد اللہ تعالیٰ

پیش از این شیخ ابوالدین احمد الہانوی الخطیب انتساب او با امام اعظم ابو حنیفہ کوفی است از اعظم خلفای گنج شکرست است و این شیخ و این بود شیخ در حق او فرمودہ جلال حال است و گاہی فرمودی جمال سخا ہم کہ گرد ستر گردیم سید جلالہادی بروی فرستادی اگر او قبول کردی خلافت او درست شدی و اگر رد کردی باز شیخ او را پس بیا بنظر خودی پاره کردہ جلال را فرید نتواند و تحت روزی شخصی از ہانسی بخدمت گنج شکر آمد ازو کہ یکے جلال با کونہ مست عرض از خود و مازان روز کہ بخدمت پیوند کردہ است مواضع و اسباب فی شغل خطا و جملی ترک دادہ است و اگر سنگینا و بلا ای سخت میکشد شیخ خوشحال شد و فرمود الحمد للہ خوش رہا شد گویند کہ او از ان روز کہ اینجہ پیش شنیدہ بود القہر و ضیاع من دیکض الحینۃ او حفرۃ من جہنم الذیران بغایت متکلف بودی و از سبب این و عید سقر چون بخوار رحمت حق پیوست خواستند کہ بر بالای قبر او گنبد بنا کنند کاویدن گفتند چون نزدیک بود رسیدند غرہ بجانب قبلہ پیدا شد کہ از اینجا بوسی بہشت می آمد ہمان ساعت از آنجا دور شدند و چنان پوشیدند و آنرا بر بستند وی ہم بعض رسائل و اشعار دارد از انجلا رسالہ ملہات معروفست قبر او در ہانسی است با سہ کسر از اولاد خود در یک جا خفستہ است او را در خواب دیدند و از احوال او پرسیدند فرمود کہ چون مراد گوگرد دزد و فرشتہ دیگر در پی آمدند و فرمان رسانیدند کہ با او را بدو کہت نماز کہ متصل سنت نماز شام بقراءت سورہ بروج و طارق بعد از فاتحہ میگذازد و بآیہ الکرسی کہ بعد از فرین میخواند بخشیدیم رحم

مولانا کمال الدین زاہر سند مشارق الانوار در علم حدیث بکیہ اسطہ تا مصنف دارد و از وی شیخ نظام الدین اولیا سماع کردہ و برای وی اجازت نامہ بخط خود نوشتہ نسخہ آن در سیر الاولیاء است سلطان بغیث الدین بلبر ابرا گفت ابراہیم کمال علم و دانست و صیانت شماسا و تمام است اگر با ما موافقت کنید و منصب ایامت نماز قبول نمائید محض کہ ہم باشد و ما را بر قبول نماز خود و ثوقی تمام حاصل شود و مولانا فرمود کہ در ماجز نماز چیزی دیگر نماندہ است اکنون پادشاہ چہ سہو اچہ کہ این ہم از ما بروی سلطان ساکت شد و حمد اللہ تعالیٰ

شیخ ضیاء الدین روحی از مشایخ کبارست خلیفہ سہروردی است و پیر سلطان قطب الدین دہلی گفستہ

مرایای بود و از رجماع عالی و ذوقی بود و بعد نقل او در خواب دیدیم که در بهشت مقام رفیع یافته است اما ستم
نشسته تنبیه آن مقام کردم و پرسیدم چرا ستم نشسته گفت این همه ایتم مال ذاتی و حالی که در سماع بود نمی یابم
مبولانا نورترک قاضی منہاج در طبقات ناصری ذکر او را برنگی دیگر آورده است که از انجا نقیض حال و تشبیح مذکور
لازم آید اما در فوائد الفوائد مذکور است که شیخ نظام الدین اولیا فرموده که بعضی از علماء در باب او چیزی فرموده اند اما
وسی از آب آسمان پاکیزه تر بود با علمای شهر قمی تمام داشت بسبب آنکه ایشان را آلوده دنیا دیدی و او را نمی گیر
بود اما دست کسی نداد هر چه گفتی بقوت علم گفتی و بقوت مجاهده شیخ گنج شکر در تذکیر او حاضر شده

خواجہ علی مرید شیخ جلال الدین تبریزی است صاحب نفس بود و قبول عظیم داشت شیخ نظام الدین اولیا فرمود
وی هیچ ندانستی همین پنج وقت نماز گزار دی و بس اما صادق بود جمله مشایخ و علماء و خلق دیگر بدو تبرک میزدند پس
او می پرسیدند قبولی در وی پیدا شده بود هر که او را دیدی تحقیق دانستی که او خداست و در این
بدایون بزرگان بسیار بود و چون که امر و اشارت بسیار اند از اهل بهشت و شکر ایشان

خواجہ حسن افغان مرید شیخ الاسلام زکریاست و قتی وی در کوی میگشت در سجده میزد و میگوشت
امام پیش رفت خلقی جماعت پیوست خواجہ نیز درآمد و اقامه کرد چون نماز تمام شد و خلق باز گشت وی نزدیک
امام رفت و گفت ای خواجہ تو در نماز شروع کردی و من تو پیوستم تو از اینجا بدلی رفتی و بر دماغ دیدی و باز گشتی
و این برده به تبیان بردی و از انجا با تمان آمدی من دنبال تو گشته شدیم گشتم آخر این چه نماز است شیخ و می گریه
فرموده اگر فردا مرا گویند بدرگاه ما چه آورری من گویم حسن افغان را آورده ام وی ای بود هیچ خوانده اما
در میان سطر اگر آیتی می بود آنرا بنیاد داشت و اگر گفتند از کجا بنیاد می کنی این آیه قرآن است گفت نور یکدیگر درین طریقی منم دیگر سطر است
شیخ محمد تقی الدین نظام اولیا گفته مردی صاحب حال دائم الاستغراق بود او را خبر چندی نبود و قتی مردی
بروئے کاغذ آورد و گفت شیخ نام خود درین کاغذ بنویس قلم برداشت و متحیر ماند خادم دست
که نام خود فراموش کرده است گفت نام شیخ محمد است بعده نام خود بران نوشت روزی در مسجد جمعه رفته بود بر در
و متحیر ماند خادم دریافت که شیخ پای راست خود فراموش کرده است گفت پای راست شیخ این است بعده پا
در مسجد نهاد گویم این حکایت از عالم استغراق است ستم چنان کن که ندانم زیجودی در عالم خیال که آمد که ام رفت
شیخ برهان الدین نسفی در فوائد الفوائد گفته دانشمندی کامل حال بود اگر شاگردی بخدست و بیاد می تاجیری
بخواند و گفتی که اول بر من ستم شرط کن تا چیزی ترا یا سوزم از آن سه شرط اول این است که طعام یکدیگر نخوری

تا و عای علم خالی ماند دوم آنست که ناله کنی اگر یک روز ناله کنی دوم روز ترا سبق گویم سوم آنست که چون مرا
در راهی پیش آئی جلد همین سلام کنی و بگندی دست و پا افتادن و زیاده قطعیم کردن در میان راه کنی
شمس الملک از صد و رافاضل بدوزگار بود و در زمان خود بعلم و فضل ممتاز نظام اولیا مقامات حریری از و
یاد گرفته و بروی تلذکرده و گفته چون من سبق ناله میکردم و روز دیگر پیش او میرستم میفرمود سه
آخر کم از آن که گاه گاه سه آئے و بلکه گاه سه

تلج زمره که از شعرا وقت بود بر آئے او گفته است سه

صدر اکنون بکام دل وستان شدی مستوفی حاکم هند وستان شدی

آه اتقی حال ملانی در بدایون بود وقتی در خواب دید حضرت رسالت را صلعم در سواد بدایون گوی که در موضعی شسته
بسیار از چون بیدار شد بر فراخا رفت زمین تر شده دید گفت گور من همین جا بجا وید بعد از فوتش
ان مقام دفن کردند کشی که عشق دارد نگذاردت بدینسان بجا زه گرنیائی بمنزله خواست آمد
شیخ صوفی بدیهی تار که عظیم بود تا بجا سه که ستر عورت هم نداشت سه

تم ز بند لباس تکلف آزاد است برهنگی بیرم خلعت خدا داد است

سلطان المشایخ فرموده اگر یکی سجد را که بدان قوام تن باشد و خرقة جامه را که بدان عورت پوشد تا پاک
شود هم معاقب گردد و از آنها بود که ازینها هم دور بود این چنین است در فوائد الفواد وی معاصر گنج شکر است
روزی دانشمندی را پرسید که در بهشت نماز خواهد بود گفت نه آنجای خوردن و متع کردن بیش نباشد عبادت
که هست در دنیا است وی چون شنید که در بهشت نماز خواهد بود گفت مرا آن بهشت چه کار آید که در آن نماز باشد
قلند رانه حدیثی است زاهد معذور تو غره به بهشتی که جایی رسیدن نیست

در خیر الحیا گفته ذوق طاعت بسیار داشت و مسجد بودی پیش محراب شب در وزمین نماز که اردی گریه
نکردی انتی گویند در آنوقت که او مشغول شدی حالی پیدا گشتی که سر جدا دست جدا پای جدا گردیدی حکاه
نظام الاولیاء رحم گویم این حالت محتاج بیان و برهان است شاید در نظر خلق همچنان آمدی و اندام علم سه
میدر بهستی تو امید نیستی بار که گفته اند اگر هیچ نیست اندام است

شیخ مصلای خود لوح جرجانی صاحب طبقات ناصری دانشمند و بزرگ بود از اهل وجد و سماع نظام اولیا گفته من در
نی پیوست و در پلن که در تذکیر او بودم این رباعی گفت سه

لب لب لب لعل و لبران خوشش کردن
آهنگ سبز زلف مشوشش کردن
امر و ز خوشست لیک فردا خوششیت
خود را چو خسی طبعش آتشش کردن

من چون این رباعی شنیدم بنمود گویه گشتم ساخته بایست تا بنمود آدم
شیخ احمد بدایونی نظام دلیا گفته امی بود همه روز در تحقیق مسائل شرعی مشغول می بود چون از دنیا حلت
کرده شبی او را در خواب دیدم همچنان بر حکم معهود از من مسائل و احکام می پرسید گفتم اینک تومی پرسی در حالت
حیات کار آید آخرت تو مرده گفت تو اولیای خدا را مرده میگوئی
مولانا احمد حافظ مرده خدای بود و دشمن نظام اولیا فرموده وقتی مرا عزیمت زیارت شیخ شکر گنج بود در
حدود قصبه سرسی او را بمن ملاقات واقع شد گفت چون برونده متبرکه که شیخ برسی سلام من برسانی و بگوئی که
من دنیای طلبم طالبان آل بسیارند و عقبی نیز همین حکم دارد همین سخنانم که قدنی مسلما و الحقنی بالصالحین
شیخ نصیر الدین چراغ دلیوی هم نامش محمود است و هم کامش محمود خلیفه نظام الدین اولیا است و صاحب
سر و دارت احوال او بنایت اتباع شیخ داشت و طریقه او فقر و صبر و رضا و تسلیم بود وی از مجلسی که در آن مریدان
شیخ او سرود می شنیدند برخواست تا بر آید یاران تکلیف نشستن کردند گفت خلاف سنت است گفتند از شرب
پیر خود برگشتی گفت حجت نمیشود دلیل از کتاب و حدیث باید بعضی از غرض گویان این سخن بنجست شیخ رسانیدند
که شیخ محمود چنین میگوید شیخ را صدق معامله او معلوم بود فرمود راست میگوید حق آنست که او میگوید بر سر اولیا
می نویسد که در مجلس نظام اولیا همز امیر نبود و تصفیق نکردندی بلکه یاران را از ان منع کردی و میگفت که
خوب نمیکند انتی چراغ دلی گفته غم ایان باید خورد و در پی کرامت نباید بود و نیز میگفت حیرانم که خلق
بی مشاهده چگونه میزنند و خیر الجالس گفته عزیزی او را پرسید حالی که درویشان را می باشد از کجاست و چگونه
گفت حال نتیجه صحت اعمال است و عمل دو گونه است یکی از جوارح و آن معلوم است دیگر عمل قلب و آنرا امر آتیه خوانند
و الموافقة ان تلازم قلبك العلم بان الله ناظر اليك وی گفته اگر درویش شب گرسنه خفته باشد آخر شب
بیدار شود و مشغول گردد و تعلق باطن او به هیچ چیز نباشد نزول الوار بر او را مشاهده کند خواه همین زمان کسی برود
و ترک علائق کند و مجاهده اختیار کند این حال پیدا شود درین شبی نیست و فرمود نظر بردل داشته و دل بطریقی
متوجه شمرده و بدو مشغول گردانیده و غیر حق را از دل نفی کرده بایستست تا چاه پیدا شود فرمود است بحکم کسی که توبه
کو تا کند آنست که صوفی چون در سلوک در راه این تقاضا کرد که دست خود را قلم کند تا پیش محله

و اگر فتنی بگیرد و اما اگر دست را قلم کند از چندین عبادات محروم ماند چنانچه وضو و غسل و مصافحه با برادر مسلمان پس
چکند آنچه نزدیک دست است یعنی آستین با کوناه کند تا او را ندک شود بریدن دست و همچنین کوناه کردن دامن
جامه و موسی سر تراشیدن آنست که چون در طریقت آمد باستی سر خود را قلم کند زیرا که اول قدم درین راه مبارزتی
اما اگر قلم کند از جمله چیزها مانند پس چکند از سر موسی بر نیزه آنکه موسی سر تراشید گوئی سر خود را برید چنانکه از سر برید
هیچ کاری نیاید باید که از سر تراشیده و نیز چنانکه مشروعی در وجود نیاید پس بداند از جهاد دنیا چیست
فی سیکویم در بیان آن تقریری برگزیند که فهم مستمان بدان نرسید فرمود فرد تر ائیم تقریری آسان برگزیند
و نعمت فینا ای کاجلنا و فی الله ای کاجل الله در کلمه فی شدت افعال است که در کلمه لام نیست فی برای ظرفیت
و در ظرف منظور است و هشدار را این آیه خواندنا الصلوات للفقراء الی قوله فی الزکات فرمود این را
بجایگاه است و در دیگران بکلمه لام زیرا که در رقاب شدتی است که در انانیت این بیان علم و نحو و معنی و بیان بود
این شایع آنست که مجاهده کننده از سه حال خالی نیست یا از ترس و فرخ یا باسید بهشت خواهد کرد یا خاصل از برای
ذات پاک حق جل ذکره آن مجاهده ند باشد و این فی الله باشد این باید که سخت تر باشد تا حق مجاهده بجا آورده شود
و جاهد دانی الله حق جهاد که فرمود در مظلوم بنمیدانند از آن مجاهده اختیار نمی کنند فرمود قبول اعمال موقوف است
بر جذبه یعنی هر عملی که میکنند تا جذبه در نیامده است قبول نیست چون جذبه نامزد حال او باشد هر عملی که کند قبول باشد و
آن جذبه را وقت معین نیست یا در صبا باشد یا در جواسف یا در شیخوخت اما جذبه را مراتب است
جذبه عوام توفیق یافتن است در اعمال جذبه خواص توجه قلب است بسوی حق با انقطاع عما سواه از جمله فضا و عصر که در
حلقه ارادت وی بود ندیکی مولانا مظهر که است دیگر حمید شاعر قلندر جامع کتاب خیر المجالس است که در اشعار ختم کرد
و احوال و حکایات را ساده نوشته و بتفصیل نوشته رحم

شیخ حسام الدین ملتانی خلیفه نظام اولیاست طریقه او طریقه سلف بود گویند در شریعت هدایه و بزود است
و در طریقت قوت القلوب و احیاء العلوم بر ذکر داشت روزی در راهی میگذشت مصلی از کتف مبارک او بقیار
او را ازین حال خبر بود چون قدری راه رفت شخصی از عقب او آواز داد و چند بار شیخ گفت چون او خود را شیخ
نمیدانست این را بخود راه نداد تا آنکه آن شخص از عقب او دید و بوی رسید و گفت شما را چند کت آواز دادیم که
شیخ مصلای خود بستان شما نشنیدید گفت ای عزیز من شیخ نیم مودی ملای فقیرم وی در گجرات رفت و ما حاجت
حق پیوست و در پیش که شهر قدیم گجرات است مدغون شد وی گفته در ویش راه بردی نباید بود هر دوی دو نوع است

صوری و آن درویشانند که بر دریا میگردند و چیزی میخواهند و معنوی آن درویشانند که در گنج خانه خود مشغول
باشند و در خاطر بگذرانند که از زید و عمر و اراجیری خواهد رسید هر دری صوری به از هر دری معنوی است زیرا که هر دری
صوری چنانکه هست بنیاید اما هر دری معنوی ظاهر خود را بطریق مشغولان حق مینماید و باطن در بر میگردد

مولانا فخر الدین ز رادی خلیفه نظام اولیاست بزرگ بود جامع علم و تقوی و ذوق و عشق در امر دین و دنیای
تمام داشت و غنمتی وافر در صحرا با و بیابانها عبادت کردی و صوم و انجم داشتی زیارت خانه کعبه رفت
و از آنجا به بغداد نشانت و علم حدیث بحث کرد و بعد از آن بشوق به بلخی که وطن قدیم او بود باز گشت و در کشتی نشست
آن کشتی غرق شد و مولانا بدرجه شهادت رسید سلطان محمد تغلق میخواست که ملک ترکستان و خراسان را ضبط
کند و آل چنگیز را از آن دیار براندازد مولانا را گفت شهادین کار با ما موافقت نخواهد کرد و مولانا گفت انشا الله تعالی
سلطان گفت این کلمه شکست مولانا گفت در استیصال و همچنین آید سلطان ازین سخن برخود چپ و گفت شما را
نصیحت بکنید تا بران کار بکنیم فرمود که غضب فرو خورید گفت کدام غضب فرمود سببی سلطان ازین حرف بشنید
در غضب شد و رخصت کرد

مولانا علامه الدین نبی خلیفه نظام اولیاست روشی پاکیزه داشت و صفای تمام پیش مولانا فخر الدین
شافعی که شیخ الاسلام او بود و کثافت میخواند مولانا شمس الدین سبکی و علمای او و سماع بودند زنی علما داشت
اما باوصاف و تصوف موصوف بود در آخر عمر فوائد القواد را که مفاصل طاعت شیخ است بخط خود نوشت و بیشتر حال
بر خود میداشت و مطالعه میکرد و از و پرسیدند که چندان کتب معتبر از هر علم که پیش شماست هیچ دران بر نشتی
نمی نمایم مگر درین کتاب گفت جهانی از کتب سلوک و جز آن پرست اما مفاصل طاعت روح افزای محمد و من که بایام
مرا نسیم تو باید صبا کجاست که نیست کجاست زلف تو بشک خط کجاست که نیست

شیخ برهان الدین غریب صاحب شوق و ذوق بود و در سماع غلوی تمام داشت فضلای زمانه مثل
امیر خسرو و امیر حسن و خوش طبعان دیگر اسیر محبت او بودند شیخ نصیر الدین در وقتیکه که در شرمی بود بخانه او
می بود بعد از نقل شیخ یعنی نظام اولیا چند سال در حیات بود دست بیعت بخلق میداد چون در دیو گیر رفت
بر رحمت حق پیوست قبر او همانجا است و این برهانپور که شهری مشهور است بنام شیخ آبادان است
خواجہ محمد بن برالدین اسحق از اولاد و ختری گنج شکر است جامع علوم و حاوی فنون بود در علم حکمتی
داشت و در علم موسیقی آیتی بود بکمال ذوق و شوق و طاعت و عبادت موصوف بود و می از مفاصل طاعت

شیخ کتابی جمع کرد و متواتر بحال نام روزی بخس بود و هر چند قوالان چیزی میگفتند در حاضران ذوق در نگرفت
وی و نظام بانی پی برخاستند و غریب آغاز کردند چون بدین بیت رسیدند

هر بخردی که مینی امشب از من همه در گذار تا روز

در جله اثر کرد و ذوق پیدا آمد

مولانا شمس الدین محیی خلیفه نظام اولیا است و او را شرح مشارق است در وی نقل کرده است که او
نبی قط چراغ دین در مع او گفته

سألت العلم من أحياءه فقال العلم شمس الدين يحيى

سلطان تعلق او را طلبید و گفت مثل تو دانشمندی اینجا چکند تو در کشمیر برو و در تمانهای آنجا بر نشین و خلق
صدرا با سلام دعوت کن مولانا تا از پیش او برای تهیه اسباب سفر بر آید و گفت من شیخ را بخواب دیدم که مرا
محمدی طلبند و فرمای آن بر سینه او نعل بر آید بسیار افتاد و ازین عالم حلت کرد در جله احد تعالی

قاضی محیی الدین کاشانی خلیفه نظام اولیا است شیخ کاغذ خلافت او بدست خود نوشت که میباید که تارک دنیا
باشی و بسوی دنیا و باب دنیا اهل نشوی و ده قبول کنی و صلوات بادشاهان بگیر و اگر مسافران بر تو برسند و بر تو
چیزی نباشد این حال را نعمتی شمری از نعمتهای الهی فان فعلت مما امرتک به و ظنی بک ان تفعل لکن لک
فانت خلیفتی و ان لم تفعل فانت خلیفتی

امیر خسرو دهلوی وی سلطان الشعراء و برهان الفضلاء است در وادی سخن بگانه عالم است و نقاد و بنی آدم در
اخبار الاخیار گفته وی در سخن عالمی است از عوالم خداوندی که پایان ندارد انچه او را از مضامین و معانی در اطوار سخن
و انواع آن دست و اینچکس از شعرای متقدمین و متاخرین نداده در طرز سخن بر فرموده شیخ خود نظام اولیا
رفته است که سخن بر طرز اصفا نیان بگوید و وجود و نور و فاضل موصوف بود و صفات نقیصه و احوال شایع و اگر چه
تعلق ببادشاهان داشت و بملوک و احرار بعنوان خوش طبعی و ظرافت مخاطب بود اما توجه دل او به آن نجاب
بود یعنی را از برکات آثارش توان دانست چه در لهما اهل معصیت برکت کمتر توان یافت و آثار ایشان را
قبول دلهما و جذب خاطر نبود شیخ را بوی نهایت شفقت و عنایت بود و هیچکس را بحدست شیخ آن قریب محرمیتی
که امیر خسرو داشت نبود بهر شب بعد از نماز خفتن در غلوت مخلص شیخ رفتی و از هر باب سخن کردی و از یاران
هر که ادرخواست بودی عرضه کردی و در وقت تجمیع هفت پاره قرآن خواندی وی گفته سلطان الشایخ

این بنده را فرمود که من از همه تنگ آیم و از تنگ نمانم و وقتی بر زبان خواجر رفت دعای من بگو که بقای تو
موقوف است بر بقای من باید که ترا پهلوی من دفن کنند و خواجر باینده عهد خدا کرده است که هرگاه در بهشت خرامد
بنده را بر او در بهشت بردانند و الله تعالی بنده را خواجر ترک اند خطاب کرده است وقتی که شیخ بر این صفت
میخراشید وی حاضر نبود همراه تعلق شاه رفته بود چون از آن سفر باز آمد گریه کرد و دیوانگی نمود و گفت که من
از برای خود میگیرم که مرا بعد از شیخ چندان بقا خواهد بود و شش ماه زیست و دهم شوال شد از دنیا رفت
این چند بیت بی اختیار از کلام او در اینجا نوشته آمد اگر چه ملائم وضع این کتاب نبود

نمیت آن دولت که بوسم پای ولایت ملی	پای آن بوسم که در کوی تو گامی بگذرد
بمخمرگر ترا پسند خسر و اچرا گشته	سرت گردم چه خواهی گفت تا من بهم مان گویم
ملاست بجز این نیست آشنایان را	که آشنائی و بیگانه وار میگذرد
کشتی که عشق دار و گذاردت بدینسان	بجنازه گر نیامد بجز خواسته آمد
دل بخت بزل و ندامتم اتقدر	کز وی چنین دراز شو گفتگو دل
زین عزم که بکس نمی توان گفت	شباست که عکس رخویشم

امیر حسن بن علاء سنجرى سولک و منشاردی دهلست او در میان فضلالی عصر غزنی و مکانی دیگر بود در میان
مردان شیخ نظام اولیا بقرب و عنایت شیخ امتیازی داشت و در حسن معالمت و صفای سریت و سایر صفات
حمیده یگانه عصر بود و باوصاف تصوف موصوف او را نسبت به خیر و تقدیم گویند است اگر چه هر دو مصاحب
و معاصر یکدیگر بودند کتابی دارد مسمی الفوائد الفواد در اینجا ملفوظات شیخ را جمع کرده گویند میر خسر و گفتی که اشک
تمام تصنیفات من بنام حسن بودی و این کتاب از من بودی و این سخن ناشی از غایت محبتی است که میر خسر و نسبت
به پیر خود بود در فوائد الفواد می نویسد که روزی پیاپوس خواجر رفتم بعبادت برام و ملین نشسته بود نزد یک
نزد بان بنشینم هر یک طبق در را باد میزد بسته میشد بنده آن در را محکم بیک دست گرفت تا بایستد ساعتی شد
در بنده نظر کرد و دید که در گرفته مانده ام فرمود چرا نمیگذاری بنده گفتم من این در گرفته ام تبسم فرمود و گفت این
در گرفته حکم گرفته در الاولیا می نویسد که روزی میر حسن بخد مت شیخ عرضه داشت که که نصرت رویت که مومنان را
و عده است بعد از حصول آن از نعمتهای دیگر چه بیند بر لفظ مبارک را ندانم که سخت کوتاه فطری باشد که بعد از آن
بچیز دیگر نظر کند انتی وی در مدت حیات خود مجردانه زیست و در آخر عمر در دیو گیر رفت و بهانجام دین یافت

در شرح انجمن جدیدی از اشعار او نوشته شده از انجاست این سه بیت است

دسوار و نواز سر کوئی تو ندانم
بر سر سبوی باد به بجای عمامها
تو آفتابی و من صبح میتوانم
که بی تو من نتوانم نفس بر آوردن
حسن دمای تو که سحاب نیست مرغ
ترا زبان دگر و دل دگر دعا میکند

خواجہ ضیاء بخشی در بدایون بود در زوایه محول بکار خود مشغول تصانیف بسیار دارد از انجمله سلک السلوک و
انفایت کتاب شیرین و رنگین است بزبانی لطیف شملیه بحکایات مشایخ و کلمات ایشان قطعات بسیار گفته و نیکو
گفته چنانکه گوید سه

بخشی خیز بازمانه بساز
در نه خود را نشانی ساختن است
عاقلان زمانه میگویند
عاقلی بازمانه ساختن است

آنچه ظاهر است از حال او آنست که وی از محبت خلق بر کرانه بود و با اعتقاد و ایمان کسی کار نداشت معاصره
نظام او لیاقت گویند مرید شیخ فریدست که نبیره و خلیفه شیخ حمید الدین ناگوری است و اندک علم داشته از دنیا
برفت در سلک السلوک گفته روزی خواجہ کنیز کی خرید چون شب شد گفت ای کنیز که جامه خواب من است کن
تا بخشم وی گفت یا هو کای الله مولی قال نعم قالت ابرقن مولا السلام قال لا قالت الاستحی ان توقد
و مولی اشفیظان و هم در وی میفرسید قیل کای ذی جهرای الدواب جمع قال الانسان وضع بین یدیه مضام
الموت و الفقر و النار و الله تعالی رافعه و الانبیاء سائقه و الکنه قائده و هو جمع وی گفته این را هست
که اگر کی طاعت نکند بهتر از آنکه دعوای طاعت کند در کشور بیعت در عالم طاعت می آید
در زمان فرستند هم وی گفته پیش ازین مردمان بودند که از شنیدن گناه دیگران ایشان را تب آدمی و ترا
از سبب گناه خود هم باطن گرم نمیشود و بعد از خفیه بیمار شد طیبی بر سر وقت او رسید گفت ایها الشیخ ما الیالة
جواب داد که الوجود فاذا زال زالت الحلة و هو واسع که بهمان وسیع در چشم هست او تنگ تر از چشم من بودی
گفت اگر گناه بودی بودی چنانکه من پیش ازین نشستم عزیز من کی که او دو بار از راه بول بیرون آمد و
او را با جاده چکاره چاره چند را از زمین و جامه مسنون در وجود آورده اند ضعیف من ضعیف ترا ب من
ترا ب مفلس من مفلس عاجز من صلیح مختیر من صلیح انگاه گریبان گرفته در معرکه شجاعان آورده اند امر جان
میکشد و منی جانبی اندیشه خواهی این راه بمنزل رساننی زنا را خود را در میان نه منی طائفه که از طاعت تو نگرند و اند

خود را همه وقت مفلس تصور کرده اند طبقه که ایشان همه وقت مفلس بوده اند خود را چگونه تو نگذرنند جنبید رخ
در خواب دیدند گفتند کار خود کجا رها نیدی گفت کجا رفتی از آن دشوار تر است که مادر دنیا گمان می برودیم کی از
صلحا خواست تا در بازار رود و چیزی بخرد دیناری در خانه وزن کرد چون آنرا در بازار بر کشید کمتر از آن برآمد
که در خانه وزن کرده بود گرید روی افتاد گفتند چرا میگری گفت امروز حکایت خانه در بازار راست نمی آید
فردا حکایت دنیا در آخرت چگونه راست خواهد آمد

مولانا ضیاء الدین سنای در دیانت و تقوی مقتدای وقت بود و بر پایه شریعت بغایت قدم راسخ
داشت محاصر نظام اولیا است و دائم شیخ از جهت سماع احتساب کردی و شیخ با وی جز بعذرت و انقیاد
پیش نیامدی و در تعظیم مولانا دابقه نامری نگذاشتی او را کتابی مست مسمی بنصاب الاحتساب حاوی برد قائل
آداب و رد انواع بدع و احکام سنت در مرض موت و بی شیخ بعید است رفت مولانا دستار خود را بپای انداز
شیخ انداخت شیخ دستار بر چید و بر چشم نهاد و تاسف کرد که یکذات بود حامی شریعت حیث که آن نیز نماند

مولانا جلال الدین او دهی بزه دود و ترک و تجرید و عزلت متصف بود و قتی جماعه از ارباب شیخ نظام
اولیا که خوگر مطالع و بحث بودند خود خواستند که تعلم بکنند مولانا اربابان داشتند که خدمت شیخ عرضه کند و درین
باب رخصت خواهد چون عرضه کرد شیخ دانست که این سوال بگمان است که حاضر اند فرمود من چکنم مرا از ایشان
مطلوبی دیگر است و ایشان بچوپان پوست در پوست اند

خواجه مؤید الدین که ملک زاده دیار کره بود در آخر کار بنظام اولیا پیوست چون سلطان علاء الدین
پادشاه شد او را یاد کرد شنید که تارک دنیا شده است بشیخ گفته فرستاد که او را رخصت فرماید تا کاری از ایشان
بگیرد شیخ گفت که او را کاری دیگر پیش آمده است در استعداد آن کار است این سخن بر حاجب سلطان گران نمود
گفت خدمت شما همه را سخاوت کنید بچو خود کنید فرمود بچو خود چه باشد بهتر از خود میخواستیم شاه چون این سخن شنید
دست از و برداشت قبر او پایان روضه شیخ است رح

خواجه احمد بدایونی مجرب و در طریقه ابدال داشت و در سماع بیقرار بود در سیر الاولیا گفته روزی ازین بزرگ
سوال کردم که خوش می باشد فرمود خوشی در آنست که پنج وقت نماز بجا عبت دریا بمرحمته الله علیه

خواجه معین الدین خرد مرید چراغ دلی است و خرقه خلافت از وی بستاند شیخ فریاد نیر شیخ حمید الدین
قدس سره و سرور الصد و رازوی نقل میکند که چون خواجه ما را فرزندان تولد شده روزی از من پرسید حمید

چون دست پیش ازین که قوی و جوان بودیم هر چه از درگاه عزت می طلبیدیم زود می یافتیم اکنون که پیری و ضعیف
 شدیم چون حاجت بدعا میشود کار بد رنگ می کشد بنده عرض کرد و خواجه را روشن است که چون مریم علیها السلام
 را حضرت عیسی متولد نشده بود و میوه ترستانی در تبارستان و بالعکس بی محنت در محراب حضری یافت چون عیسی متولد
 شد مریم متضرش که رزق همچنان خواهد رسید فرمان آمد و هری الیک بجدح الخلة لتاخذ علیک رطباً
 جنید و شانه های خرمای اسیوی خود و بختبان تا بر تو خرمای تر بریزد در آن حال و درین حال اینقدر تفاوت است
 و خواجه این جواب را از بنده قبول کرد و پسندید

شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری وی از مشایخ میرشایخ هندوستان است چه اختیاج کسی ذکر نکند و با او
 اندوار تصانیف عالی است از جمله آنها مکتوبات مشهور تر و لطیف ترین تصانیف اوست بسیاری از آداب
 طریقت و اسرار حقیقت در آنجا اندراج یافته در یکی از آنها گفته فی الشکل اگر هر دو عالم را بر در تو آرد و گویند
 حق و قصری که خواهم بکن هو شیار باشد تا از آنچه فوق دنیا و آخرت است محبوب نگردد و قاطع طریقی شود
 بلکه همان گوید که آن عارف گفته است

دنیاست بلا خانه و عقبی هوس آباد
 ما حاصل این هر دو بیک جوی نمانیم

شیخ حسین الحنفی در اوایل حال در حضرت زهلی تعلیم و تقیم داشت و بعد از آنجا به آسمی که باعث بر
 سلوک طریقه فقر است سفر حجاز کرد و زیارت سید کونین صلم مشرف شد و به وطن اصلی رجوع فرمود و او را نیز مکتوبات
 متضمن اسرار توحید و باعث بر اختیار تجربه زبانی لطیف و بیانی عجیب بعضی از آن در اخبار الاخبار مذکور است
 و در یکی از آن گفته وصیت کاتب همین است که ما شغلاک عن الحق ففی ظغوثک و همین نوشته بدوستان رسیدیم
 و بعد از سپارم که آن خیر الزاد التقوی و کفی بالله حسباً و در جای دیگر نوشته هر زمان که در یاد او گذرد
 اسلام دانی و زمانی که از غفلات یا بی کفر شماری اعتبار را لا اعتقاداً اعتقاد را برای دفع خصم در تحریر آمد
 اصل کار با توبه است و مقامات توبه را نهایت نیست و التوبة للقمامات لا لارض البیضاء فنی لارض لا یناله مار او
 ترا همین مهم است که چشم و گوش و دست و زبان از عصیت و ظلمات پاک که ابریم و شب و روز در تجرین باشیم که هر روز
 زبان پاک مانده اند و چنین از جوارح چه پاک ماند و چه پلید شد هر چه پلید شده باشد از آن توبه و تجدید ایمان بسوی خدا
 باز گردد چون تو درین غم مشغول و درین اندوه و اندیشه باشی عبادت تمام جهان بنام تو بنویسند درین زمانه
 لقمه پاک داشتن و اعضا و جوارح از معاصی باز داشتن هر که راست دهد و جفید وقت ما است اگر انصاف می

مفسر سخن این است و خلاصه کلام این بانی دیگر با نقش بر آب روان است اگر این سخن و این دولت دست و پدیا گامی
دست و پدیا زمان شکر واجب شود یا گامی دست نداند از زمان توبه واجب شود

شیخ شرف الدین بانی پی او را ابوعلی قلندر نیز گویند در او اهل حال تحصیل علم کرد و طریق مجاهده و ریاضت سلوک
نمود و در آخر جذب شد و کتایب را در آید نداشت نسبت و یکی از این مشایخ مشهور نسبت بعضی گویند بخواجه
قطب الدین کاکلی ارادت داشت و بعضی گویند شیخ نظام الدین اولیا لکن شیخ عبدالحق دهلوی گفته هیچکس از این
دو نقل بصحت نرسیده است او را مکتوب است بزبان عشق و محبت ششبار حارث و حقائق توحید و ترک دنیا و ملت
آخرت جمله آن بنام اختیار الدین میگویی و حکم نامه او که در عوام شهرت دارد ظاهر آنست که از محرمات عامه است
و قبی ثواب او لغایت دوازده بود هیچکس اجمال به و که بوی امر بقص آنها کند مولانا ضیاء الدین سنجان
جو حسن شریعتش در دست مقرر برگرفت و خاص شریفش در دست گرفته قص ثواب کرد گویند که بعضی
شیخ همیشه حاسن خود را بوسیله و گفتی که این در راه شریعت محرمی گرفته شده است و روضه او در بانی

چهارم و پنجم و ششم و هفتم

شهاب الدین حق گویش شیخ فخر الدین زاهدی است و اراحق گوازان لقب است که سلطان محمد بن تغلق حکم کرد
که مرا محمد عادل گویند و از همین جهت در راه ابا کرد و گفت ظالمان را عادل بنمایم گفت سلطان محمد را از قلعه و
در زیر انداخت قبر او هم زیر قلعه است رم

سید محمد بن یوسف الحسینی دهلوی معروف بلیس بود از خلیفه رستین چراغ دہلی است جامع بود میان سیادت
و علم و ولایت شانی رفیع و تربیتی منبع و کلام عالی دارد او را میان مشایخ پشت مشرقی خاص و در بیان اسرار حقیقت
طریقی مخصوص است بعد از رحلت شیخ بدایر و کن رفت و قبور عظیم یافت و بعد از دنیا انتقال فرمودند
میرا ملفوظات است سمسجی بحوائج الکلم که بعضی از مریدان او جمع کرده در وی مینویسد که سخن و مخالفت فقیهان با
صوفیان بود فرمود خلاص صوفیان ازین طائفه جز بدین طریق نیست که خود را یکی از ایشان گردانند میان ایشان
هیچ ایشان باشند و یکی از تصنیفات او کتاب اسرار است که در انجا حقائق و معارف را بزبان رمز
و ایما و اشارت بیان کرده

سید محمد بن جعفر کاکلی الحسینی از اعظم خلفای چراغ دہلی است در توحید و تفرید مقام عالی دارد از افراد اولیاست
در انچه از احوال ظاهر و باطن خود نوشته است عقل حیران است شیخ عبدالحق دهلوی میفرماید اگر اینها همه بی شائبه

مریدان شیخ بها و الدین ذکر یا بود برده بدست بوسل و مشرف ساختن محمدی فرمود توان سپری که خانان خود
 تا قیامت منور داری سید جلال الدین عالی بود متبحر و در علوم عقلی و نقلی شقت بسیار کشیده بود و متقید آن نبود
 که مرید یک کس بوده بجای دیگر رجوع ننماید و سلیقت جمیع مشایخ و فضلا را می باید دید و از هر کدام نصیحتی و فیضی
 بر بود از پدر خویش شیخ احمد خرقه خلافت یافت دیگر از شیخ رکن الدین ابو الفتح و بجانب مکه و مدینه و مصر شام
 و بیت المقدس و روم و عراقین و خراسان و بلخ و بخارا سفر فرمود و چندین حج کرد از آنجمله شش حج اکبر نمود
 و در مدینه استاذ الحثین عقیف الدین بن سعد الدین علی شافعی یعنی را ملاقات کرد و دو سال بلازمت آنجناب
 بوده نسخه عوارف پیش او گذرانید گویند عقیف الدین خرقه از شیخ رشید الدین محمد ابو القاسم صوفی پوشیده وی از
 شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سرور وی یافته و همچنین در اشامی سفر بصحبت شیخ حمید الدین بن محمود بحسینی السمرقندی
 رسیده از و نیز خرقه و فیض ربود و سید حمید الدین از شیخ محمد بن ابراهیم نساجی و وی از شیخ نظام الدین ^{بدر العطار}
 بخاری کمالات و حالات سید جلال الدین در کتاب قطبی که تصنیف یکی از درویشان اوست بشرح و بسط مرقوم
 شده انتی و هم در فرشته وجه تلقیب او بخند و مبهانیاں جهان گشت و حکایت احیاء است که شیخ بدر الدین می باشد
 نقل کرده و گفته که در کتب معتبره مسطور است که خند و م کسی را بر میدی نیگرفت هرگاه کسی بقصد ارادت بخندست او
 آدمی گفتی من از آنها نیستم که شخصی را مرید کنم اما عقداخت میگویم بعد از ذکر کبیر الدین اسمعیل علیه الرحمة کرده و گفته که
 او از مریدان خند و م بهانیاں است بعد از وفات آنجناب نسخه عوارف را نزد سید صدر الدین راجوی قفال خواند
 و وی برادر خرد محمد و مست در علوم ظاهری و باطنی شهرت تمام داشت و صفت جلالت بروی غالب بود و هر چه
 بر زبان آوردی چنان شدی انتی حاصل شیخ عبدالحق دهلوی مینویسد که خند و م بهانیاں را قدس سره با حضرت
 علیه قادیه کمال محبت است در خزانه جلال میگوید که من فلان را دیده ام و وی شیخ شهاب الدین سرور وی
 را و سرور وی شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را و لادت خند و م شب برات سند سبع و سبعاۃ و وفات روز
 عید قربان سنه خمس و ثمانین و مدت عمر هفتاد و هشت چنین شنیده شده است که امیر سید علی همدانی بدین
 رفت و بر در حجره خند و م نشست خادم خبر کرد که سید علی همدانی نشسته است خند و م فرمود که همه بدان غیر از انفس
 کسی نیست این را گفت و ایشان را درون طلبید انتی در منقلب الاولیا نوشته خند و م چون کسی اغلافت میداد
 در مثال می نوشت و صیغه هذ لا یخ بالاتباع اللهم المستقیم بشریعة نبینا صلی الله علیه و سلم
 و الاغنیاء لا حکامها و ان لا یتددالی ارباب الدنیا و اصحابها و ان لا یخضر فی مجالسهم و ان لا یجی

الى الله بالكلية ويعرض حاسوا بالكلية فان كان هكذا فائدة العزیزة نائمة عن بلادهم من بين الناس
 خلیفتنا ورحم الله من اكرمه واهان من اهانته وهو الوفی والهادی والمصدق وحلیه التکلیل ودر
 لطائف اشرفی گفته نشاء جمیع فرق صوفیه وانشاء همه سلاسل طائفة حلیه حضرت علی بن ابیطالب است کرم الله وجهه
 بتخصیص سلسله سادات و زودان سعادات ایشانند اشرف الشهداء حسین رضی الله عنه ارادت و خلافت و علوم
 الهی از مرتضی اشند نمود و از وی بامام زین العابدین رسید و از وی بامام محمد باقر و از وی بامام جعفر صادق و از وی
 بامام موسی کاظم و از وی بامام علی رضا و از وی بامام محمد تقی و از وی بامام علی نقی و از وی بسید علی اشقر و از وی
 بسید عبداللہ و از وی بسید احمد و از وی بسید محمود بخاری و از وی بسید جعفر بخاری و از وی بسید علی ابی المویز بخاری
 و از وی بسید جلال اعظم بخاری و از وی بسید احمد کبیری بخاری و از وی بسید التافزین و مرشد العالمین بسید جلال الدین
 محمد دوم جانیان جهان گشت قدس سره رسید و حتی لیکن در بخاری و واسطه از میان ما قطع شده یعنی محمد بن محمد و آن القلم
 کاتب است و نیز گفته که نشاء این سلسله سادات بخاری و نشاء نسبه مقامات عالیہ وی شده یعنی محمد و جانیان
 آنقدر حقائق و معارف و عارفی عادات که از وی صادر شده و تحقیق آن نیز در دست ما نیست و ظاهر نشاء ظاهر العجب
 و مصدر الترتیب بود در بیع مسکون بیج در ویشی نمائند که بلا زست وی مشرف نشده و را خلافت و اجازت از
 سید و چهل و چند مشایخ اهل ارشاد رسیده بود و نام تربیت و ارشاد تمام از مشایخ رکن الدین ابو الفتح سرورده وی
 و از مشایخ نصیر الدین محمود شبلی یافته و در خاندان وی تا حال همین و در سلسله بخاری از سرورده وی و مشایخ سرورده وی
 سلسله بخاری و بخاری و در این مقامات مذکور با خلافت های متعدد و میر سید اشرف و دیگر متفانی رسیده و این سلسله از
 سادات بخاریه سلسله الذمیب است زیرا که درین سلسله جز اهل بیت نبوت علیهم السلام دیگر کسی در میان نیست و نسبت
 اهل بیت شگستگی نفس و بیزارای از لذت اوست و حقیقت هر نسبت کیفیت حاله و نفس نالقه است از قسم تشبیه بلا که
 و دیدن عالم سیرت و لا همت بتمه عایز از ادلا حضرت اندم قدس سره و راست بخاری و واسطه اسیر و آدم کا و
 مراد خلافت مراد از برکات ظاهر و باطن سلاسل وی و شمس روم فرمایند

مراد خلافت مراد از برکات ظاهر و باطن سلاسل وی و شمس روم فرمایند

گرچه خود دیم نسبتی است بزرگ در آفتاب تابانیم

مولانا خواجه مرید و خلیفه پهلوی دلی و شاگرد مولانا معین الدین عراقی و استاد تافسی شهاب الدین چون چو رست
 و بر این سلسله سادات و از وی بامام زین العابدین رسید و از وی بامام محمد باقر و از وی بامام جعفر صادق و از وی
 بامام موسی کاظم و از وی بامام علی رضا و از وی بامام محمد تقی و از وی بامام علی نقی و از وی بسید علی اشقر و از وی
 بسید عبداللہ و از وی بسید احمد و از وی بسید محمود بخاری و از وی بسید جعفر بخاری و از وی بسید علی ابی المویز بخاری
 و از وی بسید جلال اعظم بخاری و از وی بسید احمد کبیری بخاری و از وی بسید التافزین و مرشد العالمین بسید جلال الدین
 محمد دوم جانیان جهان گشت قدس سره رسید و حتی لیکن در بخاری و واسطه از میان ما قطع شده یعنی محمد بن محمد و آن القلم
 کاتب است و نیز گفته که نشاء این سلسله سادات بخاری و نشاء نسبه مقامات عالیہ وی شده یعنی محمد و جانیان
 آنقدر حقائق و معارف و عارفی عادات که از وی صادر شده و تحقیق آن نیز در دست ما نیست و ظاهر نشاء ظاهر العجب
 و مصدر الترتیب بود در بیع مسکون بیج در ویشی نمائند که بلا زست وی مشرف نشده و را خلافت و اجازت از
 سید و چهل و چند مشایخ اهل ارشاد رسیده بود و نام تربیت و ارشاد تمام از مشایخ رکن الدین ابو الفتح سرورده وی
 و از مشایخ نصیر الدین محمود شبلی یافته و در خاندان وی تا حال همین و در سلسله بخاری از سرورده وی و مشایخ سرورده وی
 سلسله بخاری و بخاری و در این مقامات مذکور با خلافت های متعدد و میر سید اشرف و دیگر متفانی رسیده و این سلسله از
 سادات بخاریه سلسله الذمیب است زیرا که درین سلسله جز اهل بیت نبوت علیهم السلام دیگر کسی در میان نیست و نسبت
 اهل بیت شگستگی نفس و بیزارای از لذت اوست و حقیقت هر نسبت کیفیت حاله و نفس نالقه است از قسم تشبیه بلا که
 و دیدن عالم سیرت و لا همت بتمه عایز از ادلا حضرت اندم قدس سره و راست بخاری و واسطه اسیر و آدم کا و

می ساخت وی پیش از آمدن امیر تیمور گورکان بنابر رویار صاحت که میر سید محمد گیسو دراز دیده بود و از آمدن مغل اخبار
 نموده از دلی برآمده کالجی سیده متوطن شد و در میانجا بسیر و قبر او بیرون شهر کالجی است نیز از و تبرک به
 مولانا حسین الدین عرفانی دانشمندی عظیم و استاد شهر بود و حواشی کنز و حواشی و مقتل تالیف اوست چنین
 گویند که سلطان محمد تغلق که قاضی عضد را بدیدار هند طلبید و توشیح متن موافقت بنام خود التماس نمود وی هم مولانا را
 فرستاده بود اما فضل و دانش از وی اینجا بطور آمد و سبب نا آمدن قاضی عضد بدین دیار آن شد که چون سلطان
 ابواسحق والی شیراز پادشاه مصر وی شنید که قاضی قضا این حد و میکند از جمیع الملک و اسباب سلطنت برآمده
 بخد مت وی آمد و التماس نمود که شما بر تخت سلطنت بنشینید و من خدمت شما بکنم غیر از منکوحه خود هر چه دارم همه
 از آن شماست قاضی عضد چون این همه مروت و محبت از وی دید فسخ عزیمت دیار هند وستان نمود و نیت
 اقامت آن دیار محکم ساخت و موافقت را بنام سلطان ابواسحق موشح ساخت و نام او را تادور در نگار بر کردی
 مولانا احمد تانیری فاضل بی نظیر و شاعر خوش تقریر و مقتبس افکار مضوی و از مریدان چرخ غزلبوی است
 در فضائل علوم ظاهری بسیار ماهر بود میان وی و شیخ الاسلام تیموری که نبیره صاحب هدایه بود جهت تقدیم
 مجلس گفتگویی شد امیر تیمور گفت ایشان نبیره صاحب هدایه اند مولانا گفت صاحب هدایه که پدر کلان ایشان بود
 در چند محل از هدایه خطا کرده است ایشان اگر یکجا خطا کرده باشند چه باک شیخ الاسلام گفت آن محلهای خطا که است
 به ثبوت باید رسانید مولانا اشارت بفرزندان و شاگردان خود کرد که ایشان تقریر میکنند امیر تیمور لا حظه ناموس
 کرده محبت بچشم نگرا نداشت او را با مولانا خواجگی مواخات بود اما در حجت از شهر علی یافت اتفاق نیفتاد و لا نا
 از اینجا بابل و عیال برآمده کالجی متوطن شد و همه عمر را بتقدیم عبادت و در سر علوم محو ساخت قبر او درون قلعه
 کالجی است او را قصیده ایست در رفت که در روی داد فصاحت و بلاغت داده او لش این است

اطار لبی حنین الطاء الغرد وهاج لوجه قلبی التایه الکبد

واذ کتبی همی ابانحی سلفی حمامة صحت من کالاج الکبد

غالب ابیات این قصیده را اخبار الانیار و سبج المرحان و آثار الکرام و تالیف الفوائد ذکر است حمد الله
 قاضی شمس الدین شیبانی دانشمند فخر بود در مدح بقصد زیارت خانه کعبه برآمده چون بکرات رسید در سجده
 درآمد که در اعظمی معتزلی المذهب بر منبر برآمده تقریر دهم بسیار خزان در او خلق افعال عباد میکرد و میگفت این
 دست من است اگر بکشایم من بکشایم و اگر بریندم من بریندم بچشم من از حاضران قوت بخاورد او نیز و قاضی

فرموده که قدرت بخت است چرا دست بر پشت بر بندگی حاکم گجرات را این فعل وی خوش آمد چاره یاز دارالحرب
آورده بود و نیشکش او کرد و از وی اولاد شد و حق تعالی در اولاد او برکت داد و علم بخشید

قاضی عبدالمقصد بن رکن الدین شریعی گندی خلیفه شیخ نصر الدین محمود است و دانشمند فیاض بود و در ویش کامل
مراض و بغایت فصیح و بلیغ قصاید و غزل دارد و دائم درین میگفت و با فادۀ علم مشغول بود و در طریق پیران و علمای اکثر
خلفا و ایشان این بود و وصیت او بطلالان است تعالی علم و حفظ شریعت بود گفتی فکر در یک سئله شرعی فصل
دارد و هر هزار گیتی که مشوب بعجب وریا کنند وی نعمت املن با افضلیت ظاهر مقرون گردانید و کمال صوری را
اجمال بنویسم آغوش ساخت همواره با فادۀ طلبی پرداخت و لب تشنگان را با سبیل علوم سیراب می ساخت
در کتاب مناقب الصدیقین احوال و کرامات او بسیار نوشته وی میگفت پیش من طالب علمی می آید که پوست او
علم و مغز او علم است و این طالب علم قاضی شهاب الدین را میجو است در رشته بگذشت و مقام
عند ملک مقتدر قرار گرفت و هشتاد و هفت ساله بود و در مقام خواجه قطب است روح فسیده او که در
معارضه لایقۀ التمجید گفته دلالت دارد و بر کمال فصاحت او در لغت میگویرد

ياساقى الفاضل فى الامصار و الاحل
سالمه على داد سلمى دابك شمسلى
عن الخطباء التي من دابعها ابداء
صيد الاسود بحسن الدال والنجل

غالب بیات این قصیده را شیخ دهلوی در اخبار الاخبار و آثار و بگرامی در تسلیم و تأثیر و سحر ایراد کرده اند
شیخ نور الدین شهید قطب عالم فرزند و مرید خلیفه علاء الحق است از مشاییر او لیوا هندوستان است
صاحب عشق و محبت و ذوق و کرامت بود وی گفته مشایخ پیشینه بعد از اسامائلی نود و نه منزل
قرار داده اند تا سلوک تمام گردد و پیران با پانزده منزل تعیین کرده اند این فقیر سه منزل اختیار کرد اول
حاصل اقبال ان تکاسیر او من استقوی یوما فهو محبوب سوم عبادة الفقیر ففی الخصال بدین علما
کار سالک تمام گردد و انشاء الله تعالی وی گفته پیش شیخ عرض داشت کرد که چه سرست که مشایخ بعد از نماز فریضه
مصافحه میکنند فرمود منست برین است که چون سافری از سفر بازمی آید با دوستان مصافحه میکند و در ویش
در نماز می مستغرق میگردد و از خود بیرون می آید سفر باطن حاصل میشود چون سلام میدهند بخود بازمی آید
ضروره مصافحه میکند شیخ نور الدین است بغایت شیرین و لطیف بزبان اهل در و محبت پاره ازان
در اخبار الاخبار نقل کرده و نشر ازان این است بیچاره جنین نورسکین عمر با داده و دوی مقصود و یافتند و در

و در تیر حیرت و میدان حسرت چون گوی سب گردان شده ۵

همه شب بزاریم شد که صبا نداده بوی سب
نزد میدان صبح بختم چه گنه نیم صبارا

عمر از شصت گذشته و تیر از شصت جسته و از شرف نفس مار که یک ساعت ز سرسته جز باد بر دست و آتش در بگردد
آب در دیده و خاک بر سر نه پیوسته جز ندانست و خجالت دست آویزی نه و جز در و آه پای گریزی نه ۵

گفتم مگر که کار بسا مان شود نشد
یار از جفای خویش پشیمان شود نشد

گفتم مگر زمانه عنایت کند نکرد
بخت ستیزه کار بران شود نشد

قبر شریفنا او در شهر پندیده است در سلسله وفات کردیم

شیخ سازنگ در او اکل حال از امر اماندار سلطان فیروز شاه بود بلکه سازنگ پور از آن کرده اوست در آخر

که جذبات عنایت خداوند تعالی او را دریافت قدم در سلوک طریق که مخصوص اهل وصول است نهاد و مرید شیخ
قوام الدین خلیفه مخدوم جهانیان است سفر حجاز کرد و زیارت نمود سید را جو قتال برادر مخدوم جهانیان خرمه انا

دیگر را که از پیران طریقت رسیده بود و جمله را بی سابقه طلب بوی فرستاد قبول کرد و آن سعادتمانی غیبی مشرب شد

شیخ مینا لکنوی نام او شیخ محمد است از صغیرین در سالی تربیت و عنایت شیخ قوام الدین بود که مریدش یافته بود
مرید شیخ سازنگ گشته و کار کرده مینا در عرب آن دیار رفتی است که در مقام تعلیم و محبت است و استغفارش کند چنانچه میگوید

در دیار مینا محصور بود و مجرد از دنیا

شیخ احمد کتو اعظم مشایخ ولایت گجرات است در سر کعبه از مضامین احمد آباد آسوده است در دیار و مقامی

بنایت لطیف و منزله و مصفا که نظائر او بر روی زمین کم باشد و کتو نام وی است قریباً سیصد سال از دنیا

نعت از بابا احمی مغربی یافته سلسله او شیخ ابوبکر بن مغربی میرسد و سبب احوال آنرا در سلسله وصول

بحضرت سید کائنات قلیل اند بابا احمی بهیچ واسطه آنحضرت معلوم میرسد هر کدام از مشایخ او صد و پنجاه سال

بلکه بیشتر عمر داشته محمود بن سید یحیی طوالت و احوال و کجایات که از وی شنیده و حکایت کرد و گفت الباقی تمام بنا

مخدوم جهانیان باقی ملاقات کرد و دیدن بر سینه کوبیده و لب پر گشاده می نمود و در دست فرزند او ایستاده

دو دست حق آید و فرزند او را در وقت خوش یاد آری و فراموش کنی که از آن اشاعت از آن خلفه سلطان احمد

گجرات است که بنای احمد آباد از دست احمد آباد در شاه نداشت و چنانچه سید در دست فرزند خود بنام سید

قطب عالم خیر مخدوم جهانیان است از دیار اهل گجرات رفته و دیار اهل اوسیه و دیار اهل عرب است

و در زبان نیا لایق آند یار قطب عالم مشهور است روضه او در بتوه ست سه کردی احمد آباد وفات او در عهده
بوده که عدد عبارت مطلع یوم الترویست بر در روضه او سنگی افتاده است که جامع صفت سنگ و چوب
و آهن است و این هر سه صفت در وی معامه بود و اصل تشخیص یکی از این هر سه چیز در وی توان کرد که کدام است
شیخ عبدالحق گفته اگر گویند سنگ است باز چون نیک ملاحظه کنند گویند نه بلکه آهن است باز چون بنگرند بنظر هر سه
که نه بلکه چوب است هر کدام از این سه صفت در وی بهم مخموم است و هم مشکوک عجایب پیزی است بشاهد قطب
دار چنین گویند که قطب عالم روزی در آب آمده بود و چیزی پیاپی او خورد گفت این سنگ است یا آهن یا چوب
حق تعالی این هر سه صفت را در وی احداث فرمود و الله اعلم انتهى ترجمه طهرانی و در مسعودی دارد
و قتی که در شته دار و احمد آباد شد بنیارت قبر شریفش و قبر شاه عالم و خانقاه و مدرسه سعادت اند و ز گشت
جایی پر صفا و نزهتگاه است

وضع فقیر می ناسازد چکس نیست ویرانه ایم اما بسیار خوش هوا ایم
گرامی جگر گوشه ام ابو انخیر نور الحسن النعم الله علیه بکل نعمه نیز درین سفر زیارت همراه من بود و صد احمد
شاه به عالم قطب عالم تمام او شاه بنحس دی نیز در احمد آباد آسوده است روضه او زیارتگاه و قنبرگاه اهل
آند یار سه مقام عالی و جانی پاکیزه دارد و وی را در سلوک این طریق طوری عجیب و طریق غریب بود و حال طایف
و سکر می غالب است تربیت از شیخ احمد کتویافته خوارق عادات از وی بسیار بود و می آمد در شته که عدد لفظ
فرست از دنیا رفت و او می از یک شانسیاریم حق تعالی از برکات او باینز حصه بخشید شیخ عبدالحق دلو می
مینوید که درین که بلده قدیمه ولایت گجرات است مشایخ بسیار آسوده اند اعظم و اشهر ایشان شیخ حسام
بنیانی است خلیفه نظام اولیاء و در حقیقت در آن سرزمین بومی عشق و محبت می آید و از دیرانهای انجمن نوکرت
و ولایت می تابد

سرزمین کیستی زلف او زده است هنوز از سر آن بوی عشق می آید
دو اهل ملک یکی از صلوات وقت و مقبولان آند یار است در لباس سپاهگری و صبرت عام بود و بعضی خاص و به
علامات مخصوص اقامت داشت قبر او قریب جونا گده است
قاضی محمود وی صاحب مکر و ذوق عشق و محبت و مشرب و حالات بود و جگرهای می که زبان سبک
دار و بنایت مطبوع و موثر است و آثار عشق و وجد بی تکلف از سخنان وی لایح و قتی که او را دفن کردند پدر

بزرگوارش گوشه کفن از روی او بر داشته بکاهی بجانب او میکرد و ازین چشم کشاد و تبسم کرد و پدر گفت بابا محمود

این چه اوابایی طفلانه هست همچنان از چشم پرست تبر او در قصبه بسریه بگجرات است

شیخ وحید الدین جلوی از مسافرتین شایع گجرات است دانشمندی بود علی الاطلاق جامع کمالات و برکات
سین و سمر و متاض مشغول بتدریس علوم و تذهیب کتب و تربیت و ارشاد طالبان بر اکثر کتب شریع و وحشی
و تالیفات هم دارد و در لباس بر وضع عوام آنداز ارتقا کرده و در لاله متولد شد و ولد او پانیا تیرست و دهانهای
نشو و نما یافته و در بلده فخره گجرات فنون شعرا و از طلا عمارت کسب نمود و در سم اادت است و در شیخ قاضی بک آذر
و ساهانی در این بر سر مذاق و فائده نیست و شرق و غرب عالم را از فیض آتش محو ریاضت در شد و گشت
للمصنفات العزیز و فی کمال شایسته مضیع احیاء و در وضع خاتمه خود آرد و در دست شیخ انشراح غنچه افکار و بر آن
از موافقتش نزد این ماهر موجود است شیخ عبدالحق دهلوی می نویسد که در هر سطور در وقتی که بقصد زیارت سید کائنات
صلیهم بدان دیار رسید ملاقات وی متعقد شد و بعضی از کار و اشتغال سلسله علیه قادریه مشرف گردید

شیخ سراج سوخته حافظ قرآن بود و صحبت محمود جهانیا پیوسته و سالها امامت ایشان کرده و مخدوم فرمود
سراج تا کعبه مغلطه را نمی بیند تکیه تحریر نمیگوید در اخفای کرامات با وجود کثرت خوارق و ادا است بسیار میگوید شاه
پیر الدین مدار بوجه او از کالی بچون پور شد و از انجا باز گشت بکن پور که موضعی است در قریه قنوج آرد و با نجا بود
شاه مدار غرائب احوال و عجائب اطوار از وی نقل میکنند که در قتل نمی آید گویند در مقام صمدیت بود و در ازده سال
طعام نخورد و لباسی که یکبار پوشید بار دیگر خنجر تحید غسل نشد سلسله او بسبب کیر سی یا بختی دیگر پنج یا شش
بحضرت رسالت صلیم می پیوندد و بعضی چیزهای دیگر است که اصل ندارد و از آنکه شریعت و طریقت خارج است
قاضی شهاب الدین دولت آبادی در عمدا و وی مکتوب نوشته شاه و الاجاه ولی الله دهلوی را که علی حال شاه مدار
پرسید فرمود ایشان وارد شدند و نشان بعد عصر شیخ نصیر الدین محمود و انتساب ایشان در طریقه این است
اختر الحق عن الشيخ طيفور الشامي المعروف بابي زيد البسطامي عن الشيخ ميمون الدين الشامي عن الشيخ
عبد الله حامل راية النبي صلى الله عليه وسلم عن ابي بكر الصديق عن النبي صلى الله عليه وسلم هكذا
حاجتنا عن رسالة العبد العزيز في سلاسل اهل القعيد و نسب این است بدیع الدین مدار بن هکایت الدین
بن ظهیر الدین بن سعید بن اسماعیل بن الامام جعفر صادق هکذا را اینکه فی بعض المجامیع و در هر دو نسبت
خطبا باعتبار علم نسب و علم احوال سلف پیداست بحیث لا یجمل القول المجازم فی ذلک و احوال ایشان

دو قسم است جمعی که ثقات اند که چیزی نوشته اند و غیر ثقات خود محالات اودعا میکنند و این فقیر از والد خود و اینها
از خلیفه ابوالقاسم که آبادی بعضی اشغال این طائفه اخذ کرده است مثل شعل آینه و در قنوج و دوسه چیزی اودعا
می کنند که اصلا نقلی بآن وارد نشده نه صحیح و نه ضعیف مثل قبر حاجی شریف زندنی و دندان مبارک آنحضرت
صلی الله علیه و آله در کتاب اخبار الاخیار ترجمه حاجی شریف چا باشد که مافوق حضرت خواجه معین الدین قدس سره را ذکر
نکرده است حق کلامه در منهاقب الاولیا گفته پدرش حاجی است شاه از خود سالی طلب کند همیشه بصفت فقر افتاده بود
توبه باذن ریاضات نداد و بعد هفتاد و خرقه چنانکه گذشت ذکر نمود و گفت و اینضا طریقه اویسیه داشت از
روحانیت پیغمبر صلی الله علیه و آله یافت بعد از خلقا و او نام بنام کرده و جمعی کثیر را نشان داده و گفته در کتب پور
سنی و نه سال استقامت فرمود و در شصت سالن بهشت شد و در روایتی که در مدارالامراست در شصت و نه سال
عالم رحلت فرمود و تا پنج سال اول ساکن بهشت است و تا پنج سال دوم آه افسوس شاه مدار و میگویند که تا پنج تولدش
شاه کونین است اتقی گویم و صحت جسد وی درون قبر کمن پور نیز نزد اهل علم و شعور سخنی است مشهور بعضی هم در نجبا
نشان میدهند و این قول عامه است و خاصه در کربلا میان صفای و مرده میگویند و علی کل حال از مداریان این زمانه
هیچ سپرس که بنده گوراند و سراپا که روز و رواله اعظم

مولانا تقی الدین اودهی بغایت متقی بود کار او آن بود که کتاب او را دی داشت آنرا میگوید و در آخر
شب از خانه بیرون می آمد تمام روز در جای مشغول می بود چون پاره از شب میگذشت بخانه می آمد و گویند ابدال
بر مولانا آمدند و گفتند که تو میان ما باشی گفت من بار زن و فرزند دارم با شما بیجان و مانان مرا صحبت بر نخواهد آید
شیخ رفقه الدین پسر بزرگ شیخ نورست بسی منکسر و صاحب حالت بود شیخ حسام ماکپوری گفت او میگوید که
که من از سنگ باز ارم کتر شیخ عبدالحق فرموده و قتی این حکایت بخداست و الدخ و نقل کردم گفتند که در تمام عمر
خود این کلمه را حسب حال خود یافته ام رح

شیخ انور پسر خود شیخ نورست بزرگ بود شیخ حسام الدین در مکتوبات نوشته که روزی او را پرسیدم عشق چه
باشد فرمود در مان که چشم فراز کرده می نگرند آن می بیند که دوست می آید یا خیال دوست یا پیام دوست فکرنه
چشم ز برای چه میکشاید استه و لنعم باقیل سه

نشانده ام که خیال تو راه نکند

براه دیده دور و یه در خنمای خره

میر سید اشرف سمنانی معروف با شرف جهانگیر از کمالان است صاحب کرامات و حالات در ریاضت بیفتی

علی همدانی بود عاقبت بجانب هندوستان افتاد و در حلقه ارادت شیخ علاء الرحمن درآمد و خلافت عظمی از محمد بن
جهانگیر جهان گشت دارد و او را بسیار مدح میکنند در حقائق و توحید نعمان از بر عالمی افتاده او را مکتوبات
مشتمل بر تحقیقات غریبه قاضی شهاب الدین جوهری از وی تحقیق بحث ایمان فرعون که در خصوص اشارت
بدان واقع شده کرده بود و درین باب بوسی مکتوبی نوشت قراود که چو نخبه از قریات جوهری است بسی مقام
بفیض است در مکتوب مذکور قاضی را بر مشرب صوفیه تخریص نموده و نوشته که رتبه بر مشرب و رتبه بر مشرب
شسته از کلام احمد غزالی داشته شود که میفرماید من له یکن له نصیب من هذا العلم اخاف علیه من سوء
الخلافة و ادق نصیب منه التصدیق و الله لیم لاهل التحقيق بعده نوشته که بر آستان زو رطه دریای شرک
خفی جز پرستگیری این عقیده امکان ندارد انتی هم لیکن اهل علم را درین سخن گفته و نوشته نظری هست
شیخ قاسم او دوی دلوئی میباشند شیخ فتح الدست که از علماء دہلی بود وی رساله دار بر مسمی یاد اب السالکین
در وی مینویسد در و نشان اصلی و تسبیح و شانه و عصا و مقرض و سولان و ابریق و کاسه و نمکدان و طشت و آفتاب
و کفش و تعلیم که بمریان و یاران میدهند هر یکی دلالت دارد بر بعضی بعد از این معانی را بیان کرد که در اخبار بالا
منقول است

مسعود یک از اقربای سلطان فیروز دست نام اصلی او شیر خان بود مدتی در لباس دولتندان مانند آگاه بخت
از جذبات حق گریان گیر حال او شد و مریش شیخ رکن الدین گردید بقایت حالت سکر داشت شیخ دہلوی میگوید وی
از رستم یاده وحدت و خم نشنان خنامه تحقیق است سخن مستانه میگوید در سلسله چستیه و چکل اخچین اسرار حقیقه
فاش نگفته و سستی نموده که او کرده اشک او بعدی گرم بود که اگر بر دست یکی می افتاد میسوخت تصانیف بسیار دارد
و اکثر نظم خسرو را جواب گفته تمهیدات و مرآة العارفین تالین اوست در لاد و سرای قریب مقام خواجہ قطب الدین
بسیار مجروحانه و غربانه خفته است در مرآة میگوید لسان وقت ناطق است و مین غیب شاهد با قافیان حاضر غم حاضر
غائب از آن رو که ما نمیم پیدایم و از آن روی که ما نمیم هیولا آئیم اگر کشف رموز غیب جوی ما را بگویند
این حروف است که ظروف استار است و قاطعی است که کاشش اسرار است بیاضی است که در چشم دل سودا ریزد
و سودا ریزد که در و باغ جان سودا انگیزد نور نیست دیده افروز ناری است پرده سوز ما شجر اخضر طوریم که ناز ناری
آن نوریم نورش بر تافته و ظلمت از ماست تافته و ما را بایافته باز ما میگوید و شمارانی شامیجی الی آخره شیخ دہلوی
گوید همین فقرات در دلالت بر فضل و کمال او کافی است و آنقدر معارف که درین کتاب ذکر کرده در کتاب دیگر کمتر

سید یاسد نبیره و خلیفہ گیسو دراز است مشرب عشق و محبت بر دی غالب بود وی را با نانی بختی واقع شده
مدتی پنهان داشت آخر آن زن را در خیال عقد خود آورد وقت بلوغ هنگام سحر نظر سید بر جمال او افتاد یکی از وقتی
و حالتی او را دست داد آہی بر کشید و جان بحق تسلیم کرد عروس در محض نشست و او را در کنار گرفت تا وقت حصول
بنزول او نیز تمام شدہ بود ہر دو را پہلوئی یکدیگر در قبر کردند و ہمہما اللہ تعالیٰ

کشتہ کہ عشق دارد نگذاردت بدنیان بجزازہ گریاے ہزار خواہے آمد

شیخ پیارہ مرید سید یاسدست و تربیت از گیسو دراز یافتہ وی در اول کہ بخدمت میر سید رسید درویش
جایی عاشق بودہ او جواب کرد گفت بندہ برای عشق آموختن بخدمت رسیدہ ست من عشق چہ دانم کہ چہ باشد
فرمود مقصود امتحان حال و دانستن کیفیت مشرب تست اگر درین باب واقفہ افتادہ ست بگوید عرضہ نمود کہ
من وقتی برہند و زنی نگران بودم و بیچ خلیہ وصال او دست نداری زنا بستم و بہ بتخانہ کہ او بہشت می آمد رفتم
تا او را بہ نیم سید او را در کنار گرفت و گفت عالی ہمتی چون تو دیگر کجا بزم کہ او را طریق محبت خدا بیاوزم این کار
عالی ہمتانست عزیز تر از ایمان دیگر چہ چیز خواہد بود از صرف راہ محبت کردی اکنون ترا عشق حقیقی در آموزم
پس او را چہا فرمود و قابل انعکاس معرفت گردانید و رسید بجا یکہ رسید و بنعمہ ما قیل

دلیل عشق حقیقی ست عشقہای مجاز بہ کتاب رسد شہم از نظارہ کل

شیخ جلال گجراتی مرید شیخ پیارہ ست از کمالان وقت و صاحب کرامت بود مرتبہ عظیم شانی رفیع داشت
در گور و جنگالہ تخت نشستی و حکم کردی چنانچہ پادشاہان نشینند و حکم کنند شاہ گور از جہت تو ہم در خانہ کہ بقلہا
غرض گویان بخاطر او راہ یافت وی را شنید کہ دقاتلان چون در خانقاہ او درآمد و بنیاد خویشی کردند بہر
مریدی کہ شمشیر میزدند شیخ یا قمار یا قمار سیف فرمود چون تیغ بروی زدند فرمود یا رحمن و بہین کلمہ جان بحق تسلیم کرد
چنین گویند سر او بر زمین افتادہ بود و اللہ اللہ میگفت

شیخ محمد ملاوہ او را مصباح العاشقین گویند بصحبت شیخ جلال گجراتی رسید و نسبت عشق و محبت درست کرد
شیخی کامل صبیح الحال بود و مولع بود بوجہ و سماع یکبار قوالی بحضور او چیزی میگفت مشگلہ حالت بعد و فراق
شیخ را حال بحدی کشید کہ نزدیک بانزاق روح رسید شخصی کہ بہ حال او اطلاع داشت قوال را فرمود تا چیزی
دیگر گوید کہ خبر از حالت فریب و وصال بود بچہ دشیدن آن یکی تانگی و فرحت و شیخ پیداشد گویا از سرفرو
جانی در قالب او ریختند

شان المحب عجیب فی صبا بته	الحجری قله والوصل یحیی
که بطنم می نواز د که بنا ز م می کشد	زنده می سازد مرا آتش و باز م می کشد
الوصل یحیی و الفراق یحیی	فما ذلت فی العشق حیا و میتا
چشمش کشد و لبش دهد جان	مرگ آید و در میان بگنجد
چشمش بغمره لب بشکری نهند	تفسیر آیت خلق الموت و الحیاة

وی روزی در سماع بود و تواجده می نمود رانی از رایان آنندیا را گذر کرد و بقصد تماشا چون نظرش بر جمال شیخ افتاد
بیخوش شد و بسند وانی که با وی بود گفت بگیر پدرت را فتم او را اذن مجلس کشیده بدر بردند بعد از آن که مجلس
خود را کیفیت حال را از وی پرسیدند گفت این مسلمان خدا را در کنار گرفته میگردد اگر نه مرا بیرون کشیدندی بجا

او رفته بودم و در پای او افتاده و در دین او در آمده

عاشق گردیدم که گویت گذرد
آری از در و بام تو بیار عشق

وفات او در سنه بوده قبرا در ملاوه ست که قصه است از قنوج جدید شیخ عبدالحق دهلوی سعد الدین مرید بود
و عم کلان شیخ رزق الله تخلص شتاقی نیز از مریدان اوست در هر دو معنی درد و محبت و ذوق و شریق بود
کبر سن همچنان تازه بود هم من اگر سپردم عشق جوان ست هنوز و درین نزدیکی قصه ملاوه بود و شیخ فضل الرحمن
تذکار آن زمان ست ایشان مرید شاه آفاق دهلوی اند و امر در سن شریف نزدیک بهشتار سال سیده امانت
و محبت و در همچنان تازه ست که کسی را در اول نشو و نما باشد و الدنر گوارم را وی غایتی بود و این ننده را نیز
با او دوستی و راه و رسم کتابت ست بیشتر وقت شریف او در تلاوت قرآن و تصحیح آن و مطالعه کتب حدیث میگذرد
و در زهد و عبادت و شب بیداری و قطع طمع از خلق و صبر بر مصائب و دوام حضور و کشف قبور و استقامت
احوال گماند این روزگار ست که یک صحبت ایشان میرسد یا دست بدست ایشان میدزدن از رنگهای این چرخ را
در وی میگیرد حق تعالی در عمر و وقت ایشان برکت بخشد و برکت ایشان را شامل اهل این روزگار گرداند

شیخ ابو الفتح جوپوری مرید و شاگرد خود دست قاضی عبدالمقدر داشتند بود و دوام درس افاده شعولی فاضل
بود بنیان عربی قصائد و زبان فارسی نیز شعری دارد و با قاضی شهاب الدین در اصول کلامیه و فروع فقهیه
شما بود و خصوصاً در باب که از گریه بشکین چکد شیخ از آنجس میگفت و قاضی بطارت او میرفت گویم ظاهر قضا درین
با قاضی ست شیخ عبدالحق گفته بر شیخ طریقه موالی از طریقه تشیع خصم غالب بود و محتمل که در ایام بحث بسبب بعضی از عوارض

عارض شده باشد و اینجاست نیز دست بهم داده و اندک عالم گویند در خانه وی زبانه زده بود شیخ در مدتی بود در قعه
امیر تیمور را بعضی دیگر از اکابر شهر بخونپور رفت قاضی همدان واقعه از دهل بد بخارفته وفات او در شصت و نه بود و شیخ
شیخ تقی در کوه ماکپور بود و حالک بود حق تعالی او را تقوی و برکت و کرامت عطا فرمود نام او در دفع همام گویند
بسیار و ترست خصوصاً در دفع زهر مار لکن چه خوش بودی اگر استعانت بغیر خدا شکر نبودی یا در کم سلطان عشق
بغیر و بر آه بود شیخ الاسلام ابن تیمیه قدس سره نیز در آن لشکر تشریف داشت چون نوبت حمله بر مخالفان آن سلطان
حمله بر آورد و گفت یا خا لدین الولید شیخ الاسلام بانگ بر زد که چه میگوئی بگو ایاک نمید و ایاک نیستین بگفت و بر
لشکر دشمن ریخت حق تعالی فتح نمایان روزی گردانید سبحان الله و بحمده مع بین قتادست ره از کجاست تا کجا
شیخ عهده اند شطاری از اولاد شیخ شهاب الدین سهروردی است سلسله شطاریه بر پا کرده است طوطی ظاهر
و شوکت باطن داشت مرشد وقت خود بود گویند وی نقاره نیز زدند و میداد که طالبی هست که بیاید تا او را بخارا
راه نایم چون در مجلس نشیست هر سو گاه میکرد و میگفت که اینجا تخته سیاه که عبارت از طالب علمان پیشین عقلا
باشد بنا شد تا سخن خدا گفته شود در سال او در طریق شطاریه شهرست قبر او در قلعه مندوست رح

شیخ حسام الدین ماکپوری مرید و خلیفه شیخ نورست از اعیان شایخ وقت خود بود عالم بود علم شریعت و طریقت
او را ملفوظات است رفیق الطاریف نام که بعضی از مریدان او جمع کرده اند در اینجا می نویسند فرمان شد ساکنان ذکر
عاشق گردان فاعراف فرمان شد فیض الهی ناگاه رسید و لکن بر دل آگاه رسید پس پاک منتظر می باید تا از پرده غیب
چه کشاید فرمان شد فراق کجاست یا اوست یا فوراوست یا پرتو فوراوست فرمان شد که اگر کسی بمقام قطبیت برسد
همی باید که تلاوت قرآن ترک نکند الاقل یک پاره هر روز بخواند فرمان شد در ویش را چا چیز می باید و درست
دو شکسته دین درست یقین درست پای شکسته دل شکسته فرمان شد الطمع مرض و السوال شکوه و المذبح صفا
فرمان شد دنیا همچو سایه است و آخرت همچو آفتاب هر چند کسی جانب سایه رود گرفتار نیاید و چون سوی آفتاب رسد
سایه خود برابر او روان شود فرمان شد که چنان شیرین نشوید که گسان بپسند فرمان شد آینه همه کس باش و خجسته کس باش
جوش مولانا اجال الدین و فرزندش مولانا خواجہ هر دو دانشمند بزرگ و عالم و عابد و صابر و متقی بودند ترجمه ایشان
در اخبار الانجاریست

مولانا شمعین حافظ کج نشین بود و ماکپور بسیاری خلق بوی رجوع داشت اگر مزارعی پیش او آمدی پرسیدی
ستوران تو نخراند و کشت تو نیک است شیخ حسام الدین گفت این چه می پرسید فرمود این را از سلوک چه خبر و از

علم چه فهم از پرسیدن این خبر یاد او خوش میشود و در خانه خویش فخر میکند که مخدوم چنین گفت و چنین پرسیدیم
 شیخ علی پیر و بن شیخ احمد هاشمی از قوم نواب است و این قوم در ولایت دکن معروف است طبری در تاریخ
 خود گوید نایب طایفه ایست از قریش که از ترس حجاج بن یوسف ثقفی از بنیه منوره برآمده خود را با صلح بخریدند
 رسانیدند و در آن سرزمین توطن برگرفتند ما میم بر وزن عظام کی از بنا در گجرات احمد آباد است شیخ علی سحریر
 زمان و صاحب ذوق و عرفان بود در ولایت گجرات بود از علماء صوفیه موحیدت مثبت توحید و بخودی و پیروی
 شیخ نجی الدین بن عربی عالم بود و معلوم ظاهر و باطن تفسیر رحمانی که بصفت ایجاز و تدقیق موصوف است و تفسیر را
 بقرآن استزاج داده از دست این تفسیر درین نزدیکی هست ما را الهام این ریاست شیخ محمد جمال الدین دهلوی
 که خسر کاتب حرف باشند در صر قاهره مطبوع گشته و از نظر این بنده عاجز گذشته بسیار خوب تفسیر است و
 زواریت شرح عوارف نیز از دست شرحی دارد بر فصوص که در آن در تطبیق ظاهر و باطن نوشته شده و رساله دارد
 مسمی بادل التوحید بغایت موجز و مستخرج درین ساله در تحریر دلائل عقلیه و بر این قطعی و از ازاله شکوک و امانه شبهات
 سخن را بغایت تدقیق ادا نموده و در اول رساله بعضی آیات و احادیث که اشارتی بآن مطلب عالی دارند را یاد
 فرموده بگوید هذه أدلة التوحيد ترجیح عن افئدة النكرين ظلمات التردید اذا المرغشهم دین ربیب
 التقليد وهي من القرآن المجید فاینما قلوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم سنفریم ایتاتنی الافاق
 وفي انفسهم حتی یتبین لهم الله الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شعید الا انهم فی مرية من لقاء
 ربهم الا انه بکل شیء عبط هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم ونحن اقرب الیه منکم
 ولكن لا تبصرون ونحن اقرب الیه من جعل الوریث وهو معکم ایما کنتم وما رمیت اذ رمیت ولكن الله
 رمی وکل شیء هالک الا وجهه وکل من علیها فان یموت وجه ربک ذو الجلال والاكرام الله فوالسماوات
 والارض الا یہ ومن الاخبار النبویه اصدق کلمة قالها العرب ع الاکل شیء ما خلا الله باطل و
 ولا یزال العبد یتقرب الی النواقل حتی احبته فاذا احبته کنت سمع الذی یرسم به وبصره الذی
 یبصر به والذی نفس محمد سیدة الود لیتهم لجل لبط علی الله الخیر ذلک من الایات و الاخبار و الجمهور

اوله و آخره من الشبهات در حقیقت متوجه عالم قدس گردید

قاضی شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر الزاوی روح الله روحه و دشتنندان هندست و شهر بلاد
 عرب و هم مولد و دولت آباد دلی است و شهرت وی منزه است از شیخ او صفات او اگر چه در زمان او دشتنندان

بوده اند که استاذ و مشرک او بودند اما شهادت و قبولی که حق تعالی او را عطا کرد هیچکس از اهل زمان او نکرد
و انشای سی نزد مولانا خواجگی و قاضی عبدالقادر اندوخت و چراغ امتیاز در انجمن اقران برافروخت ایامی که ایام
تیموریه جانب دینی حرکت کرد قاضی در رکاب استاد خود مولانا خواجگی طریق مهاجرت از دہلی پیور مولانا در کاپلی
محل اقامت انگند و قاضی جانب پیور رفت سلطان ابراهیم شرقی مقدم او را مستقیم دانسته لوازم قدرشاهی
افزون از وصفت بیاورد و بطلب ملک العلامی بلند آوازه ساخت عرق سدا بنا به جس و جنبش آید قاضی
شکایت حسد مولانا خواجگی نوشت مولانا این دو بیت سعدی شیرازی در جواب قلمی فرمود

ای پیش از آنکه در قلم آید شناسه تو واجب بر اهل مشرق و مغرب های تو

ای در بقای عمر تو نفع جهانیان باقی سبب آنکه خواهد بقاء تو

گویند و آنکه زمانی جامع حساد فانی گشتند حواشی کافی در شاد خو که در روی تشیل و ضمن تبصیر التزام نموده
و برین المبیان در علم بلاغت که در آن مقید بسجی شده و تفسیر بحر مروج از دست در تفسیر نیز از برای سجع تکلفی کرده
شیخ دہلوی گوید قابل اقتدار و متفح و تمذیب است و در عربی و فارسی رسائل دیگر نیز دارد ات بهم فی سنة
قبلا و در جرنج بیت رساله و از سبب مذاقب السادات در انجاد و عقیدت و محبت با اهل بیت نبوت سلام
عالم جمعین او شیخ گفته رساله معاد و موجب نجات وی در آخرت آن خواهد بود و انشاء الله تعالی
بعده با شرف تقدیم آن رساله ذکر کرده ان شئت الاطلاع علیها فادرج ال اخبار الاخبار

شوا و حسیه این یکی از اولاد شیخ حمید الدین است بسیار بزرگ بود جامع میان شریعت و طریقت و حقیقت
ذوق کمال داشت و حقیقی تمام و طبعی وافر و موصوف بود بغایت زهد و تقوی مرید شیخ کبیر است که صاحب مقام
و مولف کتاب دہن شیخ خود بود وی را تفسیر سیست مسمی بنور النبی هر جزوی را از قرآن مجلیدی جدا نوشته است
و اصل تراکیب و بیان معنی قرآن از آنچه در تفسیرهای باشد بتفصیل و تسهیل هر چه تمامتر بیان فرموده بغایت موع
بود و محبت حضرت سید کائنات صلعم هر چه او را بود از خانه و چاه و باغ همه را در تسمیه نسبت با حضرت مسلم کرده
وقت نموده بود و عراب را خود میراند و گاو و آن عراب را هم خود گاه میداشت و خدمت میکرد و بغایت طایفین
و در شریعتی پوشیده شیخ عبدالحی دہلوی گفته فقیر آن جامه را زیارت کرده است هر سه جامه و ستار و پیراهن
و از از یک تنیس پارچه بود از آنچه ذرا می یک فلس هم نیز زد انتهی گویم گویا تفسیر بود از برای حدیث

الا ان للمذاذ من الکتاب

شیخ احمد از اولاد محمد شبانی صاحب امام اعظم است بزرگ بود جامع علوم شریعت و طریقت و ورع و تقیه
و ذوق و حالت در امر معروف و نهی عن المنکر جانناز بود و اهل دنیا را پیش او قدر نبود مجلس او مشایخ مجلس سفیان ثوری
بود وی شاگرد و مرید شیخ حسین ناگوری است شیردار در مجلس شستی و اما قال الله قال الرسول هیئت و عظمت
تمام گفتنی چنانکه زهره ملوک آب شدی و گفتی با سادات سخن بشریعت نباید کرد با ایشان سخن ببرد تا باید کرد و روز
الدین مجذوب آمد و گفت احمد ترا آسمان میطلبند پیش پیر خود برو و او خود نیز در همان شب مثل این چیزی دیده بود
همان ساعت متوجه ناگور شد و از دار فنا بدار بقا رحلت کرد در حالت سکرات بعد از آنکه اندک افاقه دست در
دست بر آوردی و کبیر تحریر گفتی و بنمود شدی در همین حالت اندک بر گویان جان بحق تسلیم کرد و در شش روز در بیان پیر
خویش جایی یافت در اخبار الاخیار از احوال وی حکایاتی ذکر کرده که از قبیل بدعات صوفیه است حسن بکری

که از باب طبع و سکر بود بلکه خود آن حرکات دلیل است بر معنی و ادعا علم
شیخ حمزه و هر سوز اولاد شیخ الاسلام بهاو الدین زکریاست و در هر سو قصه ایست سکر و دمی نارفول پیری
عظیم بابرکت و لغت و کرامت معبر الاوقات بود و کبیر السن از زمان سلطان بهلول تا زمان اسلام شاه باقی
بود وی گفته دنیا مثل آتش است همانقدر زیست که از وی چیزی بچته خورد و در وقت سردی گرم شود چون
زیاده شود بسوزد و هلاک کند در نماز شام بود و رکعت تمام کرده در رکعت سوم همان بحق سپردم و این ماجرا

در شش روز دارد

شیخ احمد عبدالحق مرید شیخ جلال یانی پی است در ویش صاحب کرامات و غوارق عار است و ذوق و ذوق
و سکر و حالت و فقر و تجرد بود و جذبی قوی داشت مولد و مقام و مرقه آورد ولی است استاذ او را علم ظاهر
می آموخت وی نیز خواند و میگفت در اعلم معرفت حق یا سوزید برادر او خواست که او را تزویج کند چون آگاه شد
پیش آنجا عرفت و گفت که من غنیم مرا دختر ندیدم وقتی در مسافرت در مسجدی در آن شب جمعه بود و سخنان
آن جلد اذان میگفتند پرسید مقصود از تکرار اذان چیست گفتند شنیده ایم که اگر شب جمعه هفت اذان بگویند
تمام هفت خدا تعالی پلازان شهر بر دارد و تو نیز بگو گفت مراد این کار نیست دست نمیدهد زیرا که هر بنده که خدا را
از حجت منکی پرستد و از بلا او بگریزد آن بنده بنده خدا باشد بنده خدا نظر سطوی گوید و چه در موافق است
این مضمون بکریمه و من محمد بن عبد الله علی حرف فان اصابه خیر اظان به وان اصابتة ففنة انقلاب
علی وجهه خسرو الدنيا والاخرة ذلك هو الخیر ان المبدین وی گفت منسوب به بود طاقت نیاورد و اسرار

بیرون زد بعضی هواند که دریا با فرومی یزد و آری غنی آزند وی میگفت نظامی شاعر ناقص بود که گفت

صحبت نیکان ز جهان دور شد خوان غسل خانه ز نور شد

زیر که صحبت مصطفی صلح خان که صاحب را بود چنان را باب حال و جهان ذوالجلال را اکنون هست

در راه شش به ملازمت قرب بقیت می بینت عیان و در عایف سرت

و زمان سلطان ابراهیم شرقی در شش از دنیا رفت

شیخ جمال که جری مرید احمد عبدالحق است در آن ایام که شیخ او در راه او بود سگ داده همراه داشت می

چنینی که شیخ نیز بانی ولادت او کرد و بهرامیان و کاه و دام را شهر را همان ساخت روز دیگر شیخ جمال

مکاتیت کرد که شاهان را خواند و ما را طلبید گفت جمال نیز بانی سگ بود سگان را طلبیدم که الدنیا حقیقه

و طلاق کلاب توان جلد آسمانی ترا چون طلبم

شیخ بختیار غلام جوهر فروشی بود در پادشاه عبدالحق شد و رسید بجا نیک رسید بهیچ خوانده بود اما بعلم مفت

عالم بود و هیچ گفتی از کتاب اسرار است رسول الله بیرون گفتی وی را شصت جام کمال بود و در قصه آن

بی طاقت روزی باز خود بخود است که جماعت کند و را شمار آن بود که دخول کند شیخ او را طلبید فی الحال

زن را بجای خود گذاشت و جامه برگرفت و بخدمت پیر شافعی شیخ عبدالحق دلهوی میفرماید شاید که این

طلبای بیت استخوان اد بود تا در آن وقت مطاعوت کند یا نه انتی گویم نسائی صاحب سنن نیز شقی داشت

و معنی بود بکثرت جماعت و درین کار اگر بطریق طالی بود انکاری در میان نیست بلکه مفید طالب و ساکن طاعت

زیر که آن تنهایی او میگوید و میگوید و حبیب الی من دنیا که الطیب والنساء و قرة عینی فی الصلوح

شاه نویر بزرگ بود صاحب کشف در اول قصه بود ناگهان شاه داؤد بر سر وقت او رسید و وقت هتد

او را سنان کرد گفت با تاکی چوب را بر چوب بزی کار دیگر کن وی طریق ریاضت پیش گرفت و کمال حال رسید

مصلحت برین نیست که ارباب همکار بگزاند و سطره یاری گیرند

شاه پیر که در آنال بود خلیفه اوست

شیخ محمد الدین خیر آبادی مرید شیخ دینا است بزرگ بود و حافظ حد و شریعت و آداب طریقت حضور بود

بر طریقه پیر خود مسلک بود و در جود و سلاطین و مولا فیاض و کمالیه نهادار و بر ساله میکشید نوشته است سببی

بمعنی السلوک پس از این مقامات و ملاقات شیخ خود را در وی درج کرده در وقتی که از وی نقل میکند میگوید

قال شیخ شیعہ مینا احامہ اللہ فیہا

شیخ حسن بن طاهر در سالگی کلام الله را حفظ کرد و در ہزده سالگی اکثر کتب متداولہ را تحصیل نمود و از ان عمر مشغول بچنگشت و در بست و پنج سالگی درویشی را بکمال رسانید و مرید راجی سید عالم شد و گریہ و خروغ خلافت و کمال را بخت خطاب یافت سید عالم را میفرمود اگر فرزندی قیامت بہر سندی کہ بزرگ عالم پناہ ما چه تحفہ آوردی گویم فرزندی مثل شیخ حسن و اکثر میفرمود شیخ حسن حجت موعود است عالم بود و عارف برادر سلطان سکندر بودی کہ ہوا می سلطنت در بر داشت مرید او بود و روزی ہر رین خیال بخدمت او آمد و التماس نمود کہ فاتحہ بخوانی تا مرا سلطنت دہی نصیب گردد شیخ او را ازین سو داہن داشت و گفت حق سبحانہ و تعالی بجلالت خواش ترقی کی نہ ہستہ ست تو در انجا معارفند مکن تو طبع او را بش تہرا و در بدیع منزل دہی ہستہ و آن برجی ست از حصار بنا کردہ سلطان تعلق بتغییر السنہ آنرا بجی سندی گویند روزی قوال این باغی ستر شد

پیر کن قدیمی کہ جان شیرین من است

ای ساقی از ان می کہ دل و دین من است

معمودہ بجام خود دن آئین من است

گر مست شراب خوردن آئین من است

شیخ را ذوق غریب دست وادار روز متصل بی اکل و شرب و جہد میکرد و روز سوم دیہان غلبہ شوق جان شریعت بہمان آفرین سپرد و فوات اور و زجہ ششہ بودہ از مضائق او مضائق الفیض متضمن شمع شریعت است اورا رسائل دیگرست در طریق سلوک و علم توحید و جواب سوالی نوشتہ سلوک در لغت رفتن است و رفتن حسی انتقال است از مکانی بکافی و درین محل از سلوک رفتن معنوی و انتقال معنوی مراد است و این اور مرتبہ نفس تزکیہ می نامند و در مرتبہ قلب تصفیہ و در مرتبہ روح تجلیہ الخ شیخ دہلوی بدین محل از محاسن قطب عالم انقل آورده کہ شریعت کہ بندگی در میان بستن است و طریقت از خوردن و حقیقت بدست پیوستن دیگر شریعت فراتر داری است طریقت از غیر نیزاری حقیقت باد و دست بر خورد داری دیگر شریعت غناست و طریقت فنا و حقیقت بقا و جذبہ عبارتست از محبت خاص کہ اتینا کادرجہ من عندنا عبارت از ان است و رعایا معطفی صلوات اللہ علیہ ان اسالک رحمة من عند اللہ فدی لہا قلبی منی برانست والیہ اشارہ صلوات فی قولہ انی لا جہد نفس الرحمن من قبل الرحمن

نسیم بونی تو ام زمین دیار سے آید

درین دیار از ان سر خوشم کہ گاہے

این اشارت تہجلی دائم و فیض حق و جذبہ حق و وصول بقرین عبارتست از انقطاع و تہرا از پندار خودی و دنیا

دارتفاع جبل و معلوم بود مطلق و البدا علم

شیخ بهارالدین بن برهم شطاری صاحب حالات و کرامات بود قادری بود و مشرب
شطارداشت او را سال است درین باب در وی گفته الطریق الاله بعد انقاس الخلق او را حال
استشمام روح طیب چنان ذوق و حالت دست دادی که نزدیک با نزاع روح بودی گویند شخصی در حالت
تقارب غایب پیش او آمد و در آن ذوق وصال یافت و کان ذلک فی سلسله

محمد و عمادالدین غوری از شاخ دیار ناروان است مردی بزرگ بود کمال اتباع داشت هیچ سنتی ازین
سید المرسلین جمله ترک نمیکرد فقر و فقر را بسیار دوست میداشت خدمت از اولاد آن مولانا عابد است که در
زمان جوانی بود میگوند وی در ایام عز و سلطنت خود گفته بود که من خدا منقطع نیست چرا باید که فیض نبوت
منقطع شود اگر کسی حال دعوی پیغمبری بکنند منجر و نماید تقدیری نمیکند یا نه مولانا عابد بر فرمود گفت که که غور چه
میگونی تفقن حکم کرد که او را فوج گفتند و زبانش برآمد و رسم

مولانا سعادالدین این بود میان علوم دینی و تحقیق و تقوی و ورع از دنیا زیادت بر قدر ما محتاج احتیاج
نکرده مردی شیخ کبیر بنیر محمد و هم بهائیان و پیشین و الا سعادالدین که شاگرد سید شریف جرجانی بود تذکره داده و از
مدان برآمده در زنه و میانه گدازیده بدلی آمد سن کبیر داشت بر لمعات عراقی حواشی نوشته که بجل معانی آن
و انی و کافی است و رساله دیگر از وی همی بنویس از اسرار اکثر آن بعینه منقول از مسائل شیخ عزیز نفسی است و پسند
بگذاشت در مکتوبی که نقل از وی قبل از اجساد را بعد از آن و تمام روح پیغمبر صلعم و معنی شفاعت و آنکه در ذوق
بزرگ فکاهه قمر است و ذکر کرده بطرفی از آن در اخبار الاخیار نقل نموده و

شیخ محمد بن عبدالعزیز ابانی پسر مولانا سعادالدین است از زیاده وقت بود بغایت مجرب و داشت تزویج کرد چون مانع
مختوم وقت و فراغ عبادت دید باختیار از وی مفارقت کرد گویند وی در سخن ترک اضافت نمود کرده بود هر چه
بعینه غائب گفتی خواهی آمد خواهد رفت و گفتی خواهی آمد خواهیم رفت گویم در کتب حدیث و حدیث نیز همچنین کرده اند چنانکه
مردی میگوید قال ابو جعفر میگوید قال ابو جعفر الله میگوید اباد شاه علمد قومی را اسیر کرده بود در آن سیاهان جرم
از سادات نیز پیشه بود و وی رفت و بیاد شاه گفت که سادات را بگذار او قبول نکرد وی گفت حرام باد
سکونت در شهری که قریب او شاه آن شهر را میبندد و وقت با شاه انجامیزی بیکش نمود و پذیرفت
و گفت مرا اینها کار نیست بگویم غلامان و فرزان ده که در غلامان میان مرا جاد و تشویش و ظلم کنند هم در بعضی

قریات مند و مقام کرد و قیام و جهاد انجامست
 سید کبیر الدین حسن سیاحت بسیار کرده بعد در آنچه سکونت کرد گویند صد و هشتاد سال عمر داشت از وی
 خوارق عادات بوجودی آمد شهر آنها اخراج کفار بود از کفر بسوی اسلام پنج کافر بعد از عرض کردن او
 اسلام را بر وی طاقت نماندی و در قبول اسلام بی اختیار شدی جماعه جماعه کفار می آمدند و مسلمان می شدند
 در حدیث شریف است که آن پندی الله بك و جلاله خير لك من حمر النعم و فاش در آن پند بود و ما بخا سود
 شیخ حسام الدین متقی ملتانی عالم بود و زاهد از پایه فائقوا الله ما استطعتم تبرئ فانقوا الله حق تعالی
 رسیده در تقدیر غایت احتیاط نمودی و در زمین خراج میداد همسری حالت از عالم رفت شیخ علی متقی سکے در
 او اهل صحبت او رسیده و تعلم نموده و نسبت در و تقوی حاصل فرموده گویند وی در سایه دیوار مقبره شیخ بهاء الدین
 زکریا نیاستادی که آنرا از وجه بیت المال ساخته اند و حق مسلمانان بر وی صرف شده پس انتفاع و استماع
 بدان درست نباشد و این بدان آنکه امام اعظم رضی الله عنه زیر سایه دیوار قبر خواه نه نشستی
 شیخ عبدالوهاب بخاری از اولاد سید جلال بخاری است بزرگ بود موصوف بعلم و عمل و حال محبت وی از
 سید صدر الدین بخاری که پیر و ستاد و صهر او بود شنید که گفت دو نعمت در عالم بالفعل موجود است که فوق جمیع
 نعمت است لکن مردم قدر آن نعمت نمی شناسند و بدان پی نمی برند و از تحصیل آنها غافلند یکی آنکه وجود مبارک
 پیغمبر صلیم بصفت حیات در دین موجود است و مردم این سعادت را در نمی یابند دیگر قرآن مجید که کلام پروردگار است
 و وی سبحانه و تعالی است و خلق از آن غافلند وی بجزو شنیدن این کلام از پیش پیر ریاست و خست
 زیارت مدینه درخواست و بر آن غشلی بشافت و این سعادت در یافته بوطن اصلی خود و نمود بنده عاجز میگویی که اگر
 حضرت پیر رحمت چنین میفرمود که کی کلام مجید است و دیگر سنت آنحضرت صلیم در کتب حدیث خوشتر نیست و در هر یک که نفع
 دو او نیست شامل هر عامی و خاص است و فائده زیارت اگر فرض کنند بزم مردم خاص دیگر عام را با یقین نپذیرد
 و با جمله شیخ در عهد سلطان سکندر لودی بدلی آمد و سکندر را بوی اعتقاد پیدا شد و باز از دلی قصد بر پیش یغین کرد
 و مکر را بین سعادت عظمی رسید و بشارتها اشارت یافته باین حد و نمود لفظ شیخ حاجی بعد سال وفات او است
 که در رسیده بوده و تفسیر است که اکثر قرآن بلکه تمام آنرا راجع به نعمت پیغمبر صلیم و ذکر او کرده و بسیاری از دقایق
 عشق و اسرار محبت در آنجا درج نموده شیخ عبدالحق دهلوی هم میگوید غالباً و قوی آن در غلبه حال و استغراق قوت
 بوده است و بدانجهت در بعضی مواضع جانب ظاهراً لفظ و عبارت نامری مانده بعد شیخ سخنی چند از وی انتخاب کرده

ذکر کرده است کیفیت غرائب بیان آن کتاب یکشت گرد و گفته که میان شروع و اتمام این تفسیرش ماه بود درم
شیخ جلال شیرازی مرید شیخ محمد فخر بخش است که بر گاشتن را در پیش دارد درین دیار در زمان سلطان کبک در آن
مکه مخطبه تشریف آورد و سکونت کرد و عارف بود و صاحب طاعت و اهل شرب حلیه یک نورانی داشت جگر گوشت خود را
بشیخ مدثر بن حاجی عبدالوهاب نکور داد وی گفته وقتی در جرم شریعت از روشنی سخنی شنیدم که نه موافق ظاهر شریعت
بود خواستم که او را بگیرم و تعزیه کنم وی بر بالای کوه برآمد و من دنبال او کردم برگشت و بجانب من دید این بیت بر خواند
دست ناپیدا اگر بیان میکند
من پی دست و گریبان میروم

این بیت درین اثر کرده و بیوش افشادم و از خود خبر نداشتم وفات او در سال ۸۰۰ بوده قبر او هم در جوار شیخ حاجی است
شاه احمد شرعی ترک دانشمند متبحر بود و در روشنی کامل و چندیری توطن داشت و کبیر السن بود و در جواب
ابیات صاحب کشف که در طبع اهل سنت و جماعت دارد

و جماعة همی اهو ائم سنة و جماعة حجر لعمری سولغه

قد شجوه بخلقه فحق شرا شیخ الوری نقتدوا بالبلکفة

پیش گفته

محبی القوم ظالمین تلقوا بالعدل ما فهم لعمری و حفره

قد جاءهم ریحیت کالدیة قد طلی ذات الله و نزل المطف

و شد از دنیا رفت در علم و عمل و عفت و تقوی بود هر چه پادشاه اجد می کشید و حاجات مسلمانان می برآورد
شیخ عبدالقدوس را عظمی پوری خلیفه شیخ عبدالقدوس صاحب اتفاقات و کرامات بود و گویند وی حضرت
سید کائنات را صلوات بر او باد حضرت حاکم این صیغه صلوة را بوی تلقین نمود اللهم صل علی محمد و آل محمد
شیخ عبدالقدوس صاحب علم و ذوق و حالات و جلالت و وجد و سماع بود اگر چه بطن هر دست بهیست از
شیخ محمد گفته است ولی معتقد و عاشق شیخ احمد عبدالحق بود او کتابی است سمی بالانوار العیون در فن اول آن
مناقب شیخ احمد نوشته و در بالا قدسید در معنی گر سگی تنی خوبه و تقریری مرغوبی گشته که در اخبار الانما
مرفوم است در آخر آن میگوید گر سگی را سه مقام است اول را آتش گر سگی خوانند که غذای آن آتش طعام است
دوم را آتش در دو محبت و عشق خوانند که غذای آن خون جگر و عاشاک غیرت سوم را آتش محبوبه شرق
خوانند که غذای آن حسن و جمال و اوصاف کمال است آن الله جمیل بحسب الحال

توهم در آینه خیران حسن خویشی
زمانه ایست که هر کس بخود گرفتارست

شیخ او همین دهلوی جد ماری شیخ عبدالحق دهلوی است نام اصلی ایشان زین العابدین است دانشمند کامل
و متوسر و متعبد و در غایت ششوع و انکسار و تادب و وقار بود و بمان آداب و اوضاع که در میان مردم می بود
در روان خانه نیز بود و علیه در غایت جمال و نورانیت داشت انوار علم و تقوی آنه حسین و سی لایح بود اکثر احوال
صالح بودی و در لغت احتیاط تمام داشتی مرید مولانا ساه الدین است رخ در سنه ۳۳۰ بگذشت
مولانا شعیب عالم و عامل و در صورت و سیرت ملک مثال بود و در وعظ و تذکیر فی نظیر زمان خود در زمانی که
او وعظ گفتی و قرآن خواندی هیچکس اجمال عبور از آن راه نبود اگر چه خود بارگران بر سر داشتی استاد و شید
و استماع نمودی اکثر موالی و اهل شهر شاگرد او بودند و او را در وعظ بحسب اختلافات مقامات و عدد و غیبه حالات
عارض شدی و جلای اکابر و علمای شهر در پای وعظ او حاضر شدند و والد او مولانا منهلج در عهد دولت سلطان بهلول
سقی دلی بود در سنه ۳۳۰ بر حمت حق پیوست

سلطان سکندر لودهی شیخ عبدالحق دهلوی می نویسد که زمان او زمان صلاح و تقوی و دیانت و امانت
و حلم و وقار بود او را با علما و صلحا و اکابر و اشراف میل عظیم شد و لذت از کائنات عالم از عرب و عجم بابتقه می شد
و طلب و بعضی بی آن در عهد دولت او تشریف آورده توطن ایندیا را اختیار کردند چنانچه اکثر بزرگان که درین
مذکور میشوند از آن قبیل اند و فی الحقیقه حماد زمان سلطنت آن سلطان سعادت نشان از حد تقریر و تخریر نیست
و از وی نیز در باب فراست بلکه کرامت حکایات نقل میکنند تاریخ جلوس او بر سر سلطنت و ایالت سلطنت و تسعین
و ثمانه است و در حال او به عالم آخرت ثلث و عشرون و تسعمایه مدت سلطنت دی تنی و نه سال و سه ماه و یک روز
نموده آن سلطنت امر و زیارت بهو پال است و عهد دولت و ایالت ذاب شاه جهان میگیم بلکه این دارالاقبال
و تاحال صدارت او را چهارده سال میشود حق تعالی در عموم برکات و شمول بعمومی که در صلاح رعایا و بزیاده حلم و
وقار و عمارت مساجد و اهتمام صلوة و ترویج حکم کتاب سنت مبدول است ترقیات روز افزون بخشد و زمان
حکومت عزت او را عمر دراز و بقا بطولانی ارزانی دارد

برست پاس خاطر آزادگان و مشکر
بر ما و بر خدای جهان آفرین حسدا

شیخ جمالی مرید مولانا ساه الدین است گمانه روزگار و جمیع اطوار بود نام اصلی او مال خان است عارف کامل
و شاعر کامل بود قصیده او بهتر از غزل و مثنوی است سادست بسیار کرده و در باره حسن و حسین شریف

شد و مولانا عبد الرحمن جامی و مولانا جلال الدین دوانی را در یافته محبت صورت و معنی در ذات اولعبیه بود
که تر کسی را از کار بردن جاس فرستاد سخن و ابوی ابتدای او از زمان سلطان محمد بن بیلول است و تا زمان همایون بن
بابر شاه باقی بود این میت او در لغت شهرت دارد و بعضی از مصداق در خواب قبول این میت در پیش آن سرور
صلوات علیه السلام بشارت یافته اند

موسوی از پیش رفت یکبار بر توصیفات تو عین ذات می نگری و در تبسمی

مقبور او در مقام خواجه نقشب الدین است عمر بطور وقتی که طلب علم در دینی کردی که زیارت وی و زیارت
جناب فواج قدس سره منتشر شد و روضه جمالی بقاییت نزه و لطیف است و خانه که الآن قبر او در دست درخت
حیات مسکن او بود همراه همایون بگجرات رفت و پسرش شیخ عبدالحی نشا عریبی داشت و طومو عجیبی بی گوشت و شیر
و مالتی نبود و با هر طائفه سرری داشت از انجمن او را قبولی دیگر بود و بی تکلفی زیاده به همه بود و در آن که چه پیشی
که او را به در چنان خوش میگذرانید که گفت و گفت را اگر در سرای بهمانش جمال عبور نبود هر روز در حاله گاهی و در غم
در سیری و سرزم در شوقی بود و با این همه از سنی فقر و فنا و در و مندی که سرایه سعادت ابدی است قطعی کار نشیب
اوشده در جانی رحمت ازین سرای فانی بر بست و در ۹۵۰ در گذشت رحمت الله تعالی

سید غلام الدین سید مانی نسب و متبرک بود صاحب ذوق و حالت و جلالت و در فن موسیقی هند و قونی
تمام داشت شعر جمیع مود این ابیات از او اوقات وقت است

نماز آن گاه خندان چه رنگ و بودار و	که مرغ هر چمن گفتگوئے او دارد
بجستجوی نیاید کس مراد و	کس مراد یابد که جستجو دارد
انشاء با ده پرستان بکاسحان رسید	هنوز ساقی با با ده در سبوار و
حدیث عشق تو تنها من میگویم	که هر که هست ازین گونه گفتگو دارد
متاع دل بکمت دلبری بده تو علا	که این مستلغ گرانمایه را نکودار و

سید علی قوام از ارباب کمال و سکرو و جد و حال بود و دائم با خود حالتی و سرگرمی داشتی و سخن را حذر و بانه گفتی
و لباس خاص مقید بودی گاهی خرقه شش نخ پوشیدی و گاهی لباس سپاهیان در بر کردی چار منکوحه داشت و مصل
قوت حیات بر وی متصل و متوالی بود و هرگز منقطع گشتی وی تا بوده بخانه دنیا داری نرفته و هیچکی را از ایشان
تا که خود نخواهد و خادم بخانه کس نفرستاده و پهل سال سچ خادمی را امر نکرد و خدمت نفرمود و وی گفته مرا

عجب آید از آن طائفه که بر قوالان حکم رانند که فلان غزل بگو این را خوش دارم و آنرا خوش ندارم ذوق من
مقتضیست مرا هر چه بگویند خوش آید و هم بر آن ذوق کنم گویم سعدی شیرازی گراما از همین داوی گفته است آنچه گفته
کسانه که یزدان پرستی کند با و از دو لایب مستی کنند

قبر او در جو پورست در شیشه درگذشت

میان قاضی خان نظر آبادی مرید شیخ حسن طاهرست از جلا صاداتان این طریق بود و صاحب متقا است و
که امت و حرمت و زهد و تجربه است وی گفته سی سال جان کندم و ریاضتها کشیدم تا قدرتی معرفت بکار نفس
حاصل کردم و درستم که نفس بچه طریق راه میزند و چه کین گاهها دارد و بایون پادشاه کیاری کاغذ مفید با مهر
و نشانها که در فرمان می باشد بخدایت وی فرستاد تا به موضوعی و بر مقدارش که خواهند در اینجا بنویسند فرمود را
احتیاج نیست و بی احتیاج حق مسلمانان گرفتار و انباشد و ما در خدمت پیر خود عمت کردیم ایم که است
از خدا خواهم و از غیر نخواهم خدا که نیم بنده دیگر دهنده است و اگر است

قبر او در نظر آبادست در شیشه بر حمت حق پیوست

شیخ محمد حسن پسر بزرگ شیخ حسن طاهرست از عارفان روزگار بود و حال صحیح و مشرب عال داشت سالها در
حرم مدینه منوره علی صاحبها الصلوة والسلام مجاور می کرده و در میان شیخ میر تقی میریت نموده و بعد از نماز دیگر در آستان
چنان نظر بودی که کسی منتظر آمدن محبوبی باشد همین شام در آید و در غلوت رفتی و در حجره بستی و شمع افروختی و شوی
شدی و در شیشه درگذشت وی گفته عالمی است که مدرک آن جز حواس نیست قل هو الذی انشا کم و جعل الکل السمیع
و الالبصار و الاذنه عالمی دیگر است که مدرک آن جز عقل نیست العقل و فیقذفه الله تعالی فی قلب المؤمن
فیفتق به بین الحق و الباطل و الصواب و الخطا عالمی دیگر است که مدرک آن جز علم نیست فاستلوا اصل الذکر
ان کنتم لا تعلمون عالمی دیگر است که مدرک آن جز محبت نیست وهو القاهر فوق عباده ویرسل علیکم حفظه
و در این این اطوار طور دیگر است که عشقش نامند و در آن طور چیز با معلوم شود که در اطوار دیگر از طور عقل و علم حسن
معلوم نشود و در اکلمات است در بیان توحید وجودی که قدری از آن در اخبار الانبیا نقل کرده

شیخ عبد الرزاق جعفانه خلیف شیخ محمد حسنست حال طایف داشت بعد از آن مشرب عشق و محبت بروی صاحب
آمد و از جماعه بمرتبه مشاهده رسید یکبار سیدی برست یکی از اعوان گرفتار بود و شیخ او را در بندید و ضامن او شد
و او را گفت تو از شهر برو که من بجای تو در بند خواهم بود از این معنی بر سر او محبت آمد همه را تحمل کرد و خود را طاهر

مکرر گویند بیا سطر از حضرت مسلم مازون و شمار میشد شیخ دلبوی گفته و چه کمال باشد و رای آنکه کسی بیا سطر
از حضرت مستفیض باشد مسلم غالباً میان او و شیخ امان پانی پتی در تقریر مسئله توحید و اطلاق وجود و عبودیت و غیرت
او و عالم گفتگویی در میان بود و بعضی دیگر از مشایخ عصر اطلاق حق را برنگی دیگر تقریر نمیدادند و شیخ امان
درین باب رساله ایست سیمی با ثبات الاسدی که مخالفان او را برائی خوانند الی قوله اگر چه ان فاشی این امر
و اجرای این کلمات زبان وقت کاتب حروف متخاشی و غیرتجاویز است لکن چون ایشان گفته اند و نوشته اند
از نقل آن چاره نیست و نیز باعث آن بود که این مجموعه با ضمیمه مکتوب شیخ امان مشابیهتی بکتاب نقیضات
که جامع مکتوب شیخ عبدالرزاق کاشی و شیخ علاء الدین سنائی واقع شود. انتی بعد ازین تحریر بهر دو نفر که را
نقل کرده و در ضمن آن قصور شیخ را هم ذکر نموده لکن بعضی کلام مذکور را تملک احادیث موضوعه است چنانکه حال فقر
این دلیلی برای اهل معرفت معلوم و معروف است.

شیخ امان پانی پتی نام او عبدالمکس است و لقب او امان السدی از علماء صوفیه موحده است از تابعان شیخ
ابن عربی در علم این طائفه مرتبه بلند و پایه ای چند داشت سخن توحید را قاش گفتی و فرمودی اگر پایه انصاف در میان
باشد این علم را بر سر منبر میتوان گفت بطریقیکه اصلاً در اینجا مجال آنکار نباشد و گفتی مراد از ابتدا و حال دو دلیل پرسیده
توحید بود الا آن بنیاد است که شانزده دلیل دست بهم داده او را در علم تقصیر و توحید کتب و رسائل بسیار است
و آثار تحقیق از تقریر و اولاخ وی گفته مرایه در ویشی پیش او و چیز است تهذیب اخلاق و محبت خاندان پیغمبر صلعم
در معرکه دو سید بزرگ که در زمان بایر شاه بر آنها بهمت کشتن سیدی دیگر حضرت قتل پوشتمند او را نیز تخفیف
کردند حاضر نشد و فرمود قوم امان در دوزخ چیرا نزد که در معرکه که اهل بیت پیغمبر را آورده و خوار و گرفتار در پیش
استاده کنند من در مجلس معزز و مکرم نشسته باشم میفرمود کشته شدن حضرات آن شاهزاد با حیث است و خوار
کیدن ایشان نیز حیفی دیگر از آن نیز خون در جگریم و ازین نیز در خوف و خطر گویند در وقت درس او اگر طفلی از
ساوات بازیکنان در آن کوچه میرسید وی کتاب در دست گرفتن و بایستادی و مادام که ایشان استاده بودند
او را مجال نشستن نبود و در مجلس او ذکر دنیا و مالا یعنی و غیبت مردم نمیکشتی او قاش بک حق و نشر علوم معروف
بود و فرمودی قال این علم عین حال است هر کسی را در چیزی کشایش داده اند کشایش مادر کتب ایشان است
خدا نگاه و باطن بدشتی و طالبان را از عشق صورت منع کردی و از خور و خواب هیچ چیز را بخود راه ندادی
بار بار دیده اند که نماز شروع کرد و از ایاک تعبید و ایاک نستعین خوانستی گذشت همین کلمه را تکرار کردی

و بنود افتادی و هم بارها دیده اند که در نماز شروع کردی و رنگ روی او بگرددیدی قریب رحلت همه کس بهمه
چیز در مقام وداع شد کتاب را بکشادی و نظر کردی و وداع فرمودی و گفتی که از تو بسیار مخطوط شدیم و فائده ها
گر فقیم و همچنین حجره و در و دیوار را وداع کردم درین اثنا او را پی عارض شد فرمود آب بسیار گرم گشتند و
کوزه های نو بیا رند که امروز و سواست تمام عمر زائل میگردد چون سکرات موت بروی غلبه کرد در آن حالت میگفت
که مشایخ طریقت استاده اند و قوی توحید میطلبند و کلمات توحید بر زبان او میرفت توفی رحمه الله تعالی فی
شبه ۹ شیح سین الدین والد ماجد حضرت شیح عبدالحق دهلوی یکی از مریدان و خلفا و و شاگردان اوست در
اخبار الاخیار در ذکر ارادت او با وی رحم و نقل از سال اخبات الاحمدیه درازی کرد و در بیاض و رت کر آن بتی
سلطان جلال الدین قریشی درویشی بود صاحب حالت و مجذوب شکل در میانها گشتی و سر و پا برهنه بود
و از پوشش بر مقدار ستر عورت گفتا کردی علوم عقلی و نقلی درسی و تحقیقی همه بر ذکر داشت و با وجود غلبه حال
مقید بود با حکام شریعت هیچکسی از اهل دنیا را در نظر مهت او اعتباری نبود و زبان عربی و فارسی و هندی
سخن کردی و اکثر اوقات در سخن آدمی و سخن بسیار گفتی و چون گرم سخن گشتی بر خاصیتی و در بعضی اوقات روزی
پیش از ذکر کمبیا کردی گفت تف بر عمل کیماقت وی بر طبق مسین افتاد در حال زرش خوارق دیگر نیز از وی
سمعه شده است چندگاه در مدلی تشریف داشت و در بیان و اگره و لواحق آن نیز می بود و بهرست و پنج سال
وفات کرد در شب ۹۴۴ رحمه الله تعالی

میر سید ابراهیم بن حسین عبدالقادر احسنی لایرچی متبرک و دانشمند کامل بود و بر سایر علوم عبور نموده کتب
بسیار را از هر علم مطالعه و تفهیم فرموده در مدلی در زمان و بیجا کسین دانش او نبود از خانه او کتابخانه بزرگ مخطوطات بود
بعلمت بی انصافی اهل روزگار در زانوید خود مشغول بودی و درس کم گفتی و کتاب خود بکس کمتر دادی و چنانچه فنون
علوم احراز نموده بود و از بركات صحبت و رویشان و ربط بسلاسل ایشان هم هر کمال داشت در مجلس سماع حاضر نشد
رو عرس خواجه قطب الدین شیح رکن الدین او را تخلیف حضور داد فرمود شتاب رویید و متوجه شویدا خواجه صاحب
چه میفرمایند وی همچنان کرد و میگویی مجلس سماع گرم بود و قوالان و صوفیان در جوش و خروش درین اثنا حضرت
خواجه میفرمایند که این بدبختان باغ ما را بر دارند و وقت ما را مشغول ساختند من بخدمت میر آدم خنده کردند و فرمودند
که اکنون ما را معذور دارید گفتیم حق بجانب شماست در آخر عهد سلطان سکندر بدلی تشریف آورد و در عهد
اسلام شاه در شب ۹۵۴ بر حمت حق پیوست

سید رفیع الدین صفوی جامع بود میان فضائل حسبیه و نسبیه انشعبد بود و محدث در معقولات شاکر در کتب
و در حدیث تمیز حافظ سخاوی باذن سلطان سکندر در اگره اقامت فرمود از طرف گجرات بدلی آمده بود و پیش
از شیراز است و معین الدین صاحب تفسیر غنی یکی از اجداد او بود سلسله او با کلمه منقطع شد و کس نماند در ۹۵۴
آنجا فی شد قبر او هم در آنجا است که خانه او بود

میر سید عبدالاول بن علاء الحسینی دانشمند بود و جامع جمیع علوم عقلی و نقلی و رسمی و تحقیقی بر جمیع بنابر
شرح نوشته مسی بنفیل الباری و سراجی را که در فرائض است نظم کرده و رساله دارد در تحقیق نفس و معرفت آن
شیخ دهلوی گوید بنایت محققانه نوشته است و مختصری در سیر نیز نوشته منتخب از کتاب سفر السعاده بنایت سن
و عمر بود و چ کرده و سیاحت نموده آخر با استدعای خانخانان محمد میر خان بدلی مدت دو سال کما بیش در صدر
حیات بود در ۹۵۴ بر حمت حق پیوست درون قلعه دهل در میان گور عربان افتاده است در اخبار الاخیار
از رساله او در معرفت نفس فصلی چند نقل کرده است

شیخ علی بن حسام الدین بن عبدالملک القادری الشاذلی المذنبی اچشتی المتقی اصالح از جوهر پست و تولدش در
بر بانپور و مرید شیخ حسام الدین متقی ملتان است عالم بود همراه زاهد تقوی و راجل توفیق عزیمت حرمین شریفین
یافت و شیخ ابوالحسن کبری را که عالم و ولی بود تمکد نمود و مهاجر شد جامع صغیر و جمع البوامع سیوطی را توشیح نمود
شیخ عبدالحق دهلوی می فرماید الحق بنظر در آن کتابها ظاهر میشود که چه کارها کرده و چه تصرفات نموده شیخ ابوالحسن
گفته للسیوطی منة علی العالمین وللمتقی منة علیه تالیف عربی و فارسی او از صد تجاوز است شیخ ابن حجر
مکی در ابتدا حال او ستاذا و بود و در آخر مرید او شد و خود را تمیز حقیقی او میخواند محمود طاهر صاحب مجمع البحار شاکر است
و محمد بن محمد سخاوی استاد او شیخ ترجمه او در اخبار الاخیار و غیره بسط تمام نوشته و جمله صاحب از حالات و کرامات
و حکایات زهد و ورع و دیانت و تقوات او ایراد کرده و بعضی مسایا و مکاتیب او نقل نموده روح توفیق فی مشقه
شیخ مکاتیب و فوات اوست عمر گرامی بود سال در ترجمه مشکوة در کتاب الامارة والقضاء از شیخ عبدالوهاب متقی
نقل کرده که یکبار می بنابر شیخ علی متقی رسید که ثواب عدالت بسیار است اگر بدست آید غنیمت است چندگاه با این
نیت منصب عدالت اختیار باید کرد و نیز امتحان باید کرد که شغل دنیا با حضور و جمعیت خاطر جمع میشود یا نه چون سلطان
محمود گجراتی که بنایت معتقد و منقاد حضرت شیخ بود این حکایت شنید غنیمت دانست و سعادت کارخانه سلطنت
شمرد پیش شیخ منصب اراده علی اختیار کردند و بدار العدالت نشستند و جمعی از خادمان و پاجایان که در خدمت بودند

رثوت گرفتند بنیاد نهادن سلطان رسید که شیخ با آن تقوی و ریاست که داشتند رثوت میگردید و افراط و تفریط
مینماید سلطان باور داشت گفتند چاره که همیشه با ایشان میباشند رثوت میستند البته شیخ نیز میداند و روا
میدارند چون شیخ شنیدند که سلطان انجمنین ساینده اند چندانکه در مقام اصلاح این کار بودند آخر دیدند که راست
نمی آید روزی در چو تریه عدالت نشسته بودند عسای خود گرفته برخاستند و بیار آن سلام علیک کردند و برخاسته
و دیدند و گفتند که این هر دو کامیاب نمیشود و العاقبه باخیر استی و باطله وضع وی هر درایم سفر آن بود که دو خطبه
راست کرده بود در یکی اسباب طعام و حوائج میداشت و خانه بکرایه میگرفت و در مسجد فرو نمیداد و کاریکه از
دست خودش می برآمد کسی دیگر نمیشود و در خطبه دیگر مصحف و چند کتاب ضروری بر میداشت یکی از وزیرانش
تخلیف ضیافت کرد که یکبار به بنده خانه تشریف آرد تا در وی برکتی باشد فرمودند ما معذور داریم از شما دعا
بکنیم خدا تعالی شما را برکتی دهد چون آن شخص بسیار تخلیف کرد و فرمودند می آیم اما به شرطی که هر جا که خواهیم
ما را تخلیف نکنند که بالاتر بیایند و بر صدر نشینند گفت همچنین باشد هر جا که حضرت را خوش آید بنشینند و در آنجا تخلیف
نکنند که این بخور یا آن بخور هر چه را خوش آید بخوریم سوم آنکه هر گاه که خوش آید بر خیزیم و بیائیم تخلیف نکنند که عیست
دیگر بنشیند

شیخ عبدالوهاب متقی تخلیف شیخ علی متقی است قول داد و در دست هم از زمان صغر قائل توفیق الهی رفیق طال
ایشان شده و مطلب حق براه فقر و تجربه کشید و بکلمه معظمه افتاد و ملازمت علی متقی گزید عالم بود و کاتب جمید و نویسنده
شیخ او میگفت یک یار و برادر راه خدا که یافتیم عبدالوهاب است شیخ عبدالحق مرید و خلیفه اوست میگوید شیخ نفیس
ایشان الآن و الله اعلم شصت و چهار سال باشد و عدد جمعی ایشان چهل و چهار که مدت اقامت بکلمه معظمه است طریق
ایشان در باب کتب تو حید و حقائق مثل فصوص و امثال آن توقف و تسلیم بود اینها را درس نگویند و بدانند که
نکنند و انکار هم نکنند و بدنگویند و چنانچه عادت فقهاء است بطعن و تشنیع پیش نیامید میفرمود باید که هر چه بشنوند
اگر چه سخن باطل باشد زود با کفار و تعصب پیش نیامید اول خود بشنوند که چه میگوید و بفهم سخن نیک در روند که
قائل آن چه مقصود دارد و بعد از آن اگر قائلند آنرا موافق حق سازند و اگر نکرند نگنند و اگر این را نتوانند از سر آن
بگذرند و خلل در عقیده خود نیندازند میفرمود هر گز اینند که بکلمه اسلام اقرار میکنند و نماز و روزه میکنند از وی
اگر امثال این کلمات صادر شود معذور دارند و کفر و تشنیع نکنند و با کلام نسبت ننمایند اما اگر این چیزها را
نداشتند باشد و این سخنان بگوید او ملحد است او را با قطع منکر باید بود و میتوان گفت که درین زمان بدانش ایشان

اہل سنت و اہل بدعت این قوم تمیز و تعریف نمود و در علم حدیث توالت مفید و جمع کرد از انجمل کتابی است که تکفل
 شرح غریب صحاح ستمت مجمع البحار نام که درین نزدیکی زمان مطبوع شده و رساله دیگرست مختصر مسیحی مغنی کردن
 تصحیح اسماء و رجال کرده بی تعرض بر بیان احوال انبیا مفید و در خطب این کتب مع علی متقی بسیار نموده و دوسه
 بوصیت شیخ سیاهی بحجت ادا و طلبه راست میکرد و در وقت درس نیز محل کردن آن مشغول می بود تا دست نیز
 در کار باشد و در از البرقع و اہل بدع کہ در آن دیار بودند تقصیر نکرد آخر ہم بست انجماء در شش بشادت رسید
 شکر اند سعید و جزاء علی السملین خیرا حرم بطور ترجمه دی علحدہ در یک کراسه نوشته و در انجا تحقیق قوم بوہر و نموده
 در اکثر الکرام می نویسد کہ او در کت بود امیر ممدویہ کہ ہم قوم او بودند واقعا رسید محمد پوری میکردن مثل
 استاد خود کربست و عهد کرد کہ تا داغ بدعت از پیشانی این طائفہ نشود دستار بر سر نہ بندد و چون اکبر پادشاه
 در ششہ گجرات راستخیز کرد و در پٹن باشی ملاقات واقع شد پادشاه دستار بدست خود بر سر شیخ بست و فرمود
 باعث ترک دستار بمع رسیدہ نصرت دین ستین بروفق ارادہ شمار و نمہ معدلت من لازمست در آن سال
 حکومت گجرات بہ خان اعظم میرزا عزیز کو کہ تفویض یافت و با عانت خان اعظم اکثر رسوم بدعت بر انداختہ شد اما
 عنقریب صوبہ گجرات بر عبد الرحیم خان خانان قرار گرفت و بحایت او طائفہ محدودیہ باز از کمین جہتند شیخ دستار
 از سر کشاد و غزم اگرہ کرد کہ با جوار اسمع اکبری رساند و مدار کی بعد از شیخ و جمید الدین ملوی ہر چند بطریق کلتایہ
 منع کرد و فرمود عالم منظر اسماء و جمالی و جلالی است فقط آثار و احکام ہر اسم صراطیست مستقیم بود و منافی با خدشت
 کوچ بر بست جمعی از مخالفان در پی افتادند و مابین او جین و سارنگپور رنجتہ شہید ساختند نعش او را از مالوہ پٹن
 بردہ در نقاب اسلاف او دفن ساختند یکی از اسفاد او شیخ عبدالقادر بن شیخ ابوبکر مفتی کہ سخطہ بود و در علم و فضل
 و فصاحت و بلاغت الاسیافقاہت ممتاز عصر می زیست و سالہا بر سندا افتاد حرم محترم سر بلند می داشت در
 سہ لاہ گزشت شیخ محمد طاہر باتفاق جہور از قوم بوہر ہست و صدیقی میگویند باعتبار نسب از جانب اور بود یا
 از جہت اعتقاد بود کہ چون شیعہ خود را حیدری میگویند او خود را صدیقی خواند و اہل علم
 شیخ حسین از یاران و قرابتیان شیخ عبدالوہاب متقی بود اورا در سلوک این راہ رفقاری خاص بود عجائب
 حالتی و شگرت ہمتی داشت در خریدن ادنی چیز مثل جوب و بقول ہر چہ بدست او می بود میداد خواہ مطلقا
 و خواہ روپیہ اصلا مقید نمی شد کہ حساب کند و بہا پرسد
 شیخ عبدالعزیز بن حسن طاہر خلیفہ میان قاضی خان ست اورا در تواضع و علم و صبر و رضا و نیکو شہادت

بر خلق و اعانت فقر انظر نمود وی از اهل بیعت است گویند در وقت جلست هم بدوق و خلعت رفت و مقرر
برین آیت شد فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء واليه ترجعون والد شيخ عبدالحق دلبوی اورا دیده
می گفت هرگاه ما را در ایام جوانی نظر بر جمال شیخ عی اقتاد بی اختیار خلعت بکادست بهم میداد از جهت معنی شوق
و عزت که در صورت او مشاهده می افتاد و در جو پور بوده و همراه پدر کنینم ساله بدلی آمده در شش و فوات یافت
میان نجم الدین مندوی صدوسی سال عمر داشت پدرش وزیر سلطان غیاث الدین سندوی بود عارف
بود و صاحب حال و مجرب از علائق از لباس پست عورت اقتاد داشت گویند در احمد آباد از وی بسیار مدحیت
واقع شد و بعد ازین قضیه از انجا غائب شد و کس نشان او نیافت و بدینسان آمد و در مقام خواب قطب
کالی می بود رحمه الله تعالی

شیخ امام الدین انبیطی مرید شیخ معروف جو پوری است که مرید مولانا الهداد شایخ کافیه و هدایه است
بمذوب بود و حال صبح داشت و سکر و تلون بر حال او غالب بود هر که بلازمست اورسیده البته چیزه
از بابا شراق باطن و کشف خواطر مشاهده نموده وی از سماع پرستیز کردی و مریدان را از تعلق بظاهر ضروری منع
نمودی و گفتی باز اگر چشم نه بندد و ریاضت نفرمایند بخیال کلکی گیرد اگر ریاضت فرمایند کلنگ شکا کسند
و در باب سماع فرمودی چرا در اختلاف باید افتاد اگر تقلید کنند باید که تقلید او اهل و کلان تران کنند و با وجود آن گاهی
که حالتش در گرفتاری آتش در نهاد او افتادی مات فی سلسله رحم

شیخ جلال قنوجی قریشی صاحب ذوق و طاعت و جذب بود و در دعوت سلسله الکی نیز فتی داشت شبها بر خود
گریستی و فریاد کردی و نعره زدی و در کوچه های شهر گشتی بسیار سن عمر بود و در ۹۸۸
از دنیا رفت رحم

شیخ اسمحق پیرفانی بود از جانب ملتان بدلی افتاد سیاحت بسیار کرده و ریاضات شاقه کشیده اکثر اوقات
سلکت بودی و ضمن کسی کم کردی شیخ عبدالحق دلبوی میفرماید که بنده بلازمست اورسیده بود و طریقه التفات
و عنایت را دیدی می گفتند من منتظر پسری هستم حق تعالی اورا درین کبر سن پسری عنایت کرد بعد از ولادت
نقل نمود نزد رحلت غسل برآورد و وظیفه قرآن خواند و هر چه در خانه بود بدر کرد و بخت و جان بحق تسلیم نمود
و این واقعه در شش و ر و نمود رحم

مولانا درویش محمد واعظ و روشی متواضع و متعبد و سالک عارف بود و ذوق بسیار صحبت خوشگوار

داشت گاهی او را بر آوانه فی دردی و شوشی و گریه در میگرفت که میان آن از صد تقریر بیرون دست باصل
از او را و التماس بود سالها در حرمین شریفین ریاضت زنجارده و عبادت گزرا نید در شش در دلی رحلت کرد
شما ابو العیث بنحاری پسر حاجی عبدالوهاب بخاری است ملکی خانی و عاتقی غالب داشت در زمانیکه تحصیل
علم کردی با طالب علمان سبقت درس التماس کردی و اعتذار نمودی که شادانم خواهید خواند و مرا اعتماد بر فرصت
وقت نیست خداوند که چه حالت پیش آید بسرعتی هر چه تمامتر اکثر کتب متداوله عبور نمود بعده او را جذب پیشانی
و از همه کارها باز ماندی از بنی اعمام خاکسارست خادم را گفت از برای صاحب خود چه نفعی خواهید گزید
باری بگریید همان روز یار و زو دیگر رحلت نمود در ح

شیخ علاء الدین مجذوب او را شیخ علاء اول بلاول گویند در کشف حال و اطلاق ضمائر آتی بود هر کس که بخندش
رسیده البته چیزی درین باب از وی دیده در دست و در دلی طلب علم که بعد از آنکه او را حالت جذب در گرفت در آن
اگره افتاد شیخ رزق الله ثم شیخ عبدالحق دلبوی گفته یکبارگی از محبت بعضی فرزندان که غائب بودند نزد وی بود
میخواست که تصدیق کنیم یا قرآنی بخوانم یا اسمی را از اسماء الهی در دیگرم در همین تیره پیش شیخ رفتم بجهت آنکه مرا در
درود و قرآن غلطی از من فاشترست فاشتر فاما اقیمة من القرآن گویم خواندن فاشتر میان نسبت و فرست شیخ پهل
از برای روح غائب اثر تمام دارد و تجربه رسیده و بعد از شیخ مذکور در شش رحلت کرد
شیخ محسن پور که دلبوی از اول فطرت مجذوب آمده و از او ضعیف و اطوار این عالم غافل و غلبه افتاده بود
وضعی عجیب و حالتی غریب است اکثر احوال سیر برهنه بودی و عضو مخصوص او که مردان را باشد انتشار نکردی
گویا علوه کلی در دیوار زده اند بعضی از علماء وقت او را در خواب دیدند که در خدمت سرور کائنات علیه السلام التمجید
حاضرست و آنحضرت صلعم را وضو میکنند

شیخ محمد اسماعیل دلبوی از تلامذات شیخ عبدالحق دلبوی بود مجذوب صاحب حالت مستی بازار باقی
رفتی و دوهرهای هندی موافق حال گفته است

دست کشان غاصد دوستی بسوزان
رقی چنین میان با زارم از دوست

روزی بیمار بود و احوال فاقه او را بر پیش بخل کرده بر دلبوی خانه نشاند و درین خانه با تلامذهمان خود دید که او
غائب شده اثری از وی پیدا نگشت شیخ رزق الله گفته در گجرات رفتم از مردم زکرا و دو کرد و هر یکی او بسیار
شنیدم گفتن وی اینجا کجا آمد گفتند اکثر احوال ایجابی بود او بر دلی کجا نشسته است

و میان مصفا که در لاهور بود از مجازیب وقت بود نفسی گیر او جذب توی داشت حاجی محمد گفت وقتی ملا حق
انتم حسین بود و به بنابر شقی که با ما داشت همراه بود روزی در مجلس نشسته بودم که ناگاه شیخ میگویند رسید چون
نظر او بر بود و رفت تو اینجا کجا آمده و ترا اینجا چه تعلقی هست همین گفتن بود و از شیخ حسن از جا که بختن
اصلاً بجای نماند و بی توقفت گریخته بدلی آمد و قرار گرفت

یا باکیو ر مجذوب باصل از کالپی است سقائی میگردوش با سخا به ضعیفان میگشت و همایار آب میگرد آخر
حالت بد به نصیب او شد اکثر احوال در استغراق بودی و از لباس بستر عورت استغراق کردی و گاهی آنهم شش
پوشیده لباس ببر که را عیب دید بی عیبان را لباس عریضه داد

شیخ دلموی میگویی یا غنیار بخود کمتر راه میداد و به عالم دل را بی داشت و از وی خوارق بسیار نقل میکنند
لفظ کپور مجذوب تا پنج وفات اوست

المدین مجذوب در تاراج بود و صاحب نفس اکثر احوال در بازار بودی الا آن قبر او هر را نجاست
در هر جا که نشستی تا چند روز بر نجاتی و با خود در تن بودی گاهی در گریه بود و گاهی در خنده و گاهی با خود در
اوضاع بودی و گاهی در تاره زردی و در دست و پا آهن پوشیدی و در وقت عظم و خطاب چنین گفتی خدا را
یا خدا یا بر و خدا یا نشین ببر که سخن کردی چنین گفتی تاریخ وفات او مجذوب صادق است

بی بی غنا طمعه سام از صاحبات قناتات عبادات بود گنج شکر گشت وی مردی است که او را بر صورت زنا
آفریده اند و نظام اولیا گفت شیر از پیشه بیرون آید کسی پرسید که زرت یا ماده فرزندان آدم را طاعت
و تقوی باید خواه مرز باشد خواه زن بعد فرمود بیتا بر حسب حال هر چیزی گفتی این در معزل از یاد آدم
هم عشق طلب کنی و هم خان خواهی هر دو طلبی و سنی میسر نشود

و اگر او را معون نماند نظام اولیا بسبب یارست و در اخبار را اختیار نیز از وی حکایتها آورده که در عقل نمی نشیند
و اما علم حقیقه احوال

شیخ شیخ الدین جد بزرگ او آغا محمد ترک از بنار از زمان سلطان محمد لارا الدین خلجی بدلی آمد و به مراتب
نظمی رسید بعد از وی بزمان قطب الدین و خلق شاه با فرزندان سر آمد زمان خود بود و حکم المال و البنوت
فرموده انبیا که با کسی در یک تن از اولاد و احشای بدلی زیست میکرد و در اندک مدتی جز یک پسر ملک
سوار از این همه ثروت اقامت بهار اقرار بر زنده و آفانیز در شش از دنیا بر رفت و از ملک پسری شد موسی

نام وی در فقرات محمد فیروز شاه بولایت ماوراءالنهر رفته باز در کاسا میر تیمور بدلی آمد و از سوسی پسران
شدند شیخ فیروز جلایان شیخ دیوی دانشمند و سپاهی بود و در بهر این دو بعضی غزوات شمشیر شد پس شیخ ^{الله}
که جد حقیقی شیخ عبدالحق محدث دهلوی است دائم الحال در ذوق و شوق و ریاضت و عبادت بود شبها بیدار
کردی و گریه نمودی و آیات عاشقانه خواندی از آنکه این آیات اینقدر دست که در خاطر والد شیخ مانده و گفته که در آخر شب بچواند
همه شب رودری را بر و صبا نشسته همه کس بخواب است من بیدار نشسته

عرضی در ایامکان چو خیال فاسیت این هوس جمال سلطان بدل گردان نشسته

وفاتش در سنه ۷۰۰ هجری شیخ سیف الدین والد شیخ عبدالحق در آن هنگام هشت ساله بود و فاضل و مفلوظات
او نیز بسیار است مشرب تو حید داشت و مرید شیخ امان پانی پی بود وی گفته که از افاضل و ستمتات و عزائم که
روندگان این راه را باشد اصلا نمیت غیر عجز و نیستی و حسرت و زناست اگر قبول افتد و هم وی گفته حالت کلمات
هم مشاهده غریب تماشا می غیب دارد ظهور و حروف مختلفه از مکن غیب تجلی اشکال تنوعه از کتم عدم با وحدت علم
و اراده قلبی مثال عجیب است از برای ظهور کثرت از وحدت و تمثل وجود با حکام و آثار مایات که عبارت است از
صوره علیه تشبیه مطابق مقصود درین باب تمثل جبریل است بصورت حمیه کلبی و میفرمود که شیخ امان بسیار گفتی
هو السادی فی جمیع الازمان علی ما کان علیه من الوصل و الاطلاق تجزی و تبعض در نور مکن نیست
اگر صدر من چراغ را از یک چراغ میفروزد در آن یک چراغ نقصانی و تبعضی و تجزئی نزد همچنان وجود آتی با آنکه
مصدر جمیع اشیا است حال خود و تجرد و اطلاق خود است و هم وی گفته از نوع جمیت حصص فیوض آتی و تعینات
وجود واجب است که بر مایات انقسام یافته انقسامی که عقل آنرا بر انقسامات دیگر قیاس کند و این را این
غریب روشن میکرد و میگفت که گاهی دیده باشید که طفلان برای بازی کوزه را سوراخ کنند و درون آن چراغ
نهند نور چراغ از آن سوراخها نمایان شود لیکن چراغ بجا است خود دست در آن انقسام و تبعض را محال نیست و تبیین
درینجا وجود آتی بر مبنای اطلاق حقیقی خود باقی است و با وجود آن از روز نهاد در یکپای مایات تابان است
گویم این تمثیل غریب با مفهوم آیه نور چند موافق است

شیخ عبدالحق دهلوی وی در اخبار الاخیار ترجمه خود مفصل نوشته و شریعت فاضل کمال
و سبک چندان است که احتیاج بیان ندارد و چه زمزمه آشته باشد کوس جسانیان را نواخته و خامه
سورخان خمری منقش بر این اجالا و تصویلات اخسته محققه و میخ تا که در نزد اهل علم حافظ قرآن

و جامع و اعلم فقهای عهد خود بود چنانکه موافقات دی در فقه و ترجمه کتب حدیث بران گواه مآول است و بکر آن
 منکر محسوس و جاہل و در طائفه اہل سلوک شرب در و عشق را محل خاص بود چنانکه از رسائل دی درین علم
 ظاہرست مدت پنجاه و دو سال جمعیت ظاہر و باطن بکن یافته تکمیل فرزند ان و طالبان بجا آورد و بشیر علوم
 سیما علم شریعت حدیث پرداختہ بنحیی کہ در دیار عجم احدی را از علما و متقدمین و متاخرین دست نداده است ممتاز
 پرستشگری گردید تصانیف او بعد مجلد و بحسب شمار آیات پانصد ہزار رسیدہ است در محرم شمس ۱۱۷۷ متولد شد
 و در شہدائیم اگلی و کشادہ پیشانی بعالم قدس فرامید تاریخ ولادت شیخ او لیاد است و تاریخ رحلت فخر العالم
 او را محبتی و افرست بار رسول خدا صلعم و الفقی تامست باشیخ عبدالقادر جیلانی و تعلق کاملست باشیوخ خود
 چنانکہ از کتاب اخبار الاخیار و جزآن کہ درین باب نوشته واضح میشود سکری دارد طایفہ ہمین نشاء محبت و غلبہ
 عشق باعث شدہ است او را بر ذکر بعض چیز یاد رشتا نوشتن احوال مشایخ کہ نہ بر طوطا ہر شریعت است بلکہ
 آنرا از وادی استغراق میتوان گفت ناظر غیر مناظر را چارہ کار در امثال این کتب و نحو آن غیر ازین نیست
 کہ سخن ماکفأ و جمع ماکد در اشیوہ گیر و زبان را از آلائش برگشتن و دل را از گمان بد نمودن بحق بزرگان
 دین و اکابر بتئین یک و صاف دارد خواہ اینہ از متقدمین باشد یا در متاخرین شیخ روح ازان خیالات لطیف است
 بہنایب شیخ احمد سہرندی مجید اللہ ثانی داشت در آخر عمر رجوع فرمود و در مکتوبی بنام خواجہ حسام الدین طفیلہ خواجہ
 باقی بالہ قدس سرہا تحریر فرمود کہ درین ایام صفای فقیر محمدت میان شیخ احمد سلمہ الدقالی از حدیث و دست
 و اصلا پر دہ بشریت و غشاوہ جبلت بمیان نماندہ و قطع نظر از رعایت طریقہ و انصاف و حکم عقل کہ با انجمنین
 عزیزان و بزرگان بر نیاید بود در باطن بطریق ذوق و وجدان و غلبہ چیزی افتادہ کہ زبان از تقریر آن است
 سبحان اللہ مقلب القلوب و تبدل الاحوال شاید ظاہر بمیان استبعاد کنند من نمیدانم کہ حال چیست در پیچہ
 منوال است انتہی و الحمد للہ علی ذلک تحریر بطور راہر چه از فوائد ظاہر و باطن گمان کنند اکثر آن معلوم و معارف
 در برایت حال بطیفہ طوائف تالیفات حضرت شیخ و تصنیفات حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی و اولاد ایشان
 حاصل گشتہ و در نہایت کار کشود خاطر فتح باب از موافقات علامہ ربانی قاضی محمد بن علی شوکانی خصوصاً و از
 تصنیفات سید محمد بن اسمعیل امیر و حافظ ابن الوزیریانی و دیگر محدثین مثل حافظ ابن حجر عسقلانی و امام ابن القیم
 و شیخ الاسلام ابن تیمیہ خراسانی دست بہم داد و لہ الحمد و ستودہ شورش در و نہ او با الفاظ و عبارات شیخ دہلوی
 و حسن ادب و اشارات و بی چہانست کہ بود افاض اللہ علیہ من برکاتہ خلف الصدق و شیخ نور الحق تمیز و مرید

و مقبول و الدبزرگوار و دوارش کمالات ظاهری و معنوی آن یگانه روزگارست صاحبقران شاهان پادشاهان
 نزد توبه جانب دکن شیخ را قضا مستقر خلافت اگر تفویض فرموده تی بقضا آن مصر جامع پرداخت و حق
 این منصب تاز که نو عی که باید بقدم رسانید تصانیف فراوان دارد و چنانچه پدرش تخریر ترجمه مشکوٰه دست الحسن
 کشاده او نیز تخریر ترجمه صحیح بخاری صلاهی فیض عام داده نود سال عمر یافت و در ششاد بجوار رحمت آسود
 درین نزدیکی این ترجمه نیز قالب طبع است

شیخ احمد سهروردی قدوه اختیارست و زبده مقررین ابرار امام ربانی است و مجدد الف ثانی نسب او به بست
 و هشت واسطه بسیدنا عمر فاروق رضی الله عنه میرسد و تولد وی در ششاد و داده و در کتیرایام از تحصیل علوم متعالیه
 فراغ کرده اجازت سلاسل حشیه و قادریه و سهروردیه و جز آن اده و الداجه خود حاصل نمود و بهوای حجاز مجمل
 شوق به بست چون بدلی رسید با حضرت خواهر باقی بالقدوس سره صحبت گیر افتاد و در طریقه علویه نقشبنده
 بیعت فرمود شیخ در حق او گفته چنان بنمایند که آفتابی شود که عالم از نور روشن گردد و اتمی ذات وی آیتی بود
 از آیات الهی و نعمتی بود از نعمتهای ربانی بزای که در میان صوفیه و علمای هزار سال بود وی از میان بر داشت
 و اختلاف فریقین را در وحدت وجود بنظر راجع داشت سیگوید الحمد لله الذی جعل فی جمیع الخلق
 اطلاع بر خواطر و کشف ضمائر ادنی صفتی بود از صفات وی شمار خوارق و کرات وی که در کتب منقول شده و بعضی
 میرسد یکی گفت عزم حج دارم فرمود ترا در عرفات نمی بینم سالار رفت و حج رفتن میرش نیامد یکی از مشرکات ایشان
 این است که قل غفرت لك ولکن قوسل بك واسطه او بغیر واسطه یکی از اجوابه ادرام او که امام فریغ الله
 نام دارد و فرید محمد و جهانیان جهان گشت بوده و از کام اخلاق او بود و صبر و شکیب و رضا و تسلیم و تعظیم هر کس را خود
 حال وی و شفقت بر خلق و صلح و رحمت و رعایت حقوق و مسبقت در سلام و لبنت در کلام و طریقه ایشان کتاب و
 سنت است و این یک فضیلت مقاوم هزار فضائل میتواند بود و در آخر عمر کارخانه ارشاد طالبین ابابنای کام سپرده
 خود از خلوت قدس و بزم انس کتر می برآمد تا آنکه دوازدهم محرم سال هزار و سی و چهار بعثت انصار حطت خود
 کردند و بعد شصت و سه سال که موافق سنین عمر آنحضرت است مسلم روز شنبه وقت صبح پاسی از روز برآمده
 ازین خاک این بسوی عالم جاودان شتافتند رحمة الله تعالی اللهم ارحمنا من ركانه ما یکفینا فی الدنیا
 والاخره

حاجی کشمیر لیس زنده نیوی خلیفه خواهد بود و در پیشی است در ریاضت و جهاد و ترک و تخریر قدیمی است

و دمی را سخ داشت و او را در کشف و کرامات شانی عظیم بود از عمر چهارده سالگی و هنوز جز به توفیق نداشت
 نیز الدین لقب با دست فقر و فقر او دست گرفت و با اهل دنیا کایت نمیکرد و چون آن دو نیتش می نرفت
 وی گفته اگر فقر ما را نبرد و شند من را نفعی ام بزرگی سلطان سحر را خواب دید پدید خدا یا تو چه کردی گفت
 هر دو نیک که در عالم کرده بودم همه در پیش نظر من آوردند تا گاه فرمان رسید که او را آفریدم که در فلان
 وقت بمسجد جامع دمشق با خواجه حاجی شریف با راوت پاسه او بوسیده بود سه

شنیدم که در روز امیدیم بدان را به نیکان بخشید که یم
 و سبع سنابل ذکر او کرده و گفته او را پرسیدند که چندین گریه و مقرر از چیست فرمود هر بار که این آیت مرا یاد
 می آید یا ساحت انت سبحانک یا لا اله الا لیصلی و سلم دهوش و بی طاقت میگردد که خداوند تعالی ما را بجهت
 است آفریده است تا شب و روز او را بپرستم و با بمر و زید مشغول می شویم انتی سال وفات او در نظر نامه
 امدت حیات وی صد و بیست سال نوشته اند و معاصر خواجه یوسف همدانی گفته و بقولی وفاتش در سنه
 بوده خواجه کلان فرزند خواجه باقی پادشاه را در دمشق نشان داده اند و در کتب سیر و تاریخ اولیا اینند قبر او
 در بلده قنوج نوشته اند صاحب القباس المانوار از سیر الاقطاب می آرد که مرقد و قبر وی در شهر قنوج بر کناره دریا
 متصل جانب شمال واقع است اگر چه تشریف آوردن ایشان در هندوستان و رحلت نمودن در اینجا اطلاقی از
 هیچ کتب سیر مشایخ معلوم نیست لکن اندرون شهر و در بزرگان شهرت تمام دارد و انتی و مثل آن در عروه و کتب
 نقل از بحر الامرار و معاون البرکات و زیاده کرده که این فقیر مکر زیارت ایشان حاصل کرده است و اندک علم حق
 و بقولی قبر او در شام است و بقولی در قریه زند که از قریات بخارا است و امد اعظم و با بجمعه و قنوج بر کناره
 جوی سیاه بجمعه کاغذیان قبری مبارک است آنرا قبر خواجه میگویند شک نیست که بسی برکات و انوار دارد هر
 محزون که انجامیرسد و دمی در سایه درختی که آن قبر را از هر سوی بخود گرفته است می نشیند غم و الم رخت از سینه
 او بیرون می نهد و عجب جمعیت خاطر و رفع و حشت حاصل وقت زائر میگردد و محرم سطور از زبان طفلی عادت
 داشت که هر چه شبانه انجامیرفت و زیارت میکرد و علی کل حال وی شیخ خواجه عثمان هر دنی است که پیر طریقت

خواجه معین الدین اجیری بود در جمیع الله تعالی

شیخ قاسم دمی از اولیا قنوج است صاحب امرأة المبتدین گوید وی مردی بزرگ بود و از عشق پاشنی
 تمام داشت با فو ظات او بسیار نازک و بلند افتاده و الکر را الهی مطلقه آن می باید و بران عمل می شاید

قاضی عبدالقوی که جدا اهلای شیوخ و مشوروی بگراهی است مقتدای وقت بود و حاکم شهر خود میرداوست
 روزی درین میگفت که شیخ قاسم درآمد و بجانب او گرم گما کرد و گفت سبحان الله چراغ است در غن
 و فنیله دار و کسی نیست که حرکت دهد تا روشن گردد این حرف بگوش قاضی رسید در دم ترک قضا کرد و عقب
 افتاد و بدرجه کمال رسید مزار شیخ قاسم در قنوج است این بلده در زمان پاستان چنانکه ابوالفضل در کتب
 گفته دارالملک هندوستان بود ترجمه این شهر بر وجه تفصیل در خطیره القدس و ریاض المراض نوشته ایم فارغ الله
 و نه عمارات این بلده روضه شیخ کبیر است معروف بیالایر که از اهل عبادت و زهد و فقر بود و تاریخ بنام آن
 نوشته است و تاریخ مسجد واقع در احاطه آن نوشته است و تاریخ بنا بآب آن که محمود خان بن سلیم خان ترین کرده
 شده است و این در زمان عالمگیر بادشاه بوده و تاریخ مسجد کلان لفظ نخست است و روضه دوم را نواب پادشاه
 بن دریا خان افغان خوری خیل بنیاد نهاده و در عهد شاه جهان بادشاه در شش تغییر نموده و تاریخ وفات شیخ کبیر
 بن شیخ قاسم قادری نوشته است و تاریخ وفات قادری شاه بن شیخ کبیر نوشته گنبد دیگر است که در آن شیخ محمد
 بن شیخ کبیر آسوده و عمارتش در زمان اورنگ زیب بوده و وفات مهدی در شش است و تعمیر روضه در شش و تعمیر
 مسجد خرد این روضه که از شعیب خان بن بهادر خان کاکر غرضتی خلیفه اوست در شش تعمیر شده و دیگر مسجد
 جامع این بلده است که در زمان ابوالغفر سلطان ابراهیم شرقی بنا گردیده و سال بنیادش نوشته بوده درین محل
 کلان بود آنرا هکسته و سنگهای او را در گردانیده این مسجد ساخته اند و دیگر مسجد اعلی اصغر قنوج است سال بنای
 آن ازین مصرع می برآید بحسب بسم ربك في بيته العظيم و دیگر روضه سید جلال ثالث است که از
 اجداد محمد سلطو باشد این روضه را بهری خان فتح جنگ در شش عمارت نموده و این بهری خان معاصر سلطان حسین
 بن سلطان ابراهیم شرقی بود و در بنیاد و روضه دیگر و یک مسجد آخر است که آن نیز بنا کرده اوست و در آن اسلاف
 این خاکسار آسوده اند صنعت این ریاض و نقوش احجار این مساجد و دیدنی است نه شنیدنی کم عارفی باین حسن مجال
 مدین احوال و احوال خواهد بود

صد هزاران صورت انداز قالدیسن و جمال ریختند اما ز تو مطبوع تر کم ریختند

و دیگر روضه محمد و امجد جمشید را بگیری است و بنامی آن در شش بوده و دیگر مزار شاه فتح الله است و سال عمارت
 آن نوشته بجهت و برابواب این همه عمارات کتبهای نظم و نثر تملکین سنوات هر قوم مستند و قصبه آبادی
 این بلده و کنگی آن و حصر طبقات اهل آن از اصحاب کمال و ارباب جاه و جلال بود و لکن این با احوال شاه

سراپا جمال خانج از حد تقریر و تحریر دست درین نزدیکی میند و کسی در خیال خود تا اینجا از برای این شهر نوشته و نگاشته
قنوج نام آن نماده اما چون میند دست و اطلاع بر باجریات جز تقویم پارسینه کیشداران خود ندارد و بسیاری از احوال
و حکایات خصوصاً مسقالات و حالات اسلامیان که در خود نوشته بود و از وی باقی مانده و الله اعلم من قبل و

من جعل

[illegible]

وفات گنبدی عالی به حقیر شریفش بنا کرده اند فقیر کترین بارها زیارت این بزرگ کرده است رحمة الله علیه
گویم این گنبد با احاطه و ضد هنوز موجود است و عجب مقام پر فضا است

دین این بیدار
 ملا علی را صغرین شیخ عبد الصمد قنوجی بکری کرمانی رح وی از اولاد شیخ عماد الدین کرمانی صاحب فتاوی عمادیت
 از مشایخ علمای دین گفته خاکدان بوده در اشتهار متولد شد تحصیل او اهل کتب عربیه بخندست میر سید محمد قنوجی نمود
 و توفیق حاصل شد و مطلوبات را با حلقه درس سید عصمت احمد سهارپوری تکمیل رسانید و ادلا محمدرمان کاکوروی
 فاتحه فراغ خواند و در رشته پانزدهم پنج الاول بر حمت حق پیوست جامع بود میان علم شریعت و طریقت و علم
 ساوک و تصوف کتابها در دهم و دوازدهم در نظم و تفسیری نوشته بغایت متین و مختصر و نامش ثواب التضرع
 از مولفات وی ست اللطائف العلمیه فی المعارف الالهیه اوله المحمل لله الذی خلقکم و ما تعلمون
 عالم الغیب و الشهادة فتعالی حکمیش روکن الی قوله و علی الله و احیاء به الذین علی قدمه قاموا و از حق
 حاکم و قالوا ربنا الله ثم استقاموا و درین کتاب مسائل فصولی ابداعیت و کتاب قوت داده و تحقیقات نامند و در دیگر کتاب
 تبصرة المذنبین است در علم سلوک در آن استفادات خود را از شیخ پیر محمد کلنوی جمع نموده و مسائل تصوف را انتخاب فرموده دیگر
 قصیده طولانی است درین مشرب عرفانی و آنرا القصیده الیهیمیه فی النفع المحدثیه نام کرده مشتمل بر یکصد و شصت و پنج بیت
 و خود بران شیخ نمکاشته میرزا و بگرا می دم در اکثر اکر امیر تر جمه او نوشته اند عالم بالادست و عامل خدا پرست بود و ملاجین
 و دی بر و نر و دیوی لطف انداخته فراغ خواند و از شیخ پیر محمد بعیت کرده و اربعینات کشید و اجازت ارشاد

در سینه نشسته عالمی را تکمیل نموده ظاهر و باطن کامیاب ساخت مرید شاه مجید الجلیل اله آبادی است و او
 مرید شاه محمد صادق و ابومری شیخ ابوسعید از احفاد اجداد شیخ عبدالقدوس گنگوهری است قبرش در قریه سست
 الموت جسد وصال انجیب الالمولی الحیدر شیخ وفات اوست انتی خانقاه و مسجدی بنیاده و مقبره رفیع دارد
 در خطه بوسان میری طور که زیارت مزارش مستعد گشته معاصر طاعلی اصغر بود در سینه لاجپان که گذشت از
 دنیا گشته رحمت الله تعالی از مواعظ اوست مناقب الاولیاء باقیه نجات جامی و انیس العارفین در تصوف
 زیاده در خطه فقه و روحیه الهی در شمال نبوی و جز آن سابقه تالینش در عربی و فارسی بسیار خوب است و به اما
 یعنی انفس کتاب مناقب الاولیاء را بر ذکر امام محمدی و محمد و حضرت عیسی علیهما السلام ختم نموده و در آخر آن نوشته
 محمدی و محمد گفت حق تعالی مرا در شایده بنمود که مریدان سلسله قادریه تاقیاست بی توبه نمیرند و خاتم ایشان
 قول شیخ فرید شیخ شکریاوی است بر آنکه بر متوسلین است و از این
 این برود و فائده بهره مند گشته زنی که است و خبیعی
 که ساخر اولیاء زیر قدم اویند و پیغمبری چنان یافتند که جمله انبیاء
 کسانی اند که بطریق شیخ از دنیا گذرند و در نه مجرد ارادت کسی
 چیزی نیست و شرع شریف مساعدت آن نمیکند و حکم بحر است نام
 معلوم نیست تا بطول ای حکم تار و زیاست چه رسد و الله اعلم
 و بعد عن النادر الحاحله بجاه حریض الحاکم سید ناو
 قاضی محمد ثنای الله پانته از اولاد شیخ جلال الله
 و عمده اقیاء و روزگار بود در هفت سالگی قرآن کریم از
 علوم فراغ یافت و در ایام تحصیل سید و پناه کتاب بطالع مد از وفات او در خواب دیدند پرسیدند که خدا با تو
 داد و بعد وفات وی پنجاب میرزا منظر جانان پیوست و که ذری در مجلسی بار اجمعی متودی دوستی از دوستان ما
 گردید شاه عبدالعزیز دهلوی در روزنامه انتاب بهیقی وقت بار او کردم ابو القاسم بنید گفته حکایات المشایخ چند
 علوم ظاهر و فصل خصایص و ان اگر شکسته بوجل بعضی شکر قوی گردد که
 معروف مانده چندین کتب و علیک من انباء الرسل ما نثبت
 مجموع مواعظ شریفه متجاوز نادر تو بدان آرام گیر و در این
 ین دوستی ترا با ایشان نسبت افکند الموحدة احد القرا و گفته اند که قریب

آسان اگر هزار چرخ زنده مشکل است که چنین صاحب کمالی بهر سه روز و هفت روز شنبه شنبه استوار شد و بخت
و چهارم صفر یوم جمعه شنبه انتقال فرمود و الدبزرگوار او را امیر المجدین لقب است عند لیب تلخیص میکرد در شنبه
متولد شد و ارث علم امان و علی ماده تاجی است و در شنبه ایست و شش سالگی آنجانی شد و قریب شام دوم
شعبان ماده تاجی وفات است ناله عند لیب عجب نسخه جانسته هر علم و فن است که در زبان حکایات جلوه افروز
کائنات گشته این هر دو پدر و پسر فرید و هر دو حمید عصر خود بودند و کمالات صوری و معنوی را یکجا نزد خود
فراهم داشتند و علی خواجیه میر در ماده تاجی وفات شریف مترجم است و شصت و شش سال هم عدد هم طایفه
یعنی لفظ مبارک است موافق سنین حیات پدر عمر یافت حیات الدب و بیا و جعل خبته الفردوس شوا

اشعار را الله و رباعیات فائده نوشته ایم این چند بیت از بیت السدول مه مکمل
ابر تا داند که این متن مناسب افتاد
قول شیخ قریب شیخ شکرنا و بیست بر آنکه بر تو سالان توانا و ده قریب

این هر دو خانوادہ بهره مند گشته ز بی کرامت و تخی سعادت مریدان خانوادہ قادریه را که پیری چنین یا
که سائر اولیا زیر قدم او نیند و پیغمبری چنان یافتند که جمله انبیاء و زیر لواش او میدانندی گویم شاید مراد این مریدان
کسانی اند که بر طریق شیخ از دنیا بگذرند و نه مجرد ارادت کسی بدون حسن عقیده و صلاح عمل و موت بر کلمه توحید
چیزی نیست و شرع شریف مساعدت آن نمیکند و حکم محرمت نار یا قطیعت جنت بر احدی نمیتوان کرد که حال فائده
معلوم نیست تا بطول این حکم تا روز قیامت چه رسد و الله اعلم رزقنا الله تعالى و سائر المومنین حسن الخاتمة
و البعد عن النار الحاطه بجاه عریض الجاه سیدنا و مولانا نحن و الله و صحبه و اولیاء امته اجمعین
قاضی محمد شینار الله پادشاه پسر از اولاد شیخ جلال الدین بسیر الاولیاء است زبده علماء و پندار
و عمده اتقیا و روزگار بود در هفت سالگی قرآن کریم از برگرفت و در شانزده سالگی از تحصیل
علوم فراغ یافت و در ایام تحصیل سید و پناه کتاب بمطالعه در آورد اول دست برت شاه محمد عابد سماعی
داد و بعد وفات وی بنیاب میرزا مظفر خانجان پیوست و کتب کمالات کرد و بر زبان ایشان رحم مقلب بعلم الله
گردید شاه محمد العزیز دلدوی ایشان را بقیه بقی وقت یاد میکرد و اند ایشان مدینه العمر در افاده فیض باطن افاده
علوم ظاهر و فصل خصومات و انتهای فتاوی و حل مضلات و تحریر مولفات و در علم تفسیر و فقه و کلام و تصوف
مصرف مانه چندین کتب و رسائل نافعه در علوم بین تصنیف نمودند و اسلوب بسیار را بکتابت جواب دادند
بجواب سوالات شریفه متجاوز از هشتاد و نه کتاب است غره رجب ۱۲۲۵ هجری قمری است که مریدان و پیروان در جنت

درین باب که نظیر آن از اهل عصر حاضر معلوم نیست با حیرت بطور محسوس در آید و خود علوتیه و کبر سن من صغیر
العمر و الرتبة را با الفاظه عالی در مکاتیب یاد میفرمود گاهی استناد خود می نوشت و گاهی بلفظ شاه فلان یاد میکرد
و خود را اندک اندک بعد از مدتی گذاشت و هم گه ادا داشت هر که صحبت وی رسیده از خلق رسیده و بخالق رسیده
نماز و پس اورنگ حضور دیگر می آورد و می مولفات محرم بطور آنکه غالباً در فقه سنت و اصول حدیث مست در بلاد
خراسان و افغانستان و ازبکستان و آن فواح و دیار ترویج این بخشید آن بود از آفات اذاعت منبت جاریه
بود از جوارح اخلاص و محبت و امانت حدیث از اصول و فروع هاشات بر طریقه سماع مناج و داشت تقلید

من الی را اندک در حصص حسین دین مبین و شرح متین می انگاشت چرخ اگر هزار چرخ زنده شکل که چنین ذات
جانب کجای در چند می ظهور آرد هم حدیث بود و هم محدث روایای صادقانه دیده و مشاهدات صحیح و زیبای
در حق آن که در کتاب مشاهده کرده و خود در تفسیر آن پرداخته میفرمایند تا این حد که

سوار سله بی فایده و بی انگیزه دارد که نور آن چشم ظاهر را خیره بسیار زده تا آنکه فرساید آن حمار رسیده بکافور
بر عرش عظیم شتافته و ترقی عجیب گرفته فرسود این که است از شاعری علم سنت است که درین باب بسیار باخبر بود
و اصول و فروع ملت اسلام را بدین حدیث خیر الامم با نظر ازین از عین و عجم رسانیده انتم را درین فروع مبارک
شیخ انبیه و ارباب دارم و چشم در راه اگرش بر آید از محفو و غایت در میان و در میان و در میان
از صلاح یکم از اجزای نهت و مشاهدات آخر است بری او این که درین نزدیکی شب و شب بسیار می بیند
شبهه ۱۲ و اصل رحمت حق شد و دل فراق بر دل اهل اتباع و مستفیدان سنت سینه آناشت شیخ اهل قرآن
تا پنج وفات است که مولوی محمد سیک کشمیری در حلیه نظم بر آورده اند و قاضی ملا محمد یثاوری سر نشانی آورده اند
عربی میسر رسیده رحمه الله تعالی و ایا

خواججه عماد الدین بگرامی از مریدان خواجہ قطب الدین بخندار کاکی است و از قدما را اولیاد بگرام است و صاحب
ولایت این مقام صاحب مرآة البیتین عزیز است که وی از یکسوی راه مرید و خلیفه گرفته و خود را بنیان سید است
از متقدمین است چون باین بگرام و قنوج در میان انگار است باین بگرام و قنوج در میان بگرام و قنوج در میان
و سبق میخواند و شام می آید سلطان شمس الدین التیش بادی در مقام اعتقاد و اختیار بود و در سال ۱۰۸۰ از عالم جدا شد
بعالم روحانی پیوست مرزا قاضی الافغان زیارتگاه و کبار است میر عبد الجلیل بگرامی در شرفی احوال خیال

درین فقره ابله خود می طراز دست

و در مدینه رسول اقامت گزید و تزویج کرد و اولاد بهم رسانید انحال نسل او هم در مدینه منوره است و هم در
بلگرام زمانه او شده است

سید محمود اکبر در علم و عمل و تصفیه ظاهر و باطن عدیل نداشت طلب علم در دینی کرد و عازم حجاز فیض طراز شد
و باراسی حج و عمره و زیارت نبویه ذخیره سعادت اندوخت و چراغ هدایت در چارسوی اتباع شریعت مقبره پیروخت
مرید و خلیفه شیخ سید الدین بن ابراهیم شطاری است که در سند و میان چندی در قنوج اقامت و در زیاده آخر بلگرام
عمود نمود و از وارثی اختیار کرد و ابواب اخلاق طاق سد و ساخت و عمری در آن یافت و می دعا کرد و آئین را از
زندگانی دنیا سیر آمده ام مرا از غوغای خلق زود کیس کن حق سبحانه اجابت کرد و عنقریب از چشمگاه امکان بگذشت
پس انس بخشید این وصیت بعضی از فرزندان بخط خود نوشته یا بنی حلیک بتحصیل القلوب و تنقیذ الکلیب
فان الله سبحانه عند المنکسرة قلوبهم و صلیک به حفظ النسبة مع المحافظة علی الکتاب و السنة و اعبید
ربک کانت ثراه و لا تقصد فی الاولی و الاخره الا ایاه حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر
و می در علم اسرار و کسیر بی نظیر بود و جانور را نمی آرد و این مذهب ابدال است در حدیث آمده من اتبع الصيد
غفل در ترجمه مشکوٰه گفته این تنبیه است کسی را که عادت کرده بدان و منهک است در آن بی نیت تحصیل قوت
حلال و الا بعضی صحابه صید کرده اند و بی شبه و شک حلال است و لکن شاعر سه گفته

بشرع گر چه حلال است از مروت نیست هلاک صید که او نیز چون تو جانور است

و گفته اند که آنحضرت صلوات الله علیه نفیس خود صید کرده و کسی را منع هم از آن ننموده انتی گویم در حدیث دیگر آمده
اتقوا هذه الحماز فان لها ضراوة کضر اوة النحر مراد آنست که شایده فرج حیوانات مساوت قلب می آرد
در رحمت را از دل می برد و در رستان نوشته شخصی را که از جانور آردن اجتناب داشت پرسیدند که بهیچیت
گفت خدا طلبا از این دل خوانند و دل را کعبه حقیقی گویند پس اینچ بر محرم کعبه آب و گل حرام است بر محرم کعبه دل
بطریق اولی روایت سه

شنیده ام که بقصاب گو سفند سه گفت در آن زمان که سرشس ایتیق تیز برید

سنزای هر شس و خاری که خورده ام این است کسی که پهلوی چرم خورده چه خواهد دید

مالگیر پادشاه و نصیحت فرزند نوشته شکار کار یکا ران است آدمی اگر با نور عقبی نتوانست پر دخت ساختگی
کار پای دنیا چه بدست که دنیا منزه الاخره انتی غرض که بید اجتناب قوت حلال مباح است و بی ضرورت

هر که همیشه در پی صید رود و شکار کند از جهت امر و طرب غافل نیگردد از طاعات و لزوم جماعات و از محبت
الترام باریه و در افتادن از مقام رقت و رافت بروی اطلاق غفلت آمده بند و عاجز عفا الله عنه را یاد نیست
که جز قربانی جانوری را شکار یا فزح کرده باشد و الله اعلم

میا زار میری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است

لا یحطونکون سلیمان و جنود و هو کاشعرون اشعار میکنند آنکه عظم عمل کار پیغمبر و لشکریان او نیست مگر آنکه
در غفلت بود و آید تا بگویند حیوانات بزرگ چپه چید و الله اعلم

سید بده و بگرامی از اکابر دین و هدایه راه یقین است در گذار از ابرار نام او ضحاک گرفته و نوشته که شیخ عبدالحق
صوفی سمرندی ارادت بخدمت سید بده مذکور داشت از گروه ترین ست عاشق منش بتلاش شربت سوخته دل
این پرست فراخ مشرب هم در جوی بلند همت ستوده و غوی گوشه نشین گزشتگی پرور نیاز گذار از آرزو و شوق قناعت
و نیست کشت شدیدی بود و مرا تبه شب است و آوردمی و از مردم ذین للناس حب الشهوات مستثنی بود
زیرا که هیچگاه نظر او بر رنگ آمیزی بساط روزگار از جانز فنی و دل برسیای هنگامه دهر فریب نخورد و سبب
بزبون ترین خور و پوشش و دایه گرسنگی و دلاسی برهنگی بکشاده پیشانی فرمودی در سال ۱۱۹۱ هجری آنشیمی سکر
بخاک سپرده باصلی موطن باز گشت

سید محمد طاهر از اولاد سید بده ست سید عالی نسب و الاحصا بود در کمال طهارت طینت و تقدس گوهر است
پس شریعت بریده اتم داشت بعد از کسب علوم رسمی و ادراج سلوک طی کرده پایه رفیع ولایت برآمد بقرینتانی
نیموی بعد ایشان در آتش سوزان نادیری گزشتند ذره سوخته نشد تمام این حکایت در سبع سنابل و رقوم است
در رشته روبرو بقا آورد و در همین سال سید نوح بن سید محمود اکبر که ذکرش گذشت در گذشت آنکه کریمه فلیت
فیهم الف سنة الاخصین علما مبین این سال است اما برای سید نوح لطفی دیگر دارد که در باره نوح
علیه السلام نازل گشته

میر عبد الواحد از نسل سید ماهر و ابن سید بده ست قطب فلک ولایت و مرکز دایره هدایت بود صاحب
آیات ظاهر و کرامات باهره ست مریشی صفی الدین سائی پوری ست و خلافت از محمد و شیخ حسین سکندر
دارد چنانکه خود در سنابل گفته شیخ عبد القادر بدایونی در منتخب التواریخ او را بسیار ستوده و گفته در قنوج توطن
منی داشت شرحی بر زبانه الارواح نوشته محققانه و در اصطلاحات صوفیه رسائل دارد و طبع نظم بلند و میر

هلاک الدوله بن سیرجی سیفی قزوینی در نقالس الماثر آورده که میرزا اکابر سادات قنوج است و خالی از نشأ فقر
 و درویشی نیست و سلیقه شعر خوب دارد و شیخ محمد غوثی مندوی در گلزار ابرار نوشته که سید عبدالواحد بن سید
 ابراهیم قنوجی خداوند مجاهده و مشاهده صاحب صحت جمال و طهارت مقال است انتی و قنوجی گفتن او با نعت است
 که می در قنوج که خدا شده چندی در آن شهر اقامت داشت شاه کلیم اندیشی در باره او در خواب دید که آنحضرت
 صلعم با او آب تبسم شیرین کرده حرقه میزنند و التقات تمام دارند و می در سنابل نوشته که یکی از یاران مولف
 شیخ نظام نام داشت و دختر مغلی را تعلیم میکرد دختر رعایت جمال بود جوانی را نظر بر جمال او افتاد و شفته شد حال
 نامرادی و در رمدی خود و شیخ نظام باز نمود شیخ نظام گفت تو هر روز همراه من بیامن او را تعلیم میکنم تو انجاشین
 و می نگر برین ماجرا می گذشت روزی آن جوان در دمسند با شیخ نظام آهسته گفت این دختر را بگوئید قدی آب
 بمن و شیخ نظام دختر را گفت قح آب خوردن بیار و دختر قح پر آب آورد گفت دست این جوان بده دختر تو را
 پیش جوان برد جوان قح از دست او گرفت و جان بجان آفرین سپرد و انتی از نوادر قصانیت او شیخ کا فیه
 ابن حاجب است بطور حقائق تا بحث غیر منصرف نبندی از آن در آثار الکرام ایراد کرده اکبر پادشاه بکمال تمنا
 با وی ملاقات کرد و پانصد گکه زمین بطریق سیورغال دادش و دزدی بخانه میرزا آمد نابینا گشت فریاد بر آورد
 میرزا را توبه داد و دعا کرد و او تعالی حاسه بصر او را باز گردانید یکی از کفار جنیان بر دست وی بدولت اسلام
 شرف اندوز شد همیشه حاضر می بود و خدمت بجامی آورد و عمر گرامی از صد سال ستجا و ز بوده و حال ایشان در شب
 جمعه سوم ماه رمضان شصت و شش اتفاق افتاد

شیخ صفی الدین بن عبدالصمد سائی پوری از کمل اولیا و اکابر خلفاء شیخ سعد الدین خیرآبادی در کشف
 حقائق و تربیت طالبان شانی عالی داشت و بر طریق پیروی و مجرمدی زیست وی گفته راه درویشی راه
 مرگ است و خلق تدبیر زندگانی گرفته درین راه قدم می نهند و اکثر مردم خود سکه درویشی را وسیله جلب رزق
 دانند و بر جوع و قبول خلق فریفته بمانند در شصت و شش شیخ پاک تاریخ وفات است وی بر فقر که بعد از غنا
 حاصل شد چنان راضی و شاکر بودی که دیگر بر غنای که بعد از فقر حاصل شود میگفت اگر خداوند تعالی غریب از
 نبودی این غریب را ازین مردار که رها نمیدی و بپای صبر و قناعت که رسانیدی و گاه گفتی ای باران شکر نعمت
 بار تعالی بر من در نیالت افزون تر است که نام من از دفتر تو نگران کشیده در جریده فقر او ساکنین ثبت کرد
 الدنيا ملهونة وملعون ما فيها الا ذکرا لله الحاصل مرد باید که قدم در راه فقر استوار نهد و از شدت

فاقد و مینوائی نگر ز دوزخ رسد

صییت دنیا خاکدان کهنه ویرانه

هر لبتی ناسرائی ترک دنیا کی گشت

سرفرازی بر سر دریا دل مردانه

اورا چون عمر آخر رسید گفت از روی من آنست که وقت موت خوش الکافی این آیه را در پرده کوری و حیت می

که هر دو اند پرده ای هندی است بخواند آیه این است رب قل انیتقن من الملائک و صلتنی من تاویل الاحادیث

فاطر السموات و الارض انت ولی فی الدنیا و الاخره فوفی مسلمان و الحقنی بالصالحین تا در کلمه

توفیق انج جان به هم میرزا و بگرامی قدس سره فرموده این از ان قبیل است که نظام الدین اولیا را پرده پوری

بسیار خوش آمدی وقتی بعضی از حاضران مجلس پرسیدند مخدوم پوری بسیار می شنوند و خوش میکنند فرمود آری

روز بیتیای ندای الست بر بگم ازین پرده شنیده بودم انتی گویم این گفت و شنیدند انم از کجاست و چرت

والله اعلم بالصواب

شیخ حسین ساکن سکندره خلیفه شیخ صنی مذکور است سیاهی هنرمند بود ناگاه جذب غایت الهی در رسید اورا

از آرایش دنیا بر گردانید در همان حالت کند جاذبه جانب خرمین شریفین کشید و عود کرده دست بعیت شیخ

صنی داد چون وفات او قریب رسید در فضائی مسجد گوری حفر کرد و بارستان حرت و دل در میان آورد

مردم در مقام حیرت شدند چون عمارت با تمام رسید کشاده پیشانی جان شیرین بهمان آفرین سپرد

و کان ذلک فی سنة

شیخ عبدالقادر بر ایونی جامع فنون و فضائل بود و امام اقران و امثال کسب کمالات نزد شیخ مبارک

و دیگر فضلا و عصر نمود مرید شیخ حاتم سنبلی است و اعتقاد خاص بنجد است شیخ داود داشت با فضیلت طبع نظم

و سلیقه انشای فارسی و عربی داشت و در شیوه قناعت و راستی و درستی ممتاز می زیست اکثر مشایخ و علماء

عصر خود را در ریافت و صحبت داشت و بمصب پیش امامی اکبر بادشاه منصوب شد و مدت چهل سال با فیضی و

ابوالفضل صاحب ماند اما در تاریخ خود چنانکه بحال اینها نپرداخت در ترجمه شیخ فیضی زیست و بسیار میکند

و آخر زبان بمعذرت میکشاید که چه توان کرد حق دین و حفظ عهد آن بالا تراز همه حقوق مستاحب بعد البغض

چندین اربعین تمام در مصاحبت او بگذشت اما از تغیر اوضاع و نساد مزاج آن نسبت بهر و در هر خصوص

در مرض موت مرتفع شد و صحبت بمفاق انجا رسید از یکدیگر خلاص یا قییم و ما همه متوجه درگاه ای ایم که همه اورا

انجا بفصل رسد الاضلاع يومئذ بعضهم عند الا المتقون انتهى واز جمله راست مزاجی های او این است
که وقایع چهل ساله اکبر بادشاه پوست کنده نوشت و از اظهار کلمه صدق از مخالفت چنین بادشاه صاحب داعیه
نماند شنید و بر مضمون آیه صدق پیرایه الیس الله بکاف عبدی عمل نمود جزاء الله خیر و هذا وصف من لا
يخاف في الله لومة لائم وهو لا يتق الا من عالم تقى او حارف تقى او صادق وفي ياقب الله سبحانه
في يومه و غدا قبل ان يخرج الامر من يدك كتاب منتخب التواريخ او متد اول است

سید صبیحه الدین سید روح الله البروجی بروج از توابع گجرات احمد آباد است محرم بطور این مقام برادریده
وی از کمال خلفا و تلامذه شیخ و جیه الدین گجراتی است چندی در وطن با فادّه تحصیلین و امر معروف و نهی منکر
اشتغال داشت تاگاه شوق زیارت حرمین شریفین حرمها الله تعالی را منگیز شد و باین دولت کبری ستم
یافت و برگشت و باز با صوفیان و درویشان روبرو شده در کوه احد سکونت و زید شیخ احمد ثنائی از تلامذه
اوست شیخ محمد عقیده کی در کتاب لسان الزمان روح او بسیار کرده و نوشته له مصنفات منها کتاب الوصیه و
رساله اراءه الدقائق فی شرح مرآة الحقائق و مالایسع المرید ترک کل یوم من سنن القوم توفی رحمه الله تعالی بالمدينة
المنه و قبره بهایزار و تبرک به

شاه کلیم الدشتی دهلوی از مشاییر شایخ متاخرین است در علوم عقلی و نقلی پای بلند و در حقائق و معارف
رتبه ارجحه داشت سلاطین کسب معارفی اشتغال داشتند حق تعالی او را بهاری قلوب اختصاص بخشید عالم عالم
دلها را بر دست بیست همور گردانید و تها در حرمین شریفین بسیر برد و بخدمت شیخ یحیی مدنی دست بیعت داد و بدین
هند برگشت و در شاهجهان آباد بدین کتب حقائق و تربیت ارباب ارادت مشغول گشت تفسیری بر کلام الله در
سلاک تحریر کشید در سلسله بعالم قدس آرمید

سید طیب صاحب سجاده و خلف الصدق رابع میر عبد الواحد است در شش متولد شد در آثار اکرام گفته
و می ذات مقدسی است که اگر ثقلین با و ناز کنند می زبید و اگر زمین و زمان بر خود بالند میاید صاحب مرآة البتة
که معاصر اوست می طراز که امروز قوام عالم و برکت بنی آدم از ذات اوست و مرتبه قطبیت و ابد الیت و انچه
توان گفتن در ذات او موجود است دولت مادر زاد دارد و از کثرت عبادت گویا امام زین العابدین رضی الله عنه
بصد کرامات ظاهر شده اند و از آن روز که شعور بهمرساند نماز را بقضا بخواند و اگر وجود ایشان قبل ازین میشد
در ختمه بن و سلف صاحبین میسر دند امر و زکسی که ایامه سلف را خواهد به بیند میر سید طیب را مشاهده کند من که

باشم که احوال و مقامات ایشان را بیان کنم برای این زبانی میباید و دلی و فہمی میشاید امروز آن زبان گزینای ایشان کند و دلی که حقیقت ایشان در یابد و فہمی که واقف حال ایشان باشد کجا ہمین قدر این داعی میداند که آنچه پیغمبر صلعم فرموده که بعد از ہر صد سال مردی پیدا شود کہ سنت ما را تازہ گرداند امروز وجود میرستاقی باجمہ طالبان مولی را از مباری سلوک بمنتهای وصول رساند و اتبلع شائل نبوی در جمیع حرکات و سکنات منظر داشت و مدۃ العمر هیچ سنت نبوی بقدر امکان فرو نگذاشت تبحر علوم رسمی نمی از در یابی کمال ایشان بود ہموارہ با فادہ تحصیلین پرداختی و بسام مردم را بمیان تربیت بر صدر استادی نشانید کرم اللہ پیر شاہ لد ہا میفرمود اگر کسی خواہد ملک ابر روی زمین بہ بیند میرا مشاہدہ کند یکی بدین او مشتاق شدہ آمد و مشکلی از مسائل تو حید پر سید فرمود من ازین مسئلہ خبر ندارم و از حضور خود در نظر مردم و سستی اعتقاد سائل پران کرد چون مجلس منقضی شد و خلوت دست داد سائل را فرمود سخن خانہ بیازار متوان گفت حالا آنچه میخواہی استفسار کن در میان شیخ عبدالحق دہلوی و حضرت میر مجتبی و مودتی عظیم بود در ملتئمہ در انجمن قدس جلوه افروز گردید و از کمال تبعیت او اینکه در شہر ربیع الاول انتقال کرد و این سنت کہ بی اختیار ی بود نیز او را حاصل گشت عمرش ہفتاد و ہفت سال شد ستون دین افتاد تاریخ وفات است

شاہ طیب بن سید نعمت اللہ بگرامی پسر و پدر ہر دو عالم کامل و عارف کامل بودند میرزا زاد در بارہ پدری نویسد کہ راقم الحروف اکثر بحضور صحبت بابرکت سعادت اندوخت پیر مراض نورانی صاحب اخلاق رضیہ و سجایای مرضیہ بود و اواع برکات از سیای مبارک می یافت در شگلا بر حمت حق پیوست شاہ طیب شاگرد پدرت و حدیث از قطب المحدثین سید مبارک سند کرد و خط عربی و فارسی او اگر چه طبعی است اما بسیار شیرین و پختہ و پر رونق واقع شدہ کہ مشاہدہ آن نور بصیری افزاید و سرعت کتابت او نسخہ نصیرت عقول است شرح ملا جامی را در یک ہفتہ من اولہ الی آخرہ نوشت و ہجۃ المجاہل را کہ کتابی است ضخیم در سیر نبوی درست و سہ روز کتابت کرد در شگلا جانب نہ ہنگدہ اخروی شتافت میرزا زاد در تاریخ و فالتش کریمہ و ہمد مکرمون فی جنات النعیم یافت

سید محمود اصغر بن حسین عنصر لطیف شریکے بود در صورت انسان متورع متعبد صاحب فضائل صوری و اشراقات معنوی در قنوج نزد علمای انجا کتب درسی گذراند و در ایام تحصیل با وجود قرب مسافت گاہی میل وطن نکرد چہ مسافت میان بگرام و قنوج پنج کردہ است و در اندک فرصت فراغ حاصل کرد و تصحیح

فخری ظاهر و باطن کمال رساند و مرید میر عبد الواحد شد میر صبیح مختار نه خود را در سلک ترویج او کشید وی تا دم
 آخر با نزو اگرانید و قدم از حجره طاعت بیرون نگذاشت جز یکبار که سفر دلی کرد و زیارت خاک آسودگان
 حضرت انجاف از گشت و صحبت شیخ عبدالحق دهلوی و دیگر اکابر علیم الرحمة دریافت و طریقه نمود و اوقات یاد مولی^{تعالی}
 معهود داشت در سینه با عالم روحانی پیوست نسب میر از ادب چهار واسطه بوی میرسد
 میر سید حسین دلی وال بگرامی جامع اصول و فروع علوم بوده و شاگرد و مرید و داماد شیخ عبد العزیز بن
 شیخ حسن کمال الحق دهلوی است شیخ بار بار بر سر منبر در مجمع عام فرمود سیدی هرامانی که نار از جد شمار سید
 سلامت نیاز شما کردیم علماء وقت او را بجهت زمانه می پنداشتند وی گفته چگونه باشد حال کسی که دینش هوس
 نفس او بود و همتش گردآوری دنیا باشد نه نیک کردار است که از خلق گزیده بود و نه عارف که از خلق بریده باشد
 او پیوسته در کله حق گفتن ملاحظه کسی نمیکرد و خوش آمد و بد آمد مردم دنیا را نمیدانست بی محابا بر روی مردم
 کله حق بر زبان میراندستی که خادمان و فرزندان منع میکردند کارگر نمیشد و عادت داشت هر صودی که در شهر
 و قبیله فوت میشد روز سوم بخانه او میرفت و وزن متوفی میگفت جزع فرزع کم کنید رخصت نبوی است شوهر
 و گیزه بخوبی تا بمان و نفقه خبردار باشد عمر بسیار یافت تا زنده بود و حالش همین بود و نیز در مجالس خاص و عام میفرمود
 که اولاد فاطمه همه بیشتر بجهت اند هر چند مردم منع میکردند که سادات بسیار اند از عبادت باز خواهند ماند اینچنین
 گفتن مصلحت نیست جواب میدادند اگر مصلحت نمیشد نمی نوشتند نوشته آنها را نقل میکنیم تا دم آخر همین کلمه
 از زبانش جاری میشد اینچنین است در مرآة المبتدین در آثار الکرام گفته قول او موافق مذہب شیخ محی الدین
 بن عربی است که در باب سبت و نهم از فتوحات مکیه بیان نموده و شیخ ابن حجر مکی نیز در صواعق محرقة احادیث
 و قول علماء درین باب نقل کرده و مذہب قاضی شهاب الدین جوینوری ملک العلماء نیز همین است که در کتاب
 مناقب السادات قلمی ساخته و فقیر هم این بجهت را در رساله سند السادات بتفصیل نوشته ام انشی محرر سطور
 گوید هر چند شرف و متقلیل باین جانب رفته و غریق وار بهر شیش آویخته لکن حق بخت و صدق صرف عدم دلالت
 ادله صحیح برین دعوی است بلکه بر این واضح کتاب و حج نیز سنت مطهره منادی است با علی صوت بر خلاف
 آن و صدور همچو دعاوی از علماء و مشایخ مبنی بر غلبه محبت اهل بیت نبوت است که حبیب الشیعی و اصیم و اگر چنین
 باشد و سادات مذاهب مختلفه دارند بعضی شیعی و بعضی خارجی و بعضی از غلاة و بعضی دیگر بر طریقه دیگر و معذرا
 همگان بجهت بی خست روزگار خانه دین و دنیا بر هم خورد و اعداء علم

شیخ عبد العزیز بن شیخ حسن بن طاهر دلموی پدرش را در صغر سن مرید ساخت و در نیم سال گذشت
از عالم رطبت کرد و روی فصوص الحکم از حاجی عبدالوهاب بخاری اخذ نمود حضرت حاجی او را عاشق میگفت و فرمود
از دنیا فرستم تا او را مثل خود کردم خلیفه اکثر خانوادهاست بر جاده ارشاد شکن گشت و عمر با خلافت راسخی
مقتان دعوت کرد و وقت رطبت در حالت ذوق و شوق ازین عالم رفت حافظ خوش الحان را فرمود که قرآن
بخواند چون بآیه نحن اقرب الیه من جبل الودید رسید حالت شوق غلبه کرد باز حافظ آیه هوا کاول و الاخر
والظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم خواند طرفه ذوقی بهر سید چون آیه سبحان ربک رب العزّة عما یصفون
رسد لام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین خواند هر دو دست بر روی شکبوی فرود آورد و بر سینه فیض
بر دو جان بجان تسلیم نمود و تقاضای او بست و چهار سال است او را بحر مواج می نامیدند و فاش بر علم غالب بود اکثر
ایران را ندی چنانچه پیغمبران را واجب است اظهار معجزات است را فرض است اخفای کرامات چند بار آنحضرت را
صلی الله علیه و آله و سلم خواب دیده و فوائد حاصل کرده شکستگی نفس بجدی داشت که هرگز خود را اعتبار ننهادی و بر کس اعتراض نکردی
مگر بواسطه غیرت دین وی گفته هر چیزی را خدای تعالی باید تا حفظ آن کند حافظ دین ادب است و هم گفته بنده را تا رسید
بحق یک گام نران گفت و آن از خود برتر باشد و جمله خود را در سنت نبوی مچو کرده بود اعتقاد و اخلاص با خاندان
نبوت زیاده از همه چیز داشت خلفاء او همه صاحب نطق و کرامت شدند میرام خان خاننما ن و شیخ عبدالقادر بابا
صاحب تاریخ از حاضران مجالس او بودند و عبدالقادر میفرماید هر روز با ستفاده و مستفاده بعضی کتب تصوف نزد شیخ
می رخنم اوقاتی دست بهم میداد و کچ زبان و ذوق آنرا بیان نمایم و بطوری ازان کلمات ایشان ازت گرفته ام که بته
ازان گذشت و هنوز ملاوت آن از دل نیرو و در شسته و فاش کرد و قضی فحبه تاریخ او است

شیخ ادب من معروف بشیخ الاسلام فرزند حاجی سارا رفقه می است که از کلیل اولیا عصر بود نسب حاجی منتهی میشود
بخواجه عثمان هروی شیخ ادب من از اعظم خلفاء شیخ مبارک سندلموی است مقتدای عصر و متقی شهر بود و در هر وقت
و حفظ شرائع و حل و قائل طلاس به ظاهری و باطنی تفسیر داشت ملا محمد خرازی که از شاگردان رشید ملا احمد جندی بود
وقتی که در هندوستان آمد بشاگردی شیخ پیوست وی گفته در ویش را کار خلافت شرع آنست که پس از کردن
پشیمان شود یعنی چرا کاری کند که بعد از ان پشیمان حاصل کند بعضی از پرسید که فاضلترین طاعات کدام است گفت ملاحظه ادب
در جمیع اوقات رحم

شیخ ابوالمعانی بنون پیر شیخ ابوالعالی بلام بن شیخ ادب من مذکور است کلام بعد از برداشتن و از حسن الحافش

دل مستمع میگذاخت بصحبت شاهجهان پادشاه رسید ایم رمضان بود فرمود آیتی در حق رمضان المبارک بخوان
 کریمه شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن شروع کرد و نوعی باواند و لغویب خواند که پادشاه را رفتی دست
 داد و استعدا را عاده نمود نوبت ثانی در قرائت دیگر خواند پادشاه خلی مخطوط گشت و قریة در مد معاش حمت
 فرمود وی در آخر حیات فرزند خود شیخ صوفی را بر جای خود نشاند وی سلسله خود را بر وجه حسن نگاه داشت فرزند
 شیخ عبد الجلیل قدس سره را میرزا داد او را که نمود در جمیع ابد تقاسله

مخدوم رکن الدین بگرامی دانای حقائق کونی و الهی است و شناسای رموز بیدار دلی و آگاهی کمالات معنوی
 با فضائل صوری فراهم داشت و شکسته دلان در طلب ابومیائی وصل مداوا میکرد برادر زاده و مرید و خلیفه
 شیخ الهدیه خیر آبادی است که مناقب او را مورخان روزگار اجمالاً و تفصیلاً گزارش نموده اند و
 معاصر صاحب سنابل است

شیخ عبد الدین سید عمر جلی نسب او بدو زده واسطه شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره منتفی میشود خرقه از پدر
 پوشید و اکثری از مشایخ کبار هندوستان را در یافت و بر یافت شیخ سلیم شتی بسفر حجاز رفت و سعادت زیارت
 حرمین محترمین از دست و عنان جانب هند عطف نمود و در موضع بخته من توابع دلی طرح اقامت انداخت هر وقت
 با وضو مستغرق و مراقب نمی بود عمر گرامی از صد تجاوز بود در شصت و ننه نگاه اخروی خرامید

شاه رکن الدین معروف بشاه اتاوی نیره مخدوم رکن الدین است از عقلا مجانبین بود صاحب جذبه قوس و
 نفس گیر است هر چه بر زبانش میگذاشت حکم قضاء مبرم داشت همواره در دلق درویشانه مستانه میگذاشت خرق
 عادات بسیار از وسوسه و بعد بناله گذشت

سید قاسم سراسر از سادات بخاری الاصل بگرام است مرید سید تاج الدین حجره نشین پیر و شهنشاه عارفان
 بود و بار ارت طریق و ادارت رحیق اشتغال داشت مخموران بسیار بقبح گردانی او دماغ رسانیدند و امن از غبار
 خودی انشاند سید تاج الدین فرمود قاسم سراسر مرآة این ملک است گویم این حرف همچو سخن نظام اولیاست که درباره
 شیخ صراج الدین عثمان اودی فرمود عثمان آئینه هندوستان است تواند بود که معنی این قول آن باشد که کشف از
 عالم ملک و ملکوت در پسند از وجود مصفاای جلالی وی حاصل میشود و مثل جام جم و آئینه سکندر که بعضی اسرار این عالم
 از آنها منکشف می شد با آنکه حضرت حق جل و علا را در هر ملکی و ولایتی از وجود اولیای خود آئینه ایست که جمال
 باکمال خود در آن آئینه مشاهده میکنند و خود را در آن مظهر تجلی خاص سلوه میدهند قاله السید از اوج محرر مطهر گوید عفا الله عنه

همچنان که اقرار و صحت وجود نوعی از بی ادبی است همچنان قول بوجدت شود و تقریر ملتوی است احسن بیان آنکه
 الا الله است و راه همین شاهراه محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم است

حسن غیور او پسند و شریک را آیین را بدست بگیرد نگار ما *

میرشاه لدنا قدس سره میفرمود از خاک سید قاسم بوی عرفان می آید و علامه مرحوم میر عبد الجلیل گفته و صاحب سخن
 بود که یار تو سید قاسم انوار بر ساعت حوالش تافته قاسم اسرار گردید آرا مگاهش شمس آباد من توابع قنوج است
 سید شریف بن سید عمر از نژاد سید محمد صفری است تحصیل علمی بنجد است والد خود نمود و مرید شیخ ابو الفتح بن شیم الهی
 خیر آبادی است از وی خبر قد خلافت پور شد از حقائق و معارف عقلی و فیه بر گرفت و دل بمبداء اصل برست و بیشتر
 اوقات بمطالعه کتب سلوک و اقوال و احوال و صوفیه اشتغال داشت نسخه مرآة المتقین در احوال شایخ هند کتابی
 متوسطه مفید نوشت و در بعضی کلمات مشایخ کوشش موفور بجا آورد و از راه مضمّن نفس خود کتاب ابنام مذکور موسوم
 ساخت میر آزاد گفته شکر الله سبحانه

سید کریم الله از احفاد سید محمود اکبر بگرامی است بزرگ عهد و عهد عصر و تخلق با خلق الهی بود حکومت سهارنپور کرده
 در آخر عمر خانه نشین شد و اوقات گرامی بطاعت و ریاضت معمور میداشت در گذشتن دل از جهان فانی برگرفت بطریق
 و نصیبت او قبر او را با زمین هموار کردند از آثار خیر او است مسجد در وسط محله میدا نپوره

میر سید محمد تهرانی کاپوی اصل ایشان از سادات ترمذ است آبا کرام او در جالندراز توابع لاهور سکونت
 داشته اند پیش میر ابو سعید در کاپی طرح اقامت ریخت وی در غفوان تحصیل بنجد است شیخ یونس که عالم عامل
 و محدث کامل بود تذکره دو تا مطول افتخارانی گذرانید و اجازت حدیث فرا گرفت شیخ یونس در حفظ شریعت غریباً
 میکوشید تشریح استاد در مزاج و باج ایشان تاثیر تمام کرد و نور متابعت نبوی سر تا پای ایشان فرو گرفت و تمیز کتب
 تحفیه قدری پیش مولانا عمر جاموی و اکثری در حلقه درس شیخ جمال اولیا کوثری گذرانید و در فضیلت صورتی رتبه
 بلند حاصل نمود و هم شیخ جمال در طریقه علیّه پیوسته بود و اجازت سلاسل دیگر گرفت بعد چندی با کبیر ابوسید
 التماس طریقه علیّه نقش بندید از میر ابو العلاء حراری نمودند حضرت امیر با کمال التفات تلقین فرمودند جناب ایشان
 دوام دلی بریان و دیده گریان داشته اند و بست و شش سال از او اخر عمر علی الا اتصال صائم بوده اگر غرضه جسمانی
 لاحق میشد و اوقات شب اشتغال میکردند و میفرمودند که صحت و بیماری در دست مشیت باری است اگر او سبحانه
 صحت خواسته است در اوقات شب هم نافع خواهد شد پس چرا لذت صوم را بر باد دهم میر آزاد ج گفته که وی

در آخر عمر عیسوی الشهد بود و در مقام قطبیت کبری تمکن گردیده یعنی چنانچه احیاء اموات از عیسی علیه السلام واقع
میشد احیاء و قلوب از ایشان واقع شد از مصنفات شریفه تفسیر سوره فاتحه و روانج بعبارت عربی و رساله تحقیق در روح
و امرار التوحید و ارشاد السالکین و رساله فنا و رساله عقاید صوفیه و رساله عمل و معمول و رساله وارثان است در ششصد
وفات شد رحمه الله تعالی

میر سید احمد بن میر سید محمد کالپوی هم وارث ولایت محمدیه و حامل ریاست احمدیه است از عنفوان نشو و نما فروغ
رشد و نور ولایت از جمیع یار و یاران متیافت مبدی فیاض تعالی شانه جلال صوری و کمال معنوی هر دو با هم از انیشت
ابتدا حال دامن می یافتند دانش صوری بر زدند و از حسامی تا بیضاوی نزد شیخ محمد فضل اله آبادی گذرانیدند و
در عمر بیست و چهار سالگی بر سینه نشستند و مجلس ارشاد و تلقین گرم ساختند و سبانه حلقی وافر از اعتبار و مشتهار از
فرمود با وسعت این دقیقه از دقائق فقر و انکسار فرو ننگ داشتند پدر را در باره پسر کمال غایت بود میفرمود محمد و احمد
یکی است آنجناب میل بسبب تمام داشتند و مجلس جمعی آراستند شیخ محمد فضل از اله آباد نامه و پیام فرستادند که آمدن
من محال شد موافقت یاران نتوانم و خلافت یاران هم نتوانم کرد ایشان بتاکیه طلب داشتند و بعد از قدمشان هر دو
موقوف کردند استرح فی سکنه افرزند ایشان شاه فضل اله آباد جمیع دانش صورت و معنی بودند و بر روش پدر و جد بزرگوار
قدمی راسخ داشتند بعد ایشان سلطان ابوسعید فرزند ایشان جانشین پدر شدند صاحب دوام حضور و ذوق مسرور
بودند و عرفان تخلص میکردند از نسل طبع و الاست

دیر و ز که دل رفت ز کاشانه ما
لیلی گویان برون شد از خانه ما
امروز شنیدم انا لیلی میگفت
گلایه انگ در گشتنوز دیوانه ما

وفات ایشان در ششصد و بیست و نون الفردوس تاریخ وفات بعد سید احمد سعید فرزند ایشان زیبا فرای
سجاده آباد و کرام و خضر راه گشتگان بادی غرام آمد میرزا آدمی نویسنده که چون فقیر باراده حجاز فیض طراز از بلگرام
برآمد و بر موضع چوره این طرف دریای جمن عبور افتاد صحبت بابرکت ایشان را دریافت
شیخ محمد الحفیظ فرزند شوری بگرامی در عنفوان شباب از وطن بالوفت بدر دخت اطلبی برآمده در کالپی میر سید محمد
وفات فراوان از میر سید احمد فر گرفت و مثال خلافت و اجازت حاصل نمود نسخه اش این است چون فقیر حقیر
احمد بن محمد شجعت پناه حقائق آگاه شیخ عبد الحفیظ را دید که بجمع وجوه آراسته است و بشریعت غرا پیراسته
بعد از اتمام مومی الیه سلوک طریقت اجازت داد که هر که خواهد توبه نماید یا طریق حق خواهد پان مشجعت پناه رجوع

آرد بی تا مل و بی درنگ اجراء نفع نماید چنانچه بر معنی عارف شیراز اشارت نموده است
 اگر شراب خوری جز عافشان بر خاک ازان گناه که نفی رسد بغیر چه پاک
 خداوند سبحان مشاگر المیر را مقبول خویش و مقبول خلق گرداند

سید درگاه بی بگرامی کتب درسی علی الترتیب تحصیل نمود و بنده مستفاضی علیم الله کچندوی فاتحه فراغ خواند و از
 مراتب قل بنازل حال افتاد و تادم و پین بشغل در سن و یاد الهی بسر آورد و بعد از تگنای امکان
 دست آباد لاسکان شتافت و محاسن تعالی

میر سید مبارک محدث بگرامی امام حج الاصول و الفروع بود و کوسل حیا رست و از الیه بدعت می نواخت
 و در علوم ظاهری و باطنی یگانه و در تقوی و طهارت ممتاز زمانه میزیست در عنوان شباب که سعی تحصیل علم برست
 و از بدایت تا نهایت علوم بر پنج وقت و اتفاق تحصیل نمود و بدین تشریف برد و مطول خدمت خواجہ خرد فرزند خواجہ
 محمد باقی بالله نقشبندی قدس سره گذرانید و از اول و آخر بخانه شیخ نورالحق بن شیخ عبدالحق دهلوی سکونت فرزید
 و علم حدیث از این جناب یاد کرد و درین فن شرف مهارتی عالی بهرسانید و تمام عمر در خدمت کلام نبوی فنا ساخت
 و بقیع محدث بلند آوازه گشت میر آزاد او را در آثار الکرام بقطب الحدیث یاد میکنند مرید سلسله علمیة قادریه بود و بصیت
 جناب میر سید عبدالفتاح عسکری احمدآبادی کرد و بوطن عود کرده برسد و کل وقایع متکلی گردید و بقیع عمر گرامی
 بتدریس علوم سیاحت شریف و ریاضت و یاد باری عز شانه صرف نمود و در امر معروف و نهی عن المنکر پرچم بود و بکبر
 مجال داشت که در حضور اقدس سرمدی از جاده شرح متین انحراف نماید و با آنکه بسیار لطیف طبع نکته سنج لطیف گو بود
 بهایتی داشت که زمره مردم در حضور وی آب میشد و بهایش بوضع صفا و نزاکت میکرد و نشنگاه خاص و پیش مسجد
 چنان بصفی و پاکیزه میداشت که نمونه سمیه صاف دلان و دیده پاک میان توان گفت میر آزاد روح گویا این بیت را از
 زبان سیر گفته باشد

حباب خوش منم میزیم بوضع صفا ز آب صرف بنا کرده اند منزل من

میر طفیل محمد بگرامی میفرمود روزی شرف خدمت حضرت میر دریافتم برای تهنیه و ضویر خاسته بود ناگاه بر زمین افتاد
 بر سر تمام شتافته نزدیک رفتم بعد ساعتی در افاقه آمد کیفیت استفسار کردم بعد مبالغه بسیار فرمود سه روز است که
 مطلقاً از جنس غذا میسر نیامد و درین سه روز با هیچکس لب اظهار نکشود و و ام نکردم بسیار رقت دست داد فی القور
 از انجا بکان خود شتافتم و طعامی شیرین که مرغوب ایشان بود همیا ساخته حاضر کردم اول خود بشاشت بسیار نظر نمود

و دعاها کرد و بعد از آن فرمود سخن گویم بشرطیکه شما اگر آن خاطر نشوید گفتم حضرت بفرمایند فرمود در اصطلاح فقرا این طعام را
 اشرف گویند هر چند نزد فقهاء اکمل آن جائز است و در شرع بعد از سه روز میته حلال اما در طریقه فقرا اکمل طعام اشرف
 جائز نیست من چون این خیرت شنیدم بی چون و چرا برخاستم و طعام را همراه گرفته اند از آنجا برآمدم و بیرون در زمانی توقف
 کردم و طعام را باز آوردم و عرض کردم که هرگاه بنده طعام را بر داشته بر حضرت را توقع بود که باز خواهیم آورد
 فرمودنی گفتم حالا که این طعام بی توقع حضرت آورده ام طعام شرافت نماه حضرت میرزین تاویل خطی و افکر کرد فرمود
 شما عجب فراستی بکار بریدید و طعام را بر غنبت تمام تناول فرمود میرزا محله خشیه خود برآمده در میدانی اقامت گرفت
 و رعایا آباد کرد و مسجد و منازل سکونت تعمیر نمود و گرد آبادی سوری محکم از خشت و گچ کشید تا از آسیب دزدان
 و وحوش و سباع محفوظ باشد و بیشتر قوم حاکم آباد کرد که اینها اکثر دیندار نماز خوان میباشند و مقرر کرد که رعایای
 مسلمین هر پنج وقت در مسجد حاضر شوند و نماز را بجماعت ادا کنند و حاکم عذر آورد و میسب پرسید گفت چون بنماز
 می آیم از کار باز میانم و نقصان در اجرت من راه می یابد پرسید هر روز بقدر وقت نماز چه مقدار نفق من راه می یابد
 گفت یک پسیه فرمود یک پسیه از ما باید گرفت و نماز باید خواند قبول کرد و روزی این حاکم در مسجد آمد و طهارت نکرده
 بنماز ایستاد و میر و خشت کرد که نماز را بی طهارت میخوانی جواب داد که بیک پسیه دو کار نمیتوان کرد میرزا اختیار
 خنده زد و پسیه دیگر برانی وضو اضافه فرمود رفته رفته حاکم را رغبت دلی در نماز بهم رسید و از تقاضای اجرت
 در گذشت و ناست میر رحمة الله تعالی در شایسته اتفاق افتاد و میر سجاد فرزند وی صاحب سجاده او شد و منی خیر عالم
 عارفون و علوم بود و در نهایت خلق و شکستگی میگذاشت و تخم عمل صاحب در مزرع زندگی می افشاند و در مسکن در ریاض
 جاودانی آرمید همان بهشت میر سجاد تاریخ رحلت اوست محرم بطور تاب الله علیه گزارش میدارد که آنچه از احوال
 و اوصاف حضرت میر سجاد در اینجا ذکر یافت بعینا مع شئی زان حال و وصف پدر و الاظهر این بی هنرست و مناسبتی
 عجیب میان این هر دو بزرگوار اتفاق افتاده یعنی در صفت علم حدیث و عمل بران و از الله بدعت و کمال طهارت
 ظاهر و باطن و جمعیت خاطر و قناعت و توکل و صبر و رضا و تسلیم و تذکیر و نصیحت خلق و معیشت صنفی و لطافت طبع و بد
 و قدرت انشاء و بلاغت اطا و تعمیر مسجد و مکان عده از وسط شهر و سکونت مومنان در محله و رسیدن ایشان در مسجد
 پنج وقت از برای جماعت نماز و ارشاد طالبان و هدایت و عظمت و جلال صورت با جمال و دیگر اوصاف فضل و
 کمال گویا منو یکدیگر بوده اند و برادر وینی و طینی با هم هستند اینقدر تفاوت بالضرورت است که این جزو محقر با خاک
 برابر مناسبتی بهیچ حضرت میر در اوصاف بی نظیر او ندارد اما از جناب باری آرزو دارد که ببرکات بزرگان

چون از حجاز مراجعت بسوی وطن شد در حفظ اوقات کوشیدند و ساعات عمر مستغفار را وقت یاد الهی نمودند
تا آنکه کثرتی باشد که بی ذکر چند بسرا آید

ورد زبان و مونس جان است نام یار
کید مهر و دگر که گریه نمی شود

محمد رسول خدا بعد از وفات آن بزرگوار در کعبه رفته و بار خدای تعالی بخاطر حضرت ایشان در آن هنگام
از علی پور چهره تشریف شریف در کعبه از آن پشته بود و بکرات از آن پشته مبارک ایشان دست بهم داد و هنوز آن چهره
نورانی و پیکر روحانی در نظر میگردید و در ششده داعی اجل را لبیک میگوید و بهمان صورتی که آب ای پیر

رحمه الله تعالی و بعد از ایشان حافظ سید سلطان احمد که فرزند سوم سید میر است علی رح باشد نیز انتقال کردند
ایشان نیز از ذوق و شوق سلوک و مراتب درویشی چاشنی تمام داشتند و فرزند چهارم جناب میر در رح سید
بودند که بر روش و دودمان کرامت و سیادت خود ماضی گذشته اند انتقال ایشان در بلده عظیم آباد اتفاق افتاد
از اخلاف ایشان سید ریاض مصطفی و سید محمد مادی بودند که از علم و فضل خاندان حصه وافی و کافی داشتند سید
ریاض مصطفی رح با اهل بیت خود که دختر سید طور محمد قدس سره باشد در و بای هیضه در ششده بر ریاض قدس خرامیدند
این مصراع مآره تاریخ وصال ایشان است عیال رحمت یزدان بر روح هر دو نازل باد و سید شاه علی صافزند
از جند ایشان درین نزدیکی بر عمده نیابت دفتر کل ریاست بهوپال مامور اند و صفات گزیده و خصال حمیده
و شمایل پسندیده معروف و مشهور عاقلان هم الله تعالی و سید محمد مادی در طلب علم بسوی دہلی برآمدند و زانوئی ادب
و تحصیل کمالات بکمال در آن تاذی شیخ مفتی محمد صدیق التیجانی ببار صد الصدور دہلی تکر کردند و فائز از غنای خوانده در میان دیکر دست فراغ
از آلائش دنیا افشانند و این واقعه در ششده هجری روداد و غفر الله لنا و لهم فرزند اکبر ایشان مولوی سید محمد شاکر
مولوی فیض الحسن سہارنپوری و جز ایشان درین نزدیکی از لاهور آمده بر خدمت تدریس بدر ششہ عربیہ قصیدہ سید
دہ کرہی بهوپال از طرف دولت بر شش منصوب اند و دستگاه ایشان در علم عربیت و ادب بسیار خوب است و نظم
دارند و مخلصان ایشان کی قصیدہ بدیعہ عربیہ در آخر تحفہ صدیقیہ در لاهور طبع شده و این تحفہ از استادان کور
ایشان است دیگر قصیدہ عربیہ در آخر کتاب الجوائز و الصلوات مطبوع گشته و برادر خرد ایشان سید محمد یوسف
نیز تحصیل کتب متداوله نموده اند و هنوز بدان اشتغال دارند و اما اجداد تعالی فرزند خیم سید شاه خیرات علی
قدس سره سید تراب علی مرحوم بودند که بدامادی سید محمد و من بخش قنوج مفتی گشته انتقال ایشان تقریباً در ششده
بوده است دختر نیک اختر ایشان والدہ مولوی سید محمد مذکور باشد و باجماع قریہ چورہ مولن و مسکن ایراکا بر کرامت

بلند کاپی مرتد و تربت این بزرگان عظام مدرسه کاپی که قباب عالییه مسجد بلند و خاتقاه وسیع دارد مگنان
ازین شاخ در آنجا آورده اند و در جوار رحمت الهی بوده و هم اسم الله تعالی اجمعین و بارک فی الخالقین الی یوم الدین
تاریخ مسجد مذکور در شش عمارت یافته از شیخ محمد افضل الی آبادی قدس سره و اینچنین است که مکان جاری و پیش از این پیشینه
و تاریخ مرمت آن که در شش از دست سید شاه علی ریضا صورت پذیرفته خواهد بود بعد از نجات بهادر نواب کرده
چنین بر آورده اند که فلک دائم ز شوقش سجده پیشه +

سید سید احمد بلگرامی حجه البحرین فقر و فضل بود و در بدو سید فیروز است و شاگرد ملا فیضی ساکن امر و به که از
شاگردان شیخ لیس قنوجی بود و آخر بلا عبد الرحیم که قاضی مراد آباد و عالم کامل و تلمیذ بلا و اسطه ملا عبد الحکیم سیاهکوثی
بود و بیست و نهم فرایح غلام خوانده و وطن آمده و پسند در این نشست و مدت ها درس گفت ناگاه ورق حالش گشت
یکبار از همه پرداخته بحرین شریفین شتافت و ذخیره آخرت فراهم آورد و در گجرات احمد آباد منزوی گشت شب
به بیداری و آگاهی میگذرانید و در نشغل درس داده در شش شگفته پیشانی به عالم روحانی شتافت آیه کریمه شریف
من کاس کان مزاجها کافوا تاریخ وفات است م

سید لطف الله معروف بشاه له با بلگرامی قدس سره ترجمه والد ایشان سید کرم الله پیشتر گزارش یافت و
از کمال اولیاء بلگرام و باعث فخر سلف و خلف آن مقام بود و لقب وی سید العارفین و سید اولیاء است و مرشد سابق
وی شاه اعظم بود و در عمر زیادت و دو سالگی دل از ملائق صوری بالکامیه برگرفت و اکثر بلاد هند را سیاحت کرد
و در بر بانپور خدمت شاه برهان راز الهی را دریافت و از صحبت ایشان متقی فراگرفت بعده در کاپی رسید و دست
ارادت میر سید احمد و از حضرت سید رانیت باغبان نظری و عنایتی خاص بود و در وقت بیعت فرمودند با هر دو
یکذا تمیم و این بیت بر زبان مبارک آوردند

اینجا ز فیض پیر معانی بزم و جرات مست
در پرده دارد دید که کثرت نماست را

شاه فیض الله فرموده شراب ناب این سید احمد شاه له با نوشید و دیگران در وحشیدند و در بگرام مقام سال
در گوشه اند و اقامت افشرد و با فانیان نواز سنوی شهر را چراغان کرد و عرقه انقیه در تربیت طالبان آن بود که گاهی
بکوشش کار طالب میافتند و گاهی بر یا خدمت و مجاهده مشغول میکردند و ریاضات شاقه که آدمی را در سوزان میبرد
و از دل پوشیدن و مرتفع و ختن و خود را در نظر خلق و نمودن منع میکردند و از تامل و کسب معاش که سنت
سیدان انبیاء است علیه السلام باز نمیداشتند میفرمودند مرد آن است که ظاهرش با معالیه خلق متفق باشد و باطنش

در یاد مولی مستغرق و فوج را ذخیره نمیشناختند و هر چه از غیب می رسید کشاده پیشانی صرف میکردند و خبر فقر
و ارضاء و دیگر فتنه و اکثر اوقات خصوص آخر شب بصحرا می آمدند و میگفتند سیر صحرا و کشت است بر اثر آنکه محراب نسبتی
بمرتبه اطلاق دارد و شهر نسبتی بمرتبه تنقید سخن در کمال خوبی و نگینی و تکمیل ادعای فرمودند و هرگاه از حقائق و معانی
سخن میرفت تمام ذوق و شوق از زبان شریف می تراوید و مستمع را حالتی و کیفیتی دست میداد و آنها کمالی
که بحضور مجلس مستفید شده اند اتفاق دارند که کیفیتی و ملاوتی که در مجلس شرف یافته ایم جای دیگر کمتر یافته ایم
و با آنکه سنین عمر از صد تجاوز کرد حالت ذوق و شوق در عنصر مبارک همان تازه بود از انظار ایشان که کمالی
محل ضرورت یعنی احسن آنست که حقیقت در پرده مجاز گفته شود تا از چشم زخم ناقصان محفوظ ماند
خوشتر آن باشد که سیر در لبران گفته آید در حدیث دیگران

ایضا اسلام عبارت از نفس وجود خویش و اثبات وجود حق است ایضا محمد نام تشبیه است و اندام تنزیه ایضا
شریعت نهای مردان است ایضا شریعت رنگ است و حقیقت بود چون گل سنج جامع جنتین آید بر سائر گلهای
تفوق یافت و چون لاله و یاسمن هر کدام منفرد افتاد آن مرتبه نیافت
کناره گرد خطرهای بیکران دارد سیانه روز و جانب گاهان دارد

گویم سید جلال اعظم بخاری را که جدا علای فقیر و جامع شریعت و طریقت بود گل سنج می گفتند گویا از همین دوست
و نیز جامع بود میان جمال صورت و کمال معنی رحلت ایشان در کمال واقع شد آیه مقرر بود فی جنات النعیم و کریم
و لهر رد قهر فیها بکرة و عشیا هر دو تاریخ وفات است میرزا در سلسله علمیة حقیقیه میرزا دوست و فیضها انداخت
میرزا عظمت الهدی شجره او است خاص الطائفه علییه صوفیه است و از مشرب وحدت و وجود چاشنی بلند داشته
اگرچایام زندگانی در ملازمت امر ابر آورده اما همه وقت جمال بیرنگی در آینه رنگ دیده است و غنچه جمعیت از شاخه
تفرقه چیده و اصل طریقه پدرش همین است که ظاهر شایع عوام باشد و باطن ماثل خواص انبیاء علیم السلام که انحصار
اشبه بعوام بوده اند و بطور سائر الناس بسر برده و کسانیکه باده کمال تبعیت می چایند همین رویه تقییه اختیار
مینمایند شناخت مردان الهی کار هر کس نیست صاحب بصیرتی باید که محقق را در لباس سقا دریا بدعوام از نقصان
حسن در غلط افتند و ایشان را از منس خود شناسند نعم مدارا عقدا دعوام بر امتیاز وضع شخصی را که وضع او از وضع
سائر الناس ممتاز یا بذول پذیرند و سرشته اعتقاد بدست آرند طعن مالهذ الرسول یا کمل الطعام و همیشه
الاسواق شاهد حال است و خطاب او یكون لك بیت من ذخرف و ورق و السهماء مصداق این مقال حضرت

متکلف شد سندی میوه و اراضی معاش را بخدمت آورد و نذایه کرد و مرید برادر خود سید العارفین حضرت ریاضات
شاکه فوق الطاقه کشید و حالت عجیبی بهرساند شبها چشم کم برهم میزد و اکثر اوقات میگرفت گاهی در رکوع و گاهی
در سجود شب اصبح کردی و مصداق حدیث شریف حتی تو رحمت قدمگاه مشاهده شدی اکثر بر یوانگی میزد و
بی طاقتی میکرد و گریان چاک میگشت زرو سیم در دست میگرفت میفرمود این مردار است دست آلودن این
جائز نیست از بس تشرع لوای احتساب بردوش داشت شبی نماز تراویح بجا اعت میخواند نام بر سر این آیه رسید
فلیضک اقلیلا و لیکن اکثر در عین نماز بیوش افتاد و تا چند روز از گریه نیا سود و در آخر عمر قرآن یاد کرد و
گرفت بست پنج جزو یاد کرده بود که درین اثنا هر دو قدم او از کثرت قیام شبها آماسید و بهمان عارضه قدم ازین
عالم بیرون گذاشت و در ساله بهر دیشتر اکثر ایوم جنات تاریخ وفات است

سید محمد بن سید بدیع الدین بگرامی در صغر سن کلام اندرا از بر کرد و کتب درسی مرتب گزرا نید و مرید شاه
لد باشد و جاده سلوک بقدم آگهی در نور دید و سید را بمنشی رسانید پاشاه عالم بهادر شاه بسری بر بسیار عالی مشر
بلند عرصه بود و قوت باطن بدرجه کمال داشت در ساله بگذشت لفظ رضوان الدن تاریخ رحلت است
سید برکت الدین سید اویس بلقب بصاحب البرکات از نژاد صاحب نابل است شاه بازی است آشنایش
سدره المنتهی یک تازی است سیدانش سموات علی شعله ولایت از جبینش پیدا و جبروت فقر از ناصیه اش هویدا
مدد العمر بر آستان خالق گذاشت و قدم بر در مخلوقی نفر سود امیر و فقیر فرزند آستانش بودند و گوی سعادت عرصه
علوی و سفلی می ربودند مرید سید مرز است اما از مبادی عهد شباب تا آغا زایام کنولت صحبت شاه لد با لازم گرفت
و عقیق استعدادش بفرغ باطن پیر رنگ کمال پذیرفت و سند خلافت و اجازت اخذ نمود و هم از شاه فضل الدین کلموی
تینا و تبرکات اجازت و خلافت شناسد و در مار هره توطن گرفت همیشه دست ایتار کشاده میداشت و ذخائر شوباش
آخر وی فراهم می آورد صاحب لفظ و شعر است و رسائل دارد در حقائق عظیم الهی تاریخ ولادت است روز عاشورا
ساله ۸۲۲ عنان از عالم سفلی تافت و بگلشت فردوس اعلی شافت بهقتاد و در سال بهریت رحمت سید آل محمد فرزندان او
بود و ظل رافت پدر تربیت یافت و خرقة خلافت پوشید در مار هره بعد پر کوس مشیخت مینوانست و حامی شریکا
بجد تمام نگاهبانی میکرد و در ازاله امراض قلبی سچانی داشت و سرگشتگان و ادی شوق را از تاوین تکمین می آورد
و اتباع سنت سنیه نبوی تیر خوب می انداخت و در ساله در زندگانه قدس فرامید

سید نجات الدین معروف بشاه میان بن سید برکت الدین کورست خلیفه شاه لد است آوارکان طرق کثرت

بدانکه وصفت میکشید و در احیاء قلوب فیض میسالی داشت و بادل شکستگان لطیفش کار و میانی میکرد و بهاش
شهر نیک میرسید و اوقات را بتلاوت قرآن و مطالعه کتب حدیث و تصوف و حق پرستی معمور میداشت و در شب
و امن از غبار پستی بر چید صاحب البرکات در بعض رسائل خود و عظمی سرود و فرزند ارجمند خود قلمی نموده اند هر دو
برادر بمفهوم آیه کریمه و تعبی اذن و احیه بران کار بستند و توفیقات ربانی و تائیدات یزدانی ناگزیر گشتند
عبادت موعظت با انتخاب در نیانفل کرده میشود آل محمد و نجات اند سلامت باشند این چند کلمه نصیحت نمیشد بران عمل
نمایند و این رساله را همواره با خود دارند باید که مشغول بیاد الکی باشند و بکثرت فقه و سلوک الفت نمایند و از مقام
خود با جنبش نمایند و بخانه مخلوق و مردم دنیا نروند و بدین عالمی که دلی داشته باشد یا آنکه ظاهرش بدین دنیاست
آرستند باشد البته بروند و دیدن او را سعادت کونین دانند و هیچ کاری و مطلبی بجا کم و یکسری رجوع نکنند
که سازنده کارها کار سازست و حسب الله برای کار خلق با هر کس تعلق و حاجت نمایند که باعث ثواب است روزی
حاکمی با این عاجز برای کاری مخالفت کرد در گذر کرده شد که عزیزان با او ملتی شدند قبول نکرد و گفت اگر فلاسف
بمن رقعہ نویسند این کار و انکار بگذرم عزیزان باین محتاج الی الله تعاضای رقعہ نوشتن بکد و جهد پیش کردند
ناچار این بیت نوشته شد

آنکه رخسار ترا رنگ گل و نسرين داد صبر و آرام تواند بمن سکین داد

خواند و باز آمد و موافقت نمود بهر حال در یاد او باشند و بهر آن فخر و الی الله و لا تقنطوا من رحمة الله و
فوق کلواصلی الله بر دل و جان و زبان جاری دارند و طریقه ظاهر را با سوابق لا رد و لا که پیش سازند و شعار دین را
هر چه تقید و تکلف کرده اند در بیخ بکنند چاه وافی اند جبار اکبر همین است که خود را آرام ندهند تا که آرام نیابند محاربه
با نفس کنند و بجهت رجوع نشوند و بر خلق هرگز بر گز اعتماد نکنند و با بنیاه محتاج نشوند

باغ محراب حاجت سرو و صنوبر است شمشاد خانه پر در ما از که کتر است

تقصی کننت یا دیگر و در عمل آر که اینجدمیش ز پیر طریقتم یا دست

مجمود رستی عدا از جهان سست نهاد که این مجوزه عروس هزار داما دست

المقصود علم و عمل پیش گیرند و بران مغرور نشوند و آرزوی آن کنند که چشم گریان و دل بریان و عمل خاص حاجت
دعا و رفاقت درویشان و مسکن مسجد و آه در و ناک و اخفای حال از مد الکی و فیض عالم پناهی میر شود آیین بهرین
بردم که دل با من عتاب کرد و جانم بچیتاب نمود مطابق قول مشهور که خود نصیحت دیگر از نصیحت اسی نامی همواره

موی سفید شد و دل همچنان سیاه است ظاهرت آراسته و باطنت تیره پس کار خود بشین و هر حال خود نم دالم
نمای کدام سینه از تو سوزده که دیگری را نصیحت پیش می آئی و کدام حمیده را سرانجام داده که دیگری را شاد و شاد
پس کن و وقت از دست نده

بشین پس کار و دیده بردوز اذنا را فراق خود همه سوز
این گندم نمائی و جو فروشی تا چند آنچنان باش که مینائی و آنچنان نمائی که می باشی چون نیک نگه لیستم از آن همه
که دل گفت آه صد آه

وقت عزیز رفت بیا تا نصف کنیم عمری که بی حضور صراحی و جام رفت
پس کردم تو به نمودم خوش گشتم بخوش و خوش آمده بودم باز بهوش رسیدم بهیچ الهی من المیت بمنده و کمره
انتی گویم لذتی و برکتی که درین کلام صاحب البرکات است و ذوق و شوقی که درین کلمات قدسی بهات است بیرون
از حد بیان است تا کسیکه چاشنی اتباع شریعت و اقتدا و طریقت دارد و صاحب جمال باشد او را دیدن و شنیدن
آن چه فیضها که بدل و جان ارزانی کنند من هیچگاه نیز و فرزند عزیز دارم ابو النخیر و ابو النصر ^{سید} وارم که چون
بطلوه این کتاب سعادت اندوز دنیا به و خلافت از صاحب البرکات این انصاف از چند روز من گوش جان دادم
و تادست رس بموجب آن کار بند گردند اگر چه عبارت آخر این موعظه از صاحب و عطا مجاز است و از جن حقیقت ادا
از رحمت رحمن رحیم هیچ بنده اشیم را نا امیدوار نباید بود که گوینده گفته است

و ادعای را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داداوست

سید محی الدین بلگرامی از اخفاء سید محمود اکبرست در غنوان جوان ذوق حفظ کلام ربانی بهر سانید بر بالائنا و علی
خود نشسته در مدت شش ماه قرآن را یاد کرد و تا این مدت گاهی از آنجا فرود نیامد و در ای و رع و تقوی ابرویش
گرفت و خود را بقدر اک ارادت سید العارفين بست و کتان هستی به کتاب فناداده در انوار سرمدی ستمک گردید
حریر شعله را آباب می بافند کتان مابیش به کتاب می بافند

ستر حال خود شعار خود ساخت بشنا که هیچکس او را ازین طائفه نمیدانست صورتی درزی سپاسی و معنی در یاد آتی
درسته هزار و صدم بمرگ اختیاری بهر لباس سفید در بر کرد و بلند فرغ تلاوت بالای کتاب آمده و چادری بر خود کشید
بجواب رفت و جان بحق سپرد

سید محمد علی از نسل صاحب زابل است در مبارکی شعور کلام الله را یاد گرفت و در غنوان شهاب

میل حتی جوئی بسم رساند و قدس علیه شاه لدا با اعتراف گردید و بعد کشتن برهان شرف بیعت دریافت و در بروج بیعت
گذاخته طلای خالص برآید و مشتق ذکر قلبی بجای رساند که شبها چون می غنود از دل او اسم جلاله با دوازده مرتبه می شنید
از ابتدا عمر تا انتها در گوشه قناعت قدم افشرد و بزور زمین قبلی که بطریق وراثت رسیده بود اکتفا کرده بسر می برد
و با اختلاط مردم کم می پرداخت و فاش بعد بسته بود

سید لطف الله معروف بخیر و میرزا دینی سید محب الله که کورست اگر چه ظاهر حال بکلازمت امرای پرداخت
اما فی الحقیقه شمع خلوت در انجمن می افروخت خطی را افزا ز شریعت صورتی داشت و دوام همت بر انجام مطالب
مستمنان صرف میکردی تعین تشریف مروت و احسان بر قامت او دوخته بودند و کوشش تبلیغ در صلاح و تقوی
داشت گاهی نماز تجدوت نکرد و جمعیت ظاهر و باطن و زکار بر سر آورد در مسئله از دلی بیگرام می آمد قضا را با این
حکمرانه و قنوج قطن الطریق ریخته زخمهای کاری رسانید بعد از یک هفته ساغر موت احرش پیدا کرد
رضوانه تاریخ است سه سلیم از دست پیدا کرد که تالم به کشت با گذار شکر افتاد

شیخ محمد سلیم در بدو حال چندی قاضی بگرام بود و آخر با اقتضای علو همت خود را کناره کشید و مرید شاه لدا داشت
و در مسئله در ملک منهم من قضی خبه منتظم گردید که می و یحیی الذین احسنوا الحسنی تاریخ ولایت است
شیخ محمد حافظ برادر زاده شیخ محمد سلیم است بغایت کرم و مجل میزبست اکابر و اصاغر شهراد و با احترام و تقسیم
میرسانید حافظ قرآن و عالم و شاگرد قاضی علیم الدین که می بود و در زمره مستفیدان باقیایز برآید و خط نسخ
بستایق در جودت می نوشت چون عمر او منصب قضا با و سپرد چندی بنا بر ضرورت وقت تشیت نمود دل
بیار دست بخار داشت و متاع دنیا را در میزان اعتبار نمی بنجید و وزیر و سیم در دست نیکرنت آخر حال سر خط
ارادت شاه لدا گذاشت و بکل حال به روح عشق مزین ساخت بسیار خوش صحبت بود و سراپا ذوق و شوق
مجلس شاعرانستانه میخواند و بهتر از سیکر و دیگر است مید مجربین میر عبد الجلیل میگویند می از سر راه غایب می میگذاشتند
بر بلندی استاده بود سلام کردم و خواستم که بگذرم آواز داد ایستاده باشید و بیانی از میرزا اسباب گوش کنید
ساعت سیمین او را تا کلیم الله وید
نسخه افسوس شد دشتی که در اعجاز داشت

و حالتی در ایشان مشاهده افتاد که در من تاثیر کرد و نیز گفت روزی بخانه قاضی رفتم بشاشت بسیار نمود و گفت
ابیات امانت پدر خود بگیر و این غزل امیر خسرو علیه الرحمه را که از والد ماجدم شنیده بود خواندن گرفت بدقتی
و کیفیتی که بزبان قال تعبیر می توان کرد

یار قباچیت کرد خشن بیدان برید
 غمزه زن مار سید ساخته داری جان
 این سبک غاسور را بنگدان برید
 مست خراب مرا حاجت نقل سدهاگر
 این سبک غاسور را بنگدان برید
 نیست دل چون منی در غور شاهین شاه
 پاره مردار را بر سگ در بان برید
 برویخ از خون نوشت ضرر و نخست حال
 ده زدل مانده ام قصه سلطان برید

در اندک راه است که در حمد الله تعالی

شاه رحمت آمد بگرامی وی سلطان العاشقین و برهان العارفین است حضور بود از غفوان شعور او را در طلب
 نعل در آتش کرد و خانمان ترک داده ساغر عرفان نوش کرد و دستا نه در نهایت الوصال خرامید و طریق آزادی و
 گذشتهگی پیش گرفت سال تمام یک چادر و کلاه و وزیر چانه گفتا کرد و در کنج مسجد مسکن گرفت و از عظام دنیا دزد
 برداشت و گاهی لب سوال سیج چیز با سبکس نکشود ایستار حال مشرب سکر و مستی بر مزاجش غالب بود و آخر حالت
 الطمینان به سرانید مرید نیک گرفت میگفت پیش ما مریدی و پیری محبت است عزیز می چون بچه شد گفت مقصود از
 ارادت چیست اگر این است که زردای قیامت بکار شما آیم از دو حال خالی نیست در آن روز کلام من تا نیست
 یا نیست در صورت ثانی مزید شدن بیفایره و در صورت اول ما شما آشنایم حیف باشد که آشنایان با دوست قدرت
 از خدمت آشنا خود را متهم دارد و غیبت بظاهر صوری به بیشتر داشت تخصیص حسن انسان نبود بلکه هر شی که در نظر
 خوش می نمود فریفته او میگشت و میگشت سر شوق من سلامت هر جان نظری انگنم تمام حسن نظری آید اگر انسانی
 منظور میشد تنها با منظر نمی نشست تا ثالثی حاضر نمی بود مردم شهر فریفته آزاد منشی او بودند و او آیین و آرم کس را
 بیک نگاه میدید هر کس میدانست بر من مهربان ترست تنای مرگ بسیار داشت و ما ز من الذرات را اکثر یاد
 میکرد طفل را نزد او آوردند که این یتیم است در حق او دعای مکنید فرمود این طفل یتیم نیست چرا که فراست و عقل صحیح
 دارد یتیم کسی است که این مانده داشته باشد و نفس را پسین و دوا مرتبه لفظ حق بر زبان آورد و در وقت احتضار رسیده
 عبد الوهاب بگرامی رسید چه حال دارد پیا این بیت غمزه خواند است

ستد ذوق و عرفیم که نغمه تو سید رفت
 لذت آوازه در کام جهان انجمنه

مشمول رحمت الله تا به تاریخ است که در زمانه بود

سید محمد بگرامی سیاحت بسیار کرده و به وجهی از معابد لان رسیده و فیضا گرا آورده و سالاریت

تن شکن جان پرور کشیده در علم دعوت و تکبیر و جفر و طولی داشت مرید شاه لده با ست نام برید شد طرفه عالتی و
کیفیتی بهر ساند برق و اسونگی در خرمین افتاد و نیا و مایه را پشت باز و فرزند و یار و آشنا از هر یگانه گشت
و دوام باد ای صلوته و نوافل و اوراد اشتغال گرفت و خود را در انوار سرمدی محو ساخت غلبه جذبات بجای آورد
که مانند ک آهنگ نغمه از خود میرفت و قلق و اضطراب میکرد و از صدای سوزون بخودی دست میداد
و مضمون این شعر معاینه می شد

کسانیکه یزدان پرستی کنند با و از دلا بستی کنند

و ضیاع تا شام ناله های دل سوز و صیحه های جانگاز می کشید و مسامحه نمی نمود

همی بنال راه فلک بر بسته اند هر چند دیر آمده در بسته اند

در او اثر کرامت جبرئیل و انوار غایت غالب آنکه سیم خود را در راه حرمین شریفین با نیت و این مانده در راه روداد
سید غلام مصطفی برادر زاده شاه لده است و از خواص مریدان وی صاحب مشرب عالی بود و نشأ فقر درویش
و بالا داشت در کمال حسن خلق و تواضع می زیست طریق ریاضت و مجاهده پیش گرفت و قدم بر ستم کمال گذاشت
بدر و تکلیل برآمد و همیشه بشیوه سپاه گری کسبش ضروری میکرد و فعل و اثر و ن زده شبیه ز میرزا ابوالجولان
میداد در سواد احمد آباد گجرات در خلج صاحب جبرئیل شهادت چشید و در سلک اسباب چند بهر یزدان منتظم
گردید و این واقعه در سال ۱۲۰۰ و در بعد از عمار به هر چند تقصیر کرد تا اثری از جسد او گل نگرد و می پیش از شهادت
رباعی گفته بود و از حال آینده اخبار نموده

در خلوت ما برای مایاری نیست یعنی که بهر شش و عرش اغیاری نیست

ما روح مجردیم ز الایش مرگ ما را بجهنم ناله و کفن کاری نیست

سید قادری بن سید ضیاء الدین واسطی بگرامی قادری الاسم و الطريقة صاحب عرفان کاشف الحقیقه بود
شان شریعت غرار انایت اقتنا میکرد و حافظ قرآن بود و عالم کامل شاگرد شیخ غلام نقشبند کنونیست به نوبت
متناسک بود اگر وزیر یارت طیب طیب مستعد گردید که بلاد هند و سیاحت کرده و از سیدین حموی خرقه و خلعت
گرفته و سند صحاح سته و سایر مقروعات از مولانا سلطان بن ناصر خابوری اخذ کرد و اسامی اجازت بهر کلام معنی و
اسامی کتب در ثبت او مسطور است القمه با افراد آن بر کاشته پسندید و چون در دلی بهدایت و ارشاد طالبان
مشغول گردید و عاقبت الامر بگرام آمد و خواست که بهر جزا و فاست نماز کم از خانه برمی آمد و استخمس در مسجد جامع

آنجناب آخر علماء سلف بگرام است که از دارفانی بریاض جاودانی استقال نمود انتهى آزاد درم قصیده دارد در شان او
که مطلع آن این است

یا الاحبة سادوا فی التباشیر فاسوجی کما حذاق الیما فیر

شاه عبدالرزاق ساکن بالنسبه قدس سره ابتدا حال بنو کریشگی کسب میگرداند آخر ترک داده عمری در سیاحت
گذرانید و در نواحی گجرات احمد آباد شرف خدمت شاه عبدالصمد خدا نادر یافت و حلقه ارادت در گوش کشید و مقصد
اعلی فائز شد و بوطن باو برگشت و دام لباس بطور اعلی نیامی پوشید و بشغل زراعت کسب قوت حلال میکرد
چون ربانی ساطع داشت وضع و شریف منقاد شد و علماء و فضلا غاشیه ارادت بردوش کشیدند و با آنکه امی
محض بود آیات قرآنی را از بر خوانده نوعی تفسیر میکرد و حقائق و معارف بیان میکرد که دانشمندان را حیرت
دست میداد و فاش در شعله واقع شد

سید غلام علی بن سید نوح بگرامی متخلص با آزاد حسینی و سطحی حنفی مذہب چشتی مشرب در شعله لباس هستی پوشید
و در ریاض انکاهی سرشته تحصیل علم بدست آورد و کتب درسی از بیات تا نهایت در حلقه درس میر طفیل محمد کور
طالب شرافت مرتب گزراید و لغت حدیث و سیر نبوی و فنون ادب از خدمت جد خود میر عبدالجلیل اخذ نمود و عروض
و قافیه و بعض فنون ادب از سید محمد خال خود تلمذ کرد و در شعله شرف بیعت شاه لده با قدس سره اندوخت و در شعله
باراد فرج برآمد و در مدینه منوره بنده مست شیخ محمد حیات سندی سند تراوت صحیح بخاری و اجازت صحاح ستہ و سایر مقروآت
فرگشت این سند بقلم جنیز نزد مقرر سلطه موجود است و در مکة معظمه صحبت شیخ عبدالوہاب طنطاوی مصری دریافت و بر
از فوائده علی کسب نمود و طنطاوی سرآمد علماء عصر و نزیل مکة معظمه بود در شعله بجنه المادی غرامیدوی نظم حسن
ایشان را بسیار تحسین کرد و آزاد تخلص شنید و معنی آنرا فهمید فرمود سیدی انت من فقهاء السید میر آزاد میفرماید من
ازین نفس مبارک حضرت شیخ که در حق این سراپا گرفتار سرزده امیدوارم انتی گویم جناب آزاد را استاذ
مشرقه آزادگی داد و صدیق اکبر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله لقب بخشید چون من گناهکار را سیرا کو زار من تمام آن
خلیفه پیغمبر مختارم امیدوارم که مرا هم برکت آن نام و لقب از آتش دوزخ برهانند

فی الجملہ نسبتی تو کافی بود مرا ببلبل همین که قافیه گل شود بس است

الحاصل جناب آزاد بعد از حج و زیارت وارد اورنگ آباد گردید و در تکیه شاه مسافر نقشبندی گوشه انزو گرفت و بعد از
چندی اکثر بلاد کن را سر مشق قدم سیاحت فرمود و عجائب صنع الہی سرمد بصیرت او شد خود میفرماید از ان

داشتند و از ذات پهایون کسب برکات می نمودند شیخ محمد فاخر زائر آبادی شاگرد رشید اوست وی لفظ غلام علی را
که نام آن اوست تنها علی نوشت میرآزاد در جواب نگاشت که مسلم روایت میکند از ابی هریره که آن رسول الله صلی
قال لا یقول احدکم عباد الله وکل نسأ که اماء الله وکن لیقل غلامی و جاریتی
و فتای و فتای و بخاری آورده لا یقل احدکم عبادي و امتی و لیقل فتای و فتای و غلامی شیخ این حرف را
از وی قبول داشت و چه خوب واقع شد آنچه این بخاری را در تاریخ بنده در ذکر آن حضرت آورده که نوبتی قاری در مجلس
او این آیه خواند قبل یا عبادي الذین اسرفوا علی انفسهم الخ فقال شرفهم بیاة الاضافة الی
نفسه بقول یا عبادي ثم انشد

وهان علی اللوم فی جنب جبرها و قول الاعادی انه یخلع

اصم اذا نودیت باسمی فانی اذا قیل لی یا عبدی السميع

وفات شیخ محمد سیات قدس سره در سنه ۱۱۲۰ ر و د و در بقعه مبارک بقیع مدفون گردید
شیخ عبد اللطیف امر وی در عنوان شباب همت با عز از فضائل صوری گماشت و مدت ها در قنوج و بگرام
علوم پرداخت و نزد شیخ حبیب الله قنوجی بیعت کرد و نقد هستی در بوتة ریاضت گذاشته سرایه کنیز مخفی بست
آورد و در آخر بحرین شریفین شتافت و قریب پنجاه سال در ام القری شرفا الله تعالی بسر برد و هر سال حج کرد و
نهی نوبت بر دیده منوره رفت لطیف طبع رفیق القلب بود میرآزاد تقریب سفر پنج ماه در کربلا ماند و میفرماید
سر و تن ازین عزیز شاهانه شد که جز زبان بیزبانی ادا نتوان کرد و بیصاحت و محاسن او اوقات بخت و افر
گذشت براه الله تعالی خیر بهشت نشین تاریخ وفات اوست که در شمس اتفاق افتاده

بی بی خرد مولد و غشاء او بگرام است آورده اند که پدر و مادر خواستند که او را که خدا سازند باکره گذارند
و مراسم طوی شروع کردند وقتی که مشاطه او را آراسته بجلوه آورده جلوه دیگر نمود و تبسم کنان در انجمن روحانیان
خرامیدار و پدر از شاهانه این حال داغ شدند و با همان لباس و زیور زیر خاک سپردند و ندان خبر یافته شب
بر سر تربت او آمدند و خواستند که قبر او را واکرده زیور و لباس به تن آرند بحکم قاضی مطلق تعالی شانه گمان تابینا
شدند و در مقام حیرت فرو ماندند صبح از خواب بیدار گشت شوری در خلق افتاد و محله خرد پوره بنام اوست

سید حسن بن علی بن لطف الله القنوجی الحسینی البخاری قدس سره نسبت به او بچهارده واسطه بجا علی القنوجی
ابو عبد الله جلال الدین حسین مخدوم جهانیان جهان گشت میرسد و نسبت به نقی بسیدنا علی اصغر امام زین العابدین

بن امام سبط اصغر حسین بن علی علیه السلام شهید کربلا می پیوند و فی نفس از ائمه اهل بیت نبوت ترتیب دارد
 در اسلاف نامدار وی داخل اند امام علی نقی و امام محمد تقی و امام علی رضا و امام موسی کاظم و امام جعفر صادق و
 امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسین و علی مرتضی در پنج سالگی بی پدر گردید و پادشاه من الصیدک یقیناً
 فادی کشید او اهل فنون فارسی در وطن حاصل کرد و محققات علوم آئیه بجا فقه درس مولانا عبد الباسط قنوجی کتساب
 نمود و غالب مولفات استاد را بقلم خود نوشت و در اقران و دانش سر بر آورد و مولوی نعیم الدین و مولوی علیم الدین
 قنوجی و مولوی قادر بخش بهوری از جماعه دوس او بوده اند و بعد از وفات استاد بکماله نوشتافت و از مولوی محمد نور
 متوفی در سنه ۱۲۳۸ تحصیل فضائل صوری و معنوی فرمود سپس بدلی رفت و مولانا شاه عبدالعزیز و مولانا رفیع الدین ابناء
 مسند الوقت شاه ولی الله محدث دهلوی قدس سرهم را دریافت و مراتب کمال را تکمیل رسانید و یکی از اعلیای علوم
 کتاب و سنت و فقه و حدیث و اصول و تفسیر و تذکیر گردید و بیعت چهار بر دست سید احمد بریلوی مجدد ائمه ثلاث شری
 نمود مولانا محمد اسماعیل شهید مولوی عبدالحی مرحوم و مولوی حیدر علی نزل ٹونک پنجا اہلباب اصحاب او بودند و بعد از
 بیعت همراه پیر طریقت چندی در غزوات کفار گذرانید و برکات و کرامات بسیار فراہم آمد وقتی کہ سید احمد قدس سر
 در بالاکوٹ در سنه ۱۲۴۹ جام شہادت کشید و شربت موت احرر شد و وی رحم و رفوع پادشاه من عزت در آمد و در بدلتانار
 ہجرت از دیار ہند خاموش نشست و اوقات شریف را مشغول درس و ہدایت و ارشاد و تذکیر صاغت و خالق کثیر را
 باقصی مراتب تقوی و طہارت رسانید لا اقل ده ہزار کس از مردم اطراف و جوانب این بلکہ در خدمت وی موفق بہ
 و انابت گردیدند و از اشراک و بدع و تقلیدات احیاء و اموات بجنب شدند عامہ و خاصہ خوارق و کرامات بسیار
 از وی حکایت کنند عمران سجد جامع قنوج و عمارت مصلی یکی از آثار خیر و برکت است در نزد قناعت و صبر و توکل و رضا
 و تسلیم و جملہ اخلاق حمیدہ بر طبق کتاب و سنت مطہرہ آیتی بود و در سوز و گداز و درد و محبت و حلاوت و حال و ظرفیت
 طبع و لطافت منش علامتی شہبانا نما کردی و در گریہ شدی و بیدین منکری از منکرات شرعیہ گوئی روی مبارکش
 برگردیدی و تائیدی تغییر آن بدست نمودی و در نہ لامحالہ زبان بگویش آن و منع از ان بکشوری در مزید صلابت
 در دین نمونہ عرفا و روق بود و در دیار دگاز ذی النورین با وجود و استغنی خاطر و آزادی دل و بی تعلق بمباحش دنیا
 بسی خوش گذران بود جامہ و طعام و مسکن و مرکب نیکو داشت همان نواز مسافر پرورد و دستی دوست بود تمام عمر در
 تو تگری نرفته و دو اتندی دنیا خواہ را بر در خود راہ نداده و در امر معرفت و نبی از منکر بقصیری از خود را معنی نشد
 گویند دل سنگ از تاثیر تذکیرش موم گشتی و احدی را از امر او و علما در ہرم او مجال سخن دست ہم ندادی و خدا فیصل

یونیه من بشاء هم در صورت صاحب هیت و جمال بود و هم در سیرت کامل با کمال در رد بدعت و رافض و شکستن
 رونق بازار ایشان آنچه از دست و زبان وی آمده معروف و یار مست و استغنائیکه در ترک مالک و اموال و با دارا
 پدر نامور خود از وی بطهور رسیده مشهور امصار هم منصب نوابیت پدر بگزاشت و هم پشت پیکر کوک نقود و متف
 مترو که نزد هر چند تالیفاتش در هر سه زبان عربی و فارسی و اردو بسیار است و همه گویا موقوفات طبیات او است
 اما این موقوفه از دستخط خاصش در کتابی یافته شدی نویسد که آب دنیا بر دو قسم است یکی از چشمها و دیگر از چشمها آب چشمها
 از برای شستن جامه است و آب چشمها از برای شستن نامه از چشمها برای جامه مشکلی و از چشمها برای نامه اشکی
 این درو بمقدار کمین پوربی دانش و شعور است و از میان فرزندان او را باو عیه خاصه مخصوص فرمودی و از توبل
 و در و نه خاطر التفات و محبت زائد باد و شتی امیدوارم که از برکات آن دعوات محروم نشوم و متصل امر تا گزیر بقاد
 مبارک او دیگر صلوات خویش سرور گردم رب انت ولی فی الدنیا و الاخره ق فنی مسند و الحقنی
 بالصالحین و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین

ابو الطیب صدیق حسن بن علی الحسینی القنوجی البخاری ختم الله له بالحقنی و اذا قه حلاوة رضوانه
 الاسنی گرد آور این نامه است و شور افکن این بیگانه اگر نظر با تقال صورتی در مقام تعریف نسبت خود بگوید تواند
 که این بضمیر رسول و فلذ کعبه قبول است مسلم اما نظر باندام نسبت معنوی می ترسد که چون دود آتش و چون کرم
 تنگ آب نگرود

هر جا که از بلندی و پستی سخن رود از آسمان بلند تر و از خاک کمتریم

بیشتر در صف فعال علماء حدیث و قرآن رتبه و شناسی بهم رسانده است درین انجمن نیز خود را طفیلی این غزوه کرام
 ساخته گزارش میدارد که وی در سینه دوازده صد و چهل و هشت هجری از عالم پاک جان سفر بسوی این کالبد
 خاکدان کرد و از بقا بقا و از فنا بقا و آرمید از غایت شرم و فوریا و نهایت آزر و فقر ان ز فانیخواهد نام خود
 بر زبان خامه گزنانیدن و در چمن این دولتندان دارین چون سبزه بیگانه خود را رویانیدن اما از آنجا که تا از شکم مادر
 بکنار پدر آمده شور عشق و محبت و فغان در دو الفت خمیر یا طینت او است و در بستگی بظالعه کلام حضرات صوفیه
 عالی مقام و دریافته احوال این طائفه علیه کرام از ازل ازل در هر دهر متل جمعیت و ملاک سبکینه بطبعیت او
 چنانکه گوینده گفته است

لها احادیث من ذکرائه تشغلها عن الشراب و تلهمها عن الزاد

ومن جد يثلك في احقابها ما حاد

لها و جهك قد تستضيء به

روح القدس وم فتحي عنده بياد

اذا اشتكت من كلال السيرة احدا

لا محاله درین مقاله من بیدل خود را در صف فعال این درویشان دو لقمه جا میدهم و با رسید حصول و وصول برکت

ایشان لقمه تازه در طنبور بیان میدهم

گر چه خردیم نسبتی ست بزرگ خورده آفتاب تا با نیم

در یافته باشی که بوم و زاد نشاد این محمود و ضعیض و اوج همان ویرانه گفته شاه آبا د قنوج مست که از عمری در آن

از آن خاک جدائی نقد وقت اوست و تا بغربت وطن و فرقت اهل آن مسکن ساخته خود را چون تیر از کمان بسته

هر دم غم سگالی را در ف یافته و بای حال از دمی که از ملکوت آسمان بنا سوت این خاکه ان پیوند گرفته و این

جهان گذران بی نمود و نشان را بچشم عبرت و مقله خبرت دیده نخستین قضای آسمانی که بقدر بر ربانی بر سر وی نخت

آن بود که در پنج ساگی از عمر و در دوزخ فلک گردیدی بر تارک حال او نخت

مرا باشد از حال طفلان خسر که در طفلی از سر بر فتم پدر

مادر و پسران که خاکش سبز باد چنانکه تواند شدن بجان کندن دشنه و گرسنه ماندن بکنار عاطفت پرورش کرد و از

تبدل در دمنده نواز شها فرمود و در آموختن و بر نماز استاده کردن و بر وزه خوگر ساختن کشمش و کوششها نمود تا آنکه

اندکی آشنائی باین چیزها دست داد درین اثنا روزگار شنباب آمد و چون که شعبه از جوانی ست بر سر حساب

پاره از زندگی و بر سر کار و بار کتاب خوانی و کاروانی گذشت و ششم دیگر از جوانی چنانکه افتد و دانی در سوز و گداز

مهر و وفا و نادارانی بسر آمد

بما جز عشق بدخویان نیا موخت خند الهی دهد استاد ما را

آخر کار بعد از خرابی بصر و سفر در بی پیشین آمد و تکمیل مراتب تحصیل صورت بست سپاس فاطمه فراغ چون آبی در کوزه

و نانی در کاسه نبودم فامشوائی منا کبجا و کلو اهن دزقه را از برای جان خود نی نی بلکه از برای دوستگان

خود کار بستم و با خاطری پرداغ و دلی میداغ و حسانه بی چراغ جاده سیر و سفر میبودم و در آنکه بهوپال بزبان

فرماندهی نواب سکندر بیگم مرحومه افتادم و رخت افتادگی درین دولت جاگاه انداختم و حصه بزرگی از عمر خردی

با وظیفه مختصری و شغل محقری در ملازمت و سر بردم

اسی تقریب اوس گلی مین رسه نینین مین شکسته پائے کی

و خود را بنام حضرت احوار جهان و جهانیان در کنار زنده قناعت به نون شکایت و شکایت پروردم و نام تو نگری و
 آسودگی بر زبان نبردیم تا آنکه بعد از سپری شدن روزگار امارتش و پرورد کردن آنم حرمه نوبت صدر نشینی
 بانوی کاشانه دوات و بزم آرائی فرمان ده همان ایالت نوا شایه جهان بگیم مفضلها الله تعالی و سلم رسید در شایخ
 شسته ۱۲۵ هجری جاذبه غیب بسوی خود کشید و عنان اختیار از دست برد و دو تیر خرد از پای برافکند و صبر خست
 از خاطر محزون بیرون نهاد چاره نماند بجز دیوانگی کردن و دل از خانان برگرفتن و در وادی عزیمت افتادن و راهی
 نمود چو بیارگاه عالم پناه خلاق عالم و رزاق بنی آدم رفتن و خود را در حرم محترم گرد کشید چون پروانه بحوال شمع شایخ
 گردانیدن من فدای جلوه جمال ام القری و صید بسته فقر اک امام ائمه الوری پیش ازین خوابی دیدیم که در صحرایی
 میان بحر محیط نشسته ام و بکوه عظمه میروم بار دیگر دیدیم که در حرم محترم حاضریم و در کوی و برزن آندایار برکت آثار
 میگردم کت سوم در مقام خود را در سلک مدینه طیبه یافتیم و در دیوار ربوع انجاد نظر آدم و ابیاتی چند که مشیر غرام
 باشد بچشم عجیب و صوت دلکش در فارسی زبان شنیدیم هنوز ذوق آن خواب در درون من است و از آن وقت هرگاه
 آن رویا بیاد می آید سلسله شوقی می جنبانند آخر جذبه لطف رحمانیه و عنایت محمدیه مرا از خود در بر و در شرارت توانی با

همت برق آسمان بیکر کرامت نمود اول مناسک عمره و حج سعادتمندم

من از بوس بحر در کعبه دل اشاد میگردم	مسی مالیده یا قوت کسی را یاد میگردم
زیارت تنبیه دم کعبه را از گردش رنگی	بحکم شوق طوبت تازه ایجاد میگردم
درین دارالامان اشتاق تیغ قاتل بودم	ز بیابانی طواغیت خانه صیاد میگردم
چو آواز جرس از کاروان هم پیش میبرفتم	بیاد بیلی محفل نشین فریاد میگردم
بصحرای غزاله از اسلام از دور می لغفتم	بگلشنها زمین بوس گل و شمشاد میگردم
ز عکس غیر صافی دشمن آینه دل را	بصاحب خانه این خانه را آباد میگردم
اگر از او پای من از کار و امانندی	بیای بیست و الای خود را یاد میگردم

سپس بهر هی قانده توفیق در بهر سعادت رفیق از کعبه به خلیه ام شرفیاد و بسطریه طیبه آوردن و بدرگاه این ایام
 حضرت امام الحرمین و رسول الثقلین رسیدن و چپین نیاز بر آستانه ربه العزیزت بسجده پیرکت و در دست مایه سودن
 آرزو کردم زیرا که اوست قبله حقیقت سودندان رزمزم مشرب عارفان و مقام رسول و احوال انکس
 تابان و موقت عرفات عاشقان و مناسی اسن و امان دل وادگان است

نمود جلوه اعجاز شمع مطلبی
فدای خاصیت وادی عقیق شوم
نماند شوخی چشم شد از بوسه
که کرد رنگ روانش طالع شسته لبی
رو و صبل جلوریز جانب غربی
گرفت رنگ زکات ز شیشه جلیبی
نصیب آنکه ام کن ملاوت رطبی
توان ز ذره ماده نور خوش نسبی
بلک هند چون نیست طوطی آزاد
که کرد تربیت من شکر لب برانی

و بعد از تادیقه فیضی حج و سنت عمره و وصول بحضرت رسول صلعم و سعادت از مدینه طیبه ببلد حرام اعظم نعم
در شرف و خطر و ابقی منافع و اثر و نعمت بود یکی خدمت علم شریف تفسیر کتاب الله العزیز و ملازمت شیخ سنت
مطهره نبویه و التماس فیوض و برکات از قرآن و اقتباس از سیر سید الاکوان علیه الصلوٰه و السلام باقامت
شغف با اتباع آن در ظاهر و باطن حال و ترک تقلید رجال و بحث از قبیل و قال و ارجاع جمله اقوال و احوال بسوی
کتاب و سنت بفرایغ بال و بعد از آنکه

عشق می ورزم و امید که این فن شریف
چون همراهی دگر موجب حرام نشود

و گیر حصول توفیق و بذل همت ضعیف در اشاعت مؤلفات این اصول و صرفت معلوم غیر مجهول در اراعت نشر
مصنفات این ابواب و فصول از خویش باشد یا از دیگران و از اجنبی بود یا یگانہ از انچه درین باب اندرین نامه میسر
میتواند شد و این نعمت لاحق را بهتر از آن حالت سابق یافت از نشسته بهجری که تا حال بخت و هشت سال میشود
انفاس اوقات مستعارش و وقت را و این کار است و نزدیک به پنجاه و نه کتاب در میان اختصار و تلوین در شمار
و هر چه در بابیت طلب علم نوشته بود و اکنون آنرا خارج از اعتبار ساخته بخت و یک کتاب است هدایه السائل
مستعمل است بر یکصد و هفت مسائل و دلیل الطالب محتوی است بر یکصد و هشتاد و یک سؤال و باین حساب مجموع
تولیف قدیم و جدید بصد و هشتاد و هشت مولف میرسد و بعد از استقلاط ۲۱ مولف صد و پنجاه و هشت کتاب
باقی می ماند و مجموعه کراتش زیاده بر یک هزار و دویست و هجری شود و بیزید الله فی الخلق ما یشاء و بنا تقبل منا
انک انت السميع العليم و تا باین شیوه خاصه موفق آمد در وازه آموزگی ظاهر و باطن بر روی او گشادند
و از دولت حکومت چند آنکه نه فراخور حوصله و در خورد شایستگی او بود بوسه دادند

بخانه چند نشینی سری : بستان کش
چو چشم خویش دمی باده دگلستان کش
اما حکایت دولت پس آنچه در هر عام بوی ارزانی میدارند مدخل یک لک روپیه سال است و اگر قصر و بنا و
یا و کانه اندازه نمایند خود مخارج جمله ریاست بدست است و اما حکایت حکومت پسر شاه این سال که دوازده
صد و نود و هفتم باشد بر شش لک و چهل و سه هزار و یکصد و چهل و یک تن فرمان او در این است و اینها
دو لک و یک هزار و چهار صد و هشت خانه در تعداد املا

برای ناز نبی میکشم ناز جهان را
بوی یوسفی گیرم سر ره کاروانی را
معذ اگر راست پرسی و نفس الامر جوئی همه این اوج سوچ ابتلا و بر ابتلا و بلا در بلاست و تمام این ناز و نعمت
در خلا و بلا و مصیبتها در قفاست

مرا بر بسند جم می نشانند
اگهی بر سر آن کوی نشینم
درین معذوری و محجوری که خداوند پاک و فرارنده افلاک بدان آگاه است و دل شرمند و جان سرافگند
بر آن گواه جز شکیبائی کردن چاره کار بدست نمی آید و بانی بسوی و هل الخ و حج من مبدل نمی کشاید
فقیر از سعادت همیقدر کافی است
که نشی بر ش سایه ها نگذاشت

و بنا فرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین
لقد جیت دون الحی کل تنوفة
و خضت ظلام اللیل بسوح ظمهر
و جئت دیار الحی و اللیل مطر
اشیم بهار قیام الدید و ربما
فلم ان الا صعدا فوق لامة
ولا شمت الاعزة فوق اشفر
و سرت قلب البدق یخفق غیره
هناک و حین النجم یظهر عن شذر

شاید یاران ظاهرین و نظار گیان صورت پرست را در اینجا بخاطر نا آشنا و دل حسرت آردا میگردد که این
شیوایی و بالا خوانی نه از جهان انصاف است بلکه جگر گوشه خانان ستم گزینی و اعتساف و مکن چون این
بی سرو پا ابرو جمی آفریده اند و بر روشی بر نیزانیده که نه از رد و قبول کسی بخاطرش کاریست و نه در حیات

وضع آزادانه او از جانب احدی عیبی بر سر چه رجاء انصیب گویند بجای خویش مست و تکلیف از تیاب و ریس که
 بر دهنم بگریزید مثال مرهم مست از برای دل ریش و کینت که ترک دنیا عبارت از آن است که خود را بر بند کند
 و شکم را اگر سسته دارد و خیال و اطفال را بختی گذارد ترک دنیا آنست که جامه پوشد و نان خورد اما آنچه برسد آنرا
 روان دارد و با او میل باز نماند و خاطر را بچیزی از ناز و برگ این جهان نیاورد و نشاء و سر و کین غالب
 بنی آدم پاکیزه بگذرد و از خود و اقبال آفرینست و نمیداند که خیر و شر این عالم همه آثار قضا و قدر او سبحانه و تعالی
 بنده بچاره در میان نیست تا عمل ملائمت را موضع درست توانستی بشناسد

خود را میان محکم و جبر و اختیار
 مجبور بوده ایم که محنت را ساختم
 گویند رحمت است طلبکار خوشی
 خود را باین امید گنگار ساختم

و معذک اگر نظر در حقیقت نیک تر میرود معلوم میشود که امور بسیار است که بی اراده آدمی بطور میرسد و وی
 در آن بجهت قسرتا سر یا مقتضای خلق و امر یا مقتضای معذورت و در و استی از آن بچاره هیچ مجبور است

آنچه نصیب است بهم میرسد
 گزینی بستم میرسد
 غرض که قصور از طرف کسی نیست و ملاست بر کسی نیست

غیری بیتی و انما الله اعلم فیما کم
 فکافی سبابة المتندم

جرم از طرف غیر و ملاست همه بر سن
 گونی سر انگشت ملاست زده گانم

و الحمد لله تعالی علی کل حال بنده جان را امروز از عمر فانی سال چهل و هشتم است بست سال کامل در فقر و فاقه گذشت
 و مجرمانه زیست کرد و از آن پس بر در بعد از آن که بعد از کفایت از کسب دست بوی عطا کرد و در دستا بل شد
 و فرزند آن بر آورد و بست سال دیگر و یکی آید و هشتم سال است که بعد از التقی و التی جاگاه عزت و دولت را
 بوی سپرد و اندر علم و علوم و خط و مقسوم شهریار و عذر کارشش نموده تا بعد از این او را چه پیش آید نصیبت علم و
 لطافت طبع و نظافت خاطر و عشق درون و محبت بیرون و در و خلق روز افزون و سائر اوصاف طریقت است
 فقر و فاقه و شادی و غم و غم و شادی و آبادی و ویرانی و ویرانی در آبادی ترک موروثی است که هنوز در فاقه
 ماباقی است و الله اعلم قدس سره و اللهم الاحوال در زوق و شوق و ریاضت و مجاهده و طلب فقر و فنا بشما بیدار
 می بود و گر بیا میکرد و بیدار و متذکر علم سپا گری و شجاعت و سخاوت و علم و شعر و حال و ذوق نادره روزگار
 میر نیست این همه چیز نیز بعد از کسب فنون علم و انقیاد به سلسله علم حدیث و خد سنده این فنون شریفیت تا امکان خود

برپا داشته درین قحط الرجال و هجوم موانع و کثرت اعداء و تحول احوال با وجودی تعلقی و وابستگی با کمال طبیعت
قلب و حضور خاطر متعصب از خویش برین کار رضا نداده بلکه ظاهر را غشاده حال باطن خود کرده است و باطن را بسوای
آخرت پرورده التفات دل را از قعر طبیعت بزخارف این سپنجی سرانمیستقیمگی طوحت و چنگی نیت و قنای همت او
در نفس الامر بر صفت قلب و قطع باطن از تعلقات رسوم و عادات است باشد که یونان من الدهر و را با این خود شهادت
او بخواهد و از اسوای خود چنانکه میخواهد و می اندیشد جدا سازند سوگند یاد و پیمان نم کرد که هرگز مرا بوس طلب یار
و شوق برتر در تحصیل اسباب ثروت و دنیا نبوده است و نیست اگر توجه قلب است بجانب همین فقر و محبت
و اگر حدیث نفس مستمعد درین اندیشه است

بدل خیال دانی که داشتتم دارم	بسیار از نهانی که داشتتم دارم
یقین که از جفا دست برنمی دارد	من از وفاش گمانی که داشتتم دارم

حیرت آیدم از جاعنی که از برای خلق کاری بکنند تا ایشان را نزد اینان اعتباری بود با خلق چه کارست کار
با خداست لذت دنیا بعینه بچو اندت احتملام است که در لجه میگذرد و کدورت و کثافت آن باقی می ماند مشرب
نقشبندی را بعد از ادای فرائض و نوافل جز شرب رسوم و عادات شوم طریقه نبود و ایشان را همین طبیعت قلب
روح الله سبحانه و ربنا بقصد و شش بوده ما خود چیزی نیستیم اگر باشیم باین مشرب خواهیم بود چون مشاهده میشود که
علماء و فضلا و طلبه جاه و عزت و کثرت اسباب و جمعیت اموال و نزاع و خصومت با خلق می افتند ما را شکر آن
می آید که در عالم ظاهر معدود و زمره موالی نشدیم و با احدی از این طائفه طرف نگردیدیم و با هیچکس در بحث علم نزاع
نگردیدیم و هیچکس را از طرف خود بقصد خویش بکلفت و کوفت نرسانیدیم جنگی که کنی آن از برای نفس خودست نه از
برای خدا طالب شد آنست که اگر داند که حق بجانب دیگرست قبول نکند و اگر نداند و سب بار بگوید اگر نپذیرد بگوید که بنده
چنین معلوم است آن نمی تواند بود که شما بگویند نزاع از برای چیست بعد از آنکه کدام اگر یکی را با استاد و شیخ خود محبت و اعتقاد
بود درین معنی با دیگری جنگ نمیرسد تعصب خورد نیست این که محبت است آنرا که محبت نبود چه کار کند طالب این را باید که کتاب سنت
و فقه این هر دو را شیوه خود گرداند و بر کلمات ائمه حدیث و مشایخ کرام اعتقاد کند و خود را بر و بر دامن آنها بر بندد و شک شبیه را که
در بعض مسائل ایشان خلایق کند بخود راه نبرد و درین راه اول بی تماشایی آید و گرنه تمام عمر در خلایق بماند و بعد از آن که بتقلید اعتقاد صحیح کرد
بعد از صحت ذوق و سلامت فطرت البتة بمرتبه تحقیق میرسد ما را در اول حال در کیفیت معنی توحید و محبت این عقیده
تردد و خلایق بسیار بود و هیچ وجه راه تحقیق آن نمی بردیم با خود گفتیم که چنین اولیای خدا و مشایخ کبار برین راه

رفته اند اگر ایشان غلط کرده اند و بر ضلالت گذشته معاذ الله من چه چیزیم گویند که این نیز بر ضلالت باشد عاقبت چنان شد
که فرق هر دو توحید اول و تراز لفظی بودن آن ثانیاً معلوم شدن طریق جمع میان هر دو ثالثاً کسب و در یافتن هستی خود
و هستی خدا را با غلطی هر شد و سخنان اکابرین از مشایخ و محدثین خضر این راه آمد اکنون اگر بعد حیا و خجالت کنیم که خود را
در شبه اندازیم ممکن نباشد اینقدر رنر درست که تقریر این مسئله پیش عامه بلکه خاصه این عهد میاید انداخته است
طرفداری جماعتی از سافت یا خلف تفصیل جماعتی دیگر از قائلین یا انعمین میاید که در حق رادر مظاهر کونی و بیانی

که صورت رادر آئینه بشر طیکه آئینه از میان بر خیزد همان صورت منظور ماند و این معنی فقر را در اینجا میسرست
تا اینجا چه نمایند معامله طریقت بسیارست که مردان این راه و صاحب همتان عالیجاه دارند اصل کار حقیقت میسرست
که ملاحظه معیت حق بجمع اشیاء از دست ندهد و یکدم ازین خیال باز نماند دست در کار و دل بیار چنانکه گفته اند
همین معنی دارد حالت ذکر و توجه حضور خود منافی غفلتست علامت صحت نسبت و رسوخ آنست که در احوال دیگر
از اکل و شرب و غضب و نزاع با کسی بشیاء باشد و از معنی غافل نبود مشایخ گفته اند که عالم از دست و بدست
بلکه همه اوست و در گفتن بهتر همینست که گویند همه از دست این کار دل بست بزبان تعلق ندارد گفتن با همان
که موافق شریعت بود اگر اینک ملاحظه کنند حقیقت معنی از دست را عین معنی همه اوست یا بند غیر حق چه باشد
و از کجا باشد کان الله و لیریکن معنی پس هر چه شد از دست و الا که کما کان یعنی اکنون نیز خداست چیزی
دیگر با او نیست

عقل در اثبات وحدت غیره میگردد چرا آنچه جز هستیست هیچ و آنچه جز حق باطلست
غایه مافی الباب آنکه اهل شریعت نیستی ماسوا را حواله برستقبل میکنند و اهل طریقت آن نیستی را در حال چشم حقیقت
می نگرند پس عند ربك صباح و لایسأد و حقیقت نال هر دو تقریر واحدست و توحید بجای خود ثابتست
راستی فتنه انگیزست سر و قاتمش هستی ما جز در روح مصلحت آمیز نیست
پیش ما عبارت که گویند با همان معنی توحید فهم میکنیم در فهم ما نال این هر دو عبارت که عالم مخلوق اوست یا منزه
اوست بیک معنی در می آید و معذرا خطی و ذوقی که در سکوت است از هیچ مسأله و اختتامی آن دست سید و در گفتن
نیست هر چند پنهان دارند ذوق و برکت زیاده تر شود اگر گاهی از کسی این حرف میسود چنان غیرت
دست بهم میدهد که اگر ممکن بود مهری بر دهن او زده شود تا باز از معنی دم نزد خود بگویند و در اظهار آن که اوست
غیر از ضرر و مشک مرمت شدن معتبر اینک در اینجا گفتیم و نوشتم از آثار شرب و شوق و محبت است که از بر وفات

بر این مظهر آمده ایم در نه درین پیرانه سرچشمه ای این کار از دست نیاید ولی تیدی و رسوایی مناسب نماید
 خود را بر نگه میداریم و گردن چنان از آتش محبت کبابست و جان از شوق این کار خاتمان خراب و محاسن لم
 از اول تا آخر شوق و دل در دو محبت است و بزم جانم از فرشتا سقف پیر از ذوق تلاوت قرآن جامع اما پیش
 نبوت رسالت صلی الله علیه و سلم

از داغ الفت ستدل دسینه گل فروش
 غیر از متلع در دندارد دکان ما
 رستم کجا بزور ضعیف ما رسد
 کوه غم ست کاه تن ناتوان ما
 سوز و گرمی درون چنان ست که آتشی در زیر خاکستر پنهان می باشد اندک که کاویدند همه آتش بر آید وقت قلب
 و قاق باطن را چه بیان میتوان کرد ممکن است که سخن از درد و الفت مذکور شود و شعری خوش مضمون بگویند
 و جان متاثر نشود و تن حرکت ننماید بارها خود را میزدیم که چون کیباری حرفی ازین باب در کدام رساله یا کتاب بنظر
 گذشت یا در زمی از زبان کسی نظمی ازین وادی مسروع افتاد خواه عربی بود یا فارسی یا هندی دل در دست نمایند
 و خاطر از ذوق آن معنی تار و زار بماندیم حدیث عشق می باید چه یونانی چه سریانی جمع تذکره های اشعار گرد آوریم
 با حیات ساده و پرکار اگر ازین صحرا می ناپیدا کنایه نیست از کجاست و چون ست و چراست بعضی آدمیان هستند
 که باین کاری ندارند و از ایشان نسبت باین ناکس ازاری نه و لکن ایشان را در دل این خس جانی نیست بیشتر
 کسی رضائی من با جماعه ایست که کاف و تصنع کنند و اتفاق در زند و آشنائی نمایند و خلق را چنان نمایند که نباشند
 بی تکلف راست راست می باید بود و چنانکه باشند می باید نمود کار با خداست با خلق اسلام کاستیت ندارد و اتباع
 ست نامه مختصر است نفع الطیب نام که وقتی خاطر را بدان خوش کرد اتفاق افتاده بود درین زمان که روزگار ضعیفی
 و پیری سایه بر سر انداخته چندان معنی فنا و نیستی بر حال دل غالب است که لحظه از آن در و ندر فرصت و فراغت
 دست بهم نمیدهد و هیچ چیز از جامه و طعام و آسایش صبح و شام و صحبت و مخالطه با نام از خویش و بیگانه تعلقی که نیست
 شوق و غیبت تشنه باشد باقی نیست و کارم کار غیر از دست ما می آید که خود را بپروریم یا بشیم هر دو برابر است
 معنی خوف و خشیت تقدیر چیرگی دارد که کم وقتی از معنی فراغ و خوشحالی در دمی میگردد و نفس خود هرگز یک خیر
 نمی بینیم که آنرا دست آورده خود سازیم و دانیم که پیش خداوندگار بیکار خواهد آمد هرگاه نظر بیکر باقی و خدای حضرت حق
 می افتد همه طامات و اشارات بر باد میرود خداوند اندک عاقبت چیست تا دم آخر نفس و اسپین چه طور گزرد
 دل ازین خیال سخت لرزان و ترسان ست و جان ازین اندیشه پر ملال بجایست گریان و بریان حضرت غریب در

شکسته نواز این نمک پرورده عفو عصیان را بلطفت عام خود بذوقی و حالتی مخصوص گردانیده است که با خودی
دارم هر چند سرسری باشد و با خیال خویش خوشم اگر چه با لیل و لیا بود همواره در عالم بیان از عشق و محبت در دو بیت
دم میزنم و در طریق غربت و شکستگی و فراق و افتادگی قدم می‌نهم در زاویه غربت افتاده ام و دل با می‌داری ننشاده
بایکسکم از نیک و بدکاری نیست و از هیچ آفریده اصلاً بر دل غباری نه از مصاحبت این و آن فارغ بالم بلکه از
ذکر زید و عمر که در ترا کیست بخود گذر می‌شود نیز در طالم

ناسازی مزاج بکس ساختن نداد
چندی بخویش انیسه ناچار ساختیم
از ایام طفولیت غمیدانم که بازی حسیت و آرام چه خوشدلی کدام و آسایش کجا و سیر کو هرگز طعام بوقت نخورده
و خواب در محل نبرده شطری از عمر در سرب طلب علم گذشت و پاره در سفر معیشت و قدری در راه حجاز بمنیت طراز
بعزیمیت تادیقه فریضه حج و حصه بزرگی در مطالعه کتب و رحمت تالیف و اندکی در تلاوت و قراءت اذکار سه
چه دودهای چراغی که در دماغ زلفت
که ام باده محنت که در ایلغ زلفت
که ام خواب چه آسایش و کجا آرام
چه خار خار که در سبزه قران زلفت
بمیرتم ز دل خود که عمر زلفت و سلی
ز کج غمکه هرگز بصرن باغ زلفت
هر چند درین پیری و زمین گیری اسباب طرب جمله میاست و ابواب ناز و نعمت هر گونه مفتوح اما ذوق حالت اولی
همبران منوال است و شوق در روش همچنان تازه کار و تازه خیال باغ و بهار این چنین دنیا در دیده بصیرت و مثال
خارست و بوی گلستان این برگریز فنا در چشم عبرت او در رنگ غبار محمدی نسب احمدی مشرب است نقشبندی
طریقه صوفی مذہب تعلق در دند او خضر این راه است که معرفتش خوانند ذوق بدون او جذبه خاطر است که فاتح
طریقش دانند سه

هو الغفور نه خوشش شراب می‌شوم	صریح باب بهشت از باب می‌شوم
بر آستان خرابات چون نباشم فرش	که بوی زنده دلان بین تراب می‌شوم
دویدن می‌گلرنگ را بگو چه رنگ	بصد رسائی آواز آب می‌شوم
صفای پردگیان خیال می‌بینم	صدای پای غزالان خواب می‌شوم
ترانه که سر دار از ان شود رنگین	بهر چه می‌نگرم هیچ و تاب می‌شوم
صدای شهر جبریل عشق هر ساعت	ز جنبش دل پر اضطراب می‌شوم

سحر و صحبت و لذای گرمی آسائے که از لباس تو بوی کباب میشنوم

تفاوت ست میان شنیدن من و تو تو بستن در و من فتوح باب میشنوم

مستطعمه این چند تراجم که بلفظ سلیس فارسی بحسب روزمره شعارات این دیار و محاوره رایج این روزگار بقید
تحریر و بند تقریر در آمد و از گزین نامهای علماء کبار و تذکراتی مشکلیخ ایرار بضبط عبارت و حوزة اشارت
چیده شد بغیر آنست که حرفت جسته زبان قلم و سخن گاشته قلم زبان و بار و دیگر محکم امتحان تواند زد و بآئین
نامه نگاران بنظر دیگر تواند پرداخت هر چند استعداد بلند و فطرت ارجمند و قدرت خیال گزینی و قوت معنی آفرینی
و در بطبیعی بمبد و فیاض و دلی بقواعد تصفیه مراض و جمعیت باطن و طمانینت خواص و شرح مسد که شرائط معتبره این شغل
و ذکر اندک قلم مفقود و انواع توزیع الی و اقسام تشتت خاطر و صحبت با جنسان و گرفتاری و کار و بار بنا بر زمان
و مقامات گوناگون آلام و مصائد مت اصناف مراض و استقام و ضعف دل و دماغ و تنگی ظرف و تنگی ایلغ
که موانع قوی و عوائق جلین این عمل اند بوفور موجود اما بعد از اتمام و رسیدن آغاز با انجام و پیوستن مقدمه با تمام
دید شده که چون کجاول در یوزه گران پراز نو الهای گوناگون ست و همچو دل و درویشان بهیئت اجتماعیه مرقع
پاره های بوقلمون چشماست از صاحب نظران بلند فطرت و صاحبان انجسته فکر و صوفی نشان پاکیزه طو
در و ایشان نیک نیت آنست که جامع این شوریده نامه و اخوت آزمایش از زله ربای مرتبه نهند و جزیره چینی
بریت دیگر ندیدند خدا میدهد و بنده بخش میکند و کیفیت که از رسم ظاهر که بیان بستن و دست بست کسی دادن
رسمی ندارد و از اسم باطن که ذاتی ادب پیش کی از اولیاء الهیه نمودن و ادب آموختن رسم رسمی در میان
ایشانست خداوند اگر دنیا دهری بطریق ده که خلل در کار دین نیارد و غم آخرت را از دل بر ندارد آنگاه سخن خود
و سخن پیغمبر خود بجهتی بخش که در آن مستغرق گردیم تا هر چه غیر ذکر تو یا حدیث پیغمبر نیست نامه آن در نور دیم یا رسد
رم از صدق نیت نمیتوانم زد که از تو هیچ پوشیده نیست صدق نیت از تو میجویم و اخلاص طویت و حسن عمل
از تو میجویم رب اغفر و ارحم و انت ارحم الراحمین و تجاوز عما تعلم انک تعلم و لا تعلم و انت
علام الغیوب اللهم احسن عاقبتنا فی الامور کلها و اجزا من خیر الدنیا و عذاب الآخرة

خاتمة الكتاب و مجمع طیر المستطاب

شیخ محمد الدین ابن عربی رحمه الله تعالی را در کتاب فتوحات مکیه و صایای حکمیه است که در باب پانصد و شصتم

در نه گزیده تفصیلاتش پرداخته و کتاب مذکور را بران تمام ساخته مناسب می نماید که بعضی الفاظ و معانی
آنرا در اینجا ذکر کرده شود تا بر خواننده و داننده بلکه شنونده آن اگر نیت خالص دارد باب صفات کثایه و راه معرفت
و هدایت جلوه نماید و این وصیت ابتدای از موصی نیست بلکه ابتداء ایش از خالق انسان و جاعل کون و مکان است
و بسندگان دران پیروان سنت الهی و شریعت رسالت و سگاسه اند سه

وصی الاله و اوصت رساله فلذا	كان التامني بهم من افضل الهمم
ولا الوصية كان الخلق في عمه	وبا الوصية دام الملك في الدول
فاعمل عليها ولا تهمل طريقتها	ان الوصية حكر الله في الازل
ذكرت قوما بما اوصى الاله به	وليس احداث امر في الوصية لي
فلم يكن غير ما قاله او شرعوا	من السلوك بل هو في اقوم السبل
هدي احمد عین الدين اجمعه	وصلة المصطفى من اقوال الملل

بنده چون در جای گناهی گندی باید که از اینجا زود تا آنکه طاعتی بجز را بنجای بکند و عبادتی بوجود آورد تا چنانکه
آن جای بروی گواهی دهد هم از برای او گواه باشد اتباع السيئة الحسنه فتحها وان الحسنات يذبن
السيئات ذلك ذكرى للذاكرين و دیگر گمان با خدا نیک می باید داشت و در هیچ مال با چنین محسن و بخشن
بدگمان نمی باید بود و انما عند ظن عبدي فلين في خيرا تو چه دانی که همین نفس آخر انفاست باشد عباد ابد گمان
روی و حکایتان ندان شوی سه

عافل احتیاط نفس یک نفس مباش
شاید همین نفس نفسی است پسین بود
و دیگر ذکر خدا در بند و علن و در نفس و در ملا میاید کرد که یارت مرا و را موجب یار است مرزا قافا ذکر و فی اذکر که
در حدیث صحیح آمده و انما معه حين يذكرني ان ذكرني في نفسه ذكرته في نفسي و ان ذكرني في ملا ذكرته
في ملا خير منه در باب که این چه معیت و ذکر است و در کدام محل و بزم است سه

اهل البشاعة فاخلع ما عليك فقه	قول المبشر بعد اليأس بالفج
ذكرت شر على ما فيك من عوج	

حق تعالی گفته و الذاكرين الله كثيرا و الذاكرات و باجملا اکر ذکر خداست در هر حال و در هر حال دیگر باقی
جمع قریب متاخرت میاید کرد بقدر استطاعت و اندازم جمد و استقامت در هر زمان و هر حال غیر صاف و صاف

وان تقرب مني شبرا تقربت منه ذرا حوا وان تقرب مني ذرا عا تقربت منه باحوا وان اتاني بمشيئة
 هر دله من آیم بجان گرفتاری بن عگر گیشم زهی طرب و گریشی زهی شرف و شبر با شبر ذراع باشد ذراع
 با ذراع باع بود و شش را چون دو چند سازند هروله نامند غرض که قرب خدا با بنده مضاعف قرب بنده با خداست
 یکی ستاند و دو تا ازانی دارند کیست که شکر این نعمت بجای تواند آورد و بیکه اگر از دست کار غیر بر نمی آید
 باری در حدیث نفس بآن عمل خیر خود بتقصیری اندران راضی نمی باید بود و اگر خاطری شتر خطور کند می باید که عزم بحرم
 بر ترک آن نماید مگر آنکه قدری سابق و قضای لاحق دامنگیر حال گردد در حدیث آمده هتم سینه را نمی نویسد مادام که
 بجای آورده و هتم سینه را سینه می نگارد اگر چه بکار نبوده و این نیست مگر سبق رحمت بر غضب و تقدیم عفو بر قهر و ترجیح
 عفو بر عیان و اندازه آن از قهار و عفو از یک تازی باری باید گرفت شیخ گوید فلا بد من المغفرة لكل مسلم
 وان لم یبت و بیکه شایسته است بر کلام اسلام که لا اله الا الله محمد رسول الله است و بنا بر احتیاط بر زیارت علم
 افضل از کار گشته و میان نفی و اثبات جامع آمده افضل ما قلت انا و النبیون من قبلی لا اله الا الله
 و چرا چنین باشد که این کلمه توحید است و هیچ شیء محال توحید نیست و ان السموات السبع و عاموس غیر
 و الارض السبع و عاموس غیر فی کفة و لا اله الا الله فی کفة مالت بآن لا اله الا الله باجماع
 در میزان اعمال گران تر ازین سخن و بطایفه آن نیست قال الشیخ فی تعلیک بلزوم هذا الذکر الذی یؤن
 الله به و ما یعلم به السعادة فتم

مهما تفكرت في ذنوبي خفت على قلبي احذرقه
 لكنه ينطفئ لهيب * بذکر ما جاء فی البطایقه

و بیکه از معاد است اهل این کلمه دور تر میاید گریخت و خاک حرب با خدا بنا بر این دشمنی بر سر خود نمی باید بخت آویزا
 اگر چه بمقدار قریب از رضا آرند چون شرک نموده اند ملاقات خدا با ایشان همراه مغفرت خواهد بود و ما یفعل الله
 بعد از این که ان شکر و امتنم و بیکه ملازمت فرائض الهی است بر وجه مامور بها و اکمال این نشا بنوا فلان شکر
 عمده آلات قرب خداوندی است ما تقرب الی عبدی بشیء احب الی ما افترضته و ما ذال العبد بتقرب
 الی بالذات حتی احبه نقصانی که در نماز از راه ترک یا قضا یا فتور در ارکان راه می یابد این تا فلما جبر آن بروز
 استخیر میکند شیخ گفته و لیست فی الاصل فی الفرائض و الاصل فی الفرائض ذلک انشاء عبادة مستقلة لیسبها
 علماء السوء بعد عده و بیکه مراعات اقوال میاید کرد چنانکه مراعات اعمال میکنند بلکه خود قول من جمله عمل است

باید که خدا را نزد زبان هر قائل اعتقاد کرده و در برابر جانش دانسته گاه بیانی سخن نماید و حرفی ناکفتنی و کلامی
ناشنیدنی گویند که معتقد آن نباشند گویند و نشنودند و بایلفظ من قول الا لایه رقیب عتید و لا یحیی الله المموت بالسنن
من القول و کهل یکتب الناس علی مناعه هم فی النار و الا حصائد السمکة یکیمی گفته هیچ چیزی مستحق تر سخن
از زبان نیست زیرا که در پس دوزخ و از راه افتاده ششمتین و انسان و همه با اکثر الفضول است و باها مستحق بسیار
قلت کلام و کثرت سماع را همین قدر نکته بسند است که زبان یکی است و گوش دو است
بخطا هیچ مضمون بد زبانت نمی آید
خوشی معنی دارد که در گفتن نمی آید

و دیگر صورت حیوانی ذاتی روح هرگز نمی باید کشید و در خانه نقشی از آن نمی باید گذاشت تصور را روز حشر
تکلیف جان دمیدن دهند و نتوانند پس بعد از این سخت بتلاش سازند و من اظاهروهم ذهاب الخلق خلقه
قلینا فواذرة و لیخلقوا حبة و لیخلقوا شجرة دیگر بار را بر سجونی میاید که در آن اعتبار و ذکر است و پیشتر
از اصل خبر میدهند و نظاره ضعفش تنبیه بر افتقار خودش میکنند یا ابن آدم موضعت فلم تعد فی و کلام وقت
بتر از آن باشد که برادری را عیادت کند و خدا را نزد او بیاید یا مسافری را که ره پیمای عدم میگردد نفسی چند
مشایعت فرماید

دزدیده ام از بهر تو در سینه می چسبند
وقت است اگر زخم نهانی قدمی چسبند
و دیگر خود را از بار مظالم عباد سبکدوش میاید کرد و ثقل این وزر بر سر نیاید برداشت که ستم روز قیامت
تیرگی است و این ظلم منع مردم از حقوق واجبشان صورت می بندد و از ترک عون او در کارهای خوب معروف
پیامی آید در حدیث قدسی است یا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسی و جعلته بینکم و محرمها فلا تظالموا
الحديث رواه مسلم عن ابي ذر و این حدیث ابی ذر در خود خوانست که بآب زر نوشته آید و شریع هر که از تنوکانی
شنیده باشی که شرح همین معنی گوهر است و بسط همین بحر و برگناهی بدتر از ظلم در عالم نشان نمیدهند و استجاب الدعوی
بزرگتر از مظلوم بیان نمیکند

گفتم اهل ستم چه طائفه اند
گفت گرگ و سگ و شغالی چسبند
و دیگر عالمی که علمش او را بر عمل بر نمی انگیزد هر چند خطا کار است تو در باره او علم خود را عمل فرما حق و نمی ناکرده باشی
و بنا بر تادیب بصفات الهی از حال بدش در چار بنیت حق چه علم او هم کمی درجه بلند است نزد خدا چنانکه عاقل اگر میکرد
رتبه از جند بود پیش او تعالی نیست خیر روح امور است و هر کسی را شمره اراده او با نظر در حق کانت هجرت الی الله

و رسول فخرته الی الله و رسول و من کانت هجرته الی دنیا و امرأة ینکحها فخرته الی ماها جراته
 و ینتقام شیخ عالم مقام ذکر فتن اربعه کرده و زن مال و ولد و جاه را تمام برده و در بیان هر یکی جاوه تفصیل سپرده
 فان شئت الزیاده فارجع الیه و حول علیه و بیکر ناگزیر است از آنکه در هر چه خدا داده و ستانده مراقب و تقوا
 باشد آنچه داده بجهت آن داده تا شکر و سپاس و بجا آری که شکر نعمت صید میزیست و کفر آن شیوه شیطان مرید
 و آنچه گرفته از برای آن گرفته تا صبر کنی و بصیرت و محبت او بجهت سرفراز گردی و چون با تو باشد و ترا دوست خود
 گیرد و لا بد است که با تو همان معامله محب با محبوب کند و از جمله بلاهای آخرت ترا محبوس سازد و لا بد است بعد از این
 و آری و راه عبادان قریه و خدا کند که بکفران انعام بیکارش که کسی احصا آن نمیتواند و در ذی و حله کاخانه ایما
 و اسلام را بر هم کنی

لکل شیء اذا فارقت حوض و لیس الله ان فارقت من حوض

و بیکر از حق واجب واجب تعالی را لازم متحمس می باید انکاشت و تخم خلافت در زمین عبودیت زنیاری باید کاشت
 هیچ نیستی که آن حق واجب چیست عدم شرک است با او سبحانه جلای باشد یا خفی شرک جلی واضح است و شرک خفی
 اعتماد کردن است بر اسباب موصوفه و در کون بقایب بسوی آن سکون دل نزد آن و این از اعظم رزایا آخری
 و اکبر بلاهای دینی است

لا تعتمد الا علی الله نکل امر بید الله

و هذا الاسباب حجاب فلا تکن الا مع الله

آنستوان گفت که ما ما موریم بسی بر عیال و نفقه آنها بر ما واجب است زیرا که سخن در اعتماد بر اسباب سکون دل
 بران است عدم عمل از برای آنها که میوه و مایه من اکثرهم بالله الا وهم مشرکون را شیخ بهین معنی تفسیر کرده و گفته
 یعنی به والله اعلم هذا الشرك الخفی الذی یکون معه الایمان بوجود الله و المنقض فی الایمان بتوحد الله
 فی الافعال لان الاوهیة فان ذلك هو الشرك الخفی الذی یناقض الایمان بتوحد الله فی الاوهیة
 لا الایمان بوجود الله

و من یتق الله یجعل له کما قال من امره مخرجاً

و یرزقه من غیر حساب و ان ضایق امر به فرجا

و بیکر حذر میاید که در دل اراده علو در ارض در آید و این خیال فاسد در سینه پیاید که انجامش بدست

و صاحبش از درگاه بیچون و چگون بر و آدمی را در این مرتزین مرادی نیست که کسی او را نشناسد و نه وی بر چنانی را
 راند در حدیث است از سر در کائنات مسلم ان حقا علی الله ان لا یرفع شیئا من الدنیا الا وضعه شیخ گوید
 فان کنت انت ذلک الشی فانتظر وضع الله ایاک آری اگر کلمه یکی از این خدا متعال اعلی گردد و رفتی با او
 و قبولی سر فرازی و مندر این چیز دیگر است که از خواسته او نیست خاک تیر از آتش و راه را اگر دم بزرگ زده
 و قطره آب بیچاره را چه حجت که خود را بحر و انما ذلک الدار الاخرة فبجعلها للذین لا یریدون عاوانی الاصل
 و الافساد او العاقبة للبتقین باینکه تو خود خواهی ان تعلی نشوی و از خدا جز خمول و ذلت و سکنست و نشوی و خضوع
 هیچ نخواهی و اگر وی سبحانه از خود بهر عظیمی او است و این طالت دست نمیدهد مگر و میگوید حق مشهور گرد و فلق و
 عالم از نظر است بهر معتقد و شور شیخ گفته و لیس مدارا است کبریا و عظیمی او شیعیان و اهل حق
 الشهود فانه الوجود المطلوب انتی المقصود و دیگر جبال و مراتب است در زمین که از ان بهر اول میاید
 فرار کرد خواه حق باشد یا مبطل اگر مبطل است خود چیل از اسرار الامر غیر مد و اگر محقق است باز برای او غایت و زیان
 نیو میازند و این با نجات است که در مناظره حذر از مکاره در غالب احوال و کثرت قیل و قال ممکن نیست پیشش
 بیشتر از سودا و است شیخ میفرماید کما یفعل ففقا ... میوم فی مجالس مصاص حرم ... الی
 تنقیح خواطر هبه فقه یدرم المناظر فی ذلک مذهبها لا یعتقد و قولا لا یرضیه و هو یجادج صاحب
 الذی یعتقد فیه انه حق ثم یقول صد النفس فی ذلک ان یقول له انما نفعل ذلک لتتقیم الخاطرات
 لا قامة الباطل و ما علم ان الله عند لسان کل قائل الی اخر ما قال و دیگر حسن خلق و اتیان بکار هم باقیان
 از سفاقت است انما بعثت لانتهم مکادم الاخلاق و انک لعل خلق عظیم فیه ان ربه من الله لانت
 لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانهضوا من حولک و اخلاق را مصارف است که شیخ هم در رساله جبرائیل
 نوشته تا آن مصارف شناخته نمیشود و اتیان بکار هم از سفاقت دست بهم نمیدهد قال و هو علم شریف خفی و لا
 یفوتک فان ذلک یختلف باختلاف الوجوه و راست گفته زیرا که اغراض خلق متباین است اگر زیاده
 شد دشمنش عمر و با خط میگرد پس لابد است از دریافت مصارف تا با متخلق مع کار بریان تنجای بیان آید و دیگر
 هجرت است از دار کفر بسوی دار اسلام زیرا که در قیامت میان کفار امانت دین حق و اعلام کفر یکدیگر
 باشد و تا تواند در دمه کافر نر آید که مقصود از قیال همین بلند می کلمه خدا و سفل کلمه کفر است پس شیخ گفته
 و لهذا احجرا فی هذا الزمان علی الناس زیارة بیت المقدس و الاقامة فیه لکونه بید الکفار فالکایة

والتفكر في المسالين والمسلمين ثم اعلم ان الله من تحكما لا هو انهم لم يسموا
بهندوستان امروضا شبه اليلة بالبارحة

رق الزجاج ورق التخنور فشاها فتشاكل الامس

فكانا خمر ولا فصح وكانا فصح ولا خمر

از صفای می و لطافت جام در هم آمیخت رنگ جام و درام

همه جام است نیست گوی می یا دام است نیست گوی جام

و گمان استقلال علم است در جمیع حرکات و سکنات و بر قابل نام و عامل بران ثابا آمده و فرسوده اند با بخت معلما
پس چه میاید که در عالم عامل گردد و آنچه سراج و شمع محرق جان خود و مضیی دیگران نبود که مثل الحار یحی السفا را
عبارت از همین مقام است و دیگر تو دوست بندگان خدا با قضا و سلام و اطعام طعام و سعی در قضا و حوائج انام عوام
و بانی مرادان جهان خصما و یطهون الطعام علی حببه مسکینا و یتیمار اسیدا یتیماد امقربة او مسکینا
ذاهتره همه مومنان چنان یک جسد اند اگر عضو می از تن مشتکل گردد سائر جسد از برای آن نمی و سهر متداعی شود

بنی آدم اعضاسه یکدیگر اند که در آفرینش ز یک جوهرا اند

چو عضوی بدر آور در زکار دگر عضو را رساند قرار

و دیگر بر رسیدن رزایا در مال و خویشان اکثر اثنا باید که در یکباره با ستر جان باید که رانید عمر بن خطاب گفته است
همین رسید مگر اندران ملاحظه نمائست که می کنی آنکه این آنت در دین من رو نداد دیگر آنکه بزرگتر از ان بر من
ایقتاد سوم آنکه کفاره و زری و جالب جری شد و دیگر تلاوت کردن قرآن است بتدبر و تفکر در نفوت و صفات
که در ان مذکور است و بیان فضائل کلام و عزایای این نظام در اینجا تحصیل حاصل است اهل القرآن هم اهل الله و
خاصته و خاصه یک عبارت از منشیتان است که در غالب احوال با او همراه باشند اینقدر چه کم است که این کلام
خالق است و باقی هر کلام مخلوق و ما لا اله الا الله و دیگر اختیار محالست کسی است که نفع علم یا عمل
از وی استفاده می توان کرد و ترک صحبت کسی که از وی ملاحظه ضرر در دین و در دنیا می توان نمود و هر القوم
لا یشقی جلیسهم

حافظ از مجلس ندان بسلامت بگذر تا خراست نکند صحبت بدنامی چند

و دیگر اقامت حد و دست در نفس خود و کسان خود و کلک راع و کلک مسئول عن رعینته اگر سلطان است خود

برپا داشتن صدای بر وی مستقیم و در نه اقل ولایات ولایت او بر جان خودش هست جوارح را در کار غیر خیره گیرد
تا دمی که ببرد بری از مواخذه این ولایت ببرد و دیگر دادن صدقه است در راه خدا و تعالی در قرآن کریم
و متصدقات کرده صدقه فرض را از کوه خوانند و صدقه نفل را تطوع نامند فرض فرضی اسم نفل است و تطوع واجب
درجات علی و سبیل بصفت کرم و جود و اثار و سخا و من بوق شیخ نفسه فاولئك هم المفلحون و آن تصدق و امانت
صحیح شیخ تصاف الفقر و تامل الغنی و اسراف بذل کردن مال است در غیر موضع آن و در آن کفران نعمت مستعم
حقیقی است آن المبدین کافواخوان الشیاطین و کان الانسان لربه کفوراً دیگر بنا نفس است بعدی
عدو لك نفسك التي بین جبینك شیخ و دیگر صوفیه این جهاد را اکبر گفته اند و آیه قاتلوا الذین یلوونکم من الکفار
را بر آن محمول ساخته و گفته لا اکفر عندك من نفسك فانها فی کل نفس تکفیر نعمة الله علیها من بعد ما اجتاحتها
و چون این جهاد راست آید جهاد دیگر که با اعداء ظاهر است آسان تر گردد و مراتب شهادت باطن و ظاهری وقت شود
و دیگر رعایت هر مسلمان من حیث هو مسلم می باید کرد و میان آنها مساوات می باید نمود چنانکه اسلام این تنویر در
ایمان ایشان کرده و نباید گفت که آن فرد سلطان و جاه و مال و شخص کلان است و این صغیر و حقیر و فقیر و ناتوان بی خان
بلکه اسلام را بمنزله شخص واحد باید دانست و مسلمانان را اعضای این شخص باید گردانید و کیفیت که وجود اسلام نیست مگر
بمسلمانان چنانکه وجود شخص نیست مگر باعضاء و جمیع قوای ظاهر و باطن او و همین معنی را رسول خدا صلعم رعایت کرده و گفته
المسلمون تنکاد ماؤهم و یسعی بذمتهم ادناهم و هم ید و احد علی من سواهم و المؤمنون کالبنيان
المرصوص یثقل بعضه بعضاً و دیگر حفظ حق جوارح است و هر که در وازة او قریب تر بسوئی او بود وی مقدم
درین کار و در تققد و دفع ضرر هر که باشد و همسایه را جار گویند مشتق از جار بمعنی مال بنا بر میل بسوئی او با حسان هر که
آزاد مشتق از جور بمعنی میل بسوئی باطل میگوید که در معرفت آنرا ظلم نامند پس این بدان ماند که کذب را سلیم خوانند
و باطل مراعات حقوق جوارحی از واجبات است گو کافر باشد و دیگر نصرت کردن است از برای برادر مسلمان ظالم باشد
یا مظلوم نصرت ظالم بمنع او از ظلم است و نصرت مظلوم به دفع ظلم از وی الظلم ظلمات یوه القیامة و این همه مقید
باستطاعت است و درین زمین نمیکنی و مظلوم نزدیک تر است باجابت دعا

بترس از آدم مظلومان که هنگام دعا کردن

اجابت از در حق بهر استقبالی می آید

آتش سوزان نکند با سپند

انچه کند و دود دل در دمسند

و دیگر سوال ملل برای استکثار با وجود غنا و حال است و روز قیامت خدوش یا غموش یا کدوش در روی باشد

زیرا که سوال مزیل آبروست و بدل سائل و از شعبا دست منت نهادن بر کسی تا بیشتر از وین اندوهی مستانه
و کائنات شستگار و دیگر دوست داشتن انصار و انصاریات است و حسب ایشان را رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفته و بعضی از ایشان تفیق قرار داده و فرموده اقبلوا من محسنهم و تجاوزوا عن مسیئهم شیخ گوید آن کل
من نصر دین الله فی ای زمان کان فهو من الانصار و هو داخل فی حکم هذه الحديث و انصر دین خدا
و کس اندکی آنکه ابتدا و بجهان خود بدو کرد بغیر آنکه وجوب این نصرت بر خود شناخته باشد و دوم کسی که این نصرت را
بر خود واجب دانست بقوله یا ایها الدین امنوا کونوا انصارا لله و این دیگر را هم او نصرت است و هم ابراد او را
و ازین دادی است اظهار علم حق از برای دفع باطل و گویا جهاد معنوی محسوس است معنوی با نیت که قابل و باطن و
او نفس است و محسوس با نیت که تعلق دارد بعبارت لسان یا کتابت بنان و دیگر صدق حدیث و ادا امانت و
صدق و عهد و اجتناب کذب و خیانت و خلف و عذر لازم میاید گرفت و نزد مخالفت با احدی فحور نماید کرد که اینها
یکی از علامات منافق است و اخلاف و عید ازین باب نیست معتزله چون خلافت اعدا را موجب کذب خبر و اعدا
گمان کردند و کذب را در خبرش مستحیل انگاشتند انکار آن میکنند و این زلفت عظیم است زیرا که مثل این را در عرف
شرح کذب بنی نامند فجهیم دلیل عقلی عن علم وضع حکمی و هذان تصور بعضی العقول و وفق هاتین کل
مواطن مع ادلتها و لا یبغی لها ذلک

و انی اذا وعدته او وعدته الخلف ایصادی و من غیره و عدله

و دیگر بذاته است در جامه و عدم ترفه در دنیا و بذاته را از ایمان گفته زیرا که انفی از برای کبر و ابدا از عجب و
و خیلا و صانع است و این همه امور مذموم است بر لسان شیخ و مکره است در عرف آن بلکه نزد مردم و نزد خدا
و دیگر حیا است و او تعالی حی است و حیا را از ایمان باشد و الحیا خیر کله و او تعالی روز قیامت از پیران
اسلام شرم کند و حیا موجب ترک هر کار نامرعی خدا و رسول است شیخ گوید آن الله کالیستی را ترحمه کرده است
آنکه آنکه لا یترک ان یخرب مثلاً ما یعرضه و دیگر غیر خواری مسلمانان است و ما و خصوصاً الدین النبیجة
قالوا المن یا رسول الله قال الله و لرسوله و لکتابه و لائمة المسلمین و دعاهم و فیما رشتة را گویند و منصفه
سوزن را و ناصح فاطم است و فاطم کسی است که میان انبیا و ثوابت ایستاده آنکه قبیعی یا پیرینی میگردد
و بدان انتقال میرود همچنین ناصح در دین خدا مولف در میان و لسانی عباده و میان سخاوت ایشان خدا
نصیحت گوش کن جان که از جان و تنه را

اینقدر است که ناصح محتاج بسوی علم کثیر یکی علم شریعت که شامل جمیع احوال مردم و علم زمان و مکان است دوم
 علم تنبیح نزد تقابل این امور تا کار بر حسب حال کند و سیاست و عدالت داخل است در زیر این نصیحت شیخ گفته
 الناصح فی دین الله یحتاج الی علم کثیر و عقل خیر و فکر صحیح و رویه حسنة و احتدال مزاج و قدرة
 و ان لم تکن فیه هذه الخصال کان الخطا اسرع الیه من الاصابة و ما فی مکارم الاخلاق اذقی و لا
 اخفی و لا اعظم من النصیحة و لئلا فیه جنس سمینا کتاد النصائح و یکر مراعات حال خویش است در زمانیکه
 میان هر دو نماز باشد زیرا که از یک نماز تا نماز دیگر زمانی خالی از نماز است باید که در آن زمان لغوی بوجود نیاید و در این
 حکم نماز فرض و نافله یکسان است و وارد شده که صلوة علی اثر صلوة کلا لغویین ما کتاب فی علیین و کلام لغوی
 همان است که ماقط باشد و در کف میزان ندر آید و یکر التزام نماز کتوبه است نزد ارباب جماعت چه اتحاد مساجد جز از
 برای اقامت نماز نیست و ندانی کنند مگر از برای اتیان بسوی آن حی علی الصلوة عبارت از همین دعاست و
 حی علی الفلاح بشارت بهمن باجرا و جماعت سنت موبکه نبوی است و مراد بدان اجتماع است بر اقامت دین و
 عدم تفرق در آن شیخ فرماید و من تولد سنة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بل لا شک لانه ما سن الا ما هو المهداة
 و ما ذابعد الحق الا الضلال فانی تصور فون و یکر محافظت باید کرد بر نماز و این و آن نماز است در اوقات مغفول
 در ماه و وقت آن باین منجی تا استوار و باین ظهر و عصر و باین مغرب و عشاء است و بر نماز تنبیه هم مطلق میشود و نماز
 شب یا زده رکعت است قال الشیخ و هذا لا بد منه لمن یرید اتباع السنة و الاقتداء بقرآن و حدیث علی هذا
 فان ذلک فان الصلوة خیر موضوع فمن شاء فلیستقل و من شاء فلیستکثر فانه ینال به و الحمد بیست
 مع الله و الاستکثار منه اشرف الاحوال و یکر و ریع و فطیق است چنانکه در ماکل و مشارب باشد و آن عبارت
 از اجتناب حرام و شبهات الاثم و احاک فی صدرك و دوح ما یریبک الی ما لا یریبک و استغنت قلبک
 و ان افکاک المفقون و کزیدن بدی صلاح و سمیت صلاح و اقتصاد در همه امور و اتبع انبیاء و صلحاء و تحفظ از عجلت
 مگر در موطن آن و مسارعت بسوی مغفرت و سبق بجانب خیرات و اگر ارام ضعیف و تجنیز میت و جواز بکیزه اراک و
 هر عمل آخرت و توفیق در امور دنیا و در و در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد ذکر شریف محمد از باب بره مخدوم است و یکر شیخ گفته
 الله ان تعود فی شیء خرجت عنه الله تعالی و لا تعقد مع الله عقدا و لا عهد انتم تقضونه بعد ذلک
 و قوله و لا تنفی به و اول عهد که بنی آدم با خدا است قال ابلیس است و درین عهد که اقرار بر ربیت رب و عبودیت خود
 همه مراتب اسلام و ایمان و احسان مندرج است لکن بعد ازین بلای شکر راه بسیاری از مردم زده و در انواع

برع و ضلال مبتلا گردانیده چون اول باختر نسبتی دارد باید که آخر را بول موافق سازد تا بدو غایت بر یک گریزند
 و دیگر هر که والی باشد لازمست که قضایین الناس بحق کند و پیروی هوانماید که مصل از راه خداست و راه خدا عبارت
 از چیزیست که در کتاب و بر زبان انبیاء و مشرّع گشته الدین یصلون عن سبیل الله لعل عذاب شدید بدانجا
 نسوا یوم الحساب شیخ گفته یعنی به والله اصلم بنی مالدنیا حیث لم یحاسبوا نفوسهم فیه فان النسیان
 التزک و یوم الدنیا ایضا یوم الدین ای الجزاء لما فیه من قامة المحمود دیگر در دعوات اوقات اجابت امراعات
 بیاید که مثل آذان و حرب و نزول باران و افتتاح نماز و ساعت جمعه و هجر آن که در کتاب دعیه مثل حججین و غیره
 باستقرار مذکورست و اسباب قبول بسیارست و در زمان و مکان و حال و نفس کلمه که بدان ذکر خدا میرود منحصرست
 پس چون دعای یکی ازین چهار کار متقترن شد نزدیکست که مستجاب گردد و اقوی درین هر چهار امر یکی اسمست دیگر
 حال و دعاء در حال سجود بسیار و بیشتر بیاید که چه نزدیکی در سجده با خدا افزون تر از همه اشیا است آنحضرت فرمود صلعم
 اقرب ما یكون العبد من ربه وهو ساجد شیخ گفته که اقرب از قرب من قرب السجود و کادها الا فی القرب من الله
 فاذا دعوت فی السجود فادع فی دوام الحال الذي اوجب لك القرب المطلوب من الله و دیگر کن فقیرا
 من الله کما انت فقیر الیه و این بدان ماند که رسول خدا صلعم گفته اعوذ بک منک و معنی فقیر من الله آنست که از وی
 آنچه از روح ربوبیت شمیمه گردد بلکه همه عبودیت محض باشد چنانکه در جناب حق چیزی از عبودیت نیست و محض
 کبروی که عبد باشد نفوذ رب محض فکن انت عبدنا و دیگر رباط را لازم بیاید گرفت که از افضل احوال
 و مست و هراسان که حی میرد عمل او ختم میشود مگر رباط که عملش تار و زقیامت در نشو و نماست و از قاتان قبر
 در امنست ثبت هذا عن رسول الله صلعم شیخ گوید رباط آنست که انسان دائم نفس خود را ملازم طاعت خدا
 گرداند و نوحی که بسوی آن غشی شود و چون نفس این کار رباط داد مرابط شد و رباط در هر خیر اختصاص بان
 غیرست و همه راه خداست محقق بلازمست ثغور یا جهاد نیست آنحضرت فرمود انتظار الصلوة بعد الصلوة رباط
 و حق تعالی گفته اصبر و اصبر و ادر ابطع و اتقوا الله و دیگر چون مناجات کنند با رسول خدا صلعم و آن عبارتست
 از زمان قرارت اعدایش مرویه از جناب نبوت علیه الصلوة و السلام باید که پیش از بخوی تقدیم صدقه کند هر صدقه
 که باشد که این همه خیرست و بدان طهارت دست بهم میدهد و صدقاتی که شایع بران نفس کرده بسیارست منها قوله
 صلعم ان کل تملیة صدقة و کل تکبیر صدقة و کل تسبیح صدقة و کل تحمید صدقة امر بمعروف و نهی عن منکر
 پس نزد خواندن حدیث نظر در حال خود باید کرد و هی التي بقیت فی العامة من مناجاة الرسول صلعم

و هر صدقه که بران قدرت حاصل گردی باید داد بعد در قرات حدیث شروع نماید کرد و دیگر حدیث از کفری
از اهل قبله واجب است هرگز برگزینی و تا ویلی زبان انکار گفتن مسلمانان آشنا نباید نمود که در حدیث است من قال
لاخيه كافرا فقد باء بها احل فلان كان كما قال و لا رجعت عليه و معنی رجوع آنست که کفر خود را بشکرت برگرد
و هر که اگر گفته وی هنوز مسلمان است و اذ اقبل لهم امنوا كما امن الناس قالوا امن السفهاء
حق تعالی در جواب ایشان میفرماید الا انهم هم السفهاء و لكن لا يعلمون و سفیه ضعیف الای را گویند پس این
تقول ایشان خود و بال ایشان گردید و نظر این آیه در کتاب بسیارست و همه افاده رجوع نسبت زمیمه بسوی
صاحبش میکند و ما یخذعون الا انفسهم و نیز این آیات بطعناي خطاب ال است بر مسلمانان آن دیگر ازین نسب
و نام و ابتلا و اینکس اندران و تا کسی بوجبی از وجوه و تا ویلی از تأویلات مسلمان باقی تواند ماند چنانچه بر و باز و و
زبان او را کفر بسیار ساخت علما و ظاهرین باب غیبتی تمام کرده اند و اهل مناظره بسیار را رخا و عنان نموده تا آنکه احد
از سلف و خلف درین مباحث ازین آفات ایشان که راجع بایشان است سلیم نموده و دیگر کی از مناصب شرعی
مجادله حسن ذب از شریعت حق و سنت بیضا است و درین مرتبه او نام و مقامات احدی را گنجایش قبول
نیست و ناگزیر است از آنکه هر چه خلاف سنت صحیح باشد و مضاد طریقه نبوی بود در هر تقریر و تعلیم و در طرد و دفع و
رفع آن باید که باطل و منافق و منافقین را باید کرد و هرگز جانب احدی را هرگز نباید که باشد رعایت نمی باید نمود
پس تکفیر جمعی از اهل علم و تقوی در باره جماعه از صوفیه و فقها و راجع بسوی اقوال و افعال آنهاست نه متوجه بسوی
ذوات و نفوس شان و درین تکفیر عصبانیه کفرین معذور است چنانکه سطرودین ایشان بنا بر حال یا قال محمود از عالمه مردم
که باین حکمت عامه نمی رسند هر دو حالت را یک مرتبه می نمند و نمیدانند که میان هر دو بون یا بن و بعد باعد است

سکات مشرقه و سرت مغربا شتان بین مشرق و مغرب

تکفیر نمودن شیخ الاسلام ابن تیمیه و حافظ ابن القیم و امثال ایشان ابن فارس و ابن سبعین و ابن عربی و دیگر قائلین
و عدوت و وجود و تکفیر مسائل غیر متواتر از همین ادوی است که مخالفین دران همان قالات و حالات است نه ذوات
ارباب مقالات و اصحاب ملاقات و این خصم از انما علم مناصب و بین پروری و اکمل خازن حق پرستی است
در هزار یکی و در بسیار اندکی مابان نوازش میفرمایند و اگر ضایعه و جارحه عالمه هدایت و ارشاد عباد بسوی

رب الارباب میگردانند

این حالات بزور باز نیست تا بخشه خدای بخشنده

دیگر هرگز بساوا که از شر مردم باشد و مردم خوف بدی او از وی بپرهیزند و این حال اهل بشر از نفس خود
می تواند شناخت که بدی او تا کجا است مروی نزد آنحضرت صلعم آمد چون برگشت فرمود بپس اخي العشيرة
افشاء را از صحبت زن و دشنام مادر و پدر دادن بکسی و بد گفتن بآمران نبوت همچو رواج و خواج و ست کردن
با که باطل پیش عبادش است طاعت بر عرض جمل سلم بغیر حق و نحو آن همه از شر و فحشست و زبان از بی ملایان کاسه لیسان یزانیان
در حق اهل حدیث و مجتهد مشبه گفتن ایشان را قبح شر و باطل اهل سنت و معطله و فرعونیه و جهمیه و قریه و جبریه گفتن اهل حدیث منکر حق
ثابت الاهی جز از مطابق واقع و نفس الامر است از باب شر و مجرده نفوس بشریه نیست زیرا که و ما بعد الحق الا الضلال
و دیگر تسلط و لایة جور را منکر نباید شد که در آن مری مست که بنزد خدا هیچکی آزا نسیداند و نظر خود را بر علم الاهی درین
کون و نسا در ترجیح نمیداد که هر چند اینها محل شر و اندام صالح بسیار هم بدیعه ایشان بر روی کار می آید
اما منیر سد که دست از طاعت ایشان در غیر مصیبت خدا کشیم و نزاعی درین امر با ایشان قاعلم سازیم و شیطان را
از باب دلیل در احادیث این باب و امثال آن بر خود چیره و زبردست گردانیم اگر جائز اند زیان بار جور برگرد
ایشان است نه بر سر ما و اگر نیکو کار اند نفی از ان با هم می تواند رسید بدین سلسله اعتراض ملائکه بروی تعالی در باره خلافت
آدم ابو البشر کافی است و اثر برای صبر و تصبر و انفی و شافی میگوید و هذا باب قد اخفاه الناس و قد
اخفوه علی انفسهم فما تری احد الا اوله انصیب فی ذلک ولا یعلم ما فیہ عند الله و قد راينا علی
ذلک بر اهلان من الله و متی ذممت و لا بد فذم الصفة بدم الله و لا تدم الموصوف بهما ان نصحت نفسك
و متی سمحت فاسجد الصفة و الموصوف معافان الله یحکم علی ذلک و دیگر چون غنی خوب گوئی یا راسه
بسوی خیر نمائی باید که اول عامل بدان تو باشی و نخستین مخاطب آن خیر تو شوی و نصیحت نفس خود را که تر و مقدم تر
داری زیرا که نظر خالق بسوی فعل شخص بیشتر از نظر آنها بسوی قول اوست و استند بالفعل اعظم تر از استند بقول
و اذ المقال مع الفعّال و زنته ربح الفعّال و خف کل مقال

و دیگر اگر خواهی که مغفرت کنند و آن طلب ترست میباید که سوال ستر خود از گناه کنی تا از تو ذنبی بوجود نیاید
و از آن محفوظ یا معصوم مانی و اگر گناهکاری ستر خود از عقوبت آن ذنب بخواه و هشدار که مردم ترا بکاری ندانند
و او تعالی خلافت آن از تو دانسته باشد و از تنطع و تشدق و ثرثر و هذر و بدی و بدیان و خرافات و طامات
و شطیایات و سکرات بپرهیز که این چیزها خصال اشرار است نه احوال خیار است خیر آدمی بر همان حالت شریفی است
که بران مرده و از دنیا با آخرت رفته جهاد باید کرد تا هرگز بر اسلام شود و کاری از تو سرانجام گیرد که در گور نسوزد

و شست و تنهایی آید و فی الذمیر عقیلتک فدا قیلتک والی الله مصیرک فسر نصیرک و دیگر دنیا روزی چندت
 و آخر کار با خداوند پس دل بر نیزنگ بوی درنگ اینجانی باید نهاد و هر دم از مرگ دیگر ز فککان عبرت بیاید گفت
 جامی آن به که درین مجلس آن پیشه کنی که ز مرگ در گران مرگ خود اندیشه کنی
 ماندن ایشان درین خاکدان بر وجهی شد که چون ازینجا رفتند و دیگر خبری از ایشان نیامد و هر که آمد بجای آن رفته آمد
 و همان منزل پر راخت و بار خانه را دیگران گذاشت که ترک امن جنات و حیون و ذروع و مقام که بعد
 و نه کافیهها فکرم کن الله و او را شاه افواج آخرین امام علی بادی بن محمد جواد بن علی رضا علیه السلام را
 نزد متوکل عباسی سعایت کردند که در خانه خود سلاح دارد و جمعی از یاران همراه او هستند گو یا طلب مراد برای خود
 میکنند فرمان رفت که گروهی از اترک برود و اگر قمار کرده بیارد بر صحن غفلت هجوم آوردند و را در خانه آتشی
 در پیراهن صوف و بلخه موی روی قبله یافتند و وی مترنم بود بآیاتی از قرآن که در وعد و وعید آمده و خوراک
 و شکر زده خورشی میان او و بساط زمین بود

بجور یانهی پاکه از فقیران است قدم منتهیستان که بجای شیران است
 همین صورت گرفته و پیش متوکل بردند و وقت شب بود و جام شراب در ده و رو کاسه امام در دست
 کتاب و شراب و انتظار است این سبب قیامت است شب نیست
 چون بنای امام عالی مقام را در تعلیم کرد و پهلوی خود بنشاند و خبر کردند که در خانه او از هر آنچه گفته شده چیزی
 برآمد نشد و نه چیزی برخواخذه اش که بران تعالی برود و یاقه گفت متوکل شنید و پیاله باده در دستش از آهوشه
 امام گفت ای امیر مومنان این چیزیست که هرگز بگوشت و پوست من نیامیخته ما را از ان معاف می باید داشت
 متوکل عذر کرد و گفت ششری پسندید و خوش آید بخوان فرمود من شمر اقلیل الذی را شتم گفت پس چینی را بیاید
 امام هم اول آیه مذکوره تلاوت فرمود سپس این آیات بخواند

یا قاضی قلل الانجبال فخرهم	خلب الرجال فبا اغتتم الفضل
و استنزلوا بعد عز عن معانهم	فاود عوا حفر یا بش مسانزلوا
ناداهم صاوخ من بعد ما قبرا	این الاسرة و التیجان و السحل
این الوجوه التي كان منة	من دوها تضرب الاستار و الكل
فاضیع الذمیر عیون ساعیهم	تلك الوجوه علیها الی و یقتتل

قد طال ما اكلوا دوا و ما شربوا فاصبحي ابعدي طول الاكل قد اكلوا

حاضرین بزم ازین انشا بر علی ترسیدند اما متوکل بسیار از بسیار بگریست تا آنکه اشکش بر ریش روان شد
و حاضران نیز در گریه شدند و دیگر خیال نباید کرد که دنیا عبارت از وجود است پس چون ما نمانیم و آنجهانی
شویم این آرایش و نمایش که سایه ابر و خنده برق پیش نیست برفتن ما رود بلکه این گمنام را بر مثال جهان سرست
که نه یکی همی رود و دیگری همی آید صد هزار امثال ما را در آن گذر شد و آنجهانها و بزمها آری هستند و همه خود را جلالت
و لذت معیشت و خلاوت و عذوبت حیات برداشتند و تا چشم بزدند تمام بزم برهم شد و کسانی دیگر آمدند و
مجلسی آفریدند آن یکم و پیش از آن جهان رنگ و بوی در هر بزمی و کوی پیراستند و بهره از مقدار خود دست
آورده به هزاران گزشتگان این جهان را پدر و دکر و نذر غرض که کان بر پاست و مگرین پنج و پادرسوا
گمان سبر که تو چون بگذری جهان بگذشت هزار شمع بگشتند و آنجهان باقی است
دانستند کسی است که درین دیر کس فریب این انجمن نخورد و در زمین خود که جلوه گاه حیات دوروزه است آنچه
از دست بر آید آنرا برای جهان دیگر ذخیره سازد

دو بیتیم جگر در روزی کباب که میگفت گوینده بار باب
درینا که بی ماسبی روزگار بروید گل و بشکفته لاله زار
بی تیر و دی ماه و اردی ششت بیاید که ما خاک باشیم و ششت

شیخ سعدی در بوستان گفته است

نشاط انکه از من رسیدن گرفت که شام سپیده رسیدن گرفت
بیا به پیش کزین انچه به به که در هر بزم باز می آید به به
بسبزی کجا تازه گردد دلم که سبزی نخواهد رسید از گلم
تفرج کنان در هوا به به گزشتیم بر خاک بسیار کس
کسانیکه از ما بغیب اندر اند بیایند و بر خاک ما بگذرند
درینا که فصل جوانی برفت باهو و لعب ز نرگانی برفت
درینا که مشغول باطل شدیم ز حق دور ماندیم و غافل شدیم
چه خوش گفت با کودک آموزگار که کاری نکر دیم و شد روزگار

و دیگر دعای باید کرد که او تعالی در پرا از صلوات بر محمد و آله و سلم صدق در آخرین از زانی دار دتا از دوست
خدا و اولیا را شود و از انصار رسول خدا صلوات بر محمد و آله و سلم و سبانه صالح المومنین را با نفس مقدس خود و جبرلی
و ملائکه را در نصرت پیغمبر قرین کرده و آنحضرت فرموده انما اولی الله و صالح المومنین و این نصرت در آنکه
لا یس شرور و فساد از امور دنیا و دین ولی رسول این نیست و از اسباب صلاح است آنکه اگر والی باشد در
اقامت حدود الهی میان شریف و وضع برابری کند و در دوست و دشمن مساوات در یک کار و بار نماید انما
هلاک من کان قبلکم الا که کافرا یقینون الحد و علی الوضیع و یترکون الشریف و لکن انما الایمانی از اصعب
امور است پس یکدایان بخدا و رسول در روز آخرت ندارد و الی ان امر و تابعان نفس اماره درین کار کوتاهی بسیار کنند
و با اعز و ذوی القربی راهی دیگر جز راه غم و رعایا و برایا و ملازمان میروند و معذرا خود را مسلمان میگیرند

بر در میکده باد و نی ترسان

این حدیث چه خوش آمد که سحر که میگفت

وای گرد در پی امر و بود و فردا

گر مسلمانی همین است که حافظ دارد

و دیگر غیور می باید شد از برای خدا و حذر می باید کرد از غیرت طبیعی حیوانیه و میزان این عمل آنست که هر که
غیور است از برای خدا و او می غیرت نمیکند مگر بر انتهاک محارم او خواه این انتهاک بر جان او باشد یا بر غیر او مثلا
چنانکه غیرت می برد بر آنکه کسی با مادرش زن کند همچنان غیرت او بر مادر غیر خود باشد که احدی با وی زانی گردد و کند
بر دختر و خواهر و زن و کنیز خود و غیر خود چه هر زنی که با وی زانی شود شک نیست که آن زن دختر یا خواهر یا کنیز
یا مادر یا کنیز دیگر است و هیچکس نمیخواهد که با زنی از این زنان خود سفاح کند شیخ گفته فان فعل شیئا من هذا زنی
و ادعی الغیرة فی الدین او المروءة فاعلم انه کاذب فی دعواه فانها لیس یذی دین و المروءة من بکره
لنفسه شیئا و الا بکره لغیره

بانگ و فریاد بر آری که مسلمانی نیست

بخوری حال مسلمان و چو آیت بخورند

آنحضرت فرمود صلوات الله لا غیر منی و من غیره حرم الفواحش و مرد رسول خدا و دست زنی را
که بروی حلال نبود و سورت نکود زنی را اگر بغض و هو رسول الله صلی الله علیه و سلم فاجعل میزانک
فی الغیرة للدین هذا فان وفیت به فاعلم انک خیر من ان و جعلت خلاف ذلک فذلک غیره طبیعی
حیوانیه لیس لله ولا المروءة فیه ادخول حتی تغار منک کما نعاذ علیک و قد ثبت ما من احد الا غیر من الله
ان یزنی عبده او تزنی امته و دیگر حدیثی که در آنکه خدا و او را در زانی بیند که از انجا پیش کرده و در جانی

که حکم انجام داده و ناگزیر است که علی پوشیده داشته باشد که جز خدا دیگری آفرانیده اند که این اعظم و سید است از بندگان
 خلوص آن عمل از شویب و قلیل من یکون له هذا شیخ در فتوحات چندین از وصایای نبویه بر روایت مرصوف
 ذکر کرده که در اول هر وصیت از آن لفظ یا علی است و وصایای دیگر بلفظ یا ابا هریره آورده هر چند مبانی و معانی
 این وصایا خوب است زیرا که مشتمل بر غیب در اخلاق حمیده و برتره میسر از خصال نکو حمیده است لکن در آنجا
 نبوت در طریقه اهل حدیث بصحت نمیرسد پس آن وصایا را در حکم وصایای دیگر علماء و عرفای باید داشت و اعتقاد
 رفع آن نباید نمود که از وادی من کذب علی متجهل افلیت و عده قصده من النار است و هم بنابر شیخ طائفه از وصایای
 اهل علم و معرفت ایراد کرده و بعضی را از آن در نظم آورده و کلام علماء است در وصیت و نصیحت ذکر نموده و نوشته
 حکما بر بیان ساخته در ضمن آن حکایات اهل السوء و بعضی شیخ خود اثبات نموده و در زیر هر جمعی از وصایای
 مذکوره و صیتهای بسیار مناسب عنوان کلام دیگرانه از آن مرام نوشته و چندین از وصایای آلویه از تورات و حج آن
 متعلق بطهارت جوارح و تصفیه باطن و اصلاح ظاهر و عبادت و حسن معاملات و حکایات زمان نبوت اولی و
 مواظبتی و عبرتسنی و تذکیر و تحذیر و آنچه باین چیزهای ماند شیخ در بسیار نگاشته و حکمتهای مرغوبه
 ایراد نموده و خاتمه باب که خاتمه کتاب اوست بر ذکر اربعه مشهوره و عوذات مذکوره در احادیث و جز آن
 ختم ساخته این چند وصیت که در بنیامی مبنی حرفی از آن کتاب و بر توحی از آن آفتاب کتاب است که نتیجه است
 فحوائی و مطلقای آن مقتض و زیادت ثبوت نموده آورده و باید التوفیق الهی آنچه درین جریده نوشته ایم در سوادش
 بیاض این کاتب برده ایم فهم قاصر است که از آیات و بیانات سلف و مقالات اصحاب حالات فو که من فهمیدیم
 و از کلمات طلیعات ارباب حق و فوائد افنده اولیاء دین در میزان یقین سنجیدیم اگر مراد توه رسول تو و اولیاء و
 اصفیاء تو از آن الفاظ قدسینه و عبارات سیه همان معانی طاهره و ضارطیه با هر دست که قره عیون و مسروره افغان
 باشد پس بقبولش سرفراز فرما و در دلهای بندگان حق جو و فرمان برداران نیکو عواید و در نفوس اخلاف با فضیلت
 اثری نمایان و برکتی شایان از آن مبانی و معانی ارزانی دار و اگر خدا نخواسته و مبادا اخلاف معنای تو و دار
 رسول و دیگر جماع مقبول حرفی از زبان خامه و خامه زبان بدربسته باشد از ما بعفو شامل و کرم عظیم خویش ما را کن
 و کیف که چون عفو از کرم ناسی ممول است از تو که اکرم الکریم و ارحم الراحمین چه قسم مروج نباشد حق آنست که
 حقیقت سخن خود را چنانکه تو میدانی دیگری کجای تواند دریافت و جامعیت کلام نبوی و بلاغت سخن علماء و بزرگان
 خودشان می شناسند فردی از افراد است که میتواند دانست که لایزالنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الخیر

از افتادگان بیچاره جز آنکه بمراد خدا و رسول ایمان و اعتقاد آیم دیگر چه آید و از راسخین فی العلم غیر آنکه
به امنابه کل من عند ربنا قائل شوند و دیگر چه بیکشاید دید و شنید ما را چه اعتماد و بر فمید قصه که نام بنیاد آنچه
بصدق نیت و خلوص طوالت اختیار نموده ایم اتقان محض رسول تست و هر چه از میان سبل متفرقه و مشرب
تنوع جاریه اش پیچیده ایم راه اقتدا و کتاب تست و بنا امنابه انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع
الشاکهین ما خاکیان فماید اگر نور بی جمع و بی بیعی بنوازی از لطافت است هرگز در نیت و
شر متدگان عصیان پناه را اگر نظر رحمت تمام خود بگری زنده از شان ربوبیت تو بجز نه اللهم غفر
جمعی بدست گریه و آه آوردند جمعی همه دیده و نگاه آوردند
جمعی دیدند و خواهمش عفو ترا رفتند و جهان جهان گناه آوردند

و استودعوا انان الحی الله تعالی خالق النسم و فاطر العالم و صلوة و سلامه علی الذات الطاهر
والغیث المطمطم لاهوت الجلال و ناسوت الوصال طلعة الحق و واسطة عقد الخلق انسان
عین الاذل فی سر من کلازال و لحرزل اللهم صل به منه فی علیه و سلم تسلیما کثیرا طیباً
علیه علی من انتقم الیه

خاتمه طبع باسهم تقریر ریخته خامنه ماه تمام سپهر فصاحت مهر سیراج با نغمت ناثر شره نشار
شاعر شهر شاعر سید حکیم عظیم حسین خصمه السجینی الدارین و حماه عن مکاره الملوین کو

سپاسی که در برابر نعمت میتوان کرد خدای نعمت افزای را بیگزاردیم که این نامه خجسته عنوان را سر انجام گارش
صورت بست و آرد و می دیرینه را تازه نقش مراد بر کسی نشست همانا بدایع انگیزی اندیشه ندرت پیشه
خردمند خورده پسند و دانش پناه معنی آگاه از سطوح حکمت فلاطون فطرت فرخنده کشور کشف قرانه فرمانروا عالمی
فرشته تاب و الاجاه امیر الملک نواب سید محمد یحیی حسن خان بهادر داماد الهی و التفاضل که نقشبند
این دانشین صورت و صورت نمای این همایون حقیقت است دلکش باغی بیاراست که رغوا از ابد و ق تمام شایسته
دل از بهشت برین بر خاست مگر کتب خانهای خاصه را بخلوت خاص پهلوی هم چیده جز این پیشینه آثار و تصانیف
پایینه اخبار که بر حالات اصفیای روزگار و کرامات اولیای نامدار شمال داشت از آنجه برگزیده پیش نظر
گذاشت و دیده را بهر من گنجی و اندیشه را با نوازه شناسی برگذاشت تا بدان پایه دید و دانش نغز از پوست

فصل	کتاب	فصل	کتاب	فصل	کتاب	فصل	کتاب
۲۲۴	۱۱	لسار	لسار	۲۳۱	۱	دنیا	دنیا و صیبه
۲۲۶	۵	چشمه	چشمه	۲۳۲	۱۶	ساخت	ساخت
۱۵	۱۵	تر	تر	۲۳۳	۱۴	واحد	+
۲۲۸	۵	خریدیم	خریدیم	۲۳۴	۲۲	حال است و	حال
۲۳۰	۲۰	هفتاد و هفت	تصویر و نقش	۲۳۵	۲	برگشت	آوردید
۲۳۱	۲۰	پناه و هفت	چهل و پنج	۲۳۶	۵	همه	همه
۲۳۲	۲۰	بنظر	بنظر	۲۳۷	۱۹	یا تو	یا تو
۲۳۳	۱۲	فم					

ص ۲۱۰
۲۰

DUE DATE

۹۲۰

۹۲۰